

سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر



کارگران جهان متحد شوید!

تئوریک - سیاسی

(۲)

تکثیر از دانشجویان ایرانی شهر بوخوم مواداران
"سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر"

فهرست

صفحه	عنوان
۳	- مقدمه
۷	- تحلیلی از وضعیت جنبش عمومی جنبش کمونیستی، بحران حاکم بر آن و انعکاس آن در سال زمان مسا - قطعاتی از مصوبه کنفرانس دوم با زمانی در مورد: ■ ساخت اجتماعی - اقتصادی جامعه و آرایش نیروهای طبقاتی قبل از قیام ■ تحولات سیاسی بعد از قیام ■ رویزونیسم و سوسیال امپریالیسم ■ وحدت جنبش کمونیستی ■ د - د
۱۱۷	- نگاهی به «نظریه ضد مارکسیستی» نظام و وابسته "و ساخت سیاسی - اجتماعی آن
۲۲۴	- مقدمه ای بر رویزونیسم و سوسیال امپریالیسم - دیدگاه رویزونیستی های سوسیال در باره سرمایه - داری اجتماعی دولتی (آلمانی) امروز شماره ۲ (۵۳) (۱۹۸۰) - نوشته تشو دوریز
۲۶۳	

مقدمه

در شما ره پیش در رابطه با شرایط مشخص جنبش و جوامع، روی
ضرورت پاسخگویی به مبرمترین وظیفه کمونیست ها در حال حاضر،
یعنی ایجاد حزب کمونیست نکه نمودیم و گفتیم که تداوم بحران
انقلابی و تشدید مبارزه طبقاتی و چشم انداز سیاسی جوامع آشکارا
نیاز به ایجاد حزب واحد و متمرکز طبقه کارگر را طلب میکنند تا با تدارک
سیاسی - عملی همه جانبه در پرتو خط منی تاکتیکی صحیح و روشنی
با استقبال طوفان انقلابی بوده ها رفته و جنبش طبقه و توده ها را
سمت پیروزی رهمنون شود. از طرف دیگر جنبش کمونیستی ایران
در حال حاضر دستخوش بحران ایدئولوژیک و تشننت تشویریک -
سیاسی و برآکندگی و ضعف است و هنوز از ماسی ایدئولوژیک
سیاسی مسخمی برخوردار نیست .

بدین ترتیب تحت شرایط حاضر در عین اینکه تعیین خط منی
تا کمسکی صحیح و تدارک سیاسی - عملی برای هدایت و پیشبرد
جنبش توده ای مجبور جنبه ای، معنای آن حلقه اصلی و وظیفه
در حد اولی است که شرایط تعیینی جامعه مستقل از وضعیت کمونیستی
جنبش کمونیستی در پیش بای کمونیستها فرار داده است. در عین
حال با سخگوشی با این وظیفه مبرم و در ارساط با آن، تلاش برای
رها شدن جنبش کمونیستی از بحران کمونیستی و رفع تشننت
ایدئولوژیک تشویریک و برآکندگی آن از طریق سامن رسته های
دهشی ایجاد حزب، یعنی تا مین اسامی و محکوم مانسی

ایدئولوژیک و ارائه طرح برنامه و مبارزه ایدئولوژیک فعال
در اس‌زمینداران مهم‌ترین کننده‌ای برخوردار است. بسیاری
انگلیس و وطنه، ارزیابی صحیح و درک علمی از بحران کنونی
حسن کمونیستی، علل و مشخصه‌های اساسی آن و دست‌یابی به راه
حل صحیح، جایگاه و معنی درجه اولی می‌باشد.

ما در اس‌زمینداران بر مبنای دساوردهای مبارزه ایدئولوژیک
درون سازمانی و مویات کنگره دوم سازمان ارزیابی مان از
بحران کنونی جنبش کمونیستی، علل و مشخصه‌های اساسی این
بحران و راه‌برون رف‌از این وضعیت بحرانی را بطور کلی مطرح
ساختیم و در همین رابطه مواضع و عملکردها در سال‌های اخیر سازمان را
مورد بررسی انتقادی قرار داده‌ایم.

در چارچوب تلاش برای حل بحران کنونی و مبارزه بخاطر
تأمین مبنای تئوریک - ایدئولوژیک مسجّم جنبش و دستیابی
به طرح برنامه دستاوردهای تئوریک سازمان که با درک و برخورد انتقادی
از نظرات و مواضع گذشته سازمان و نظرات و مواضع موجود در جنبش
کمونیستی تدوین شده بحث در این شماره درج کرده‌ایم و قسمت‌های
دیگر را تا آنجا که در حد مقالات نشریه تئوریک - سیاسی باشد در
شماره‌های آتی و در غیر این صورت بصورت جزوات جداگانه منتشر
خواهیم کرد.

در چارچوب وظیفه‌ای که برای این نشریه فاضل هستیم
مقاله‌ای در زمینه رویزونیسم و سوسیال امپریالیسم که در رابطه
با دفاع از مانی م. ل. و نقد نظرات ابورتونیستی و رویزونیستی
در سرجورده، سرنیسی سوسیال امپریالیسم تدوین شده و از جنبه
تئوریک - آموزشی سزیمتواند مفید باشد. در اس‌شماره درج
کرده‌ایم. در همین رابطه مقاله‌ای از آلمانی امرورجیح بعنوان
تبدیل‌کننده‌های رویزونیستی‌ای سوس در باره برنامه‌داری احقراری
دولتی طرح و در سرنه آورده‌ایم که نشریه سرجی نقد نظرات آن
که مورد انتقاد است و در چارچوب مقاله سرنه توضیح داده‌ایم بطور سزیم

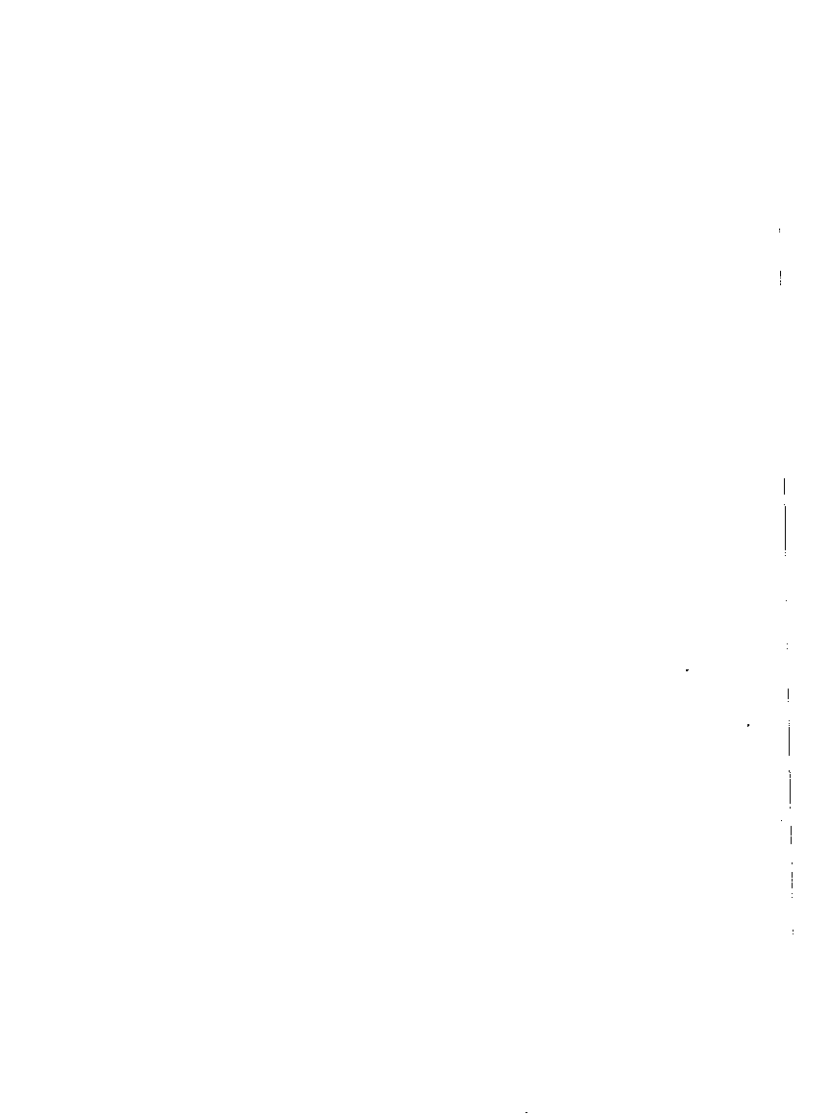
مضمون تشویریک و افشاگرانه آن علیه روزنامه و موسسه
امیربالسم در مجموع مقاله‌ارریده‌ای شخصی داده‌ایم .

نظریه وجود درک‌ها و نظرات انوروسی و روزوسی
در مورد ساخت جامعه و مساسات طبقات ، در سطح جنبش و ضرورت
زدودن آن مقاله‌ای در بعدوردن نزد ما رکسنی "نظام و ایسته"
نزد این شماره درج شده است .

ما مقالات این شماره را که برپا به دستا وردهای مبارزه
ایدئولوژیک درون سازمانی و ممویات کنگره دوم و مجمع و تکمیل
آنها طبق نظر کنگره سازمانی است گامی در جهت ایفای وظیفه
میرمان برای دست‌یابی جنبش کمونیستی به برنامه و ناموس
مقتضیات ایجاد حزب می‌دانیم .

با شدت با بر خورد فعال رفقا و دربرون تلاش و همکوشی رفیقانه
تمامی نیروهای انقلابی جنبش کمونیستی در ایفای وظیفه
تاریخی مان یعنی ایجاد حزب کمونیست ایران با گامهای بلندی
به پیش رفته و این آرزوی بزرگ را تحقق بخشیم .

۵۹/۱۱/۹



جنگ،

چشم انداز سیاسی و تاکتیک

رژیم با نیت حفظ مواضع استراتژیک سرمایه داری وابسته ایران در منطقه حلیح و صدور انقلاب اسلامی از یک طرف و همبمنطور سرکوب انقلاب دامنه گسترگراگران، دهقانان، زحمتکشان شهری و خلق ها از سوی دیگر و اردجنگ با عراق شد. ولی اکنون پس از گذشت سه ماه و اندی از آغاز درگیری، با وضوح و قاطعیت آشکار میتوان گفت که رژیم نه هیچ یک از اهداف خود نرسیده و برعکس بروز جنگ منطقه ای بین دو رژیم ارتجاعی، نه تنها نتایج های لایحل حیات او را تضعیف نسنخیده است، بلکه برعکس بر وحدت و شدت این نتایجها نیز افزوده است.

جنگ ارتجاعی، علیرغم اینکه در شروع کار یک موج قسوسی سوسال شوینستی و دفاع طلسمی توده ای را بالا آورد و بر میزان "هدردی" و در واقع توهم بوده هانست به رژیم و سورژوازی حاکم افزود، ولی این توهمات سرعت برف که در زیر تابش سیزوزان آفتاب ذوب میشود، در زیر پرتک سنگین واقعیات عینی و همچنین کاراکا هکراه و سیروهای واقعا یکمیرحسش کمونستی محوشدو جای خود را در اندک مدتی نه نندیدنا رضایتی وسیع توده ای ست به رژیم حاکم از یک طرف و تشدید درگیری های دو جناح هیئت حاکمه از سوی دیگر داد. بخش عظمی از توده همیدوبا به عبارات بهر "حسن" کرده اس جنگ ار آن اوسیت و برای اوسجزاوارگسی و در بدری، حمل و عارت، محطی و گراسی و سکاری سار ساورده اس و جناحهای مختلف هتات حاکمه هر یک سعی کردندا با اسفاده

از این موج بارفراستی، رفیق را "مشول" شناخته و ماسوارشدن
سراسر موج، هم‌ها کمیت بورژوازی ارتجاعی را از سقوط نجات
دهد و هم مباح به شتری برای جناح خودکام، نمایند.
یعنی از یک مصلحتون نفرازخانه و گاتاشه خودآواره شده است.
این همه محمود، بلکه درگنار شهرها و در مناطق دور از اجل حسنگ
اطران کسد. در این اردوگاه‌ها سبب ترس شرایط کنترل عبور و
مرور اعمال مشهود تا از تا شرافشاگری و ایده‌های انقلابی
آوارگان جنگ سرکینه شهرها و دهات دور از جنگ کاسته گسرد
آوارگان از داشتن استعاشی ترس حقوق یک زندگی انسانی سی
- بهره‌مند. وضع آن، ما محتاج عمومی، آموزش و بسرور
گودگان، وضع رفت و آمد و... در همه اس اردوگاه‌ها اتفاق است
و سی ساهی ارسرمای زمستان و نداشتن شغل و سکاری از گرفتاری
- های اساسی آوارگان است. رژیم خونخوار جمهوری اسلامی
که در همه‌های اول شروع جنگ به شوه فاشستها کوچ مسسردم
مناطق امن را از کانون جنگی که از آن آنها سمت تحت عنوان
"قرام از دفاع مهنی" مکتوبند و علنا و عا مدایه تحریک احساسات
شده‌های متوهم دور از مناطق جنگی سمت به آوارگان جنگ
مسرداخت، بالاخره در سر فشار معا و مت مردم کوچ کینده محسور
به محب شخصی شد و از دامنه تسلیمات فاشستی خود علیه آوارگان
کاست. آوارگان جنگ، خود بصورت افناگران جنگ ارتجاعی و
سک‌های انقلاب در آمدند و همراه با کوچ خود به شهرها و مناطق
دیگر، اخبار مرصوط به جنایات رژیم راه اقصی نقاط اسسبران
سردید. بدین ترتیب قریباً نمان جنگ، عمل بصورت مصلحت جنگ
داخلی کارگران، دهقانان، زحمتکشان شهری و خلق‌ها علیه
سرمایه‌داران، مالکان و سایر مرتجعین ایرانی در آمدند
بشارت جنگی عادلانه را علیه جنگ افروزان جنگ با عادلانه دادند.
آوارگی و قتل و غارت تنها شمه جنگ ارتجاعی کسومی شود
این جنگ سرشد است شمار کارگران امرو، ملاکت آسان را امزاین

داد، اوراق را ناب کرد، بسیاری از مباحث عمومی را گران کرد، بسیاری از دستها را از کارها زکوده و سرمیزان بیگاری افزود، عدم امنیت شغلی، سیاسی و هرج و مرج و سرزواشی را افزود و خلاصه بر شدت بحران اقتصادی سیاسی جامعه و حندگان افزود نماز این افزایش فلاکت را میتوان در سرعت گرفتن تعدد و اعتمادات بخشی از کارگران صنایع و زحمتکشان (خصوصاً ماحیان متاغلی چون رانندگان و سائیل ایاب و ذهاب عمومی که کمتر از سایر زحمتکشان در خطر از دست دادن شغل خود هستند) و همچنین نظاهرات وسیع و توده‌ای آوارگان جنگ در شهرهای مختلف مشاهده کرد. جنگ نه تنها بر میزان سرعت و وسعت اینگونه نظاهرات و اعتمادات افزود، بلکه زمینه را برای رشد مبارزه انقلابی دموکراتیک در دیگر بخشها، چون زندانیان سیاسی، جنبش دانشجویی و دانشجویی، و هم چنین فرصت یافتن جنبش مقاومت خلق کرد و برای گستردن بیشتر دامنه موجود آورده است. بحران جنگ نه تنها بر رونق برخی صنایع و ایجاد مشاغل تازه برای سگاران منجر نشده است (بدیده‌ای که در مرحله اول برخی از جنگهای امپریالیستی ظاهر میشود و موقتاً یک رونق نسبی در مقابل مبارکود اعتمادی پیش از جنگ بنا می‌آورد) بلکه رکود و بحران را بیشتر افزوده است، و این امر باعث آن گردیده که زمینه‌های برای رشد انقلابی انقلابی پیش از پیش فراهم گردد.

جنبه اخیر، خود اعلا انقلابی را بوجود می‌آورد، بلکه سر
دامه این اعلا که قبل از آن وجود داشت افزود. رژیم کمونیستی مکرر با استفاده از این زدن احساسات شوینستی در میان سوده‌ها بر آتش نوه‌ها سوزاند و آب رفته را به جوی بازا آورد، در این عطف خود با شکست خورد، افزایش بحران اقتصادی ناشی از جنگ و رشد ناامنی توده‌ها، نه تنها باعث جاگیر شدن سگ موقعیت‌ها انقلابی نگشت، بلکه خود باعث افزایش بحران سیاسی در هرات جاگه گردید. عملات متقابل دوهناج لیمبرالها و حزسها

سیمگدگر از همه وقت سخنروسی برده تر بوده و جنگ شکست
 مان آنها را عمیق تر کرده است. دامنهای شکاف آنقدر عمیق
 شده که حتی هاهوی و دفاع ارسنه "و" حفظ وحدت "تتواستسه
 است با شری برتخفیف بخا دهای درون هات خاکمه بگدارد. این
 شکاف در مالانته تنها خود را در حلمات نسلمانی و نظا هرات خبابی
 دو جناح سمت سگدگر نشان میدهد. بلکه همجنس در تحکیم و
 هویت گرایشهای واسنگی کن هات خاکمه به سیستم جهانی
 امیرالسنی از یک طرف و رشد تامل هر یک از جناح های هات
 خاکمه سمت به یکی از دو قطب امیرالسنی، نرخلوه گر
 است. آزادی گروگانهای آمریکائی، خرید و مال بدلگی از ایالات
 متحده شوروی، کره جنوبی و... سانش تحکیم واسنگی رژیم خاکم
 به کل سیستم سرما به داری جهانی میباشد، و مغزلات رهبران حزب
 جمهوری اسلامی با عوامل و نادای شوروی، نشاندهنده رشید
 گرایش به سمت یوسال امیرالسنی شوروی درون این جناح است
 سمران ما نمرکه از سرما رجواستار رفونیت روابط نامنتظم
 سرما به داری عرب بوده اندوسی گمان آزادی گروگانها میتواند
 برای رشد مالات آنها راه را با زمانه بدیدن ترتیب، تشدید
 بحران اقتصادی سیاسی به آنها شکاف درون هات خاکمه را شدید
 - تر کرده، بلکه به تشدید گرایشهای واسنگی کل هات خاکمه
 و جناح های مختلف آن به سمت واسنگی بیشتر به کل سیستم
 امیرالسنی جهانی و امیرالسنیهای مختلف افزوده است. در جنگ
 اول و دوم جهانی، بروز جنگ در آغاز و همچنین در مرحله تدارک جنگ
 با عرب روین اقتصادات و کم شدن سکاری مگردید و بدین طریق
 زمینه عمیق برای تثبیت یک موقعیت ضد انقلابی سوز و آتش
 بودت فراهم میشد، ولی در سیستم سرما به داری واسنه ایران، بروز
 جنگ از لحاظ اقتصادی میتواند تنها باعث تحکیم سندهای
 و سنگی و بخصوص آکاردین اس واسنگی ارسنه عمارت بردارینهای
 سببالسنی گردد. اجناس و مسائل جنگی امیرالسنی محسن ما محتاج عمومی

که در موقع جنگ گران و گسبات مشود و بنا مدارا را رهساری
 امیراللمستی تا من گردد، و مهمترازا بنها نسا زه طرفسرداری
 این با آن امیراللمسا ورژیم حاکم و ناسرگرداردن سردیلماسی
 آمریکا با شوروی، فقط ذات پوشیده و استنگی مستم حاکم سر
 افتقا دوسبات همایی امیراللمستی آشکارا وی برده در پیش
 توده ها عربیان میسازد، و این واستنگی "نهان" را که ازواستنه
 بودن پیروستولیدارزش اضافی سرمایه داری در ایران به شرایط
 تولید سرمایه انحصاری امیراللمستی برمیخیزد، تنها از طریق تحکیم و تسریع این
 واستنگی از طریق قراردادهای نامین املحه و خواروباربین رژیم حاکم و امیراللمست
 - های مختلف آشکار میسازد. این خودبه مفهوم رشد منازعمسات
 امیراللمستی در منطقه و دامنه گرفتن رقابت امیراللمستها و
 محمول آمریکا و شوروی در منطقه میباید. هر یک از این امیراللمستها
 میگویند با استفاده از جنگ، مواضع خود را در منطقه و در رابطه با
 هر دو رژیم ایران و عراق، تحکیم میسازد. اگر آقای خمینی این خبر
 و "سرکنت" را از جنگ انتظار داشت که بر توهمات توده ها بیفزاید
 این جنگ بر عکس ما هیت ارتعاعی این جنگ و ذات واستنه
 مستم سرمایه داری ورژیم حاکم آن را به همان امیراللمستی
 بیشتر از پیش نشان داد و روشن کرد که در پشت عمارت بردار بهای
 "مدا امیراللمستی" چهره متمگر و امتشما رکسند سرمایه انحصاری
 بسته است. بدین گونه این جنگ بر عکس آنچه عده ای از شورویست
 - ها معتقد هستند خود را با سرعت شروع واستنگی نمیشود، بلکه
 این جنگ واستنگی درونی را با تحکیم بندهای واستنگی
 اقتصادی، نظامی، سیاسی و فرهنگی خویش بسش ارتش روشن و فاش
 میسازد.

سرور جنگ اگر با عت شد که وحدت میان رژیم حاکم بر ایران
 با سرمایه سرمایه داری امیراللمستی آشکارا سرگردد. از
 لحاظ نامرغود در حتمش کارگری، وحدت میان شورویستها
 و روسیونستها را با شوروی حاکم و شوروی امیراللمستی

سراشکار و آشکار شد ماخت، چرا که (بقول لنین) «این وحدت از من وجود داشته و جنگ فقط این وحدت را میان ترمی مبارک، بر لایات روبرو سستی و ناملات طبقاتی نسبت به هات حاکم در رسیدگان و "راه کارگر" و... از قبل وجود داشت، و جنگ فقط این نزلات را پررنگ تر کرده و بخته کرد، رژیم بورژوازی حاکم پیش از هر ما کشور دیگر از هم آوازی روبرو نیستها و اپورتونستها با منافع طبقاتی خود برای غالب کردن بر کو بیگری عدا انقلابی بودست، ولی واقعات عینی جنبش قوی تر از آن بود که این آب و رنگهای اپورتونستی و روبرو سستی بتواند چهره آنها را بیوشاند، هما نظور که جنگ از لحاظ اقتصادی باعث تشدید آزارهای توده ها و افزایش دامنه اعتلا انقلابی گردید، هما نظور نیز قوی شدن قطب انقلابی و وحدت بیشتر ما مگرایشهای اصل کمونیستی در تمام جریانات درون جنبش کمونیستی کمک کرد، جنگ نه فقط چهره اپورتونستها را عریان ساخت بلکه کمونیستها و انقلابیون واقعی را نیز یکدیگر نزدیکتر کرد و زمینه را برای فشرده گی صفوف کمونیستی و انقلابی افزون نمود، گروههای اصل و دیگر انقلابی و کمونیستی می توانند بسیار استفاده و از موقعیت تشدید یافته بحران اقتصادی - سیاسی، به تبلیغ و ترویج ما زماندهی جنبش خلق برداخته و حمایت همه جانبه از آن و توسعه و تعمیق آن در مقابل ارتعاج حاکم که روبرو ما توان ترمی گردد، یک آلترا ما توان انقلابی بوجود آورد.

اگرچه جریان کنده شدن توده ها از رژیم حاکم یک واقعه است مسلم است، ولی مساله حزب آنها توسط قطب انقلابی امر محتومی است، بر اساس طرف جناح لمرالها که بخصوص از هنگام تصفیه موضع در هات حاکم با لمرال نمایی های حود و بهره برداری، از گراشات دمکراتیک توده ها با نگاه ما لمرال و سعی در رسان توده ها بدست آورده است، می تواند توده ها را

به سمت خود حذب نماید، و علاوه بر آن ابوزیسون سلطنت طلبان و تختیاربها هستند که می توانند در راه قدرت گرفتن لبرالها به آنها کمک نمایند و اینگونه خود را با یک آلترنا تیوا رتعا عیسی جداگانه بوجود آورند. در کنار این آلترنا تیوهای لبرالی و ارتجاعی، این خطر نیز وجود دارد که برخی از دیگرانهای ناپسند خون سازمان ماهدسن خلق این نارنجای کمونیستها - یعنی تنها کسانی که می توانند یک آلترنا تیو واقعاً انقلابی پیگیر برای جنبش توده ای عرضه نمایند - در برابر توده ها قد علم گردند و از هم جنبش طبقه و توده ها را از دانشن یک رهبری واقعاً انقلابی و مازش ناپذیر محروم سازند. قدر مسلم آن است که به علت سالها بودن دامنه بحران عیسی، سریده شدن توده ها از رژیم حاکم و نیای زمانی که اعتلا انقلابی فروکش نکرده است، در مجموع بسیار با سیستم توده ها منجر نخواهد شد، بلکه توده ها را به سمت قطبهای دیگر صحنه مبارزه سیاسی هل خواهد داد. در نتیجه لازم است که کمیونستها با تدارک سیاسی - عملی و فشرده کردن هر چه بیشتر صفوف خود، خود را برای قرار دادن یک آلترنا تیو انقلابی در مقابل توده ها آماده نمایند.

بدین ترتیب با قاطعیت می توان گفت که چشم انداز آینده همچنان بر تشدید بحران اقتصادی سیاسی، تشدید بحران انقلابی و نفیوت اعتلا انقلابی دلالت دارد و ادامه جنگ بی گمان با عیست نفیوت نما مبروندها می خواهد شد که در طول این دو سال و بویژه در اس دوره چهار ماهه طبا هر شده و یا رشد کرده است. به عبارت دیگر: جنبش توده ای اوج بیشترین می گیرد، شکاف درون هسات حاکمه عمیق ترمی گردد، وابستگی مستقیم اقتصادی سیاسی حاکم سر ایران به جهان امپریالیستی عربیان ترمی شود. رقابست امپریالیستها و بخصوص آمریکا و شوروی برای نفوذ بیشتر در ایران افرون ترمی گردد و سمت گیری جناحهای مختلف سیاسی اس امپریالیسم آن امپریالیسم ترمی می گردد. درون جنبش

کارگری، صف اپورتونیست‌ها و روبریونیست‌ها مشخص تر و فشرده تر می‌گردد و منقاد بلازمینه معنی برای وحدت جنبش کمونیستی و سردی شدن گرایش‌ها و حریم‌ات‌امیل و بیگسردون تشکلهای مختلف کمونیستی یکدیگر آماده نیروموازات آن پیرویه می‌یوند با جنبش خودمستودی طبعه کارگری در مجموع پیرویه اینجا دحزب طبقه کارگر، بیش از پیش همای می‌گردد. دریگ کلام، جنگ، سرحدت مبارزه طبقاتی افزوده و این حدت به سولاریسیون شدن نیروهای سیاسی طبقاتی دامن زده است.

تاکتیک

روش پرولتاریا در این دوره از اعتلا انقلابی چیست؟ با این روش آنچنان که روبریونیست‌ها و اپورتونیست‌ها موعظه می‌کنند با حشداشت به تضادهای درون ارتجاع تمسین می‌گردد؟ بسیار آنچنان که مثلاً "رژیمندگان" مدتی قبل از شروع جنگ "هشدار" داده بود، این تاکتیک ما بدیعنوان یک "تدیسر مشخص" در مقابل "نورش ضد انقلاب مغلوب" به "فدا انقلاب غالب" بصورت طرحی حوَن "اتحاد عمل" اتخاذ کرده؟

نه و هزار باره! روش کمونیست‌ها این نیست که در اتحاد تاکتیک ضربه تضادهای درون ارتجاع داشته باشند، آنها برعکس برای تمسین تاکتیک، اشکال مبارزه و سازماندهی و شعارهای دوره‌ای خود به انقلاب و چگونگی سران نظرمی‌کنند، آنها مبنای تمسین تاکتیک خود را بر حرکت روبه اعتلا روبه افت انقلاب گذارده و بر اساس اشکال مبارزاتی و تشکیلاتی و شعارهای خود را تمسین می‌سازند. بر او کمونیست‌ها ما ترا لیست بوده و در انتخاب روش خود برای برسمت از "تدیسر مشخص" "چاره حوشتی" "معجزه آما" "بر-عکس ارچگونگی حرکت مادی شونده‌ها و مسرا انقلاب حرکت می‌سازند. رفیق استالین در توضیح مساله رهبری تاکتیکسی

جنس و جگونگی شوه صحیح استفاده از اشکال مبارزاتی و
تشکیلاتی جنس میگوید:

"در درجه اول اهمیت قرار دادن آن اشکال مبارزه و تشکیلات
که پیش از همه به شرایط فعلی جزو یا مدیقت متناسب بوده
و استعداد آنها را داشته باشد که رساندن توده ها را به مواضع
انقلابی و سوز توده های مسلمونی را بطرف جنبه انقلاب و
حاجت نمودن آنان در جنبه را تسهیل و آسان نماید."

(مسائل لنینیسم - ص ۵۷) *

اگر کمونیستها ما تنها نیست هستند، اگر آنها از حرکت تاریخ
درک مادی داشته و تاریخ را ساخته زمینگشان می دانند و در
تفسیر تاریخ از مفاصل بیرونی را حرکت می نمایند، اگر آنها در
تدوین نیروی و سرانجامه و استراتژی انقلاب به مناسبات عینی
طبقات و آرایش نیروها و برسر عینی وقایع بگناه کرده و حرکت
نوده ها را بلاک کار خود قرار می دهند، طبعاً در اینجا ذاتک نیز
نمی پویانند ما تنها نیست نباشند. اشکال مبارزاتی جنس،
اسکله بیرونی را و سازماندهان او اکنون باید از سطرهای سیاسی
وسیع استفاده کمتر با اعمیایات اقتصادی، و در مورد اشکال
سازماندهی جنس، اسکله باید از کمیته های اعمیای استفاده
کرد تا سندیگای فاسونی، اسکله باید کمیته های انقلابی
دهقانان بوجود آورده از اشکال عقب مانده شکل دهقانان
استفاده کرد، اسکله سازمان حزبی را باید گسترده کرد و ارتباطات
عملی بود فراوان برد، با اسکله بر درجه احتیاط آن افزود و از
اشکال مخفی تشکیلاتی بیشتر نگه کرد و در مورد شعارهای جنس،
اسکله شعار سرنگونی رژیم حاکم را باید محور و روحی - مسلمی
و با عنوان شعار عملی مطرح کرد و با لایحه بعنوان سک
بهمود برای ما هو ما بدان، تمام اینها باید توجه به
ریزاسی ما از چشم انداز و سطح یکا مل جسم بوده ای و جگونگی
سراغلات عینی گردد. درک ایده آلوسی را اتحاد اسک

که در حرکت ما مگر حدوده دساله روی آمار سستی نارو سربومی
 منجر خواهد شد. تا از ذهن روشنتر خود حرکت می کند و یا از ذهن
 عقب مانده ترین بوده ها. در حال اول، درک آثار شیمیایی از
 اتحادات کتیک، باعث در پیش گرفتن آن اشکال مبارزاتی و
 تشکیلاتی و شعارهای دوره ای میگردند که با سطح جنبش خوانائی
 نداشته و از آن بسیار جلو تراست. نمونه این اتحادات کتیک را
 می توان در اشکال مبارزاتی اشور و تشکلاتی (همه نظامی)
 متی چریکی در سالهای ۵۶ - ۴۹ دید. در حال سست دوم، درک
 رویروئیستی از اتحادات کتیک منجر به دنباله روی از ذهن
 عقب مانده ترین توده ها می گردد، یعنی توده هایی که پیس از
 دیگران دچار توهمات نسبت به بورژوازی می بوده و ساخت را
 فقط و البته رجال بورژوازی می دادند، مدس طرحی برای آنها
 اتحادات کتیک مبارزاتی مستلزم دنباله روی از یک جنبش
 بورژواری علیه جناح دیگر آن می باشد. در نتیجه ما کمونیست
 رویروئیستی بجای حرکت از موضع انقلاب و حرکت مستقل
 پیروئیاری در مقابل سبناط بورژوازی بعنوان یک کل، فشرده
 عکس از موضع تفادهای درون بورژوازی حرکت کرده و توده ها را به
 قربانگاه سورژوازی می کشاند. کسی که در اتحادات سترائی در
 انقلاب دمکراتیک، بجای اتحاد کارگران با دهقانان و ماسر
 زحمتکشان شهری بر عکس به اتحاد کارگران با بورژوازی لیبرال
 و خرده بورژوازی مرفه می چسبند، مثل آن خرده بورژوازی مدخلی
 - خدا پیرالیست اه، چنین کسی ناچار است که در اتحادات کتیک
 برای یک دوره از انقلاب، نیز دساله روسهاست یک جناح از
 بورژوازی علیه جناح دیگر آن گردد. بدینگونه سراسر حرکت از
 این موضع اپورئوئیستی ما مواجه با طرح هائی چون "احمد
 عمل" "حکومت از جانب" "رز مندکان" بودیم، که نقطه غزیمست
 برای اتحادات کتیک خود را اتحاد درون ارتجاع قرار داد و از
 این در عمل به دنباله روی رویروئیستی از جناحهای مختلف

در حجاج می افتاد. در آن هنگام "رزمدگان" سرامون اسس
شد سر مشغ "خود بونب" :

"اس بند سر مشغ، اتحاد عمل سروهای جنبش کمونیستی در
تدارک مبارزه متحدانه بر علیه بورژوازی معطل مدافعان
مفلوب و امیرالکلیهای سیمان آشپاست. ما به عمارت
دیگر، تدارک شرایط مبارزه مستقل بوده ها در شرایطی کید
حتم انداز درگیری خصمانه، آنکار در میان صفوف ضد انقلاب
جهت تسلط بر حاکم و سرکوب هر دم فزونی می گردد."

(رزمدگان شماره ۲۷ - صفحه ۱۲)

البته نه فکر کنید که رزمدگان در این اتحاد عمل "مسند
گودناشی خود طالب اشکاف با رژیم حاکم بود، بر عکس میگفت که :
"این اتحاد عمل جنبه سیاسی - انقلابی بر علیه مدافعان
حاکم را نیز با خود دارد، و دقیقاً در دارا بودن این جنبه است
که اتحاد عملی انقلابی خواهد بود" (همانجا)

ولی واقعات نشان داد که "حداکودن" صفی خود از یک حجاج
سورزواری در مبارزه علیه حجاج دیگر آن و نام آن را "هم بونبی"
گذارند، در ماه مبارک و روز بونبی جنبش سردانی از اتحاد
ناکسک، نمی توانند که اکثریت بسیاری بدهند و آنچه که تمسبی
کننده است تا شرمینی آن ناکسک صفی است که سروشی بنا
مواقع سورنوینی را در کنار یک حجاج از حجاجی قرار میدهد
و به د ماله روی از آن میگردد و به حواس دهی آن و مرز بندی
مصوبی است .

در آن هنگام رزمدگان ناکسک خود را از شوروی به عمل
در آورد، و سراسر شورونیستی اس. ما زمان "در طول دوران جنگ
محک واقعی ناکسک روی بونبی است."

اس ناکسک به د ماله روی روسفکران انقلابی از
سورزواری حاکم اتحاد و سرولما را را عملاد عوب به سرررسی
سرای سورزواری نمود .

تعمیراتی الفه در اسباب تا کمک خود بر سبب دهای درون
اوشجاع جسمی میدند. و از این سببها بقول رفیق اسما لیس
بمنوان دعا سر عمر مستقیم برای انقلاب استفاده می نمایند.
اینی شمع گاه در اسباب تا کمک. از موع سببهای حیا حیای
سوزواری حرکت بکرده و اس دحیره عمر مستقیم را به سطح عامل
سعی کننده که ما با حکومتی سرخمس سعی مدعا جز آن است
سعی رسا شد.

سعی در اسباب تا کمک. هدف اول ارعک و عهس از آن. مغنبت
سرراس نسبت که آما ما در جسم ابدار ساسی احنمال و سبوع
گودیا می سیم ما به. بلکه بر عکس اسس سببها در اس سوال
سببها است که: آما حینس بوده ای و انقلاب در حال اعمال و روسته
اوج اسس باروسته است: در روسته روسته اوج انقلاب مکان گودیا
وجود دارد. ولی اس گودیا ها نه سببها نمیتوانند سببها انقلاب را سد
کرده و آراسر گودیا کنند. بلکه بر عکس آن سببها افزایش (مانند
حکومت نظامی از هاری قبل از قسام سبب ۵۷) و بر عکس در سبب
روسته است انقلاب می تواند یک گودیا اعلام نسبت است انقلاب و
یکسب موقتی انقلاب مانند (حیا نه گودیا ۲۸ مرداد ۱۳۲۵ بود). پس
سببها تا کمک راه اس محدود کردن که آما گودیا اتفاق می افتد
مانه. چیزی جز میندل کردن علم رهبری تا کمکی ما رگسبب
سببها نیست. به معنای آن است که بر ولتا را را سبب دعوت
به حرکت از موضع انقلاب است انتخاب اس با آن شکل از سبب
انقلاب دعوت کنیم و عملا و راه شمشزدن برای یک جناح از
سوزواری علمه جناح دیگر آن و ادار سبب. طرح "اتحاد عمیل"
رزمندگان نمونه سوزواری از سببها گونه "تدا سبب سبب. و معجزه آسا
سوزواری در عمل به نفع سوزواری تمام می گردند.

سبب سبب ما با ارز سبب از جسم ابدار حینس سبب سبب
اصدا در روسته اوج انقلاب. تا کمک خود را منحس می نمایند.
دعوت جنگ. آرا سببها در اس سببها گونه حللی اس سبب

می‌خورد و در نتیجه بر عکس بر جفت و سبب آن اثر بوده است، طبعاً
یعنی سواد سمری همین در حکایت با کمک مبارزانی و سکلاسی
ما سوجود آورد روسی کار ما هر حد بود، با حک وسی آمده های آن
اسفاده از این روسی را ضروری نرمی نماید، در هنگام اعمال
انقلابی، با کمک کمیونیستی با دخالت نفرمی خود نگرد، به
عمار دیکر بنا حمایات را در انکال مبارزانی و ما زمانه
و سارهای دوره ای خود به حساب آورد، بر عکس در هنگام افسست
انقلاب، این با کمک با دخالت مبارزانی خود گرفته و هنگام ما
عقب بسی انقلاب مدم های خود را مطمئن نماید، رفیق استالین
می گوید :

"با کمک ما بر مضمناً بر روی مدها سمری ما بد، در حالیکه
 در دوره مرحله اول انقلاب (۱۹۰۳ تا فوریه ۱۹۱۷) نقشه
 امراترک بدون سمری مانده بود، با کمک در طرف است
 دوره جدید ما را سمری کرد. در دوره سالهای ۱۹۲۰ - ۱۹۰۵
 با کمک سمری بود. بر این هنگام مداخلات و اوج گرفتن
 بهت به طرف بالا بود. لذا با کمک هم می‌توانست با است
 حقیقت منطبق می‌شد. طبق این وضعیت، صور مبارزه نسبی
 انقلابی و مناسب با مضمناً مداخلات بود. انکال مبارزه
 که در این دوره یکی های دیگری را می‌گرفت عمارت نبود
 از با اعتماد با سیاسی محلی، مداخلات سیاسی، اعتمادات
 عمومی سیاسی، تحریم و موا، قنای، شعارهای مبارز
 انقلابی بر حسب سمری انکال مبارزه، انکال سازمانی نیز
 در آن دوره سمری کرد: کمینه‌های مبارز و کارخانه،
 کمینه‌های انقلابی دهقانان، کمینه‌های اعتماداتی،
 سورا های سازمان‌دهندگان کارگران، حزب کمونیست علمی
 کارگری، اسمها بود انکال سازمانی در عرض است دوره.
 در دوره سالهای ۱۹۰۷ - ۱۹۱۲ حزب مخور به اعتماد
 با کمک عقب نشینی کردند، برادر آن وقت در روس سولسی

سبب انقلابی و حررا انقلاب قرار گرفته بودیم و با کتیک
 می توانست اس حقیقت را نادیده نگارد. مطابق اسن
 وضعیت اشکال مبارزه و اشکال سازمان نیز تغییر یافتند :
 بجای محرم دو ما، شرکت در دو ما، بجای اعدا مات علمی
 انقلابی خارج دو ما، سخنرانی ها و کار در داخل دو ما، بجای
 اعدا سهای عمومی سیاسی، اعدا مات حزبی اقتصادی و با
 اصول مکتوب. بدیهی است که حزب در اسن دوره محبور شد
 بحالت محمی در آید و تشکیلات بوده ای انقلابی نیز به
 تشکیلاتی که ما یون اهازه می دادار فصل تشکیلات
 فرهنگی و مدنی، کتورا موومعه و غیره تبدیل گردید.

(هما جا - صفحه ۱۰۰)

این سلسله مات گرانسهای اسن علمی به تنها به ما جگونگی
 انتخاب ما کتیک کمونیستی را در اسن شرایط انقلابی نشان
 میدهد. بلکه علاوه راه هرگونه وحدت و با اتحاد عمل واقعا
 انقلابی سن سروهای انقلابی و کمونیستی و نیز جلوه گسر
 میا ز داس راه ملما نمی سواند با دناله روی از سها جهای
 بورژوازی و اتحاد نا کتیک روسیونیستی "اتحاد عمل" شد
 کودتا شد آمد، شکل اس "اتحاد عمل" و نیروهای شرکت
 کننده در آن تعیین کننده است. بلکه عامل تعیین کننده همان
 مضمون و معنای حرکت آن است.

در اسن شرایط انقلابی و عمومی با اسن سلسله از
 موقعیتی که جنگ موجود آورده و به حد اس انقلابی مزوده است
 و طبقه کمونیستی است که به خطب ما کتیک خود حمله عرضی و تهاجمی
 دهند. روزهای که فرامی رسند نوید رسیدن محصول و سومی گندم
 را می دهد. در این روزها با پیدا سها را را بپر کرد و خود را برای
 دروی گندم آماده کند. شاید که در اسن شرایط را کدا نشسته و
 خود را برای فرام رسیدن یک زمستان سخت هر چند موقتی
 آماده شود. شورش و مادگی برای کسب قدرت سیاسی و در هم پش

دوره توسط بیرونتاریا یا بدیلوجه اتخاذکنندگان قرار گیرد و
نه آماجگی برای یک عقب نشینی منظم که در آن کمترین تلفات
داده شود.

این عملت تعرضی تاکتیگ، خود را در اشکال مبارزه
توده ها بصورت مقاومت و مبارزه در مقابل افزایش تولیدکننده
استفاده از تمامی ضعفهای بورژوازی نازیستی از جنگ و
کوشش برای تنها سرمایه به در توسعه و تحکیم جنبش انقلابی
خلق گردد در تعرف خانه های خالی شروتمندان توسط آوارگان
جنگ و بی بناهان، در نظرات اقتصادی - سیاسی آوارگان و
سربازان، در مقاومت های تعرض آمیز در مقابل هر حرکت
ارتجاعی منظورنا بود ساختن "دستاورده های انقلاب" نشانیان
نمیدهد. اشکال سازمانی این مبارزه باید در تجویف شوراهای
واقعی و کارخانه ها (صنیکای سرخ) در اینجا دکمته های
مقاوم و آوارگان و سربازان ناراضی، و مانند آن خود را متبلور
سازد.

برای کمی که چشم انداز را اعتلا نفعی می دهند، بصورت
موقتی ارتجاع به انقلاب و احاطه فاشیستی آن نمی توانست
شماره های در تاکتیگها دهد، چرا که این بورش ها و تنها جمعیات
سرخلاف دوران افت انقلاب نه تنها باعث شست فدا انقلاب نمیشد
گردد، بلکه برعکس سربای مبارزه طبقاتی حرقه های شعله آور
میسراکند. در این دوره هرگونه تعرض به حرکت توده ها، هر اقدام
مدیوحانه یک رژیم فاشیستی، مناسبت حرکتی اعتراضی توده
ای و تنها همبستگی به ارتجاع میگردد.

دورانها بدی: تشکلات توده ای انقلابی نیز مانند مناراسر
کار عملی وسیع قرار داد محدود کار را در سطح توده ای نمیشد
کرد. در این دوره سادها، هزارها و سلسون ها سخن گفت و به
ساعتها یک ها، توده ها در محیط های سینه و جدا رهم بوده ها خود
در میانان هستند، سیاست در میان توده ها است و رجال بورژوازی

مطال آنرا شد. دانشداران دستاورد بسیار کرده ساختند و با عملهای کنسرف و
 نشانیهای موروثی خود را بی سرو صدا و بدون افتخاری انجام دهند. نموده ها خود میدارند. ممکن طور در انتخاب تشکیلات
 سازمان حزبی و شرایط عضویت، نباید در عین تاکید بر حلقه های
 ایدئولوژیک پیروقتری. مهارها را با سطح مبارزه شده ای متناسب
 کرده و با افتادن پدیده ها و نحوه ها و نکاتی های خاص دوران احیای
 اجتناب ورزید.

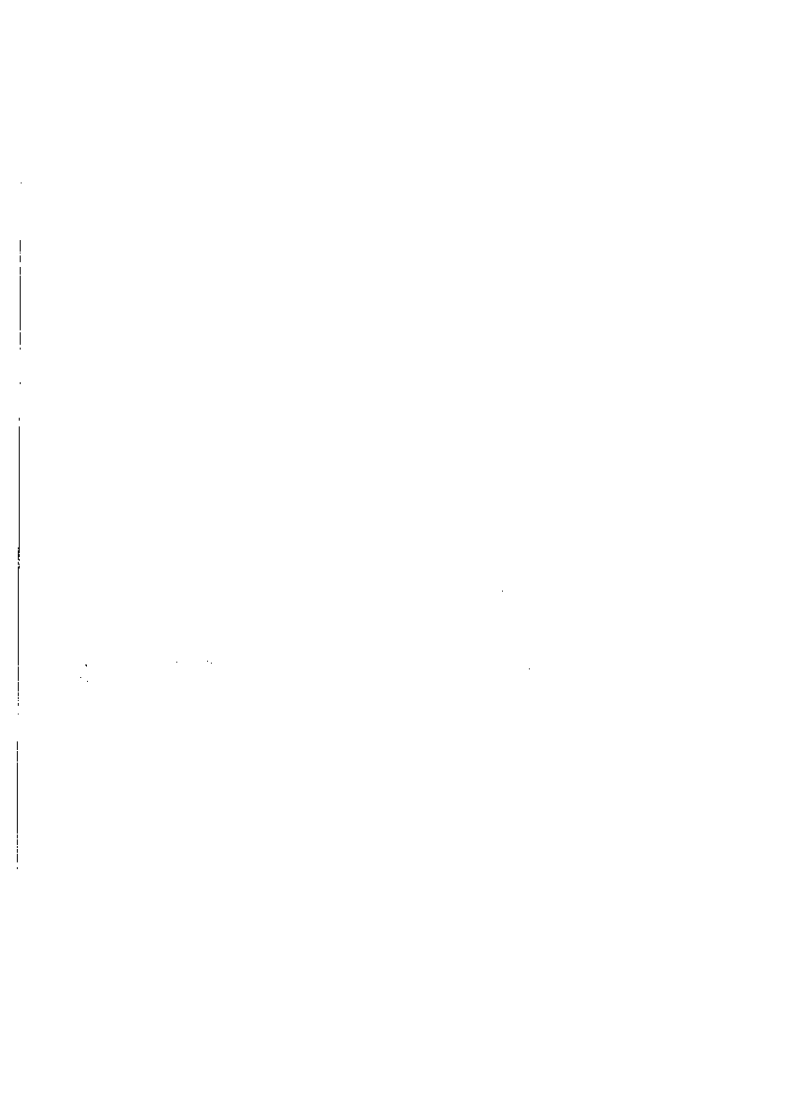
صرفاً تاکید بر حلقه عصری ما کسک کمونیستی در این شرایط
 کافی نیست. چرا که حلقه عینی حسی ما تنها به اعمال انقلابی
 محدود نمی گردد. در این شرایط اعمال، بعضی وسیعی از نموده ها
 علیرغم اینکه نمک به گذشته به مدت سیاسی شده اند ولی بدلیل
 خنثی و ریبیای خود نسبت به همین از یک طرف و با آلترناتیو
 لیبرالی از سوی دیگر (سخت قوی نبودن یک آلترناتیو انقلابی)
 دچار روح حسد آنها را واقع بدزندگی خود نسبت در روح اند
 و تجربیات روزمره زندگی ما آنها می آموزد و این وضع را دیگر
 نسب حد انمیدانند، ولی در عوض آنها هنوز برای تعویض این
 وضع بد به یک وضع خوب، امیدوارند. هرچنان دروغین و رباکار بسته -
 اند. این است که مگوئیم دچار روهم میسازد. در این شرایط
افتخاری و وسم بوده ای یک جنبه مهم از وظائف انقلابی ما است
 که طبیعی نمیتواند در ما کسک ما، در اسکال مبارزاتی و سازماندهی
 ما بی تاثیر باشد. چه، افتخاریهای سیاسی زنده در رابطه با
 تجربیات عینی زندگی نموده ها آنها را برورش سیاسی داده و به
 منافع خود آگاه میسازد. و این در شرایطی است که دو سال سزای تمام
 بورژوازی ما را طعم سرگوب فاسمی را به کارگران، دهقانان
 و روشنگران انقلابی و خلقها حس کرده است. نموده ها دروغها
 نموده و وعده و وعیدها و فریب های جناحهای مختلف هستند خاکسبه
 را در تجربه زندگی خود دیده و از سرگردانده اند. ما سید و سرو
 نلاکت و افتخار شدن هر چه بیشتر مدعیان رباکار مدافع مردم سرو -

مانی اس بوهم سمارقوی است، و بنا مطرح بدن آلنریا سبو
 اعلایی برولما را بوده ها درسی تحقق بمالات و آرزو هسای
 اعلایی خود سبب آن جلب خواهند آمد، و در سبب سبب رسیدگی و دهن
 بوده ها را در سرگرفته، بوده ها با گوش و جسم با حرکات سیاسی
 سروهای مخالف و حجاج های مختلف هیات حاکمه را زیر نظر
 دارند، در کوه و خنان، در سبب محبت های جا بودگی، محافل
 کارگری در محل کار و سرگذر، صحبت از سبب است، در اسس
 مومنت واضح است که امپاگرهای همه جا سبب سیاسی تا چه حد
 میواند در محنت بوهم بوده و ناسه گرسنگ آلنریا میواند اعلایی
 در میان بوده ها موزیا تدوین میانه است که با بدد قضا مورد
 بوجه کمونیستها قرار گیرد.

بدین ترتیب خطب ماکتنگ ما در اس دوره جنه معرضی
 داسه و افناگری های سیاسی بفتن بسیار بر حسته ای دارد، در اس
 راه، همچنان که گفتیم با سبب برداشتهای که انقلاب را روسه
 افب میسند و لاجرم به ماکتنگ خطب تدافعی میدهد، مررینسیدی
 داس و در عین حال با سبب در رکهای آمارستی که املا اعلایی
 راه حساب مومنت اعلایی گذارده و در سبب نهمی های خدا
 اریوده و فرا سار شده محرر میگرد و کاملا احترا رحبت، اسس
 ماکتنگهای آمارستی در عمل به نفع بزرگوار میوام خواهد
 شد.

پاورقی

« خوشختانه در ادامه مبارزه ایدئولوژیک سطح جنبشی و درون
سازمانی، رفقای رزمندگان، موفق به معنی موضع اپورتونیستی
خود در قبال جنگ و برخی از زمینه‌های دیگر شدند. ما ضمن استقبال
از این حرکت پشرونده، بر ضرورت هر چه بیشتر توسعه این مبارزه
ایدئولوژیک و مرزبندی قاطع با مواضع اپورتونیستی گذشته،
تاکیدی ورزیم.



تحلیلی از
وضعیت عمومی
جنبش کمونیستی،
بحران حاکم بر آن
و انعکاس آن در سازمان ما

مقدمه

شاید کمترین کسی در این واقعه شرکت کرده باشد با آنکه
که جنبش کمونیستی ایران، مداخله در طول دو سال گذشته
که اتفاقاً میتوان آنرا یکی از بهترین فرازهای حیات محول
۷۰ ساله آن شماره آورد. دستخوش یک بحران واقعی بوده است
بحرانی که در طول دو سال گذشته، بدرجات گوناگون، در شکل
عیق یافته، بصورت خودمان آشکار... نداد و داشته و همواره
بنا بر مجری مردم و بای حسن کمونیستی و سرویسهای
منگله آن محله سازمان ما بعنوان بخشی از این حسن...
میزده است و مانع از حرکت شادان و شکوفایی سئوس اسرژ و
و استعدادهای سپهت آرمی شده است. و این در حالی است که حسن
در حال اعتلای نوده ها، هیچگونه درنگ و سکونی را خارج نمی نماید
و ما در پیش گذاردن اسوهی اروپا با سلاح ما کف، اسرژ و
- های کمونیستی بیشتر اسرژ و توانمندی را طلب می کند.
بویژه اگر در رأس ما بحران فرا سر از چهاردهواری سسک
شکل بوده و کل حسن کمونیستی را در حین حال خود محسوس کرده
محارب دیکروسی در رأس ما که بحران درونی هر شکل، غنرمند
ویژه کی های خود استکالی از بحران عمومی کن حسن کمونیستی
ایران (و در اسناد و اسرار بحران کن حسن کمونیستی) می باشد

است - چنانکه بخواهیم گفت (آنگاه روشن خواهد شد که درک
 این مسئله که هرگونه راه‌حلی برای پاسخگویی به بحران فعلی
 لزوماً راه‌حلی فزاینده‌ی چهاردیواری هر شکل و مربوط به کسب
 جنبش کمونیستی است، تا چه حد از اهمیت حیاتی برخوردار
 می‌باشد. در غیر این صورت، هرگونه تلاشی در جهت رفع بحران،
 چنانچه بدون نظر داشت این واقعیت اساسی صورت گیرد و در جوار -
 چوب هر شکل محصور بماند، بدون شک، جز یک راه‌حل موقت
 فرمیتی و مسکن گری از کار نه تنها جنبش کمونیستی بلکه خود
 آن شکل نیز بازنخواهد کرد، ما در این نوشته سعی خواهیم کرد که
 بر پایه این متدولوژی، به ارزیابی از بحران کنونی جنبش کمونیستی
 نشسته و راه‌حل عمومی آن را مورد بررسی قرار دهیم. به همین
 جهت و به دلیل اهمیت متدولوژی در برخورد به وضعیت کنونی
 جنبش کمونیستی و بی‌چون و چرای راه‌حل ابتدای سطوری چند در ارقامت
 اول نوشته و به این مسئله اکتفا خواهیم داد.



۱- مدخل: متدولوژی

یکی از صفهای مهمی که نیروهای مختلف جنبش کمونیستی ما از لحاظ متدولوژی و روش شناخت مسائل جنبش کمونیستی بدان دچار است، محدودنگری در ارزیابی از مسائل و معضلات درونی هر تشکیلات کوچک و بزرگ جنبش کمونیستی است. جوهر اصلی این محدودنگری در آنست که مسائل مربوط به هر شکل کمونیستی فقط در برنویزگیها، شرایط، امکانات و ضروریات خود آن شکل مورد بررسی قرار میگیرد، بدون آنکه نتوانسته یا نه بسیار یک وسعت و شیوه‌ای پرولتاری و رابطه میان این مسائل با مسائل موجود در کل جنبش کمونیستی ایران، و ضرورت آن رابطه‌اش با مسائل و شرایط کل جنبش کمونیستی و کارگری جهان مورد توجه قرار دهد. نه عبارت دیگر این متدولوژی شکل خود را جزیره دور افتاده‌ای می‌انگارد که فاقد هرگونه رابطه و پیوندی با سایر تشکلات و کل جنبش کمونیستی ایران و جهان است. این دیدگاه، نمی‌خواهد ونمی‌تواند مسائل و معضلات درونی هر شکل خود را، بر برت یک کلیت بزرگتر، یعنی در هر دو مسائل و معضلات کل جنبش کمونیستی ایران و جهان، مورد نظر قرار دهد، و حتی در همین رابطه به ارزیابی از خصوصیات و ویژگی‌های شکل خود به تنهایی جزئی از این کل موجود، پرداختند.

این متدولوژی غیر مارکسیستی، تقویت‌بخش روش مسرود استفاده اغلب تشکیلهای جنبش کمونیستی ما بوده است و البته خود این روش شناخت، معلول همان واقعیت حاکم بر جنبش کمونیستی و شرایط و زمینه‌های شکل‌گیری تشکلات مورد نظر است که در جای دیگری بدان خواهیم پرداخت که وارد چنین شیوه‌ای

در شناخت مسائل تشکلهای جنبش کمونیستی، از جامع هر یک
 از نیروها، هیچگاه راه به حاشی نبرده است، و در بهترین تکمیل،
 نتوانسته حزب کوشه‌ای از واقعیات و مسائل مربوط به کل جنبش
 کمونیستی را - که در این میان و با آن شکل موجود نیز انعکاس داده
 است بطور مجرد منعکس سازد. چنین روش شناختی، تشکلهای
 موجود را به دور باطنی از تحلیل محدود و تکرانه و یک حاشیه و سدور
 عمق مسائل درونی آن می‌گناند و در دو تفسیلی از راه حل‌های
 فرمبستی و فرمالینستی و حداکثر موقتا ممکن، اسیر می‌سازد
 بدون آنکه قادر باشد حتی مسائل خود آن شکل را نیز حل نماید
 آموزشهای لنین در برخورد به مسائل جنبش کمونیستی
 روسیه، چراغی فراراه است. روش لنین یک روش مارکسیستی
 بود و از آنجا که جنبش کمونیستی روسیه را به مثابه اجزای هم
 پیوندی که در متن یک جامعه حرکت کرده و تابع خصوصیات، شرایط
 و تاثیرات تاریخی - اجتماعی یک جامعه معین - جامعه روسیه -
 بودند، به حساب می‌آورد، همواره در هر برخورد، کل جنبش
سوسیال دمکراسی روسیه، را مورد نظر قرار می‌داد و نه مسائل
 این یا آن شکل خاص. و فراتر از آن از آنجا که او از زاویه عمده
 اشتراک سوسیالیستی به جنبش کمونیستی و جنبش طبقه کارگر
 سراسر جهان می‌نگریست، ارزیابی‌های خود را در پرتو یک تحلیل
 و ارزیابی عمیق از اوضاع کل جنبش کمونیستی و کارگری جهانی
 ارزیابی می‌کرد. دید او از جنبش سوسیال دمکراسی روسیه یک
دید لوکال (محلّی) و ملی نبود. اگر او با احرامی در سطح
جنبش سوسیال دمکراسی روسیه برخورد می‌کرد، اولاً هیچ روی
 آن را محدود به این یا آن شکل موجود نمی‌کرد و ثانیاً می‌گوشید
 تا رابطه ناگزیر و عیناً موجود بین این احزاب با احزاب
 موجود در سطح کل جنبش سوسیال دمکراسی جهانی و بویژه اروپا
 را بدست آورد. آثار گرانتا به‌ای ارفیل "چه باید کرد؟"، دولت
 و انقلاب، "امپریالیسم..."، "چپ روی..."، بهترین شاهد

این مدعاست. این شبهه بر خوردن زمین در واقع مبتنی بر این واقعیت بود که اوهمواره مسائل، انحرافات، بهرانشا و... مربوط به جنبش کمونیستی را در پرتو ریشه‌های علمی تاریخی و اجتماعی - سیاسی جامعه روسیه و نیز در سطح جهانی بررسی می نمود، نه در نیت این بیان رهبر سوسال دمکراسی و با ویژه گیهای این بیان تشکل محدود و صرفاً گرایش انحرافی مشخص حاکم بر تشکل. البته این بدان معنا نیست که در هر شرایطی و برای هر شکل تشکلی، عامل مهمی در زمینه مشخص سیاسی - اجتماعی نقش اصلی و مابقی نقش فرعی را ایفا ننماید. بلکه مسئله بر سر این است که همه این عوامل، در ارزیابی از مسائل مشخص یک تشکل کمونیستی، مورد نظر و بررسی قرار گیرند و سپس طبقه اصلی و عنصر اصلی ذی نقش در آن کشف گردد. و فقط بر پایه این متدولوژی است که میتوان در هر لحظه مفروض به یک ارزیابی صحیح و همه جانبه از مسائل موجود در یک تشکل کمونیستی در یک جامعه مفروض دست یافت و هرگونه انحراف از آن جزیه بپرا هه گشاده شدن و در سطح باقی ملحدن اثر دیگری نخواهد داشت.

کاربرد این متدولوژی انحرافی در سازمان ما نیز، بخصوص در یکساله اخیر، بسیار رایج بوده است و بدین جهت هیچگاه پیشک تحلیل همه جانبه از مسائلی که سازمان ما در شرایط حاضر با آن درگیر است، علمبرغم آنکه ممکن است جنبه های درستی از آن توسط این بیان تحلیل و نوشته، منعکس شده باشد ارائه نشده است.

در این برخورد ها، همواره سازمان حکم جزیره ای را داشته است که بیکه و تنها در عرصه اجتماع به کار خویش مشغول است و هیچگونه توجه اشتراکی آن را با کل جامعه و کل جنبش کمونیستی ایران و در سطح وسیعتر جنبش کمونیستی جهان مرتبط ننماید. است. سهمین جهت این تحلیل ها عمدتاً به انحراف گشاده می - شده اند و در دورانی از تحلیلهای فرمالیستی و محدود گرانه سر میگردانده است. این کاشی، همانطور که نمینم تنها محض سازمان

مانند موکل شکل‌های کمونیستی را در بر می گرفته است .

ارزیابی صحیح از بحرانی که کما بیش در سازمان آثار و عوارض خود را باقی میگذارد، فقط در پرتو شیوه برخورد فوق‌الذکر میتواند صورت گیرد. بحران سازمان در اینجا دگلی نبود ، انعکاس بحران عمومی کل جنبش کمونیستی ایران وجهان می باشد. بیماریت دیگر عوامل و زمینه های ایجاد بحران در سازمان مادر همان عوامل و زمینه هائی است که بحران را در کل جنبش کمونیستی شکل داده و بدان موضوعیت بخشیده است . بدون شناخت این عوامل و زمینه های عمومی، شناخت اصولی و اساسی از موضوع بحران در سازمان مانعی تواند مکان پذیر باشد .

بناچار این ارائه هرگونه راه حلی برای حل این امر و غلبه بر آن نیز در درجه اول در رابطه با راه حل و درمانی است برای بحران و بیماری کل جنبش کمونیستی . فقط در پرتو شناخت از ریشه ها و زمینه ها و ماهیت عمومی بحران حاکم بر جنبش کمونیستی است که میتوان خصوصیات ویژه عملکردها آن در سطح سازمان را بدرستی ارزیابی نموده و نقش و جایگاه عوامل تشدیدکننده آن در سازمان را بطور صحیحی تبیین نمود و آنها را با شناخت و به راه حسل صحیحی برای حل آن دست یافت . مانعیمی کوشیم تا برپا به روش فوق در کمال اعتماد و تائید شما که بر ایمان امکان پذیر است ، مختصات و ریشه های بحران کنونی را مورد بررسی قرار داده و عوامل تشدیدکننده آن را از نظر بگذرانیم .

☆☆☆

فصل اول

۱- فصلت عمومی بحران

یکم دیده، در روند حرکت خود زمانی دچار بحران میشود که بنا به هرعللی (درونی یا بیرونی و یا هر دو) کارکرد طبیعی اش دچار اختلال گردد.

بحران در یک ارگانسیم، نظم درونی آن را برهم زده و ارگانسیم را از انجام وظایف طبیعی متعارف و طبیعی نسبت به وظایفی که در پیش رود دارد، بازمی دارد.

در این حالت پدیده زمانی که رگرده طبیعی و حرکت متعارف خود را بازمی یابد که با برطرف شدن عوامل بحران، این بحران بنحوی حل شده و بنظم متناسب با کارکرد طبیعی خود و در رابطه با محیط پیرامون دست یابد.

جنبش کمونیستی ایران مدتهاست که دستخوش یک بحران است. فصلت عمومی این بحران، جنبه ایدئولوژیک آن است. جنبش کمونیستی ایران، بعنوان بخشی از جنبش کارگری و کمونیستی بین المللی، از همان آغاز بروز ارتداد مطبوعه ایدئولوژیک در جنبش کارگری جهانی، در دوران معاصر، در مناس این بحران قرار گرفت و تا شمرات ناشی از آن را جبراً بر خود پذیرا شد. این بحران عمومی ایدئولوژیک با برجای گذاشتن این تا شمرات و آثار عمیق در جنبش کارگری ایران، بتدریج بصورت یک صنیت خود منشاء تحولات و آثار و عوارضی گشت که نشانه های آن را میتوان در طی دوده ها خیر و بویژه هم اکنون برگزیده جنبش کارگری و کمونیستی ایران مشاهده نمود. اما علاوه

سراسر جنبه جهانی بحران ایدئولوژیک، جنبش کارگری و کمونیستی
 ایران، خودنیز دارای بهشتینه و ویژگی های مشخصی است که خود
 درسی ریزی یا به این بحران در عرصه ملی، در ایجاب و عمق بحثیدن
 به اس بحران تا شمیرات مشخص و تعیین کننده ای داشته است. همه
 اس زمینه های داخلی و خارجی، شرایط ایجاد و رشد این بحران
 در درون جنبش کارگری و کمونیستی ایران را در طی دو دهه اخیر
 فراهم آورده و بصورت عینیت مستقلی، این جنبش را در درون خود
 محاط کرده است. بدون ارزیابی از این زمینه های خارجی و داخلی
 بحران نمیتوان مدعی بود که میتوان شناخت درستی از خصوصیات و ایجابات
 بحران کنونی جنبش کمونیستی ایران بدست آورد. از همین رو
 ما در ذیل خواهیم کوشید تا این شرایط و علل خارجی و داخلی
 بحران ایدئولوژیک جنبش کارگری و کمونیستی ایران بطور
 مختصر مورد ملاحظه قرار داده و نتایج و تا شمیرات آن را در شکل
 - گمری مختصات کنونی جنبش کمونیستی ایران، مشخص نمائیم.

۲- بحران ایدئولوژیک در جنبش کارگری و کمونیستی جهانی و آثار و نتایج آن

کنگره ۲۰ حزب کمونیست شوروی در سال ۱۹۵۶ سرآغاز سروز یک بحران عظیم ایدئولوژیک در جنبش کمونیستی بین المللی و نقطه شروع پروژیک انشعاب بزرگ در آن بود. بی آمداسسن بحران و تغییر و تحولات، خروج بزرگترین حزب کمونیست و کشور سوسیالیست جهان، به همراه تعداد بسیاری کشورهای سوسیالیستی دیگر و احزاب کمونیستی کشورهای کوچکتر از حرکت مارکسیسم - لنینیسم و جنبش کمونیستی جهان و پیوستن آنان به اردوگاه رویزیونیسم بود. این تحولات ضربه عظیمی بر پیگیر جنبش کمونیستی جهانی وارد آورد و بخش غالب جنبش کمونیستی جهانی را در کام خود فروبرد. کنگره بیست شوروی سرآغاز پروژیک سلسله بحرانها و انشعابات، ارتداد و... در جنبش کمونیستی گردید. موج پیوستن احزاب به اردوگاه رویزیونیسم را گرفت. تقریباً هیچ حزبی در کشورهای جهان از انشعاب و شکاف ناشی از این تحولات، در امان نماند. تنها حزب کمونیست چین و حزب کارآلستانی به علاوه تعدادی احزاب کشورهای دیگر، به دفاع از م. ل. پرداختند و در برابر این انحراف عظیم قدر ابراز شدند. مبارزه احزاب کمونیست چین و آلمانی، که رهبری این مبارزه بر علیه رویزیونیسم غروشنفی را در سطح جهانی سرعده داشتند بر علیه این موج ارتداد، نقش مبارزیمی در حفظ با کمزگی م. ل. و جلوگیری از سر خوردگی توده های تحت ستم و روشنفکران انقلابی بیولتاربا از این مازگشت به قهرای حزب کمونیست شوروی و دیگر احزاب منحدرش ایفا نمود. بحران ناشی از این ارتداد و

سی آمده‌ای آن را میتوان بزرگترین بحران پس از تحولات
ایدئولوژیک سیاسی در آنترناسیونال دوم، و حتی از لحاظ عمق
وسعت و اسناد زمانه‌اش، بزرگتر از آن به‌شمار آورد.

سایستن حزب کمونیست شوروی و اکثریت احزاب جنبش
کمونیستی بین‌المللی به‌جبهه‌رویزیونیسم، این دشمن
مارکسیسم-لنینیسم، پایه‌مظیم مادی و معنوی پیدانمود، و
جنبش کمونیستی را در معرض آنها هم‌وسیع ایدئولوژیک - سیاسی
خود قرار داد و او زهر سوآن را در محاصره گرفت.

اما با گذشت زمان، و به موازات گسترش بحران‌های درون‌سی
امریکا لجم و روند مبارزه طبقاتی و ملی در سطح جهانی، و به‌همراه
آن، آشکار شدن نقش از پیش‌گردداری و عمل‌گردداری رویزیونیست‌ها
بر اثر تجربه‌توده‌ها و مبارزه ایدئولوژیک جبهه‌مارکسیسم انقلابی
و در راس آن احزاب کمونیست چین و آلمانی و دیگر احزاب م. ل
انگسار رویزیونیست‌ها روز بروز کاهش یافت و متقابلاً سیر
اعسار، بغداد و سایر مادی و معنوی احزاب م. ل جهان، بیش از پیش
افزوده‌گشت و چشم‌انداز نو بدخش و رشک‌تنگی روز افزون رویزیونیسم
و رسد و سالی هر چه بیشتر بر ولتا ربای جهانی و مارکسیسم انقلابی
در ابع جنبش‌کارگری و کمونیستی جهان بیدار شد. اما علیرغم
این تحولات چشم‌گروا میدبخش ما باید ایمان داشت که بحران
سیاسی آرزو و رویزیونیسم خروشقی آن‌چنان وسیع نبود که جنبش
کارگری و کمونیستی نمیتوانست سادگی و در زمان کوتاهی دامن
خود را از این آثار و عوارض غلاهی، بخشد. مبارزه و مرزبندی روشن
مارکسیسم انقلابی با رویزیونیسم در تمامی عرصه‌ها، دامن‌ه‌بحران
را به‌بیزان رسادی‌گانه‌توده بود و چشم‌انداز گانه‌توده هر چه بیشتر
آن را سر‌مور کرده بود، اما زدودن کامل این بحران و آشکار
و عوارض حربه‌موق، ما را مندرمان بششرون‌تلاش و مبارزه‌خستگی-
تدر بر ولتا ربای جهانی بود. تلاشی که از همان ابتدا آغاز
شده و آشکار جنبش خود را در هر گام از مبارزه آشکار کرده بود.

میزها اگر توجه کنیم که رهبری جنبش کمونیستی جهانی که
 چین در آن قرار داشت خود آلوده به انحرافات نه تنها در
 کمابیتی بوده که در این عرصه نیز آثار و نتایج زیانبار خود را
 باقی گذاشت. انکسار انحراف راست حزب کمونیست چین در این
 عرصه در آنجا ظهور کرد که حزب کمونیست چین نتوانست به قطع
 ایدئولوژیک پرولتاریائی در سطح جهانی از لحاظ تشکیلاتی
 ما دیت بخشد و آلترنا تیو ما رکسیسم انقلابی را در برابر مفسوف
 متحد و متشکل رویزیونیست ها، بطور سازمان یافته و متشکل،
 موجود آورد. آلودگی مبارزه ایدئولوژیک انقلابی فدروزیونیستی
 حزب کمونیست چین به انحرافات راست و منجمله آنحسرا ف
ناسیونالیستی، باعث شد که این حزب که رهبری مبارزه اندو
 لوژیک با رویزیونیسم خروشچی را بر عهده داشت، نتواند کاسی
 در جهت تشکیل این آلترنا تیو جهانی سازماندهی اجزای
 کمونیست و ما رکسیسم انقلابی در سراسر جهان در یک سطح تشکیلاتی
 واحد (همچون کمینترن) بر دارد. مفسوف در حال اعتلا و گسترش اما
 سراکنده جنبش کمونیستی جهانی تنها تحت اشورسد و معنوسیت
 اندولوژیک حزب کمونیست چین قرار گرفت و نتوانست از مرکزیت
 واحد برخوردار شود. و این در حالی که بود که رشد و تعالی جنبش
 کمونیستی جهانی در سراسر رویزیونیسم هر روز بیشتر این ضرورت
 را نمایان میساخت که با بدوحدت را در این مفسوف تامین نمود.
 معنای ایدئولوژیک این بی توجهی و با سقیم چه بود؟ پسین
 بدان معنا بود که حزب کمونیست چین، علیرغم مرز بندی انقلابی
 و مبارزه ایدئولوژیک عظیم اش با رویزیونیسم خروشچی اسما
 انحراف ایدئولوژیک رویزیونیسم خروشچی و خطرات و لطمات
 ناشی از آن را بر روی جنبش جهانی پرولتاریا، بطور عمیق و
 همه جانبه درک نکرده بود و در مبارزه فدروزیونیستی سی گیری
 لازم مخرج نداد. معنای این کاپیتی و نفعان بزرگ این بود که
 حزب کمونیست چین از آنکه بر توان و ظرفیت بالفعل و بالقوه

جنبش جهانی پرولتاریا، عامل ماندوبه مبارزتیگرتوانست درمبارزه
 با جبهه جهانی رویزیونیسم فروشنجی، برانترناسیونالیسم
 پرولتری سرمروری وسع پرولتاریائی جهانی تکیه نماید (۱)
 و این صف انعکاس همان انحراف برآستی بود که درعرصه های
 دیگر و سوزه عرصه های داخلی (خط مشی داخلی حزب کمونیست
 چین) اشکال دیگر خود را منجلی می کرد. انحراف برآستی کیه
 در مرحله بعد زمینه های ایدئولوژیک و ذهنی برآ مدجریسان
 رویزیونیستی بنهان شده در حزب کمونیست چین را فراهم آورد؟
 با این حال، علم غم این ضعفها و انحرافات، جنبش کمونیستی
 میرفت که تا با دیگر، همچون تجربه انقلابی انشماماب از
 انترناسیونال دوم تحت رهبری لنین و رشد اعنالی بعدی جنبش
 کمونیستی حیاتی تحت رهبری انترناسیونال سوم، هرچه بیشتر
 نفوذ و اعتبار خود را در نزد طبقه کارگر و توده های ستمکش در سراسر
 جهان باز با بدو ضربه فدا انقلابی رویزیونیسم فروشنجی را خنثی
 کرد و رهبری مبارزه انقلابی در سطح جهان بر علیه امپریالیسم
 و ارتجاع را سرعهده گمرد. ما این حرکت توانمند و حیاتی بخش
 جنبش کمونیستی، در حالی که هنوز پرولتاریا بطور کامل گمرد
 خویش را راست نگرده بود، بتدریج در برابر سد ماسع و همجسم
 رویزیونیسم جدیدی فرار گرفت.

جنبش کمونیستی جهانی، هنوز که ملازم حاق بحران
 ایدئولوژیک ناشی از تجربه رویزیونیسم فروشنجی غلامی نیا فته
 بود که ضربه ایدئولوژیک بزرگ دیگری را بر بیکر خود احساس نمود
 و بدین ترتیب بحران ایدئولوژیک در آن مجددا، سیر صعودی طی
 نمود. اینسبارود را این ضربه، دومین کشور بزرگ با بگساره
 سوسالیر معنی چین در کامر و رویزیونیسم فرورفت، مرگ مانسوسو
 برآ عا زمر آ مدو علمه حران رویزیونیستی نویسی بود که سر
 بیشتر انحرافات گذشته حزب کمونیست حسن رشد کرد و در لحظه مناسب
 نر به کاری خود را و رد آورد. اس حران رویزیونیستی، که خط

منی عمومی خود را در نظر به اوضاعی "سه جهان" تشریح کرده و
آن را نصب العین حرکت خدا انقلابی خود قرار داده بود. با تسلط
بر ابزارهای قدرت در حزب و دولت جن، این کشور را بطور کامل
به اردوگاه رویزیونسم در غلط اندوه دنبال خود کشوری از
احزاب و پابخشهایی از آنها را به دنبال خویش به درون این
جبهه کشانید. خامیات و لطافات ناشی از این شیفته تحولات
و بحران حاصله از آن، تنها محدود به این نبود که حزب کمونیست
چین و یک سلسله احزاب کوچکتر، به اردوگاه رویزیونسم
در غلطیده بودند، بلکه همچنین از آنها بود که ضربه بزرگی به
سازمان نزدیک به دهه بر علیه رویزیونسم خروشچی وارد شد و
اعتبار آن را خدشه دار و مکدر می کرد. ارتداد چین خود زمینه‌ای
بود برای کسب اعتبار کاذب و سرآمد مجدد موج رویزیونسم
خروشچی و سرآغازی بود برای تنها حملات و گسترده تر از پیش
آن بر علیه مارکسیسم لنینیسم و همانطور که دیدیم رویزیونسم
خروشچی پس از این تحول خدا انقلابی و ارتداد چین، بسا
تسلیمات گسترده و مواضعی نه‌ای کوشد تا مواضع حزب
کمونیست چین تحت رهبری مائو و دیگر نیروهای م. ل. را لکه
دار نموده و بی اعتبار سازد.

فایده بزرگتر از آن بود که بتوان فکر کرد، موج ارتداد
اینبار دیگر نه تنها از م. ل. به رویزیونسم نیو پای جن، بلکه
در اسناد بسیار بزرگتر از م. ل. به رویزیونسم خروشچی آغاز
گشت، موحی که همچنان ادامه دارد. دو کشور عظیم سوسیالیستی
چین یعنی شوروی و چین، اکنون دیگری پس از دیگری از عهد
سوسیالیسم و انقلاب به پایگاه عظیم رویزیونسم و خدا انقلاب
جهانی تبدیل شده بودند و تا آنکه هر دو نگاه، هر یک از
موضع خود هجوم گسترده خود را بر علیه م. ل. آغاز کردند. اکنون
عین کمونیستی جهانی، پس از تحمل این دو ضربه بزرگ همچنان
در محاصره این امواج عظیم رویزیونستی قرار دارد و همچنان در

بحران ایدئولوژیک برمی برد، زخمهای ناشی از ضربه دوم
مراجعات کهنه و دبیرینه ناشی از ضربه اول را نیز مجدداً، جرگین و
خون آلود نمود، زخمهای جرگین که سومات خود را بیسوخته در
رگهای جنش کمونیستی تزیق می کند و خشی از بیگرمی آن
را خود آلوده می سازد و در خود فرو می برد.

تفسیر و تحولات همین یکساله جنش کا رگری و کمونیستی
ایران، و بیوستن بخش بزرگی از نیروهای این جنبش (س-ج
ف-خ اکثریت) به جبهه رویزیونیسم، شاهد با رز دینا میسر شد
انقلابی این جریان رویزیونیستی است، جنبش کمونیستی جهان
که اکنون بخش کوچکی از جنبش کمونیستی پیش از دوا نشتاب
بزرگ را در برمی گیرد، تحت تا شبرد و ضربه عظیم فوق و بویژه
ضربه دوم در بحران شدید ایدئولوژیک برمی برد. بحران
ایدئولوژیک که بصورت جدال و تیرد مداوم میان مارکسیسم
انقلابی و رویزیونیسم و اپورتونیسم، ادامه دارد. اما دینگتسه
اساسی را در آن جا باید خاطر داشت. اول اینکه علیرغم وجود
عملکرد این بحران ایدئولوژیک س-ج از ضربه دوم و علیرغم تمام
این ارتدادها و خیانتها، در سالهای آخر تا حد آنبم که زمینه های
معنی اعلای مارکسیسم انقلابی را زهم روز بروز بیشتر فراهم
می گردد و همچنان که در سطور آخواس قسمت خواهیم گفت
امیرالسم و سرمایه داری جهانی را بحرانی فرا گرفته است که
س-ج اریک دهه است که گریبا نگران گشته و همچنان ادامه دارد.
این بحران ذاتی سرمایه داری بحران انقلابی را در مرا س-ج
جهان، در سطوح گوناگون دامن زده است و اعلای مبارزه انقلابی
در کشورهای گوناگون و سوزنه در کشورهای تحت سلطه را باعث شده
است. اس اعلی و بحران انقلابی زمینه معنی رید مارکسیسم
انقلابی و جسم انداز بود جن اعلی و جبهه بیشتر آسی آن را فراهم
می کند. که نمونه آن را در کشور خود ما شاهد هستیم.

یکه دوم اینکه، رمایی که از بحران عمومی ایدئولوژیک

سخن می گوئیم. این بهنج وجه به معنای آن نیست که اولاً تمام
 اجزای متشکله این جنبش درکشورهای مختلف دستخوش بحران
 اندنولوژیک هستند. (هرچند که حتماً آثار و عوارض آن را بهرحال
 در حدود منعکس می کنند.) و ثانیاً، درکشورهائی که جنبش
 کمونیستی آنها دستخوش بحران می باشد، تنها این عوامل
 بین المللی موجود آن بوده است و یا حتی لزوماً عامل اصلی را
 تشکیل می داده است. در این مورد باید گفت عوامل موجود در سطح
 ملی و داخلی هرکشور بدون شک نه تنها تاثيرات تعیین کننده در
 نکل گیری اوضاع حاکم بر جنبش کمونیستی و کارگری آنها را
 اسفاسی کرد و می نماید بلکه عمدتاً نقش اصلی را نیز بر عهده
 دارد هرگونه کمبهاشی به نقش عوامل ملی موجود بحران و یا موثر
 در تکوین اوضاع حاکم بر آنها، منجر به دستبردیم گوشه پیمانه ای
 خواهد شد که با مخدوش کردن رابطه جزوکل و استقلال نسبی اجزای
 جنبش کمونیستی و نقش تعیین کننده عوامل اجتماعی، سیاسی
 اندنولوژیک در سطح ملی، در پیرویه حرکت این نیروهای آگاه
 را ارتلاش برای غلبه بر ریشه های ضعفها در سطح ملی با خواهد
 داشت و با سفیم را در میان آنها رشد خواهد داد. متقابلاً بی
 توجهی به نقش عامل جهانی (خارجی) و تحولات و بحران
 اندنولوژیک بین المللی در تکوین بحران در هر یک از جنبشهای
 کمونیستی کشورهائی که چنین دوره بحرانی را از سر می گذرانند
 منجر به خنک کردن جزا زکل و محدودنگری در ریشه سازی اوضاع
 جنبش کمونیستی در غلطیدن به آوانتوریسم و اراده گرایشی
 کودکانه در راه حل غلبه بر بحران نافع و اصلاح ضعفهای موجود
 می گردد و نقش راه حل های مشترک بین المللی و ضرورت همگونی
 جنبشهای کمونیستی در سطح جهانی از دیده می اندازد و سبب
 - سبباً لسم کوتاه سمانه ای در می غلطد.

با این حال نمی توان کتمان کرد که بحران اندنولوژیک
 جنبش کمونیستی جهانی در طی مراحل کوناگونی که از آنها سخن

گفتیم، علی المومنانا رو عوارضی را در موقوف جنبشهای گمونستی بوجود آورده که از آن پس خود بصورت یک مبتدل ظهور پیدا کرده و یکی از منتهای های مبنی ضلعها، انحرافات و تحولات بعدی در جنبش گمونستی گردیدند. مبنیهای منتقلی که معمولاً از بروسه تکوین و پیدایش خود در نظر گرفته میشوند و از یکی از منتهای های حقیقی خود، یعنی روبرو بونیوم و بحران ایدئولوژیک ناشی از آن که نه تنها در شکل گیری این بحران و وضعیت موثر بوده بلکه هم اکنون نیز پیوسته در بازنقش و تکرار و آن اسفای نقش می کند، جدا می گردد. قبل از ذکر این آثار و عوارضی با زهم تا کید می کنیم که توضیح رابطه علت و معلولی این ضلعها و آثار و عوارضی با بحران ایدئولوژیک در مرحله جهانی به معنای آن نسبت که این عامل در همه کشورها تنها عامل و باحتسی مثلاً عامل اصلی است، اما از آنجا که در این جا جنبه عام و جهانی ریشه های این ضلعها مورد بررسی قرار می گیرد و در مرکز بررسی ما در این قسمت کل جنبش گمونستی جهانی قرار دارد، این ریشه سازی را محدوداً به سطح جهانی نموده ایم. در زیر خود به جنبش گمونستی ایران علل اوضاع جنبش گمونستی ایران را هم در سطح ملی و هم بین المللی مورد بررسی قرار خواهیم داد.

ساز ذکر این نکته، اکنون می پردازیم به آثار و عوارضی فوق الذکر در روش کلی آن. این اشرا را می توان چنین فرمول بندی کرد:

۱ - تشتت ایدئولوژیک - قنوریک:

این ضعف اساسی که در عین حال رابطه متقابل با ضعف فوق الذکر دارد در خارج و بین المللی عامل ضرباتی است که دو اشعاع بزرگ بر جنبش گمونستی بین المللی وارد آورد. آنها هم در حیران عظیم روبرو بونیوم در دو مرحله از حیات جنبش گمونستی، تشتت ایدئولوژیک تنوریک عظیمی را بر این جنبش تحمیل نمود، این

دو جریان رویزیونیسمی با تکیه بر نیرو، توان و ظرفیت مادی و
بین المللی خود و همچنین با تکیه بر نیروی سرمایه جهانی
توانسته اند رویزیونیسم را بصورت یک سیستم منسجم و همه جانبه
تئوریک - ایدئولوژیک در آورند.

رویزیونیسم با تکیه بر ذخایر مادی و معنوی اش در نیروی و
چین و کشورهای وابسته برای هر مسئله ای در عرصه ملی و جهانی ،
با سخاوت خاص خود را دارند، همین انسجام و ظرفیت تئوریک -
ایدئولوژیک و نیروهای عظیم مادی پشتوانه آن (علیرغم تشکل گیری
و جدت بحران در درون آن چنانکه در مطرور بعد خواهم گفت) به آنها
اجازه داده است که آنها هم گسترده ای را به مملکت از همان اوان شکل -
گیری خود آغاز کنند. متقابلاً جنبش مارکسیستی - لنینیستی ،
تحت تاثیر این ضربات و بدلیل ضعفها و محدودیت توان و ظرفیت مادی و
معنوی خود و به سبب یک سلسله علل تاریخی - اجتماعی -
ایدئولوژیک دیگر، در عرصه ایدئولوژیک و تئوریک علیرغم
مربندی قاطع و روشن با دو جریان رویزیونیستی، دچار تشتت و
پراکندگی گردید و این تشتت و پراکندگی تا کنون علیرغم
چشم انداز اعتدالی که همچنان ادامه دارد، جنبش مملکت جهان هنوز
نتوانسته است یک سیستم فکری و تئوریک معین را که یا تحکومی
نیازهای واقعی عصر حاضر را داشته و یا در عرصه مادی و اجتماعی
به خود را تحت این سیستم معین و واحد گرد آورد.

دستاورد های جنبش کمونیستی جهانی قبل از غلبه
رویزیونیسم بر نیروی مملکت معاصر و ذخایر ایدئولوژیک
- تئوریک و عملی کمونیسم است، اما محدودی خود و به تمهائیس
با سخکوی بسیاری از معضلات و پیچیدگی های عصر حاضر رسیده و
می تواند نادم باشد. زیرا علیرغم آنکه عصر تاریخی ما در همچون گذشته
کماکان عصر امپریالیسم می عصر گندگی و انحصار
سرمایه داری جهانی و عصر انقلاب جهانی برولسری می باشد، اما
گذشت چند دهه از سرمایه ، آسهم در دوران منحل و بر بلاطم کموسی

بسیاری معادلات را دچار دگرگونی کرده است که بعنوان مثال
 مسوان از اقامت نسبی دامنه مبارزه طبقاتی در کشورهای
 اروپائی در یک مرحله، تضعیف شدید با بگا، سوسیالیسم در جهان
 و مسافلا قدرت گرفتن ارتجاع جهانی در این مرحله برائش
 سوتن یک طمله از بزرگترین کشورهای سوسیالیستی و احزاب
 کمونیستی سابق جهان (همچون شوروی و اقمارش و چین و ...) به
 اردوگاه ارتجاع جهانی و متقابلا رشدت یا بنده بحران عمیق
 سرمایه داری جهانی و برپا به آن شکل گیری دوردگیری از بحران
 انقلابی و مبارزه انقلابی در عرصه جهان و در کشورهای مختلف بر
 علیه امپریالیسم و ارتجاع جهانی نام برد این تحولات حتما ضرورت
 ارزیابی های نوینی را که منطبق با روح م. ل. و دست آوردهای
 لنین و استالین باشد طلب می کند. جنبش م. ل. جهانی ما علیه
 سرخورداری از بسیاری دستاوردها، فاقد یک چنین ارزیابی
 سیستماتیک، همه جانبه و واحدی در عرصه جهانی است. نظریات
 نوسن حزب کارآلمانی، در ارزیابی از حزب و دولت چین تا قبل
 از غلبه رویزیونیستها و در باره نظریات رفیق ما ~~شاید~~
 رویزیونیستی دانستن آن مردمانه این شدت بیش از پیش
 امروز، دستاوردهای شوریک حزب کمونیست چین تحت رهبری
 رفیق ما شوخصا پس از غلبه رویزیونیسم شوروی و تا همین
 اواخر، ذخاثر شوریک و فکری بسیاری از انقلابیون کمونیست
 بوده است. ارزیابی جدید حزب کارآلمانی از حزب و دولت
 مناسبات حاکم در چین قبل از غلبه رویزیونیست ها بر چین و
 تحولات ایدئولوژیک - شوریک حزب کارآلمانی با نظریات
 و شورسهای رفیق ما شو، نمی تواند موجبات یک شدت دیگر را در
 صفوف اس سرورها فراهم نماید. و این در حالی است که هیچ
 محرای واحدی برای به حرمان انداختن یک مبارزه ایدئولوژیک
 و شوریک همه جانبه برامون این اختلافات، در عرصه بیستن -
 المللی، که بتواند مبارزه ایدئولوژیک حول این نظریات و

اختلافات را گمان‌آمیزه و هدامت کند و به نتایج منطقی خود برساند
 و جوید ندارد. روشن است که در شرایط وجود یک چنین ضعفی،
 رویزیونیست‌ها با تکیه بر ابزارها و توان خود امکان می‌یابند که
 با تکیه این ضعف و تشتت جنبش را در معرض زیان‌های ناشی از
 نفوذ مسموم خود قرار دهند این ضعف اساسی امکان می‌دهد که
 جوان‌های تردید، تزلزل، انحراف ایدئولوژیک و ناپایداری
 شوریک در میان صفوف م. ل. ها رشد کند و زمینه نفوذ رویزیونیسم
 را در صفوف آنها مهیا نماید؛ هم‌اکنون در شرایط تشتت شوریک
 - ایدئولوژیک جنبش جهانی کمونیستی و هموم رویزیونیسم، در
 همه‌جانبی تزلزلات رویزیونیستی دامن گرفته است. انحرافات
 راست روانه پیروان رفیق ما ثوبیوژنه معتقدان به "انديشه‌ما شو
 شه‌دون" انحرافات راست روانه حزب کارآلمانی در بر خورده به
 کشورهای تحت سلطه و دفاع از استقلال سیاسی برخی رژیم‌های
 مرتجع از جمله ایران و... نشانه‌ای از گسترش تزلزلات
 رویزیونیستی و انحرافات اپورتونیستی در بخش پیگیری جنبش
 جهانی کمونیستی است. در مورد بخش ناپیگیری که مرزبندی قاطعی
 با رویزیونیسم و مویسال امپریالیسم ندارد، ومع افنا کثراست
 عموماً در بطن این جریان‌ها، نهایتاً قطب بندی صورت گرفته و
 بخشی از آن بسط مارکسیسم انقلابی و بخش دیگر بسط
 رویزیونیسم خروشچی کشیده می‌شود. جریان ج - ف - خ - در
 ایران، کارودرگوما، حزب زحمتکشان در ویننا و... نمونه -
 های بارزی از این حقیقت هستند. این گرایش ایدئولوژیک
 مداوم در درون جنبش کمونیستی به رویزیونیسم مویسویژنه
 رویزیونیسم خروشچی و به عبارت دیگر این سردمدار و معلمان
 مارکسیسم انقلابی و رویزیونیسم در جنبش کارگری و کمونیستی که
 در لحظه زمانی آثار و نتایج آن را تماماً و حودلمس می‌کنند و
 سال‌ها این تشتت ایدئولوژیک در صفوف م. ل. ها که خودارکسو
 ریشه در همان محران ایدئولوژیک داشته و از سوی دیگر مداوم

بحران و تا شیرونی و نفوذ جریان روبرویونیمشی مداوما، تجدید حیات
 می باید، خلعت عمومی این بحران یعنی خلعت ایدئولوژیک آن
 را بخوبی بر ما می نماید. تثنت ایدئولوژیک موجود در جنبش
 کمونیستی جهانی، اگرچه خود مولود ضربات ایدئولوژیک
 روبرویونیمش در دوره مرحله تاریخی و هجوم مداوم آن پس از اسیس
 ضربات است و نیز اگرچه این تثنت ایدئولوژیک در عصر حاضر
 پیوسته حیات و شرایط زیستش توسط همان جریان ایدئولوژیک
 پروروشی و در متن تداوم بحران ایدئولوژیک موجود با تولید
 می شود اما این ظهور بر آمد آن به مثابه یک وضعیت معین، خود
 حیات و معینیت مستقلی یافته و عیقا و دوام و اثرگذاری خود بر
 جنبش پرولتاریا در سطح جهانی ادامه داده است و هم اکنون
 بصورت یکی از مشخصه های جنبش م.ل جهانی است. پیروژه اگر
 توجه کنیم که در تکوین و حاکمیت این تثنت نه تنها بحران
 ایدئولوژیک فوق الذکر، بلکه عوامل معینی ای، منجمله رشد
 بحران انقلابی و مبارزه طبقاتی در سطح جهانی و ملی (بسیه
 ضمیمت ارزشد بحران اقتصادی) دخالت دارند، درک هر بیست و
 معینیت این وضعیت، بیشتر نمایان می شود. مطابق با جنبش
 وضعی، بیش از هر چیز، نیازمند امان زدن به مبارزه ایدئولوژیک
 و از این طریق تا معین انسجامهای ایدئولوژیک - شوریک
 پرولتری این جنبش و ارائه یک سیستم فکری معین و مشخص، بر
 مبنای پاسخگویی از موضع مارکسیستی - لنینیستی به نیازهای
 نظری و عملی جنبش پرولتاریا و توده های زحمتکش در عرصه جهانی
 است. فقط در چنین صورتی است که می توان در برابر موج
 تنها چهر روبرویونیمش و ارتداد و ترنزل در عرصه جهان ایستادگسی
 نمود و بر جم.ل را در این سطح برافراشته نرنگاه داشت. اما این
 خود نیز همانطور که در بطور بعد خواهیم گفت به تنهایی از میده هر
 یک از نیروهای م.ل بر نمی آید و شرکت فعال کلیه نیروهای
 انقلابی م.ل در این عرصه مبارزه ایدئولوژیک و شوریک و فروس

قطب ایدئولوژیک هرولنا را با در سطح جهانی از این طرفین و
با لاف و متعذر کردن صوف آنها و ایجاد یک مرکز و احدهین المطلبی
به منظور با شکویی به این نیازها را ایجاد می کند.

۲- گسیختگی صفوف نیروهای جنبش کمونیستی جهانی:

یکی از آثار دوسر به ایدئولوژیک و بحرانهای ایدئولوژیک
بعدی ناشی از آن گسیختگی و پراکندگی سازمانی و تشکیلاتی
و جنبش کمونیستی جهانی بود. در واقع تشتت ایدئولوژیک -
شوریک در این جنبش با زتاب خود را در پراکندگی سازمانی و
تشکیلاتی آن نیز متحقق نمود. و این گسیختگی تاکنون همچنان
ادامه دارد و لطفاً بزرگی برجسته م. ل جهانی وارد آورده است
کسیختگی جنبش کمونیستی، صرف نظر از منتهای بروز و منبع بساز
نولید آن که یکی از مهمترین آن همان بحران ایدئولوژیک
جنبش کمونیستی است. خود هم اکنون به عنوان یک عامل مبنی
مستعینا، این جنبش را تحت تأثیر عوارض و آثار خود قرار میدهد و
سردا و مبحران نقش مهمی ایفا می کند. بدون تردید در ایجاد
این تشتت، صرف نظر از بحران ایدئولوژیک فوق، عوامل دیگری
از قبیل رشد مبارزه طبقاتی و برآمدن انقلابی در مجموعه جهان
سرمایه داری و پیچیدگیهای شرایط حاضر نیز موثر است. پیچیدگی
روز افزون اوضاع جهانی و ملی و ضرورت انطباق حلق م. ل بساز
این اوضاع (بخصوص پس از تبدیل شوروی به یک کشور
امپریالیستی در یک مرحله و تبدیل چین به یک کشور سوسیالیست -
روبروی جنبش پس از آن) و ضرورت تدوین و اصلاح یک خط منسی
ببین المطلبی در قبال تمادهای اساسی جهان و ایجاد یک صف
و احاد ایدئولوژیک سر علیه روبروی جنبش جهانی، آن ضرورتها منسی
هستند که در شرایط کمونیستی به نیازهای جهانی جنبش م. ل جهانی و
اجزای مختلف آن تبدیل شده است. در متن همین ضرورتها منسی است

که فقدان یک قطب متحد ایدئولوژیک در یک سازمان مشخص برگ
 سن الحلی ازم. ل ها که بتوانند صفوف آنها را متشکل کرده و به
 نمازهای فوق الذکر پاسخ گوید، اهمیت اساسی می یابند.
 سرولتا را یک طبقه جهانی است و لاجرم تا کتیک و برنا مکه
 سن الحلی مشترکی را نیز طلب می کند درست در رابطه با همین
 نماز بود که سازمانهای کمونیستی بین الحلی بزرگی چون
 انترناسیونال ۱ و ۲ و ۳ بوجود آمده چنان دستارود هسای
 عطمی نائل شدند. ما اکنون فاقه یک چنین قطب متحد
 ایدئولوژیک و سازمان بین الحلی قابل اتکالی هستیم.
 جنبش م. ل جهانی قطعه - قطعه شده است و اگر نخواهد به این
 ضرورت اساسی پاسخ گوید بطور قطع ضربات و لطامات جبران
 ناپذیری بر پیگرد آن وارد خواهد آمد. در حال حاضر شاهد آنیم که
 مثلثات هریات و دست آوردهای هریک از اجزای کل جهانی در
 حصار که به دور آن کشیده شده است مدفون می گردد و به دیگر
 بخشهای جنبش اشتغال نمی یابد. هریک از نیروها مجبور است
 خود را با پیگیری به ضروریات تشویک - ایدئولوژیک و عملی
 عطمی که مسائل موجود جهانی در برابر آن قرار داده است
 سپردارد و طبیعی است که در این پاسخگویی درمی ماند و از این
 لحاظ دچار بحران می گردد. هر نیروی مجبور است بدلیل این
 تشتت سازمانی بر نیرو و ظرفیت محدود خود تکیه کند و از منابع
 محدود و پیچیده در دسترس خویش تغذیه نماید. این گسیختگی و
 براگندگی، زمینه ای را فراهم ساخته است که روبرو با سیستم
 خروشی و جنبی هریک از نیروهای م. ل را در افراد و انزوا
 موردتهاجم گسترده ایدئولوژیک و تشویک قرار دهد و طبیعی هم
 هست که یک جنس ناهای عمومی، این نیروهای ضعیف و محزرا
 به بحران بکشد در آن ناشرات معنی باقی گذارد. فقدان
 این قطب ایدئولوژیک جهانی و برپا به آن صف متحد جهانی
 سرولتا را باعث می شود که معارضه ایدئولوژیک در سطح

جهانی میان این نیروها بخاطر تدوین یک خط مشی عمومی
 و مشترک و واحد و سیستماتیک، که بخصوص جنبش م. ل جهانی از این
 کمبود شدت رنج می برد، دچار گردید و ایدئولوژی و خط مشی
 پرولتری، تبدیل به یک نیروی مادی در عرصه جهانی نگردد.
 کوششهایی در جهت تدوین این خط مشی از جانب این نیروهای
 پراکنده صورت می گمرد اما این کوششها با یکدیگر پیوسته
 نمی خورد و در مجرای واحد جریان نمی یابد. طبیعی است که در
 چنین زمینه ای تشتت سازمانی که با زتاب تشتت ایدئولوژیک
 می باشد (و به همین جهت راه حل رفع آن در درجه اول راه حل
 ایدئولوژیک است) امکان تدوین حاکمیت یک سیستم
 ایدئولوژیک - شوریک واحد و معین با عظمت پرولتری بر این
 کل جهانی دشوار میگردد و دستاوردهای پراکنده موجود نمیگرد
 بطن این خرده کاری عظیم امکان انتقال و گسترش نمی یابد.
 تشتت و گسیختگی ایدئولوژیک و تنگی تلاقی موجود در جنبش
 کمونیستی هر یک از کشورها در وجه عمده خود، آننگاه که این بحران
 عمومی ایدئولوژیک در سطح جهانی در جنبش کمونیستی
 بین العنلی است. اما این بدان معنی نیست که این بحران
 عمومی ایدئولوژیک لزوماً و فارغ از شرایط و ویژگیهای خاص
 هر کشور، در همه کشورها بصورت مشخص یک بحران ایدئولوژیک
 منعکس می شود، تردیدی نیست که جنبش کمونیستی هر کشور در
 متن شرایط تاریخی و اجتماعی و سیاسی خود ویژگیهای قرار دارد
 که تا شهرات بحران عمومی ایدئولوژیک را بر آن مشروط و مقید
 به این شرایط خاص می کند. لیکن آنچه که مهم است، عظمت عمومی
 این بحران، منشاء و عوارض و آثار آن و فرا تر رفتن آن از مرزهای
 ملی یک کشور خاص است. بحرانی که بصورت یک پدیده عمومی در کل
 جنبش کمونیستی جهانی به هر حال تمام اجزای درونی آن را
 بصورتی مختلف و در اشکال و سطوح گوناگون تحت تاثیر نفوذ
 و عملکرد خود قرار میدهد.

۳- ضعف نفوذ و فقدان پیوند استوار

جنبش کمونیستی جهانی در جنبش کارگری و توده‌ای

واقعیتی است که پس از دو ضربه بزرگ رویزیونیسم —
مارکسیسم و در پی کثات‌ده شدن بخش غالب جنبش کارگری —
دسال احزاب رویزیونیست، جنبش کمونیستی جهانی از پایه‌های
کارگری خود در مقیاس وسیع و عظیمی مخروم گردیده و شگاف زری
سان کمونیستها و جنبش کارگری بوجود آمد. برهم خوردن این
رابطه منطقی و متعادل میان مارکسیسم لنینیسم و جنبش کارگری
خودمنتهای اختلافی در ساخت جنبش کمونیستی گردید. نیازی به
توضیح نیست که کمونیستها و تشکیلات کمونیستی در رابطه متقابل
مدارم و ارگانیک با جنبش طبقه کارگری تواننده حیات متعارف
سویا و رشدیابنده خود را داده‌اند. برهم خوردن این رابطه حیاتی و
مخروم شدن جنبش کمونیستی از قدرت طبقاتی عظیم پرولتاریا
معنای پاره شدن جریان حیاتی یک ارگان نیم‌زنده است. ضربات
اندولوژیک رویزیونیستی و بحران ناشی از آن باین رابطه
ارگانیک و ضروری ضربات جدی وارد ساخت. از آن پس و در حال
خاصا هدا نیم‌گه در غالب کشورهای که ارتجاع حاکمیت دارد
نیروهای م. ل غالباً از داشتن رابطه معقول با جنبش کارگری و
توده‌ای محرومند و از نگاه توده‌ای ناچیزی برخوردارند. این
نعمان عظیم در کشورهای اروپائی بسیار برجسته و چشمگیر است
سطوریکه به جرات میتوان گفت در مجموع این نیروها نفوذی در
مان طبقه کارگر ندارند و اساساً لایه‌های بسیار محدودی از
روشنفکران انتقالی را در برمی‌گیرند و این در حالی است که در
همین کشورها، احزاب رویزیونیست نسبتاً دارای پایگاه
توده‌ای وسیعی هستند و بسیاری از سازمانهای کارگری را در زیر
نفوذ خود دارند. در کشورهای تحت سلطه نیز اگرچه این وضع اندکی

بهترین است و ما رکیسم انقلابی از نیروی مادی و نفوذت بوده ای
 بیشتری برخوردار است لیکن این ضعف کمالات و وجود دارد.
 ویژگی تعداد زیادی از این کشورها (مثلاً آمریکا لاتین) در این
 است که جریانات سانسوریستی از لحاظ ایدئولوژیستیک و
 آواستوریستی از لحاظ خط منحنی تاکتیکی، از بیشترین پایه
 بوده ای هستند به جریان پرولتری و هم جریان رومیزیونستی
 برخوردار است. این جریانات سانسوریستی که البته خود دارای یک
 طرف وسیع است، عموماً علیرغم عدم وابستگی به رومیزیونستیم
 خروسجفی و ساجسی مرزبندی قاطعی بخصوص با اولی ندارد.
 (جریانات چریکی در کشورهای آمریکا لاتین مهمترین این
 جریانات هستند). وجود چنین ضعفی در جنبش کمونیستی، گسسه
 اکنون خود به یک عنایت مشخص تبدیل شده است، بخودی خود
 بحران رادران دامن می زند، پایه های روشنگری نیروهای
 م. ل. که بنحیض طبعی چنین ضعفی است نمی تواند زمینه های
 سرور انواع گراشات، انحرافات و ارتدادها را در صفوف این
 سروها بوجود بیاورد. منشاء طبقاتی پایه های توده ای این
 سروها، باعث می شود که بطور مداوم، روحیات، تمایلات
 و گرایشات روشنگران خرده بورژوا در صفوف این سروها، رسوخ
 کرده و تعدد دعوات باید. چنین ترکیبی در پایه های اجتماعی
 جریان م. ل. و عدم وجود رابطه منطقی میان م. ل. ها و جنبش
 کارگری بطور مداوم با سفسیم روشنگران را در صفوف این
 سروها رتد میدهد. نادانی و طراوت رادرانان ضعف می نماید
 و رتد رتد رتلات خرده سوزوای رادرا بر تداوم، سنجشها
 ، محی های مبارزه طبقاتی سوزده در دوره های افست ورگسود
 سس و حاکمیت لامارغ ارتجاع گسترش میدهد. تعداد پایه
 توده ای و ضعف رابطه منطقی و معادلان میان جنبش کمونیستی و
 کارگری، اصطنعی است که وجود دارد. این ضعف اساسی بحر مطرار
 اینکده کشورهای محاصره، درجه جدی وجود داشته و دلیل اصلی

سین السمللی آن درجه تناسی با یکدیگر موجد آن باشند،
 شمیری در عنینت مستقل آن نمدهد، لیکن بسا رحمتی است
 که شاحت این موصت به عنوان یک عامل مادی و مشخص در
 حساب عنینت کمونستی و بحران درونی آن، در بر توانی واقعت
 برگرفته شود که بیرونه تکونین و باز تولد مبداء و مابین ضعف اساسی
 (صرمطرا ز علل ملی در هر کشور، سوزده در کشورهای تحت سلطه
 و از جمله ایران که در فمتهای بعدی آن اشاره خواهیم کرد) تسا
 آنجا شکه به حینه جهانی آن سر موط می شود، ناشی ارد و ضربه
 بزرگ ایدئولوژیک روی زمینم بر بگری و لیتاربا و بحران ناشی
 از آن در درون عنینت کمونستی مباشد.



بدین فرار روشن است که تمام آثار و عوارض اساسی موی، که
 تقریباً می توان آن را از ویژگی ها و خصوصیات اساسی جیمس
 کمونستی جهانی و اجزا آن در دوران حاضر دانست، بی آپهپر
 ضربات ایدئولوژیک بود که از ناحیه روی زمینم بر یک
 پرولتاریا و عنینت کمونستی جهانی وارد آمد و بحران
 ایدئولوژیک ناشی از این ضربات تا تداوم خود شرایط بسیار
 تداوم این ضعفهای اساسی را با سازی کرده و می کند. اما
 همچنانکه گفتیم پس از ظهور و تکونین این ضعفها بر سر ایران
 بحران ایدئولوژیک، خود که متفا بلا رگسترش داشته اس بحران
 ایدئولوژیک تا شمرگذاشته و به اسمرار رویداد و آن سکاری
میترا مباشد.

این بحران عمومی ایدئولوژیک در حال حاضر، معمسون و
 محتوی اساسی بحران کنونی جیمس کمونستی جهایی را
 تشکیل مدهد، بحرانی که سه شرایط و وضعیت مصحح بسیار
 متشابه سرا حرا و منروهای و ایسه به آن در کشورهای مختلف
 منتقل می شود و بیا عبر مفهم تایرات خود را بر آنها با فسی

می گذارد.

جنبش کمونیستی ایران و همچنین سازمان ما نیز از این سخن بحران عمومی سرکام نیست و مستقماً تحت تاثیر آن قرار دارد و همچنان که خواهیم دید اثرات آن را به ناگزیر بر خود می بیند. اما در کنار این واقعات و رویداد دیگری بسزادر حال ظهور و تکوین بوده و همچنان پیرویه انکشاف و جبرگی خود را می گذراند و در ترسیم چهره آینده جنبش کارگری و کمونیستی هر روز بیشتر نقش واقعی خود را نمایان می سازد. این واقعات چیست؟

این واقعات جزئی جز روند گسترش زمینه های عینی رشد و نفوذ مارکسیسم انقلابی از کشورهای غربی شدن ماهیت پیوسته و میان تپه ای دثولوژی ضد انقلابی رومیزیونیم در تصادم با این واقعات عینی است.

در دهه اخیر سرمایه داری جهانی وارد یکی از حادثه های بحرانهای ادواری خود گردیده است که روز بروز بیشتر در امتداد تناقضات و تعارضات درونی آن راشدت بخشیده و عوارض مخرب آن را بر دیگر امپریالسم جهانی آشکار می سازد. این بحران اقتصادی که ما در دیگر کشورهای جهان افسانه های سرمایه داری را می بینیم می سازد و گمبندگی درونی آن را در عصر حاضر نمایان می سازد. بیش از پیش بورژوازی جهانی را در غلبه بر این بحران و عوارض و آثار آن به سنگنا و بن بست می کشاند. این بحران اقتصادی، که خود مستقماً بحران سیاسی را در جهان سرمایه داری دامن می زند، منقلاً زمانی که ما بحران انقلابی ناشی از خیزش جنبش انقلابی حلقه های تحت تسلط می گردد، بیش از پیش امپریالسم را به بن بست می کشاند. عرصه را بر زندگی او تنگ تر می سازد و رویداد اعمال ارتجاع سیاسی را از سوی آن در کشورهای مختلف تحت سلطه آن، ناگزیر می بینیم. در حال حاضر رویداد عینی گسترش بحران اقتصادی امپریالسم و بحران

انقلابی در کشورهای مختلف سبزه در کشورهای تحت سلطه
وزگی دوران معا صرا ترسم می کند .

کشورهای سورژوا - روسیونستی و سوسال امیرالمنعم
نوروی سزاراس بحران برکبارنستند و بدلیل حملات
سرمایه داران خود ، علمبرغم سبزه گی ها بنان نعت
امیرالمنعمها و کشورهای امیرالمنعی غرب ، مستقما
دائره اس بحران گشاده می شوند ، حوادث اخیر لهستان ، نکاف
در حبه اندنولوژیک روسیونستنها و شکل گیری پدیده ای بنام
کمونسیم اروائی - که در عین حال سوسدگی روسیونست
حرو نحمی را بطور عریان و خارج از هرگونه ظاهری بی نمایان
می یارد - ، شکاف در روسیونستهای حاکم بر شوروی و انگلیس
آن در اجزای وابسته به آن در کشورهای دیگر و تلاش دارودسته های
روسیونست برای ترمیم تشویک تشویسهای روسیونستی
اشنا شده نمود هائی از این رشد بحران در کشورهای فوق الذکر
است . این بحران بخش از پیش چهره عریان روسیونستهم را در
برابر طبقه کارگر و توده های خلقهای کشورهای مختلف بر م
مسازد و ماهیت ارتجاعی و لیبرالیزم میان ، سوسده آن را در سطح
جهان به نمایش می گذارد .

موقفه های فوق الذکر آن زمینه های عینی و ذهنی است که
در سطح جهانی زمینه رشد مارکسیسم انقلابی را فراهم می سازد و
ریشه های مادی غلبه ، ل هاسر بحران موجود در صفوف آنها را
در جهت قوام بخشیدن به پایه های مارکسیسم انقلابی و ر
تدریجی آثار و عوارض حاصله از این ضربات ایدئولوژیک موجود
می آورد . بحولات یکسال اخیر در جنبش کمونسیتی ایران ،
بحوسی می تواند نشانه اش را اس فاکتورها را به سود جنبش
کمونسیتی (سمی بحران اقتصادی - اجتماعی موجود ، بحران
انقلابی در حال رشد و افشای ماهیت ارتجاعی روسیونستهم)
روسی نشان دهد . بطوری که میتوان ادعا داشت که

چشم انداز نویدبخشی از رشد و اعتلا در برابر جنبش کمونیستی
ایران گشوده شده است که م. ل. ها می بایست این امکانات و شرایط
مساعد را تبدیل به یک واقعیت عینی نمود، و از قوه به فعل
درآوردند، بنا بر این می بینیم که در کنار فاکتور بحران در جنبش
کمونیستی، این فاکتور نیز به موازات آن در حال نشوونما و
تکوین است و روز بروز بیشتر خود را در عرصه واقعیت تحمیل
می نماید.

۳- بحران در جنبش کمونیستی ایران

اگر نخواهیم در ارزیابی از وضعیت کنونی جنبش کمونیستی ایران، در سطح مشاهده و بیان یک سلسله نموده‌ها و واقعیت‌های موجود باقی بمانیم، باید بتوانیم علل اساسی شکل‌گیری و وضعیت این وضعیت که خویش را در نموده‌های مختلفی متعلق بهما زده‌ها و نشانیم.

اینکه بی‌سسته تکرار کنیم، جنبش کمونیستی ما دستخوش تشنگی و پراکندگی است. فاقد ارتباط با طبقه کارگر و با بگانه شده‌ای قابل قبول است، دچار عقب ماندگی از جنبش و دستخوش غم‌زده کاری است و... بدین معنی نیست که هنوز ارزیابی صحیحی از وضعیت جنبش کمونیستی و بحران کنونی آن بدست آورده‌ایم. این کار فقط حکم‌آظهار نظریک ناظر به طرف بر سر جریان امور را دارد. و تردیدی نیست که محدود کردن ارزیابی و شناخت در این سطح و فراتر رفتن از سطح نمودها، یک مارکسیست را، آنجا که بخواهد این "واقعیت" و "وضعیت" را در جهت "مطلوب" تفسیر دهد در اولین گام به گمراهی سرد و دچار انحراف می‌شود. فی المثل او پراکندگی را می‌بیند، عقب ماندگی و غم‌زده کاری را می‌بیند اما چون از ریشه‌های این واقعیت غافل است، راه حل را در جمع مکانیکی این اجزا، پراکنده برای رفع عقب ماندگی و غم‌زده کاری جستجو می‌کند و بدین ترتیب پایه‌های تثوریک یک "هشکلیات اشتراکی" را می‌ریزی می‌کند، که طبعاً در نهایت منتهی شکست از آن حاملی بدست نمی‌آورد. تردیدی نیست که اگر بخوانیم معنیات اساسی مرحله کنونی جنبش کمونیستی ایران را، که نموده‌های واقعی یک بحران فراگیر است، می‌توانیم مسأله پیش‌ترسیم شده‌ها را در صفتها و خصوصیات اساسی اشاره می‌کنیم:

۱- تثبت ایدئولوژیک - تئوریک و برپا به وبه تسمع آن
تثبت سازمانی .

۲- ننودهپوندا ستواربا طبقه کارگروتنوده ها ولفدان بانگاه
توده ای قابل قبول وترکیب عمدتا روشنفکری این بانگاه .

۳- بحران رهبری و عقب ماندگی فاحش کمونیستها از جنبش
طبقه کارگروتنوده ها و حاکمیت سماری خرده کاری برجسته
کمونیستی .

بی گمان هر یک از این مختصات در مرحله کنونی متقابلا در
بحران کنونی جنبش کمونیستی نقش ایفا کرده و در نداد و موشد بد
باز تولد آن شرکت و نقش فعال و تشدیدکننده را دارا هستند. اما
آنچه که اهمیت اساسی در آن زمینه هائی است که در شکل گیری
و برآمدن ضعفها ایفای نقش کرده و تمامی این مختصات و
حلقه ها را در یک حلقه اصلی و گره عمومی به یکدیگر مرتب
می سازد. این حلقه اصلی را ما چیزی جز همان بحران عمومی
ایدئولوژیک موجود در کل جنبش کمونیستی میمانی که در طی دو
دهه در کارگردم شمارف آن اختلال ایجاد کرده و آثار و عوارض
مشخصی - که آنها را شمردیم - بر جای گذاشته است. نمی دانیم
اما حتما با پیدا فافه کرد که علیرغم این ریشه مشترک عمومی ،
جنبش کمونیستی هر کشور خاص و از جمله جنبش کمونیستی
دارای پیشینه و تاریخ مشخص است و بر زمینه های اجتماعی
- اقتصادی و سیاسی معینی حرکت می کرده است که طبعاً نه تنها
این زمینه های تاریخی - اجتماعی و ... در شکل گیری وضعیت
کنونی حاکم بر جنبش کمونیستی به عنوان یک عامل تعیین
کننده ذی نقش بوده اند. بلکه ویژگیهای خاص به اسکا س بحران
عمومی بر خود بخشیده اند. برای روشن تر شدن این عوامل ملی
و جهانی و جگونگی ارتطاط بحران عمومی ایدئولوژیک با خصوصیات
فعلی جنبش کمونیستی ایران لازم است که بیشتر توضیح دهیم .

وزگی تاریخ جنبش کارگری ایران در این است که فعل از

سرور تحولات ریزسوسیالیستی در جنبش کارگری ایران (به تبعیت
 از همین تحولات در سطح جنبش کارگری و کمونیستی جهانی) به
 زمان محدودی (دوران فعالیت حزب کمونیست ایران) جنبش
 کارگری ایران هرگز تحت یک رهبری پرولتری قرار نداشته است.
 در طی دودهه‌ها ز سالهای ۲۰ تا ۴۰، که دوران اوج و گسترش بسی-
 ما به سوسیالیسم و جنبش کمونیستی در سطح جهانی و دوران
 او حکمرانی جنبش کارگری در ایران است، حزب توده یعنی تنها
 نیروی بانفوذ در جنبش کارگری ایران، یک خط مشی غم-
 سورژواشی فرمستی را در ایران دنبال میکرد و علمبردار
 ماسهای و سوسیالیستی که در میان توده‌ها و جنبش طبقه کارگر بدست
 آورده بود، این توده‌های وسیع را جز به سلخ فرمسم و با سفسم
 سوسیالیستی داد. جنبش کارگری و کمونیستی ایران، در حال حاضر
 هنوز میراث زمانهای سنگین این جریان خرده بورژوازی و
 اوسر سوسیالیستی آن دوره را بر دوشهای خود حمل میکند، با بهره
 برداری از نتایج سیاستهای همین جریان فرمستی بوداگله
 ارضاع حاکم توانست، جنبش کارگری را در ایران تارومار
 نماید و ضربات هولناکی بر پیکر آن وارد آورد، ضرباتی که هم
 اکنون نیز شاخه‌ها و عوارض آن هستیم. واقعیت این است که
 جنبش سوسیالیستی ایران که میراث و اراسن تلاشگری و
 کسختگی جنبش کارگری ناشی از فرمسم غیبا نتکارانه سوسب
 بوده است، تاکنون نتوانسته است به جریان این ضعف اساسی
 پائل آمد و توده طبقه کارگر را بگرد خویش متحد و متشکل نماید.
 ظهور ریزسوسیالیسم خر و شجفی در ایران زمانی صورت گرفت که
 جنبش کارگری ایران به شدت تضعیف شده و جنبش کمونیستی نیز
 در محافل و دستجات کوچک و عموما سرگردان، نمود دیگری نداشت
 حرب بوده سر که تا پیش از غلبه ریزسوسیالیسم بر حزب کمونیست
 سوسیالیستی به مثابه یک خرده بورژواشی در جنبش کارگری
 رهبری آن ماسه غیباست و سازش با رژیم در غلظنده و با ماسه

خارج از کشور، یک جریان رفیرمیستی خباثنگارانه را نمایانندگی
 مکرده‌اند. از این پس بعنوان نمایندگان و مدافعین
 رویزیونیسم خروشخفی بدسال خباثنهای پیشین خود در فرسود
 ما رکیسم لنینیسم و پوززه در عرصه شوریک - ایدئولوژیک
 دست به اقدام زدند. به همین دلیل قبل از ظهور این
 تحولات ایدئولوژیک در ایران، جنبش کارگری به اندازه کافی
 مورد ضربت جریان رفیرمیستی حاکم بر آن قرار گرفته بود، و توان
 چندان برای آن باقی نمانده بود که تحت حاکمیت ارتعاعی و
 دیکتاتوری عبریان پهلوی سهم‌زندان گیسری را نصیب
 رویزیونیسم خروشخفی نماید! اما در همین حال ظهور این تحولات در
 ایران و جهان، ضربات عمیقی بر جنبش پرولتاریا وارد آورد و
 جنبش کمونیستی را در بحران عظیمی فرو برد. در آن زمان این
 ضربه صرفاً از جنبه ملی و در رابطه با انحرافی که در جنبش کارگری
 ایران بوجود می‌آمد مطرح نبود بلکه عمدتاً از جنبه بین‌المللی
 آن و در رابطه با ضربه بزرگی که بر جنبش کارگری جهانی، قطب
 سر و مند و عظیم پرولتاریا، در سطح جهانی و اهمیت بسیار آن
 و مارکسیسم انقلابی در سطح بین‌المللی وارد می‌آمد، قابل
 تا کند بود. در واقع پرولتاریای ایران نه تنها از درون جنبش
 کارگری در ایران مورد ضربه رویزیونیسم قرار می‌گرفت بلکه
 مهم‌تر از آن از بخش بزرگی از شوانه عظیم مادی و معنوی جهان
 در سطح جهانی محروم میگشت. تحولات رویزیونیستی در بخش مهم
 جنبش کمونیستی جهانی و بحران جنبش کمونیستی در عرصه جهانی
 و ملی پرولتاریای ایران را پیش از پیش در بحران ایدئولوژیک و فقدان خط
 منی انقلابی پرولتاریا قرار داد. پرولتاریای ایران، همچنانکه در
 بسیاری از کشورهای دیگر محسوس شد که به واسطه "معا می"
 رویزیونیستی محط را با ایدئولوژی معمول کند که به زیر پرچم
 رویزیونیسم قرار گرفته بود. منی جریمه، "تکسوع کمونی در
 معادل معانی ایوریونیستی جنبش کارگری بود" (لنین) که در

ایران شکل گرفت و پس از یک دهه برجسته‌ترین کمونیستی
 با سه افکند و آن را در انحراف خود غرقه ساخت. بدین ترتیب
 پروسه تکوین و رشد مشی چریکی و به بیان دیگر انقلابی گری خورده -
 بورژواشی، صرف نظر از زمینه‌های مساعد اجتماعی - طبقاتی آن در جامعه
 از لحاظ ایدئولوژیک مستقیماً در رابطه با ظهور، بروز و انحلال کمونیست
 رویزیونیسم غروشنجفی در جنبش‌ها رگری قابل تحلیل است. اما
 غلبه رویزیونیسم، و نیز رفرم میسم پیش از آن نه تنها جنبش نویسن
 انقلابی و کمونیستی را به سمت انقلابی گری خورده بورژواشی و غلط
 مشی آوانتور بیستی چپ سوق داد، بلکه در عرصه شعوری و بیرونی مسه
 نیز میراث نامیمون خویش را بصورت گرایشات تمام خلقی و
 پوپولیستی، که در سراسر دوران حیات مشی چریکی، همسازاد
 طبیعی آن بود، در میان انقلابیون جوان باقی میگذاشت و در
 جریان حرکتشان، تفکرات آنها را مداوماً در معرض بحومات خود
 قرار میداد. هم‌آنانا رشم و هم پوپولیسم‌ها کم برجسته چریکی ایران
 تا آنجا که به عنصر ایدئولوژیک (ذهنی) مربوط میشود، عکس‌العمل
 غلبه و نفوذ رویزیونیسم و رفرم میسم در جنبش‌ها رگری و شده‌ای ایران
 بود. بدین ترتیب تاریخ حداقل دوده‌ها غیر جنبش‌ها رگری ایران
 با ضربات ناشی از ظهور رویزیونیسم غروشنجفی گره میخورد. این
 جریان با آثار و عوارض سوء خود نه تنها بحران ایدئولوژیک و
 شتت مغرطی را در عرصه ایدئولوژی و شعوریک در جنبش کمونیستی
 ایران دا من زد، نه تنها بتدریج و در طی دوره‌های متفاوت جنبش
 کمونیستی را از جنبش طبقه‌ها رگروپا به‌های توده‌ای خود محروم
 نمود، بلکه با ایجاد جنبش وضعیتی در جنبش کمونیستی، سهم بسزایی
 در عقب‌نگا شدن این جنبش و ناتوانی آن از بسا حکومتی بسه
 نیازهای جنبش طبقه‌ها رگرو جنبش خلق، سوپزه در دوره‌های اعتلای
 انقلابی در جامعه، ایفا نمود. بدین ترتیب متا هده می‌کنیم، که
 تکوین اوماع کمونیستی جنبش کمونیستی، صرف نظر از ملل اجتماعی
 - طبقاتی که در این عا مورد بحث نیست، مستقیماً با بحران

ایدئولوژیک ناشی از غلبه رویزیونیسم بر بخش غالب برجانبش
 کارگری بین المللی و اشکاس آن در سطح ملی را بطسده دارد و
 و از آن منشا میگردد، اما همچنانکه در گذشته نیز گفتیم ضربات
 ایدئولوژیک رویزیونیسم و بحران ایدئولوژیک ناشی از آن در
 طی دوده‌ها اخیر، تنها در شکل گیری و تکوین خلعت های اساسی
 کتونی جنبش کمونیستی ایران - که آنها را برشمردیم - موثر
 نبوده است بلکه از همان آغاز تا کنون و هم اکنون نیز مداوم در
 باز تولید این شرایط و تداوم بحران موثر و دارای نقش فعال
 است. و درست به همین دلیل است که به رویزیونیسم نیا بدسسه
 مشابه یک امر مرده تاریخی و یا منتزع، بلکه به عنوان یک جریان
 ارتجاعی فعال، متحرک و نیرومند که هم اکنون بطور مسداوم
 جنبش کمونیستی و کارگری ایران را در معرض نفوذ ایدئولوژی
 بورژوازی قرار داده و عناصر مادی و ذهنی بحرار فراگیر کتونی
 را مد و ماتحت تا شیر نفوذ تشدید کننده خود فرار میدهد، نگریست.
 اکنون برای این جا به است که میتوان تصور درستی از مختصات
 کتونی جنبش کمونیستی یعنی از علل اساسی جدائی کمونیستها
 از طبقه کارگر و تشویه ها (آثار ساختی بحران) از یکسو و تشویه
 ایدئولوژیک حاکم در جنبش کمونیستی بدست آورد و بر این اساس
 درک صحیحی از علل اساسی عقب ماندگی عنصر آگاه کمونیستی
 از جنبش خلق در شرایط کتونی اعتلای انقلابی و بیخاری غسره
 - کاری حاکم بر آن دست یافت :

۱- آثار ساختی بحران عمومی ایدئولوژیک در ایران

هما نظور که در قسمت قبلی گفتیم، این ضعف از آنجاست که
 رابطه متبادل میان جنبش کمونیستی و روشنفکران انقلابی
 بیرونی را، با تشویه های کارگرو زحمتکش بهم میخورد و میان آنها
 جدائی حاصل میشود، این وضعیت تا شیرات سو، خود را بر مفسوف
 تشکلات انقلابی کمونیستی باقی میگذارد. در ایران هما نظور که

گفتیم فرمیسو و غبانت حزب شده، توده‌کارگران گردآمده به دور حزب را متلاشی نمود و سپس روی بونیسم تمام‌عیار آن ما آشکار و عواقب خود، این تلاشی و جدایی را کامل کرد؛ این از آن، ایمن مشی چریکی بود که از موضع انقلابی اما آوانتوریستی، ایمن جدایی را به پرنسب ارتقاء داد و از غط مشی کمونیستی کنار توده‌ای بطور کامل جدا افتاد. حاکمیت سالان سال مشی چریکی بر بخش اعظم جنبش کمونیستی طبقه‌کارگران از شکل انقلابی خود محروم نمود و متقابلاً خود باعث گشت که نیروهای کمونیستی تحت سیطره این مشی در حیطه روشنفکرانه خودبانی بیامند و نتوانند در جهت پیوند با طبقه‌کارگر و توده‌ها حرکت نمایند.

حاکمیت مشی چریکی که بلافاصله ذهنی، خود مولود به سران ایدئولوژیک جنبش کمونیستی بود، میراث نامیمون و فرمیسو و روی بونیسم در جنبش کارگری را دست نخورده بانی گذاشت و بیا خط مشی و تئوریهای آوانتوریستی خود این اثرات زیانبار را مغلط‌نشیبت نمود. این جدایی و ساخت غیرمتعادل، فقط در دوران رشد مطلق انقلابی در جامعه بود که اثرات زیانبار واقعی خود را آشکارا نشان داد؛ مانی که دیگر مشی چریکی نیز به موزور شکستگی خود نزدیک شده بود.

مشی چریکی که در عین حال به دلیل غفلت بوبولیستی و تمام‌خلفی خود، زمینه‌ایدئولوژیک همزیستی پنهان انبوع گرایشات خرده‌بورژوازی و نطفه‌های گرایشات بورژوازی و فراهام میگرد در دوران اوچگیری بحران اقتصادی - اجتماعی جامعه و رشد مطلق انقلابی و شکستگی مبارزه طبقاتی تناقضات ذاتی خود را آشکارا ساخت و بیش از پیش اثرات زیانبار تئوریهای خود را در جدایی کمونیستها از توده‌ها بر ملا نمود و نیروهای معتقد به این مشی را به بی‌بست گشتانید. از طرف دیگر این خصوصیت ما مشی جنبش کمونیستی به مضمون مباحث روشنفکرانه ایمن جنبش بود. سهمین جهت این مباحث روشنفکرانه نیز به نوبه خود

زمانه انواع ترلرلاب ایدئولوژیک را در این حرایات موجود می آورد. وسایلات و کرامات خردۀ سوزوواپی روشنفکران انقلابی را در صفوف آنان سرورش ممداد. شور و شغف آنان را شستی در آنها را در لحظه مناسب به سانسفیم خردۀ سوزوواپی تبدیل میگرد. روحیات مغفلی و لمرالستی را در آنها رشد و نمو ممداد و... آثار ایدئولوژیک این یافت احتما می را بویژه بین از فیام در میان روشنفکران سروزلتا ربا و تشکلات انقلابی کمونیستی به خوبی شاهد بوده ایم...

۲ - تشتت ایدئولوژیک، انعکاسی از

بحران عمومی ایدئولوژیک در جنبش کمونیستی ایران

واقعیت سرد و سال اخیر جنبش کمونیستی ایران و تحولات درونی آن، سروضی بر طالت آن دیدگاهی که تشتت ایدئولوژیک را عمده انعکاسی از وانی، ناسخکی، ضعف و فقر تشوریک سیاسی و اسامات و ساروشنی های تشوریک - سیاسی تلقی میگرد. (۲) دلالت دارد. دوره سفا و جنبش کمونیستی ایران (هدف ده ساله اخیر)، مترادف با حاکمیت یک دوره انحرافات پیوسولمستی بسر دیدگاههای جنبش نوس کمونیستی بوده است، انحرافی که هم بدلیل شرایط عینی سفا و هم به سبب ساریجی - ایدئولوژیک جنبش کارگری و کمونیستی ایران امکان ظهور و غلبه پیدا نمود (مادر قسمت آینده این مسئله را ما از ترخواهیم کرد). جنبش کمونیستی ایران توانست عمدتاً در عرصه عطفی سیاسی با فشی هر یکی مر رسندی اساسی نماید اما نتوانست با سببش پیوپولیتی همراذ آن به مر رسندی آگاهانه و روشن دست نماید. انحراف پیوپولیتی در شرایط خاص موجود در روسوسم سفا مس میگرد. اگر در دوره رژیم شاه که حطت پیوپولمستی جنبش بر علیه رژیم سیاسی

ما کم بر همه مرزهای طیفاتی ما با افکنده بود، توانست به حیات
 خویش دردهنمت جنش کمونستی ادا به دهد هر چند که در همیسن
 دوره سرگراشات منقادی با روشنتر شدن مرزها و سنگریهسا -
 یشان تکامل بپولیسیم به رویزوسیمم از یک سو و سنگری فعال
 به مارکسیم لنینسم و دوری از بولیسیم از دیگر سو آشکار
 بیساختند اما من از قضا مویا مدیستمر ما رزه طیفاتی بود هم
 تنگتشی این غمعت بپولیسیتی جنش، حداقل از لحاظ مینسی
 دیگر چنین امکانی برای حیات آن محدود می گشت و ورشکستگی
 نظریات و سمش بپولیسیتی من از سن آشکار مینماخت. تحت
 این شرایط تمام گراشات که منوعی در زیر سایه این پیش همه
 خلقی، امکان همزیستی و جمع پیدا کرده بودند می بایست سمعت
 طبقاشی خود را در عرصه ما رزه آشکار طیفاتی روشنتر نما بند و از
 سایه به روشناسی گام گذارند. تحت این شرایط، گراشات نهفته
 در این زمینه بپولیسیتی، خوشتر را تکامل میدهند و با دریدن
 این بوسه بپولیسیتی برها سگه طیفاتی خود قرار میگیرند.
 بپولیسیم در تکامل خود در بخشی از جنبش کمونستی ایران که
 راه بهرار را در پیش گرفته بودند، به رویزوسیمم تکامل پیدا
 کرد و برخی سروهای دیگر نمیتوانستند به سمت خط مشی
 پرولتری سمعت گمری نمایند (هر چند که بطور کامل از آن رهائی نیافتند
 و اکنون سمز نمایندند) تحولات درونی سازمان ج-ف-خ بروشنی نشان
 داد که چگونه رابطه درونی و ناگمعتنی و نزدیکی میان بپولیسیم و
 رویزوسیمم، هم به لحاظ منشاء تاریخی آن و هم به لحاظ مینوسند
 آید. بولوزیک آن در شرایط معاصر وجود دارد. فدائیان خلق، که
 شاید بتوان گفت سمیل بولیسیم در ایران بودند، سرانجام در
 پیرو تحولات دروسی و در بخش غالب خود، بپولیسیم و گراشاتش
 رویزوسیتی خود را به رویزوسیمم تکامل ارتقاء دادند و در این
 مجلات حای گریسند و از آن پس شاهد سمیم که چگونه مریسمان
 رویزوسیتی، بوسه و مداوما بخش های مختلف سمیممست

کمونستی را در معرض نفوذ و تاثیر خود قرار میدهد و پرتار بار آمدن او را در معرض سمومات ایدئولوژیک خود قرار داده و تشتت ایدئولوژیک را بطور بلاواسطه ای پدید میآورد. تحولات ایدئولوژیک اخیر جنبش کمونستی ایران، که همچنان ادامه دارد، بخوبی ابعاد تمام عیار این بحران ایدئولوژیک را بصورت نقابل مداوم دو ایدئولوژی برولتری و سوزووارو سونستی، و به مثابه ریشه اصلی تشتت کنونی ایدئولوژیک خاکم بر جنبش نشان میدهد. تبدیل و تکامل مداوم اپورتونسم پیوپولستی به ریزونسم در بخش های مهمی از جنبش کمونستی ایران، اکنون بصورت بسک واقعت مجسم در پیش روی ما عرض اندام میکند.

۳ - بحران رهبری و بیماری خرده کاری

در جنبش کمونستی ایران

اکنون بخوبی میتوان دریافت که عقب ماندگی جنبش کمونستی از جنبش در حال اعتلای کنونی در وجه عمده خود مولود کدامین عوامل و عناصر عینی و ذهنی در جنبش کمونستی است. بحران عمومی ایدئولوژیک هم در بعد تاریخی و هم در بعد مشخص آن وضعیت به جنبش کمونستی ایران بخشیده که این وضعیت خود به مثابه یک عینیت مستقل و موجود جنبش پراکنده کمونستی ایران را در عقب ماندگی مفرط نسبت به جنبش خلق قرار داده است و بدین ترتیب سومین خصمه کنونی جنبش کمونستی، یعنی بمباری خرده کاری و بحران رهبری (عقب ماندگی) را پدید آورده است. ما در ذیل به این سماری و عوارض آن در جنبش کمونستی بحث می پردازیم.

جنبش کمونستی ایران با وضعیتی که از آن سخن گفتیم، زمانه که با گسترش اعتلای افلاسی در جامعه و سرنگشت دحسبار بحران سمراحت عمیقتر گشت. چه گسترش مبارزه طبقاتی و طائف

شناختی را در پیش پای کمونیست ها نگذاشت که آنان قادر به
 با تحکومی به این وظایف سنگین و بی شمار نبودند. محدودیت
 توان ایدئولوژیک، سیاسی - تشکیلاتی، نیروهای جنبش
 کمونیستی، تشتت ایدئولوژیک سیاسی و لاجرم تشکیلاتی موجود،
 و ضعف پیوند آنها با توده ها، امکان ایجاد هرگونه تناسبی را بین
طریقت این نیروها و وظایف پیش رویشان سلب میکرد. این عدم
 تناسب میان نیروها و وظایف بنویس خود فعالیت این گروهها را
 دچار اختلال نموده و بحران عمومی حاکم بر آنها را دامن میزد اما
 از طرف دیگر بحران انقلابی موجود خود زمینه اجتماعی - سیاسی
 رشد جنبش کمونیستی را فراهم نمود. گروهها و محافل کمونیستی
 به مفاصل و مسمی شکل گرفته و پرشد می نمودند. این رشد در عین
 حال پراکندگی را به همراه داشت، چرا که تشتت ایدئولوژیک -
 سیاسی و فقدان یک قطب ایدئولوژیک سیاسی قوی و نیرومند
 کمونیستی که دارای برنامه و مضمونی مشخص پرولتری باشد و
 اصولا فقدان شور و هیجان و برنامه و مضمونی روشن پرولتاری در مورد
 انقلاب ایران، باعث میگشت که پراکندگی تشکیلاتی در جنبش
 کمونیستی نیز بشکل و مضمونی رشد و گسترش یابد. این مجموعه
 محافل، سازمانها و گروههای ریز و درشت که در عین حال دوران رشد
 و گسترش جنبش کمونیستی را نوبت میدادند، تحت این شرایط
 جنبش کمونیستی و پیش از آنکه توانسته باشد از پیش تدارک دیده
 و آماده دگی لازم را کسب نموده باشد خود را در برابر امواج گسترده ای
 از جنبش توده ای یافت. درست برخلاف روسیه سالهای قبیل از
 ۱۹۰۲ که محافل سوسیال دمکرات در طی یک دوره کار سیاسی -
 شور ویک از یک سو و ارتباط با طبقه کارگر از دیگر سو، از لحاظ
 سیاسی - تشکیلاتی و رابطه توده ای توانسته بودند به اندازه
 معینی در خود آماده دگی بوجود بیاورند و بدین ترتیب به استقبال
 جنبش کارگری اوچکسیده ای سالها شناختند. در ایران ایسی
 جنبش شدیدا کمونیست ها را غافلگیر نمود. و در قضا به همین دلیل

هم هست که ایما دبحرانی که از این عقب ماندگی نیروهای م. ل. از جنبش توده‌ای در ایران پدید آمده و می‌آید، بسیار بیشتر از امتداد بحرانی است که در روسیه ۱۹۰۵ - ۱۹۰۳ بدلیل انقلابی انقلابی جاسد و عقب ماندگی عنصراگاه (آنها با وجود آن تدارک نسبی) بوجود آمده.

عقب ماندگی فاحش عنصراگاه م. ل. از جنبش توده‌ای و کارگری وقتی در شرایط پراکندگی این نیروها وضع شدید ارتباط آنها با توده‌ها سقوط می‌پیوندد، بیماری خرده‌کاری را به مثابه یکی از عوامل تشدیدکننده بحران در جنبش کمونیستی ما، در این دوره، دامن می‌زند و خرده‌کاری به عنوان بیماری عمومی تمام جنبش کمونیستی، نیروها را در چنگال خود می‌فشرد. بنا بر این خرده‌کاری به مثابه یک بیماری زمانی بوجود می‌آید که عقب‌ماندگی کمونیست‌ها را از جنبش توده‌ها، در شرایط پراکندگی (۲) آنها تعمیل شود. این بیماری خرده‌کاری، بخودی خود یک انحراف ایدئولوژیک نیست، بلکه یک وضعیت و یک بیماری عمومی است که تمام جنبش را بیزیرها کمیت خود در می‌آورد. و چنین است که در سال ۵۷، که دیگر مبارز طبقاتی به اوج خود رسیده است و وضعیت انقلابی بر کشور ما حاکم می‌شود، عمل و وسعت خرده‌کاری نیز منجراتسب افزایش می‌باشد و کمونیست‌ها را به حاشیه نشینان منحصوری تبدیل می‌نماید که با صورت به ناتی خود و عظمت جنبش توده‌ای می‌نگرد. بدون آنکه قادر بوده‌باشند به این وظایف و مسائل عظیم نائی از مبارزه ستروگ جاری در جامعه پاسخ در خوری بدهند. نیروهای درمدمیری آیند که به شوربزه کردن این عقب‌ماندگی بهره‌ازند و برجداشی و عقب ماندگی خود را با شور و شکر بی‌شائبه و این ضعف را به سرحد فضیلت ارتقا بدهند. از این پس اگوسوسیم به یک گرایش ایدئولوژیک (که در مواردی گناه مسارفوی میشود) رخ منما در بسیاری از نیروهای م. ل. را در دستهای خود می‌فشرد. این گرایش اگوسوسیتی در عرصه تشسوری

انکال گوناگونی بخود میگیرد؛ کم بها دادن به جنبش توده‌ای، توجه کم بها به جنبش طبقه کارگر و جدا کردن این طبقه از مجموعه جنبش توده‌ای و انقلابی، نپذیرفتن پتانسیل بالقوه موجود در این طبقه رزاسی اغراق آمیز از عقب ماندگی انقلابی آن از خرده-بورژوازی، منوط کردن مبارزه مسلحانه (در شرایط و موقعیت انقلابی - پراستراژماست) به ارتباط با طبقه کارگر و تشکیل حزب کمونیست و قرار دادن این وظایف در مقابل هم، حرکت نکردن از جنبش توده‌ای و موقعیت اجتماعی در تعیین شکل مبارزه و وابسته کردن این امر به ضعف‌ها و نارسائی‌های موجود در میان جنبش کمونیستی و خود آن شکل... (به نقل از جزوه نقدی بر "پیش به سوی مبارزه اندولوژیک"... از انتشارات سازمان ص ۵۲-۵۴) در واقع تحلیلات گوناگون این گرایش اکونومیستی بسود کاه در مرحله عمل و تئوری، خویش را نشان می‌داد.

این گرایش اکونومیستی بر دامن بیماری خرده کاری و لایزم به اسما دوسجران عمومی جنبش کمونیستی می‌افزاید و آن‌ها را تشنه می‌کند، چرا که آن را به فضیلت ارتقاء می‌دهد. و داستان معروف "خداوند به کارتان برکت دهد" را بار دیگر زنده می‌کند. بدین ترتیب قیام در میان بهت و حیرت کمونیست‌های عقب مانده سوق ببوست و نه تنها این عقب ماندگی را نه توضیح و درازخ خویش نشان داد بلکه ورشکستگی آن گرایش‌های اکونومیستی و تئوریک‌های ناشی از آن را نیز ثابت نمود. قیام و نتایج آن ملاک سنجشی بود که در تالیفات نظرات و تئوری ما رکسم لنینیسم تا درستی و ورشکستگی اکونومیسم را نشان داد. سهمین دلیل است که می‌سنجیم این گرایش اکونومیستی بعد از قیام ما گام‌های بلندی به عقب می‌سنجد. قیام سهمین ماه‌ها زشتی جبهه این خرده کاری و بیماری ناشی از آن را نشان می‌دهد و هیچ تائیدی در این رفتن این خرده کاری ناشی نمی‌گذارد. عملی انقلابی و وظایف سنجبار ناشی از آن، سهم در میان تحولات پس از قیام، ادامه می‌سازد. و این

درحالتی است که وضعیت جنین کمونیستی از لحاظ کمپی کماکان در وضعیت سابق است. و همچگونه برنا مه و نقشه ای برای غلبه بر بیماری در طی یک پروسه آگاهانه ارائه نمیدهد. و سروهمسایه کماکان از جنمش عیندونه دنبال آن طی طریق میکنند. حصرده - کاری بیماری عمومی تمام جنین کمونیستی است که پس از تمام نیز کماکان ادامه یافته است و حتی در مواردی اسعاد آن گسترده - شروعی برگشته است

در وضعیت مشخص فعلی، جنین کمونیستی اسرا ن دستخوش بیماری خورده کاری است و این بیماری اثرات خود را در تمام مسی پهنه ها باقی میگذارد. نشانه های این بیماری کدا مند؟ برای این منظور کافی است تا پرسیکتیو دقیق تری از یک تشکـل جنین کمونیستی و اثرات خورده کاری را در آن تصویر نمود. این پرسیکتیو در کلیت خود تصویر گل جنین کمونیستی است. در پرسیک تشکل م. ل غالباً با این علائم و نشانه های بیماری روبرو هستیم گروهی نتوانند به وظایف عاجل و روشن که جنین تسس بوده ای و کمونیستی در مقابل یک تشکل م. ل قرار داده است پاسخ گوید. این عدم پاسخگویی سمورت مشخص در عرصه های شوریک ایدئولوژیک، سیاسی، سازمانی و عملی یعنی تمام عرصه های فعالیت کمونیستها تجلی می یابد.

تشکل فوق همواره در برابر انبوهی از وظایف پاسخ ناگفته قرار میگیرد که ظرفیت و توان محدودش قادر به پاسخگویی آن نیست. در این وضعیت او بناچار به دنبال جنین روان است و بنا فاصله عمیدی در پشت سر آن در حرکت است و در یک کلام به بسا دوی جنین تبدیل شده است به هادی و راهنمای آن. در زمینه تشکلاتی اختلال در کارکرد وظایف تشکلات بسداد میکند و تشکل احساس میکند که انبوه وظایف بر روی دوشش باقی مانده است. در زمینه شوروی خود را قادر نمی یابد که به انبوه مسائل و معضلات سمجده موجود پاسخگو باشد. در عرصه وظایف عملی خود را فاقد

خط مشی روشن و با دورنمایی ساد. جرده کاری این نیروها را نه
با دوی جنبش تبدیل نمکدو حملت، خلافت و رهبری گستردگی را
از آنها میگردود. این تصور عمومی یک شکل همسوسش
کمونستی است که تقریباً در غالب تشکلات در درجات و سطوح
مختلف اگه ناسخ درجه رندونگا مل ایدئولوژیک - سیاسی مازمای
آنهاست امداق دارد. یکی از مختصات اساسی وضعیت کنونی
جنبش کمونستی است که حامل عقب ماندگی جنبش کمونستی
از جنبش شده ای و این خود برآمد مملکرد مولعه ها و فاکتورهای
است که در طور تبیلی از آن سخن گفتیم. بدین ترتیب میفهمیم که
چگونه بحران عمومی ایدئولوژیک در تداوم حیات و ناشرات خود
در ترسیم چهره کنونی جنبش کمونستی نقش ایفا میکند، و عوامل
و عناصر مننگله این وضعیت را تحدید حیات می نماید.

۴- راه حل چیست؟

اکنون آنچه که در پیش روی ما قرار می‌گیرد این است که راه
سرو رفتن از این وضعیت بحران حین کمونیستی چیست و
چگونه میتوان آنرا در مسیر صحیح هدایت نمود که نتواند با حکومتی
عملی این بحران باشد. تردیدی نیست که این "راه حل" رابطه
مستقیم با تعلیمی دارد که از اوضاع حین کمونیستی و علی-ال-
بحران آن ارائه دادیم. ما توضیح دادیم که بحران عمومی
اندژولوژیک حاکم بر حین کمونیستی جهانی و ایران، همانا
یک پدیده تاریخی و مشخص، آثار و عوارض ساختاری و اندژولوژیک
خود را (بصورت جدایی حین کمونیستی از حین طبقه و نوده‌ها از
یکسو و تشتت اندژولوژیک و پراکنده آن سراسر کنگره‌های سازمانی از
سوی دیگر) بر حین کمونیستی باقی گذاشته و آنها را بصورت
مشخصه‌های اساسی حین کمونیستی ایران در آورده است و با لاجرم
توضیح دادیم که این آثار و عوارض عینیت یافته، که محاسبات
کمونیستی حین کمونیستی را ترسیم می‌کند، عقب ماندگی عنصر
آگاه کمونیستی از حین کارگری و حین توده‌های طبقه را باعث
شده و در شرایط اعتدالی حین توده‌های سرمایه‌گرای و تحمیل
نموده است. بدین ترتیب سرمایه‌گرای توده‌گاری نیز، همانا سبب
آثار و عوارض اوضاع کمونیستی از حین توده‌های کمونیستی حین
کمونیستی ایران است. بدین قرار راه حل، در بعد عام حسود،
روشن میشود، برای از میان بردن این عقب ماندگی و سرمایه‌گرای
توده‌گاری، با بدشتت اندژولوژیک - سیاسی از یکسو و هدایت
کمونیستها از طبقه کارگر و توده‌ها رافع نمود و انجام آیین
و تالیف نیز خود مستلزم تلاش پی گیر برای ایجاد حزب کمونیست
ایران در پیشروشتت خود و نیزه گریهای جامعه و روشدانقلاب ایران

ودرک صحیح از بحران عمومی ایدئولوژیک و کوشش در جهت حل آن است.

ممکن است بر ما خرده گرفته شود که برپا به این تحلیل، و از آنجا که ریشه عمومی بحران را در واقعیتی جستجو میکند، که جنبه تاریخی و جهانی داشته و غلبه بر آن از عهده جنبش کمونیستی ایران به تنهایی خارج بوده و چنین تلاشی جنبه ولونفا ریبستی خواهد داشت. پاسخ ما به این خرده گیریان در مورد غلبه کامل بر بحران عمومی هم منطقی و هم مثبت است! مثبت است چونکسسه معتقدیم، بدلیل خلط عمومی این بحران، که اذهان ساده اندیش معمولاً آنرا زیاده میبرند، غلبه کامل بر آن نیز نه تنها از عهده جنبش کمونیستی ایران به تنهایی ما غنچه نیست بلکه اپسسی غلبه یابی نیز نیازمند زمان طولانی تری است که در طی آن امکان تکامل جنبش کمونیستی و رفع موانع موجود بر سر راه آن از جانب عمرا گاه پرولتری نیز داشته شود. ما معتقد نیستیم که پرولتاریسای ایران میتواند، در سطح ملی، بطور کامل بر این بحران غلبه نماید. و با زمینچنانکه در قسمت های قبیل گفتیم، پیشرو این راه حل نیازمند یک همکوشی عمومی از جانب تمام ملل های جهان در تمامی کشورها، بویژه آنهاست که بدلیل موقعیت و توان ایدئولوژیک خود امکان حرکت در این سورا دارند، می باشد تا بتوانند با وجود آوردن یک قطب ایدئولوژیک متحد پرولتری در سطح جنبش کمونیستی، سپاه پراکنده و ضعیف جنبش کمونیستی را متحد نمایند. قطب ایدئولوژیک که بتواند، برپا به یک میسارزه ایدئولوژیک همه جانبه ما رو بزبونیم در اشکال مختلف آن، و با تکیه بر سلاح مارکسیسم - لنینیسم و بویژه انطباق خصلت آن بر شرایط دنوار و سجده کمونی، کمونیستهای جهان را بگرد خوش متحد کرده و بسودا سواری میان آنها و جنبش کارگری و سوده ای در سطح جهانی بوجود آورد.

ما علسر دعا عفا دونا کند ما برای جنبه ار ساله، ما سسر

جنبه دیگری نیز مرا تا کنید تا ریم و گفتیم که آثار و عوارض اسپن
بحران عمومی ایدئولوژیک در ارتباط با ویژه گیهای جنبش
کمونیستی ایران اکنون خودیمنی به مشخصه های اساسی جنبش
به عینیتی آشکار در جنبش کمونیستی ایران تبدیل شده است. که
راه حل خاص خود را نیز طلب میکند. این مشخصه های اساسی را،
ما تعریف کردیم و نشان دادیم که چگونه این عوامل در پروسه
تأثیر متقابل خود بر جنبش کمونیستی، چهره کنونی آن را بصورتی
ترسیم کرده است که ما از آن سخن گفتیم. و توضیح دادیم که
نتیجه نهایی این رابطه و تأثیرات متقابل مولفه های فوق،
بحران رهبری و بیماری خرده کاری را در جنبش کمونیستی بوجود
آورده است. بیماری ای که اکنون بطور بارزی با آن روبرو
هستیم. بنا بر این گام برداشتن در جهت حل این عوامل بحران را
در سطح ملی، نه تنها شرط ضروری غلبه نسبی بر این بحران در سطح
ملی است (بدون آنکه قادر باشد آن را بطور کامل از میان بردارد)
و نه تنها این راه حل در عرصه ملی بنویسه خود نمیتواند نظر مثبت
و توان جنبش کمونیستی را برای تلاش در جهت غلبه بر بحران
عمومی فوق الذکر بسپار و فزونی نماید، بلکه از آنجا که این راه حل
در سطح ملی بمناسبت وظیفه مبرم و اساسی کمونیست های ایران،
بمنظور تحقق بخشیدن امر ایجابی و حزب کمونیست، هم اکنون بس
نیا از اساسی مرحله کنونی جنبش کمونیستی ایران تبدیل شده است
هر کس از پذیرش این واقعیت و وظایف ناشی از آن طفره رود دچار
با سبب مفراط و خردگندگی خواهد شد و در انتظار "روز مبادا"
جنبش کمونیستی را به انحلال خواهد گشاید. اکنون باید به اسپن
شوال پاسخ داد که با توجه به اینکه بحران رهبری و عقب ماندگی
(و به بیان دیگر بیماری خرده کاری) در جنبش کمونیستی ما در وجه
عمده خود، رابطه مستقیم با شدت ایدئولوژیک - سیاسی و جدایی
از نوده ها دارد، راه حل مشخص چیست؟ در این باره توضیح میدهم.
گفتیم که پراکندگی و خرده کاری مشخصه ضعف و بحران دوران

رشد جنبش است. زمانیکه تناسب میان وظایف انبوه برخاسته از انقلابی جامعه و وضعیت و ظرفیت جنبش کمونیستی به هم میخورد و دومی از اولی شدت به عقب می افتد. در چنین صورتی مماست در دومی دگرگونی و تحول پدید آید و آنسترا متناسب با اولی گردانید تا بتواند پاسخگوی مسائل و نیازهای ناشی از آن باشد.

در چنین شرایطی خرده کاری بر زمینه پراکندگی است که امکان رشدی مابدو به بیماری تبدیل میشود. بنا بر این برای رفع خرده کاری، مابده پراکندگی را رفع نمود و وحدت، یعنی شکل عالیتری از کیفیت سازمانی را جایگزین شکل عقب افتاده و کهنه شده آن کرد. یعنی دوران فعالیت های پراکنده و محفلسی و جدا از یکدیگر را خاتمه داد.

لنین در همان مقاله "طرح بیانیه ... پس از توضیح وضعیت حاکم بر جنبش کمونیستی روسیه و توضیح خرده کاری بعنوان بیماری اصلی این جنبش و علل آن، در ادامه سخن درباره راه حل نتیجه گیری سخنان خود چنین میگوید:

"و حال نتیجه گیری عملی: وظیفه ما سوسیال دموکراتها این است که ما یکدیگر وحدت کنیم و کلمه تلاش های خود را در جهت تشکیل یک حزب متحد و مستحکم، حزبی که تحت لوای برنامه سوسیال دموکراتیک انقلابی مبارزه کنند، سمت دهیم، مداوم جنبش را حفظ کرده و منظمآ آنرا سازماندهی کنیم." (همانجا)

پس به آراشه راه حل مشخص می نشیند. طرح خود را که همان روزها مدکارگری سراسری است آراشه میدهد. اما یک نکته دیگر را که مابدر کفتار لنین بر آن تا کم دور زید، این است که او خودش تا کمید میکند که "بما دو سحکیم حزب" و به عبارت دیگر تا مین وحدت سوسیال دموکراتی "نمیخواهیم" ما را اعلام شود با ما تویمنا همه جمعی از سانسندگان (خواه سانسفرانس وحدت!) برقرار کردند.

جنبش وحدتی را سانسید کرد (همانجا).

لنین این سخن را در سال ۱۹۰۰ بیان میکرد. می دانیم
 که همین "بنا کردن" حزب و وحدت سوسیال دموکراسی روسیه ۴ سال
 بطول انجام میدوید و مسیر پرپیچ و خمی را طی نمود. و دیدیم که در این
 ۴ سال، چه جریان مبارزه ایدئولوژیک و آنهم در درجه اول بر سر
 علیه اکونومیسم بحثها به انحراف عمده جنبش سوسیال دموکراسی
 روسیه، دامن گرفت و تنها زمانی امکان تشکیل حزب فراهم گشت
 که اکونومیسم بحثها به یک منی و گرایش ایدئولوژیک بورژوازی
 و یک دستگاه ایدئولوژیک و فکری (که در سال ۱۹۰۰ هنوز نظفیه های
 آن در حال شکل گرفتن بود و لنین زمانی که مسئله "بنا کردن"
 حزب را مطرح میباخت بهیچ وجه هنوز به اینها مشکلات آینه نده. در
 جهت این "بنا کردن" و موافقی که اکونومیسم اینجا خواهد کرد
 و آلف نبود. طرف شده و تحت فشار شدیدی مبارزه ایدئولوژیک و
 افشای ماهیت آن بکلی منزوی گردید و بطول استالین زمانی
 که تنها خاطر ناگواری از آن باقی ماند و "اکونومیست" از طرف
 اکثریت کارکنان حزب مانند تو همین تلقی میشد. این طرف شدن
 فقط در نامه مبارزه ایدئولوژیک رهبران سوسیال - دموکراسی
 روسیه و در راس همه لنین، امکان پذیر گردید. و این شرایط فراهم
 شد که سوسیال دموکراتها بتوانند حول برنامه و خط منی و اصول
 سازمانی ای که "ایسکرا" در مدت این سالها مرتباً در سطح جنبش
 ارائه میداد، بسیج و متشکل گردند و عملاً همزبونی یک برنامه
 سیاست و خط منی بر کل سوسیال دموکراسی روسیه تأمین گردد.
 بنا بر این صرف تاکید بر مسئله رفع پراکندگی و عقب ماندگی
 و تأمین وحدت، بدون پرداختن به پیرویه این تأمین وحدت
 با توجه به خصوصیات فعلی جنبش کمونیستی، که مضمون این پیرویه
 را تعیین کند سخن پردازای بوج و بی محتوی، از قبیل همسان
 فریادهای وحدت طلبانه ای است که بسیاری از نیروهای م. ل. س.
 میدهند و فرمان وحدت فوری کل جنبش کمونیستی را صادر میکنند.
 گفتیم که خرجه کاری جنبش کمونیستی ما تنها یانسی از

پراکندگی و عقب ماندگی عنصر آگاه از جنبش توده‌ای نیست، بلکه در پیش مهمی از خود ناشی از جدایی از طبقه کارگر و توده‌ها نیز می‌باشد. این ویژه‌گی جنبش کمونیستی ما، سبب می‌شود که وحدت جنبش کمونیستی به هر طریق، نتواند با سخگویی حل مسائل مربوط به بیماری خرده‌کاری حاکم بر جنبش کمونیستی ایران باشد. بلکه برای غلبه بر این بیماری باید در جهت غلبه بر این ضعف اساسی یعنی جدایی از توده‌ها هم حرکت نمود و با تمام قوا تلاش نمود که رابطه تنگاتنگ و فشرده‌ای، با جنبش توده‌ای و به ویژه جنبش طبقه کارگر برقرار ساخت، تا بدین ترتیب یکی از زمینه‌های عمیق، تداوم بیماری خرده‌کاری، بتدریج از میان برداشته شود. درست است که تا مین این ارتباط در سطح قابل قبول خود رابطه مستقیم با رفع پراکندگی دارد یعنی نیروهای مجزا، به تنهایی نمیتوانند هریک، رابطه ارگانیک با توده و طبقه برقرار سازند. اما این درست نیست که این امر را موکول به تا مین و وحدت و رفع پراکندگی نماییم. چنین نتیجه‌گیری از بیخ و بن غلط است. اگر قبول داشته باشیم که احزاب (یعنیسی تا مین و وحدت جنبش کمونیستی) منوط به داشتن پایه معقولی در میان طبقه کارگر است (چرا که حزب دسته متشکل پیشتازانها است و نه دسته متشکل پیشتازان) پس برای رفع این پراکندگی گل جنبش بدون آنکه بر زمینه چنین رابطه عدالتی استوار باشد، همان سا زمان واحدی خواهد بود که داستان آنرا میدانیم.

از طرف دیگر ما نه گفتیم که پیرویه تا مین و وحدت و پیوند برقرار ساختن با جنبش به یکدیگر موکول میشوند، بلکه گفتیم که برای حل مسئله خرده‌کاری با پدید این دورا به مثابه دورشته‌نمائی متوسط با هم پیش برد.

اما این یکسان مسئله است. مسئله مهم دیگر این است که پراکندگی ما را نی را چگونه میتوان رفع نمود و وحدت را چگونه

می‌توان برقرار ساخت ؟

گفتیم که نشئت سا زمانی بطور عمده با زتاب نشئت ایدئولوژیک - سیاسی در دوران جنبش کمونیستی است. بنا بر این فرض نشئت سا زمانی جزا از طریق رفع نشئت ایدئولوژیک و تئوریک میسر نیست. به عبارت دیگر وحدت با بدحول نشوری، برنا مه و خط مشی واحد معینی که بتوانند پاسخگوی مسائل اساسی انقلاب، جامعه و مبارزه طبقاتی باشند صورت گیرد. اما آیا چنین شرایطی برای جنبش کمونیستی ما وجود دارد؟ آیا یک برنا مه و خط مشی واحد روشن توانسته است شکل بگیرد و بوجد آید؟ آیا یک برنا مه و خط مشی واحد توانسته است اعتبار خود را در جنبش کمونیستی باز یابد و پیشتر را مسلط نماید و جنبش کمونیستی را بگرد خود بیاورد؟
فراخوانند ؟

نگاهی به سیر تکامل جنبش کمونیستی در دو سال اخیر میسر است. پاسخ این سؤال را روشن می‌سازد. علمبرغم اینکه به جرات می‌توان گفت در این دو سال جنبش کمونیستی ایران هم میزان چیده مال نسبت به گذشته تکامل و جهش پیدا کرده است. روزگاران گذشته سرگذشتن دوران کودکی وارد مرحله متکا نشوری از حیثات نوین خود می‌گردد. همچنین علمبرغم اینکه در مسیر این تکامل گرایشات متفاوت با مفروضات آراشی در برابر یکدیگر، به تجهیزات درجهی می‌رسد پرداخته و مراحل مختلفی از تئور ایدئولوژیک و اپشت سر گذارده اند. آری - علمبرغم این حرکت متکا مل و بهیوای که طبعا حاوی دستاوردهای بسیاری برای پرولتاریای ایران در همه عرصه‌ها بوده است ؛ لیکن واقعیت نشان می‌دهد که وجود گرایشات متفاوت ایدئولوژیک - تئوریک از یک سو و بهره‌ای از آنها ملت و سر - در کمی های موجود حول مسائل اساسی پیشاروی جنبش امکان حسابیت یک نشوری و برنا مه کمونیستی را در کل جنبش کمونیستی فراهم نکرده است. جنبش کمونیستی ما علمبرغم روند قطب بندی شدید در روشن در طی دو سال گذشته کسه

همچنان ادامه دارد، هنوز در میان گرایش‌ها متفاوت تقسیم شده است. تا شیراز و نفوذ رومیونیسم و پورتونیم، در جنبش کمونیستی ما هنوز برآذهان بخش‌های بزرگی از جنبش کمونیستی ایران و توده‌های صریح آن سنگینی میکند. و همین وضعیت سه خوبی می‌شود آنچه گمنونی شتت ایدئولوژیک موجود را در کنار سیرتکالی جنبش کمونیستی بخوبی نشان دهد.

اوضاع پس از قیام و پیچیدگی ناشی از آن در تحلیل اوضاع جامعه، روند انقلاب و مبارزه طبقاتی، بیش از پیش این ضعف‌ها برجسته ساخت. علاوه بر این که زمینه‌های رافرا هم ساخت که بتدریج گرایش‌ها، روندها و سیستم‌های فکری متفاوت، خوب شدن را آشکار سازد، که در صفحات قبل به آن اشاره کردیم. در حال حاضر شتت و پراکندگی ایدئولوژیک - تئوریک یکی از خصمه‌های اساسی جنبش کمونیستی است و خودمانی است در برابر حل مسئله وحدت.

این شتت، صرف نظر از نا روشن بودن بسیاری از مسائل مربوط به انقلاب ایران، جامعه و مبارزه طبقاتی، بطور عمده ناشی از شکل گیری سیستم‌های فکری متفاوت و اختلافات گاه عمیقی است که بخصوص در طی دوره اخیر بخوبی آشکار شده است. و در پیشه در آن بحران عمومی ایدئولوژیک دارد که بطور تاریخی - مشخصی با زتاب خود را در درون جنبش کمونیستی ایران بصورت شکستل گیری گرایش‌ها ایدئولوژیک مختلف باقی گذاشته است. اما علمبرغم این اختلافات هنوز یک سیستم نظری و ایدئولوژیک معین نتوانسته است خود را بر کل جنبش کمونیستی غالب نماید و حقیقت خود را بر اکثریت نیروهای متشکله آن ثابت نماید و بدین ترتیب این اکثریت را بگرد خویش متشکل سازد.

راه چاره برای رفع این شتت، چیزی جز مبارزه ایدئولوژیک بر سر تئوری و برنامه و خط مشی انقلابی، جهت دستیابی جنبش به یک برنامه و خط مشی و تئوری کمونیستی واحد از یکسو، فعالیت

تشویک برای پاسخگویی به معضلات و نا رویشی هایی که در حال حاضر برای انقلاب ایران و مبارزه طبقاتی و به عبارتی برای پیشبرد فعالیت سیاسی - عملی از اهمیت بسیاری برخوردار است از دیگر سو نمی باشد. این است آن پروسه ای که تا مین وحدت جنبشش کمونیستی نیاز منطقی کردن آن است. مبارزه ایدئولوژیک و کار تشویک حول برنامه و خط مشی انقلابی و در یک کلام تشویق انقلابی. این همان چیزی است که در روسیه در سال ۱۹۰۲، صرف نظر از زمان نیست سیاسی مشترک ۱۸۹۸ (یعنی کنگره اول حزب) از حزب ایدئولوژیک توسط "چه باید کرد" لتین، تا مین گردید و به مین ترستیب زمینه ذهنی تشکیل حزب فراهم شد. ما اکنون به یک چنین برنامه و تشویق انقلابی ای خاص جا میوه پیش نیاز مندیم. اما نکته مهم این است که این تشویق، در پشت میزهای مجادله و بحث از قلمبر کنگرانس و حدث بوجود نمی آید بلکه در ارتباط ارگانیک با پراتیک انقلابی حاصل میشود. و بقول لتین: "تشویق انقلابی صحیح که آن نیز به نوبه خود شریعت جا میوه نیست فقط در نتیجه ارتباط نزدیک با پراتیک واقعا توده ای و واقعا انقلابی شکل نهایی بخود میگیرد" (چپ روی). این مبارزه ایدئولوژیک باید بتواند با کمک راندن انواع گرایشات غیر پرولتری، بهنش پوپولیستی و به خصوص گرایش رویزبونیستی که انحراف عمده جنبش کمونیستی از حیطه ایدئولوژیک است، میانی، برنامه و سیاست، پرولتاریا را ارتعکیم بخشد و راه نفوذ و سلطه آن را بر جنبش کمونیستی و نیز به میان توده ها و بخش آگاه آن فراهم سازد. نیز این هیچ راه عمل دیگری که بتواند پراکندگی را رفع و وحدت را تا مین نماید متصور نیست.

مهمترین شرط موفقیت در این مسد، درک عمیق و واقعی خود صف ها و سماری موجود است. اس درک، یعنی از شرایط فاش آمدن بر حوران کمونی است. سم دیگر، میان برنامه نقشه مسدو آگاهانه ای است که برای عملیه بر این - جاری باشد ترسیم نمود.

راه‌حلی که در غوطه‌گلی خود جز رفیع براه‌کنندگی و تا مین وحدت
 (یعنی کیفیت تبدیلی در جنبش) از طریق مبارزه ایدئولوژیک
 و گارتشوریک به منظور کشف و تدوین تئوری انقلابی، برناممه
 و خط مشی پرولتری و طرد و افشای انحرافات پدیدآمده بر سر این
 مسائل چهره‌یگری نیست.

مضمون اصلی این مبارزه ایدئولوژیک در جنبش کارگری
 مبارزه بر علیه رویزیونیسم به منظور افشای و طرد آن است که بر محور
 تدوین و ارائه تئوری برنامه و تاکتیک کمونیستها در شرایط حاضر
 صورت میگیرد. هدف این مبارزه ایدئولوژیک - تئوریک نیست
 تا مین وحدت و نسجام ایدئولوژیک - تئوریک جنبش کمونیستی
 و پی ریزی پایه‌های حزب طبقه کارگر ایران است. نکته‌ای که در
 اینجا باید یادناکندیم این است که، از پیرو سه رفیع تحت ایدئولوژیک
 در جنبش کمونیستی ایران، دست یابی به تئوری و برنامه سه و
 تاکتیک پرولتری نباید دیدگاه مطلق و نفی گرایانه‌ای داشت
 بطوریکه دستاوردهای جنبش کمونیستی در این زمینه در مسیر
 تکاملی اش تاکنون، بویژه در دو سال اخیر، مورد تردید و نفی
 قرار نگیرد. جنبش کمونیستی ایران به بسیاری از عناصر و
 پایه‌های تئوری انقلاب ایران توانسته است دست پیدا کند و
 خوب شدن را به آن مطلع سازد تا چه مسلم است، تکامل ایستادن
 دستاوردها از یک سو و فراگیر نمودن آن در جنبش کمونیستی از طریق
 مبارزه ایدئولوژیک بر علیه رویزیونیسم و اپورتونیسم موجود است. این
 مسیر را ما چندان طولانی نمی‌بینیم، آن روز را چندان در دست
 نمی‌بینیم که جنبش کمونیستی ایران از حیث ایدئولوژی، تئوری
 و برنامه کمونیستی، در شرایط مشخص ایران، خوب شدن را مطلق
 داده و استوار سازد و تمامی نیروهای صادق جنبش کمونیستی را
 بدور خود گردآورد.

* * *

جنبش کمونیستی ایران، علمبرغم وجود ضعفها و نواقص نه‌ای بسیار

وجود عوامل بحران زادرودون آن ، ضربه دشمنان پرولتاریسا
 روهیزونیسیم واپورتونیسیم برپیکران ، بویژه در دو سال اخیر و ...
 در مسیر یک حرکت تکاملی قرار گرفته و خوبتر را از میسبان
 معاش و دشواریهای فراوان به جلو میکشاند ، روند گسترش ، شدت
 و تعمیق تضادهای سرمایه داری در سطح جهانی و نیز تضاد و بحران
 اقتصادی - اجتماعی و وحدت تضادهای طبقاتی در جامعه مساو
 بیش از پیش چشم انداز عمق یابی و گسترش بحران انقلابی را هم
 در سطح جهانی و هم در کشور ما نوید میدهد ، پرولتاریای ایران در
 چنین متنی از اوضاع جهانی و ملی قرار گرفته است ، و بی شک
 اگر بتواند به موقع به تجهیز و آماده سازی خود در برابر حوادث ناشی
 از این تحولات بپردازد ، خواهد توانست از این شرایط به بهترین
 وجه در جهت تکامل خود و تشکیل و تثبیت آلترناتیو انقلابی در برابر این
 اوضاع و به پیشبرد و به سر رساندن انقلاب ایران ، بهره بسر داری
 نماید ، آنچه که مهم است این است که از لحاظ عینی این شرایط
 در حال حاضر به سود پرولتاریا عمل میکند ، و در اینجا تنها حرکت
 خلاق ، پویا و انقلابی از جانب جنبش کمونیستی است که شرط تضمین
 این موفقیت است ، در غیر این صورت پرولتاریای ایران یک
 مرحله دیگر طعم شکست را احساس خواهد کرد ، نیروهای آگاه
 پرولتاریا ، مسئولیت چنین شکستی را بر عهده خواهند داشت !



۵- توضیحات

۱- حزب کمونیست آلمانی نیز، اگرچه موضع دقیقش در این سن
 مورد در آن مرحله بر ما ناشناخته است لیکن او نیز در این سن
 انحراف دارای سهم متناسب با نقش و موقعیتش در جنبش
 کمونیستی است. در سالهای بعد، حزب کمونیست آلمانی، این عدم
 تلاش در جهت بوجود آوردن یک قطب پرولتاریایی در سطح جهانی
 بصورت متحد و متشکل، بشوریزه نمود و به پرتسپ ارتقاء داد. رفیق
 انورخوجه در گزارش به کنگره هفتم حزب کار آلمانی گفت:

"ما قصد داریم (... مسئله ایجا دیک چنین ارگا نیمنی
 (کمینترن - بیکار) را به مقیاس بین المللی مطرح سازیم.
 چنین ارگا نیمنی برای دوران کنونی مناسب نیست. و
 نتایجی را که هم مبارزات انقلابی احزاب مارکسیست -
 لنینیست در سراسر جهان انتظار دارند بسیار نخواهد آورد."
 اینکه چرا رفیق انورخوجه چنین ارگا نیمنی را "در شرایط
 کنونی" مناسب نمیداند و چرا معتقد است که آن "نتایج لازم را
 بسیار نخواهد آورد" بر ما روشن نیست و رفقای آلمانی نیز هیچ
 گاه این ادعا را روشن نکردند. لیکن یک چیز بر ما روشن است
 اینکه رفقای آلمانی، همچون حزب کمونیست چین تحت رهبری
 رفیق ما شو، به اهمیت اساسی متشکل و متحد کردن جنبه پراکنده
 و مشتت پرولتاریای جهانی در زیر یک پرچم ایدئولوژیک و
 تشکیلاتی واحد کم بها می دهند و به ضرورت جهانی آن واقف
 نیستند. و این نمیتواند یک انحراف کوچک و کم اهمیت تلقی
 گردد. جنبش کمونیستی جهانی، سالهاست که از این نقصان
 و ضعف اساسی، رنج می برد و ضربه می بیند.

۲ - عمده گروه‌هایی که برپا به یک اشتلاف ایدئولوژیک، گسرو و "وحدت انقلابی" در راه آزادی طبقه کارگر "را تشکیل داده‌اند، دارای این نقطه نظر انحرافی بودند، نفس حرکت این گروه‌ها، برای ایجاد یک تشکل اشتلاکی، بخودی خود همین این دیدگاه بود. اصولاً سز "تشکلات دوران گذار" یکی از پایه‌های تشوریک خود را بر همین مبنا قرار می‌دهد، بعنوان مثال یکی از گروه‌های پیشین شرکت - کننده در این اشتلاف (رفقای پیوند) چنین می گفتند:

"اختلافات سیاسی و ایدئولوژیک کنونی (چه میان گروه‌ها و چه در درون آنها) قبل از هر چیز - و مطمئناً قبل از آنکه نتیجه سیستم‌های فکری متفاوت باشد - ناشی از تشنت ایدئولوژیک و ضعف تشوریک مجموعه جنبش است، همه‌بارت دیگر ما بیش از آنکه با اختلافات ایدئولوژیک روشن و مشخص روبرو باشیم، ما یک سلسله ابهامات، سردرگمی‌های ایدئولوژیک - تشوریک مواجه هستیم". (مقدمه‌ای بر چند نوشته از لینن در باره وحدت) (تاکیدات از ما است)

بنابراین ذکر این رفاقا از علت عمده تشنت ایدئولوژیک و روشن است: یک سلسله ابهامات و سردرگمی‌های ایدئولوژیک - تشوریک! آنها واقعیت دوره اخیر جنبش کمونیستی و بحران ایدئولوژیک شکل گرفته در آن که منجر به انشعاب‌ها و ارتدادهای بسیاری از جانب بخشی از این جنبش گردید و نیز واقعیت امروزین خود رفاقا "وحدت انقلابی" دلیل روشن بر بطلان و انحراف این نظریه ایورنونیستی نیست. آیا با اکنون وقت آن نرسیده است که اب رفاقا به تحدید نظر اساسی در این نظریه دست زنند؟

۳ - از آنجا شکی که درک محدودی از خرده‌کاری و اکونومیسم و رابطه این دو وجود دارد، ضروری است که در این مورد توضیحاتی بدهیم.

خرده‌کاری و اکونومیسم: اشتباه تشوریکی که تاکنون صورت مکرر و اکنون نیز در برخی موارد صورت مکرر آن است که

"خرده‌کاری" را یک انحراف ایدئولوژیک قلمداد می‌کند. و این سرابا اشتباه است. خرده‌کاری وضعیتی است که در شرایط عقب‌ماندگی نیروهای آگاه کمونیست از جنبش توده‌ای (زمانی که راه اعتلای پیماید) و زمانی که توأم با این عقب‌ماندگی پراکندگی نیز بر جنبش حاکم باشد، موجود می‌آید و شکل پس‌گرمایی را می‌گیرد. بنا بر این بیماری خرده‌کاری "مختص تمام جنبش است" و از ناحیه آن بخودی خود هیچ گونه گناهی به گردن انقلابیون کمونیست نمی‌افتد! لنین پراکندگی جنبش کمونیستی و سه‌تبع آن بیماری خرده‌کاری در روسیه را به‌طوری دوره‌ای به‌مثابه یک "مرطبی" چنین تصویر می‌کند:

"خصوصیت اصلی جنبش ما که این او از بیه‌وضوح آشکار شده است، پراکندگی و عظمت خرده‌کارانه آن است. محفل‌های محلی به‌گونه‌ای تقریباً مستقل از محافل موجود در نقاط دیگر و حتی (قبل از آن) به‌صورت مستقل از محافل کسبه در همان نقاط فعالیت داشته‌اند و با دارند، تشکیل می‌شوند و به‌معنای می‌پردازند. هیچ‌گونه سنتی موجود نمی‌آید و تداومی برقرار نمی‌شود، نشریات محلی با زتاب تمام و کمالاتی از این پراکندگی و عدم ارتباط با دست‌آوردهای گذشته سوئیا - دمکراسی روس است. ما دوره کمونیستی را درست به‌این دلیل بحرانی می‌دانیم که جنبش از این عظمت خرده‌کارانه و از این پراکندگی فراتر رفته است و گذار به شکل عالتر، وحدت یافته و نیرو سازمان یافته‌تر را قویاً طلب می‌کند، و این گذار همان چیزی است که ما خود را موظف به کوشش برای ندارد آن می‌دانیم. ما گفته‌ایم که است که این پراکندگی در مرحله معین معینی در اوائل آن کاملاً احسان‌آید برایت. و تعدادی ادامه‌کاری برمانی کسبه جنبش پس از دوران طولانی رکه در انقلاب ما به‌تعمیر و معنی

چنین حیرت انگیز شده می‌گند، اموی طبیعی است...
(لنبن "طرح بهمانه هیئت تحریریه ایسکرا و زاربا" سال
۱۹۰۰)

بنابراین پراکندگی و غرده‌کاری ناشی از آن نسا
دوره‌ای معین بخودی خود یک ضعف و یک بیماری طبیعی
است، نه یک انحراف ایدئولوژیک اساسی در عین
حال غرده‌کاری رابطه نزدیکی با انحراف ایدئولوژیک
اکنون میم دارد، اکنون میم می‌کوشد تا غرده‌کاری را تشویش‌ساز
نموده و آن را به سز حد پرنسیپ ارتقا دهد، اکنون میم غرده‌کاری
را "تقدیس" می‌کند و در برابر آن سرفرومی آورد.
لنبن درباره رابطه اکنون میم با غرده‌کاری که بمخزنه یک‌بیماری
رشد ممتنع تمام جنبش است با طرح این استدلال که آنها این
خرده‌کاری را میتوان با اکنون میم که بمخزنه یکی از جریبهای
سوسیال دموکراسی روس میباشند مربوط ساخت آنها سخ می‌دهد که
آری بعقیده ما میتوان زیرا عدم آمادگی عقلی و نداشتن کاری در
کار سازمانی در حقیقت برای همه ما و از جمله برای کسانی هم که
از همان اول بدون انحراف از نقطه نظر مارکسیسم انقلابی پیروی
میکردند، عمومیت دارد، البته این عدم آمادگی چیز دیگری هم
در بردارد و آن عبارت است از بطور کلی محدود بودن تمام دانش
فعالیت انقلابی پی نسپردن به این نکته که با وجود جنبش
محدودیتی از انقلابیون هم‌زمان خوبی نمیتوانند بوجود آید.
و بالاخره - که عمده مطلب هم اینجا است - کوشش برای تیرش آیین
محدودیت و در آوردن آن بصورت یک "تشویش" مخصوص یعنی در این
رشته هم سرفروم آوردن در برابر جریبان خود بخودی، همینکه رگابین
کوشش‌ها بمان آمده است دیگر تنگی باقی نمی‌ماند که غرده‌کاری
با اکنون میم مربوط است و هر آینه ما دامن خود را از چنگ
اکنون میم بطور کلی (یعنی درک محدود تشویش مارکسیسم و نقش
سوسیال دموکراسی و وظایف سیاسی آن) رها نکنیم از محدودیت

دا منه فعالیت مبارزاتی خویش نیز نمی توانیم رهایی با هم
(لنین منتخبات آثار ص ۱۱۲).

لنین این گونه کوشش‌ها را همانا تئوریزه کردن این خرده-
کاری و ارتقا^۲ آن به سطح پرنسپ و در واقع ارائه طرح‌ها و
برنامه‌ها و نظریاتی میداند که دا منه فعالیت انقلابیون را محدود
و دا منه مبارزاتی پرولتاریا را به پایین ترین سطح خود تنزل
میدهد. مگر تسمم این رابطه نیز چنین است که تن دادن به ایمن
پراکندگی و خرده کاری ناشی از آن "پرا تسمم تنگ نظرانه" را
رشد میدهد. لنین در این باره و در دنباله نقل قول پیشین چنین
میگوید:

"... ما در مرحله کنونی، پراکندگی (و خرده کاری ناشی از آن -
پیکار) تا شیرات مهلک خود را آغاز کرده است و جنبش رابسه
انحراف تهدید میکند، پرا تسمم تنگ نظرانه و بریده از
تئوری رهنا برای مجموعه جنبش، میتواند موجب گسیختن
پیوند سوسیالیسم با جنبش انقلابی روس از یکسو و جنبش
کارگری خود بخودی از سوی دیگر گردد. این خطر موهوم نیست
بلکه خطری واقعی است که گواه آن وجود نشریاتی نظیر Credo
(نشریات اکونومیستها) - که بحق مورد اعتراض قرار گرفت
و محکوم شده و "ضمیمه ویژه" روزنامه "رابوچیا میسل" (سیتامبر
۱۸۹۹) - در این ضمیمه، گرایش که کا ملا بر روزنامه "رابوچیا
میسل" تا به افکننده است، با برجستگی خاص ظاهر میشود و
بدین ترتیب گرایش ویژه ای در سوسیالیسم دموکراسی روسیه
بروز میکنند که میتواند موجب بزرگترین لطامت شود و بایسد
علیه آن جنگید. (منظور لنین از این گرایش همان اکونومیسم
است - پیکار) - (همانجا).

بدین ترتیب روشن است که میان خرده کاری ممتا به سبک
بساری طبیعی جنبش در طی یک دوره معین و اکونومیسم ممتا به
یک جریان اپدولوژیک با سبکا ملا فرق گذاشت و در معین حساب

رابطه‌ها گزیر درونی میان این دورا باید کاملاً ملحوظ نظر
داشت .



فصل دوم

انعکاس بحران در سازمان ما و نقش "انحراف برآست" در تشدید آن

در قسمت های قبلی، خصوصیات عمومی بحران را در جنبش کمونیستی جهان و ایران، توضیح دادیم و نشان دادیم که چگونه بحران عمومی ایدئولوژیک، از یک مورد ریک بعد تاریخی، به تدریج در شکل گیری خصمه های کنونی جنبش کمونیستی، یعنی تشکیلات ایدئولوژیک و ضعف پیوند و یگانگی آن و برپا شدن آن بیماری خرد، کاری نقش تعیین کننده ایفا نموده و از سوی دیگر، رپروسه حرکتش مداوماً تا شیرات ایدئولوژیک - سیاسی خود را - رمفوف آن باقی میگذاشت. این تا شیرات بصورت تقابل گرا بینات مختلف ایدئولوژیک و نفوذ مداوم رویزیونیسم در رمفوف آن و بالاخره تکوین انحرافات معینی که در رابطه تنگائی با این نفوذ ایدئولوژیک رویزیونیسم قرار داشته، صورت میگرفت. این انحرافات معین، در مورد سازمان ما، انحراف برآست بوده است که با مضمون مشخص خود - چنانکه توضیح خواهیم داد - در تمامی عرصه ها آثار خود را باقی میگذاشت.

سازمان جزیره دور افتاده ای نیست که بر زمین بیگانه تاریخی - اجتماعی - سیاسی شکل گرفته باشد. سازمان ما در درون خود مگاسمیکلی متعاضتی از آنجه که در کل جنبش کمونیستی ایران میگذرد (علیرغم آنکه ویژه گنهای خاص خود را دارد) دارد و بداند داشته است. سازمان ما از آنکه یک تشکیلات منفرد باشد، بخشی از کل جنبش کمونیستی ایران است و به همین

به همین دلیل ما در ذیل می‌گوئیم تا ضمن تعریف مشخصی
 مضمون این "انحراف براست"، آثار آن را در مهمترین عرصه‌های
 فعالیت سازمان در دوره‌های مختلف دوساله اخیر مورد ملاحظه
 قرار دهیم. اما قبل از ورود به بحث مربوط به "انحراف براست"
 در سازمان، کیفیت و عملکرد آن در مراحل و عرصه‌های مختلف لازم
 است که بطور فشرده و مختصرنگاهی به منشا و علل تاریخی - اجتماعی
 - ایدئولوژیک این انحراف در جنبش کارگری و کمونیستی ایران
 که سازمان ما نیز بخشی از آن محسوب میگردد، انداخته شویم.
 تا در پرتو این نگرش عمومی تصویر صحیح و واقع بینانه‌تری از
 پروسه عملکرد این انحراف در سازمان بدست آید. طبیعی است که
 این بررسی عمومی بسیار فشرده، مختصر و کلی خواهد بود، چرا که
 محدودیت این نوشته، امکان برخورد و بررسی همه جانبه نسرو
 مشروح تر را در اینجا نمی‌دهد. ما در آنچه گوش خواهیم کرد که در
 مقالات مستقلی این بررسی را ادامه داده و بسط و تعمیق
 ما هم و موضوعات مربوط به آن بپردازیم.



۱ - مضمون اصلی انحراف براست در سازمان

مضمون اصلی انحراف براست در سازمان ما را بپولنیسم
 تشکیل میدهد است که بعنوان یک انحراف و گرایش اپورتونیستی
 در عرصه‌های مختلف فعالیت و مواضع سازمان، انعکاسات و تحولات
 خاص خود را داشته است. مهمترین عرصه عملکرد و تجلی این انحراف
 را میتوان در برخورد سازمان به روابط و مناسبات اساسی طبقات
 قدرت سیاسی و خط منی پیروان را در انقلاب دمکراتیک، بسط
 روشنی نشان داد. اما آنچه که در اینجا مورد بحث ماست نشان
 دادن رابطه این "انحراف"، با علل تاریخی - اجتماعی -

ایدئولوژیک جنبش کمونیستی ایران است .

تردیدی نیست که پوپولیسم " در سازمان ، بحثا به مسک انحراف غرده بورژوازی و گرایش اپورتونیستی ، انعکاسی از بروز و حاکمیت این انحراف در کل جنبش کمونیستی ایران ، در طی دوره های متفاوت حرکت و زندگی آن بوده و در یک رابطه رگانه یک ایدئولوژیک - شوریک با رویزیونیسم در جنبش کارگری تسرار داشته است . به بیان دیگر پوپولیسم ، نه انحرافی مختص سازمان ما ، بلکه انحرافی عمومی در کل جنبش کمونیستی و حتی به مراتب بیشتر در تشکلات دیگر بوده است . بنا بر این ، آنچه که ما شواهد مهمت است ، این است که در بر غور و به این نگرش انحرافی با یاد موزهای سازمان را در نوزدهم و در فضای جنبش کمونیستی ایران قدم گذاشت . به همین جهت اولین سئوالی که در برابر ما قرار میگیرد ، این است که کدامین شرایط تاریخی - اجتماعی ، (علل مهمی) ، و کدامین تحولات و رخداد های ایدئولوژیک (علل ذهنی) در جنبش کارگری و کمونیستی زمینه تکوین و حاکمیت این انحراف در جنبش کمونیستی ایران و سازمان ، را تشکیل داده و قهر پایی آنرا باعث می شده است ؟

۱- کشورهای تحت سلطه بطور کلی و کشور ایران بطور خاص بدلیل ویژه گی عمومی خود به عنوان یک کشور تحت سلطه ، که تکامل و تحولات اقتصادی - اجتماعی و لاجرم طبقاتی در آن ها ، رابطه لاینفک و جدایی ناپذیری با حرکت امپریالیسم در این جوامع و نقش تعیین کننده بر مسأله مالی امپریالیستی در آنها داشته است عمدتا فاقد یک طبقه کارگر توانمند و پر قدرت و به همین دلیل باز هم صوما " جاری از وجود یک جریان مستقل و نفوی جنبش کارگری بوده است . جنبش کارگری در این جوامع عمدتا و پیش از آنکه در جریان یک تقابل و مبارزه طبقاتی مستقل با بورژوازی شکل گرفته و آبدیده شده باشد ، در همان ابتدای تکوین و شکل گیری خود ، بدلیل نفوذ و تنها جم امپریالیسم در انکال مختلف به این

جوامع، وضع جنبش کمونیستی خوبتر را در کنار توده های وسیع خرده بورژوازی و تا مراحل معینی، به همراه و با درهم آمیختن با بورژوازی ملی ضعیف توان این جوامع، در برابر امپریالیسم مواجعه می بینند. حضور امپریالیسم در این جوامع و نقش و تاثیرات آن در مناسبات اقتصادی - اجتماعی و روابط طبقاتی، همواره جنبش کارگری مستقل در برابر بورژوازی را تحت الشعاع جنبش وسیع جلیبی ("مردم")، در برابر امپریالیسم و ارتجاع وابسته به آن قرار میدهد. خصلت عمومی مبارزه در این جوامع، همواره و بطور خودبخودی پرولتاریا را در جنبش عمومی خلق مستحیل می سازد و زمینه های عینی این انحلال طبقاتی را پیوسته فراهم میسازد. خصلت انقلاب در این جوامع و ضرورت به پیش کشیدن مطالبات بورژوا دموکراتیک در جریان انقلاب، بوجا ذبه و گش بسیار نیرومند این مطالبات، بطور خودبخودی، پرولتاریا و جنبش مستقل آن را به سمت انحلال در این مطالبات، و "حل شدن در مبارزه طبقاتی بورژوا - دمکراتیک از عینیت نیرومند و بسیار توانمندی قزاقین جوامع برخوردار است، سوق میدهد.

والعینت این است که در تاریخ معا میران، طبقه کارگر از همان ابتدای پای گذاردن بر عرصه جامعه، خوبتر را در برابر مطالبات بورژوا دموکراتیک عمومی کل جامعه، که همه چیز را در خود غرق می ساخت، روبرو میدید. پرولتاریای ضعیف و بسیار محدود ایران پیش از آنکه بخاطر "خود" و در مقابل طبقاتی بسیار بورژوازی به مبارزه برخیزد، بخاطر "عموم خلق" بخاطر "مردم" و مطالبات عمومی بورژوا دموکراتیک آنها، به مبارزه برخاسته است. فضای سیاسی ایران همواره در طی این دوران، آکنده از خواسته های دموکراتیک عموم مردم بود و نسبی که پیوسته از این فضای دموکراتیک برمی خاسته، ذهنیت پرولتاریا و جنبش انقلابی آن را در معرض تاثیرات و نفوذ عمیق و بی تردید خود قرار می داده است. بدون تردید، عنصر آگاه پرولتاریا، بوجه عبارتندقیقت

جنبش کمونیستی ایران، که خود از یک جهت بدلیل همین خصوصیت جنبش کارگری، از قوا موثر و صندی برخوردار نبوده است، در طی این دوران همواره در معرض جریان نیرومند و پر قدرت اینسین مطالعات و امواج بورژوا دموکراتیک قرار داشته، و همواره در برابر این خطر، که در این مطالعات غرق گشته و به انحلال ایدئولوژیک - طبقاتی در آن کشانده شود، قرار داشته است.

این شرایط عینی تاریخی - اجتماعی، همواره امکان و شرایط مساعدی برای زیست و بقای پوپولیسم پستامپریکلیسم به یک جریان اجتماعی در جنبش انقلابی (نظریه مایه دین خلق) و یک گرایش ایدئولوژیک - سیاسی و اپورتونیستی در جنبش کمونیستی بوجود آورده است. علاوه بر این و در رابطه مستقیم با همین شرایط عینی خرده - بورژوازی پستامپریکلیسم به تدریج متزلزل با اهداف بورژوا - دموکراتیک نقش قاطع و تعیین کننده ای در مناسبات اساسی طبقات ایفا کرده است.

در جامعه تحت سلطه امپریالیسم، خرده بورژوازی نقش بسیار برجسته ای نه تنها در تولید و اقتصاد جامعه، بلکه در عرصه مبارزه طبقاتی داراست. در این جوامع این طبقه، بدلیل ضدیتش با سرمایه بزرگ، امکانی برای بقای مناسبات فئودالی همواره این امکان را می یافته است که جنبش بورژوا دموکراتیک در این کشورها را تحت تاثر مبارزه خود قرار دهد و مهر سیاست و ایدئولوژی خود را بر این مبارزات فروکوبد. خرده بورژوازی در این کشورها، غالباً، نیروی برجسته ای را در مبارزه طبقاتی، بر علیه سلطه امپریالیسم تشکیل میداده است و در مقاطع بسیاری با کشاندن توده های زحمتکش و بویژه پرولتاریای شهر و روستا به دنبال خویش، این مبارزه را رهبری نمیکرده است.

جامعه ایران معاصر نیز بطور کلی از این قاعده مستثنی نبوده است. در جامعه ایران تا مرحله ای همین پرولتاریا عموماً تحت رهبری بورژوازی ملی،

در عرصه مبارزه فدا مهربالیستی - دموکراتیک جامعه شرکت
 می‌جست و از مرحله معینی به بعد (به ویژه پس از استقرار سرمایه -
 داری در ایران) در زیر پرچم خرد بورژوازی در مبارزه بر علیه
 امپریالیسم شرکت داشته است. فضای سیاسی خرد بورژوازی
 ایران، از جمله آن عناصر و شرایط عینی ای است که پیوسته به
 پرولتاریا را به "انحلال" مبارزه طبقاتی اش در مبارزه عمومی
 خلق، به انحلال دموکراتیک تبسم پرولتاریا در مطالبات بورژوا
 - دموکراتیک خود فرا خوانده و زمینه عینی این انحلال را فراهم
 می‌کرده است. پرولتاریای ایران، در طول این دوره به دلیل
 فقدان ستاد رهبری کننده واقعی خود، همواره در رکاب خرد -
 بورژوازی در انقلاب شرکت می‌جست است. و این "پا در رکابی"
 پرولتاریا نمی‌توانست، تا شهرات سوء خود را در این انحلال
 طبقاتی، در این فراموشی "قائم به ذات" بودن پرولتاریا در
 مبارزه اش بر علیه بورژوازی و در راه سوسیالیسم باقی نگذارد.
 طبقه کارگر در این نوع جوامع به دو شکل در معرض نفوذ
 افکار وجهان بینی خرد بورژوازی قرار می‌گیرد، یکی از بیرون
 بحثا به یک طبقه و از طریق روابط و مناسباتی که دو طبقه با یکدیگر
 در عرصه اجتماع دارند، و دیگری از درون و از طریق سرازیر شدن
 مداوم خرد تولید کنندگان و شرکت شده به درون طبقه کارگر
 که نقش مهمی در بافت طبقاتی این طبقه ایفا میکند. طبقه کارگر از این
 دو طریق، مداوم در معرض افکار، عادات و جهان بینی بورژوا
 - دموکراتیک و خرد بورژوازی، این افکار می‌گیرد و ذهنیتش بدان
 آلوده می‌گردد.

بدین ترتیب پرولتاریا تا آنجا شبکه به شرایط عینی تاریخی
 - اجتماعی مربوط می‌گردد هم از امکان استقلال در مبارزه
 طبقاتی حول مطالبات و تمايلات مستقلانه خود، بحثا به یک طبقه
 قائم بذات در سرازیر بورژوازی، محروم بوده و همواره در یک مبارزه
 تمام خلقی و عام دموکراتیک غرقه بوده است. همین عوامل عینی

زمینه‌های شکل گیری انحرافات بوهولیستی در درون جنبش کارگری و کمونیستی را فراهم می آورده است. فقدان استقلال تشکیلات پرولتاریائی، بخاطر در دست گرفتن بهر چه مبارزه مستقل پرولتاریا و جنبش کردن کسب و جاذبه نیروی مداخله پرولتاریا در مبارزه عام دموکراتیک و از دست دادن استقلال پرولتاری خود را، باید مهمترین عامل به عمل درآمدن این امکانات بالقوه عینی در سراسر دوران اخیر محسوب نمود.

۲- جنبش کارگری در ایران، در دوران حیات خود، جزو مسان محدودی پس از جنبش مشروطه، فاقد یک رهبری کمونیستی صحیح و قوی که بتواند رهنمون مبارزه اش در راه آرمان پرولتاریائی آن باشد، بوده است.

حزب کمونیست ایران، علیرغم غلبت کمونیستی و خط مشی در مجموع صحیح خود، در دوران حیات کوتاه و غریب، بسیار ضعیف و کم توان بود. و نتوانست تا ثمرات قابل انگیزی بر سهیل تحولات مبارزاتی و انقلابی مبین ما باقی گذارد. و پس از مفتی حزب توده، با به اهتزاز درآمدن بهر چه فرم مس، رهبری جنبش کارگری را برای چند دهه بر عهده گرفت و جنبش کارگری ایران با خط مشی فرمیستی خرده بورژوازی خود به زائده ای از جنبش بورژوا دموکراتیک و مبارزه بورژوازی در راه اصلاحات فرمیستی، تبدیل نمود.

جنبش کارگری ایران در طول سالهای ۴۰-۴۵، علیرغم کیفیت و پتانسیل انقلابی خود و قرار گرفتن در متن تحولات و جریان های سیاسی و انقلابی، عمیقاً تحت تا ثیر مس و تا ثیر فرمیستی و اپورتونیستی حزب توده قرار داشت. و فرمیسم حزب توده و خط مشی خرده بورژوازی آن، با سطره بر جنبش کارگری ایران، مسدود میدی آن را از امکان دست یابی به یک حرکت و پیوستن مستقل و پرولتاریائی محروم ساخت و مطالبات پرولتاریا را در خواستهای بورژوا - دموکراتیک و عمومی جنبش خلق، مدفون نمود. در نتیجه

چترسنگین و فرمیسم حزب توده، جنبش کارگری ایران هیچگاه نتوانست قامت استقلال طبقاتی خود را راست کند و به یک نیروی "فاشیسم ذات" تبدیل شود. تبدیل و تکامل این شی رفرمیستی، خرده بورژوازی به شی روبریونیستی در ابتدای دهه چهل، حسزیه توده را بطورکاملاً به آغوش بورژوازی در غلط اندواین بخش جنبش کارگری وارد نمود. در واقع جنبش کارگری و کمونیستی ایران در طی چنددهه، متاثر از فرهنگ، بهیئت و سیاست اپورتونیستی و روبریونیستی ای است که "حزب توده" "مشرآن" بوده است. سبطره بهیئت و دیدگاه حزب توده در چنددهه بر جنبش کارگری ایران، جنبش نوین کمونیستی را با یک شکاف بزرگ تاریخی از پیشینه انقلابی و کمونیستی آن (حزب کمونیست ایران) جدا میکند و بدون تردید این دوران طولانی حاکمیت اپورتونیسم و روبریونیسم، نمیتواند، آرایش اپدشولوژیک - تئوریک و لکه های بهیئت خرده بورژوازی و بورژوازی را برداشتن جنبش نوین کمونیستی ایران، به جای باقی نگذارد، سربر آوردن آوانتوریسم انقلابی در ایران، (به تبعیت از شکل گیری همین جریان در سطح جهانی) از هرون مبارزه انقلابی و نه پرولتاری با رفرمیسم و روبریونیسم حزب توده، تکامل چنین پیشینه سیاسی و یکی از حاکمیت "راست" در جنبش کارگری ایران است. جنبش نوین کمونیستی علمبرگم مرزبندی انقلابی با روبریونیسم در بخش، خود به آوانتوریسم درمی غلطد، در حالی که به اعتنا ر همین شی و انتوریستی از یک سوانعکاسات اپدشولوژیک - تئوریک، جریان اپوره نیستی - روبریونیستی از سوی دیگر، عامل یک شیست تمام خلقی (پولیتستی) در تمام شی عرصه هسانیمی باشد.

پولیتسم به مثابه همراة آوانتوریسم، از همگان استادی تکوین شیست نوین کمونیستی، سر بهیئت و حرکت این جریان با به انداخته و سنگینی میکند، اگر رفرمیسم و روبریونیسم

حزب توده، سازش طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی را تبلیغ
مینمود و بدین ترتیب پرولتاریا را به زانده و دنباله‌ای از بورژوازی
تبدیل مینمود. آوانتوریزم انقلابی، با تفکروبینش پوپولیستی
خود، پرولتاریا را در خلق بطور کلی، مطالعات پرولتاریا را
در مطالعات بورژوادموکراتیک حل میکرد و استقلال طبقاتی
و ایدئولوژیک را از آن بر میگرفت.

آوانتوریزم انقلابی که در تاسک تیک چهار
آنتارسیسم خرده بورژوازی بود، در هر سه سیاست
وظیفه عاجل و بلاواسطه تشکیل حزب را به یک هدف کلی و بی دورنما
تبدیل میکرد و شکل خلق را به شکل پرولتاریا، ترویج میداد
از دستگیری به سوی پرولتاریا استنکاف می ورزید و تئوری
"در هر کجا که خلق وجود دارد، باید به آنجا رفت" را تبلیغ مینمود
که میتوان آن را چکیده و جوهر این انحراف پوپولیستی ارزیابی
نمود. در واقع بینش پوپولیستی آوانتوریزم انقلابی، مرز میان
پرولتاریا و اقشار غیر پرولتاری را مخدوش مینمود و برای این مرزها
سایه می افکند و مطالعات بورژوادمکراتیک انقلاب را عملی
بمنابه و قابل گذرای پرولتاریا بلکه به عنوان هدف فاشی آن
تلقی می نمود.

بدین ترتیب پوپولیسم در جنبش کمونیستی ایران، اگرچه
همزاد آوانتوریزم انقلابی بوده و در پیوند نزدیک با آن قرار
داشت، لیکن ریشه‌های ایدئولوژیک و تاریخی آن
منتقما از فرم‌های و ریزبونیستی سرچشمه می گرفت که
سدت - چنددهه به جنبش کارگری ایران نظیر داشت، و این
ویژگی ایران نسبت به روسیه در مورد ریشه‌های ایدئولوژیک
- تاریخی پوپولیسم را تشکیل می دهد. پوپولیسم در
روسیه، در بطن تفکر نارودنیک، به مثابه یک جریان
آوانتوریزمی انقلابی که انعکاس انقلابگری خورده -
بورژوازی در روسیه بود، رشد و تکوین یافت و با افول این

جریسان نیزه درهی یک مبارزه جانا نه بر علیه آن ازجا نسب
 سویال دمکراسی - راه مبوط و زوال راه محمود، درایران
 علمبرگم این رابطه طبیعی و همپیوندی مشترک، رفرمیسیم و
 رویزیونیسم پیشین نیز مستقیما در تکوین و شکل گیری آن
 مؤثر واقع می شد. و این تا شیرات نه تنها به تاریخ جنبش
 کمونیستی و کارگری ایران مرتبط بود، بلکه در درون
 معاصر یعنی دوران رشد و گسترش جریان انقلابی
 آن انتوریستی نیزه، رویزیونیسم، به مثابه یک جریسان
 نیرومند ایدئولوژیک عملا موجود چه در ایران و چه در همه جا می
 مدا و واقعیت می یافت. به بیان دیگر انحراف پوپولیستی
 حاکم بر جریانات چریکی کمونیستی در ایران را نباید تنها
 با زمانده ای از تا شیرات و شواش ایدئولوژیک - تئوریک
 رفرمیسیم و رویزیونیسم پیشین حاکم بر جنبش کارگری ایران قلمداد
 نموده، بلکه با بدنا شیرا تعداد و پیوسته ایدئولوژیک و تئوریک
 رویزیونیسم را بر جنبش نوین کمونیستی در ایران تولید مداوم
 انحرافات و انحرافات پوپولیستی در آن، گاملا در مدنظر قرار داد.
 پوپولیسم در جنبش کمونیستی عنایت مطلوب و شکل تکامل یافته
 خویش را در رویزیونیسم متعلی می بیند و متفا بلارویزیونیسم
 مدا و ما ذها بر ایدئولوژیک و تئوریک پوپولیسم را تا مین میکند و
 بلا نقطع این گرایش را در معرض امواج مسموم ایدئولوژیک
 خود قرار میدهد. از همین رو آنکسانی که در ریشه های پوپولیسم
 در ایران، خویش را در دایره محدود انتقاد از "نا رویزیونیسم" در
 ایران محدود میکنند و تلاش مینمایند تا الگوی روسیه را در ریشه
 تا رود نیکی پوپولیسم برواقعت ایران منطبق سازند، از واقعیت
 امروزین جنبش نوین کمونیستی ایران و غماش ایدئولوژیک
 آن غافل میمانند. آنها بدلیل دایره محدود نگارش خود از مناسبت
 رابطه ارگانیک و عملی رویزیونیسم و پوپولیسم در جنبش
 کمونیستی ایران، غافل میمانند و به همین جهت در مبارزه بر

علیه آن نیز نمیخواهند بداند که ضربت اصلی را در مبارزه بر علیه پوپولیسیم با بدیرگدا م نقطه متمرکز نمود.

پوپولیسیم در ایران، ریشه در ذخایرا بدشولوزیک آوانتوریسم خرده بورژوازی و فرمسم و ریزبونیسم بورژوازی دارد و از آن قوت و نیرو میگیرد در سالهای اخیر اگر چه آوانتوریسم انقلابی در هیئت خط مشی چریکی، به ورشکستگی دچار گردید و با به بن بست رسیدن و مبارزه بر علیه آن به موزه تاریخ جنبش کمونیستی ایران سپرده شد، لیکن همزاد طبیعی آن پوپولیسیم کماکان بر اذهان جنبش کمونیستی سنگینی خود را حفظ نموده و بر پیش و حرکت است آن تسلط داشت، آوانتوریسم، به عقب رانده شد اما پوپولیسیم حضور خویش را حفظ نمود. و این نه تنها بدین دلیل بود که مریزندی با آوانتوریسم خرده بورژوازی ها کم بر جنبش کمونیستی، از عمق لازم برخوردار نبود، بلکه همچنین به این دلیل بود که ریزبونیسم کماکان به مثابه یکی از مننات - از این پس به مثابه مننات اصلی - ذخایرا بدشولوزیک - شوریک: پوپولیسیم، کما کج آن حضور مداوم خود را حفظ مینماید.

بدین ترتیب، پوپولیسیم در ایران علیرغم زیر کشیده شدن حاکمیت مشی چریکی بر بخش عمده جنبش سوسن کمونیستی، همچنان در پیش و مواضع عمومی آن پای بر خاسته ماند و جنبش کمونیستی امکان نیافت که در گرگونی در بنیادهای تفکرات آوانتوریستی خود را به دیگر گونی در بنیادهای پوپولیسیتی خود بنیان نهاد. سوپوزده اگر توجه کنیم که جنبش کمونیستی در ایران چگونه از یک فقر عظیم شوریک - ایدئولوژیک مارکسیستی - لنینیستی اصل رنج میبرد و چگونه از نبرد ذخایرا بدشولوزیک - شوریک و آموزشهای اصل م - ل بدور افتاده بود و متقابلاً چگونه تحت تاثر انواع منابع و دعا بر شوریک - ایدئولوژیک مارکسیست استعلا لسه باعث شوربسیس های جدیدی قرار داشت که مارکسیسم را از هو سر برولناریایی آن محروم کرده بودند (شوربسیس های که مارکسیسم

راه انواع گرایشات غیرپولیتری و بورژوازی آلوده کرده بودند. مارکسیستهای جدید اروپایی، آمریکای لاتین، مارکسیست - های وطنی خارج نشین که رسالت خویش را الگومازی مبتذل از انقلابات جوامع نیمه فئودال - نیمه مستعمره جستجو میکردند و مشراطلی تفکرات نیمه - نیمه ای بودند و... آنگاه بخوبی میتوان در ایما دوسیمتری علل مادی و ذهنی برجای ماندن این تفکرات اذهان جنبش کمونیستی درک نمود.

جنبش کمونیستی ایران، در طی دو سال اخیر پس از رد مثنوی چریکی در مهمترین عرصه های حرکت خود، از این انحراف - اهورتونیستی متأثر بوده است. در بر خورده روابط و مناسبات طبقاتی، در بر خورده قدرت سیاسی، وظایف عملی و... میتوان بخوبی آثار آن انحراف برآستی را که بطور عمده، ریشه در ایمن انحراف پوپولیستی دارد، مشاهده نمود.

اکنون با این مقدمه مختصر، میکوشیم تا حرکت عمومی سازمان را در عرصه های مختلف، در زیر نفوذها کمیت انحراف پوپله راستی که بویژه ریشه در پوپولیسم که در جنبش کمونیستی ایران و منجمله سازمان داشته است، در طی مراحل مختلف مورد بازمینی قرار دهیم.

۲ - عملکرد انحراف برآستی، در

دوره های مختلف دو ساله اخیر در سازمان

الف: قبل از قیام بهمن ماه

سازمان، پس از یک دوره مبارزه ایدئولوژیک بر سر مثنوی چریکی و انحرافات ویژه رهبری سازمان، به مرز بندی با مثنوی چریکی و انحرافات پیشین رهبری سازمان، بویژه (انحرافات شبه -

شروع گیمینی آن دست یافت و این مرزبندی نیلور خود را در اکتامیه
مهرا ماه ۵۷، که با به حرکت بنفدی ما زمان فرا گرفت، با زیاقت
لیکن این مرزبندی علیرغم جوهر و ما هیت تکامل یافته خویش
از آنجا نیکه از موضع درک عمیق منافع پرولتاریا صورت نگرفته
بود، و بویژه بدلائل معینی که در اینجا مجال پرداختن به آن نیست
از یک موضع محدود و پراگما تیبیتی صورت گرفت .

به عبارت دیگر ما زمان در این مرزبندی اساسی خود دچار
یک انحراف بر است گردید که این انحراف حرکت ما زمان را در
مسیر دست یابی به یک خط مشی و سیاست واقعا پرولتاریا بیسی،
دستخوش انحراف مینمود . با رستگین انحرافات گذشته، و هجوم
مداوم جریبهای درونی جا معه به ما زمان و امواج فشار ناشی از عکس
العمل و انعکاسات این انحرافات در سطح جا معه و جنبش باوتاب
خود را بصورت فرسایش تدریجی این انحرافات، و غلطیست
پراگما تیبیتی، مرزبندی با آن در یک زمان طولانی، منمکن نمود
مبارزه ایدئولوژیک در ما زمان بر علیه انحرافات خاکم بر آن، که
تا آن زمان زیا نهایی بمباری پرولتاریا، و جنبش انقلابی
وارد آورده بود، در زبرچتر سنگین از فشارهای مداوم خارجی، به
پیش میرفت . و به اعتبار ضعفها و انحرافات موجود در حرکت
تکاملی جریبان رهبری کننده این مبارزه ایدئولوژیک جای پای
این فشارها را بر پیشانی خود نقش میزد، هجوم ایدئولوژیک خرده
- بورژوازی، چه در درون جنبش خلق و چه در درون جنبش کمونیستی
(از جانب آن دسته از نیروهای که بطور کامل خویشتن را به دست
امواج نیرومند خرده بورژوازی در جا معه سپرده بودند) بر علیه
عملکردهای گذشته بخش منسحب از یکسو، و هجوم عظیم سیاسی
خرده بورژوازی در عرصه جنبش اوکیر خلق، بر جنبش کمونیستی
و غرقه ساختن تمام جنبش در افکار، عادات و ارزشهای طبقاتی
خویش زمینه های خارجی رشد این انحراف را فراهم آورد .
کارگردان این انحراف بر است در بطن تحولات ایدئولوژیک

- سیاسی جدید ما زمان تبلور خویش را در این واقعیت می یافت
 که ما زمان، سرانجام در این مبارزه ایدئولوژیک بتواند خویش
 را از بار سنگین این فشارهای پهاپی خلاصی بخشد و ضربات ناشر
 از آن را با یک عقب نشینی ایدئولوژیک در برابر این امواج
 جبران نماید. آثار و نتایج این عقب نشینی را در تمام می عرصه ،
 هم در عرصه تئوری و خط مشی سیاسی، هم در عرصه تشکیلاتی و هم در عرصه
 وظایف عملی میتوان مشاهده نمود.

ما زمان ما با توجه به جایگاه و موقعیتی که در جنبش کمونیستی
 ایران داشت، اگر مرزبندی انقلابی و مارکسیستی - لنینیستی
 - اش با خط مشی و پیش چریکی گذشته، نقش تعیین کننده و بسزایی
 در تکان مل کل جنبش کمونیستی، و به جلو کشاندن آن ایفا مینمود،
 به عقب نشینی ایدئولوژیک و علمیه یک انحراف بر است بر حرکت
 آن نیز نمی توانست، اش را ت زیبا نیا ر خود را بر کل جنبش کمونیستی
 بر جای نگذارد.

عقب نشینی ایدئولوژیک فوق در برابر امواج غرده پورژواکی
 جنبش و جامعه، انعکاس خود را در عرصه تئوری و خط مشی سیاسی
 ما زمان بصورت تحکیم و تشبیه مبانی پوپولیسم و انحراف به
 راست در ما زمان در طی یک دوره و در شکل نقطه نظرات راست در
 مواضع ما زمان در بر خورد به مسائل مختلف انقلاب ایران، متجلی
 نمود. ما زمان در متن این عقب نشینی نه تنها امکان نیافت که
 مرزبندی با مشی چریکی را به مرزبندی با انحراف پوپولیسم کل
 جنبش کمونیستی، ارتقا دهد بلکه در برخورد متقابل با گرایش
 "چپ روانه" گذشته ما زمان دچار انحراف بر است گردید و همگلا
 پایه های اپورتونیم پوپولیستی را در مواضع ما زمان، در طی
 یک دوره استحکام بخشید. و در این مسیر از نظریات و انحرافات
 پوپولیستی و رویزیونیستی سرخشی از جنبش کمونیستی در خارجه
 که ناقصین و حامل سیستمهای فکری نیمه - نیمه ای (نیمه فئودال
 - نیمه مستعمره)، تا تئورات مشخص پذیرفت، انحرافات گس از

فرهنگ انقلاب چین بشکل انگوراروشما نیستی، به فرهنگ جنبش کمونیستی ایران انتقال یافته و بیشتر سوغات مهاجران مارکسیست خارج از کشور بود. خصوصیات عمومی این انحرافات نیمه - نیمه ای و تشویرهای نظام وابسته بطور تمام عیار وجود داشت (وهنوز هم وجود دارد).

درنا دیده انگاشتن واقعیت شیوه تولید سرمایه داری در ایران، و با در صورت اعتقاد به آن، اراشه درک های نظام وابسته - ای "زان، استنباط کلی و تمام غلطی داشتن از مرحله انقلاب دمکراتیک، جمهوری دمکراتیک خلق، آرایش قوای طبقاتی، کسه بویژه در بر خورد به بورژوازی لیبرال موقعیت و نقش آن بروز میکند و برای آن عملت با گرایشات ملی و شرقی خواهان فاشل میشود، در بر خورد به خرده بورژوازی و... انعکاس می یابد. سازمان ما اگر چه نسبت به نیروهای دیگر کمترین تا ثیرات را از این پسند درک و همیشه پذیرفته بود، اما در بطن نظریات خود آن را حاصل میگرد.

موضع ما در این دوره، نسبت به مرحله انقلاب، از حد اراشه یک فرمول کلی فراتر نمی رود:

"تماما دعه جا معه ما، همچنان تمام میان خلق و امپریالیسم بوده و انقلاب ایران در این مرحله انقلابی است در جهت نابودی و قطع سلطه و نفوذ امپریالیسم و نابودی رژیم حاکم نماینده آن." (اطلاعه مهر ماه ص ۱۷)

در پس این فرمول کلی، این انحرافات امکان بروز نمی یابد اما این دیدگاه خویش را در بر خورد منشویکی به آرایش طبقات عیان می آید. مهمترین طوه امپریالیسم در ارزیابی ما از آرایش طبقات، در بر خورد به بورژوازی لیبرال - بروز میکند. برسمای این ارزیابی راست روان، بورژوازی لیبرال منتفع به گرایشات ضعف امپریالیسم میشود!

"این بخش از بورژوازی که بحق باید بر بورژوازی لیبرال

نا مید، هرچه در شرایط بحران اقتصادی و سیاسی رژیم ایران
واحدگیری جنبش بوده ها و تحت فشار فزاینده آنها به مبارزه
فدا میریالسنی خود البته به شکلی ناپیکبرد محدود...
ادا می دهد. (اطلاعه مهرماه ۵۷ ص ۲۱).

و با اینکه علیرغم اعتقاد به خصلت فدا نقلی بورژوازی در
عصر میریالسنم، در جامعه سرما به داری ایران برای بورژوازی
لیبرال ایران گواشات "دمکراتیک" قائل میشود:
"این ناپیکبری درخواستهای دمکراتیک (!!) و خصلت
لیبرالی این بورژوازی در عصر میریالسنم دوران کندیگم
و احتیاطا سرما به داری و حاکمیت سرما به داری وابسته
در ایران وضع تاریخی بورژوازی ملی (۰۰۰) دانسته (اطلاعه
ص ۰۰۰ ۲۱)

همین برخورد منشویکی به جایگاه طبقاتی سیاسی بورژوازی
لیبرال است که در اطلاعیه که کمونیستها را به حمایت مشروط از آن
در انقلاب (البته پس از تشکیل حزب طبقه کارگر) فرا میخواند و
بدین ترتیب از توده ها میخواهد که آنها بطور مشروط حمایت کنند
و برای اثبات این نظریه منشویکی، نقل قولهای لنین را که نه
بورژوازی لیبرال، بلکه "بورژوازی انقلابی" (یعنی سرده -
بورژوازی دمکرات) را که ملحوظ نظر دارد شاهد می آورد.

در این دوران، برخورد به خرده بورژوازی نیز که جنبش خلق را
تحت رهبری خود قرار داده است برخوردی راست روانه است.
امواج عظیم خرده بورژوازی جنبش و جاذبه نیرو مینداید و لویزیک
- سیاسی آن که همه چیز را در خود غرقه میسازد، این انحرافات را
درما تشدید میکند، و به یک موضع محافظه کارانه و تمام خلفی،
سست به آن درمی غلط بند، نه تنها هیچگونه امنیگری پیگیرانه
بیولتری از مابیت و عملکردهای سازشکارانه و بسنا بینی رهبری
خرده بورژوازی جنبش صورت نمی گیرد، نه تنها دمکراتیسم
پرولساری در صحنه سیاست و عمل از دمکراتیسم خرده بورژوازی

مجاز نمیگردد، بلکه حتی رهبران آن و بطور مشخص خود خمینی
بعنوان "صمبل دمکراتیسم انقلابی" معرفی میگردد. کمونیستها
و منجمله سازمان ما در این دوران، عملابرد رهبری خود را بورژوازی
بر جنبش مهربانان میگذارند و بدان رسمیت می بخشند و حتی از
"قاطعیت آن تقدیر می کنند و برای آن کف میزنند."

در بر خورده تا کتیک نیز، این انحراف تمام خلقی، خوبتر
را متجلی میکند. طرح "هسته های مسلح خلق" علیه رجم جوهر صحیح
و انقلابی آن و مرز بندی روشن با درک اکونومیستی، دچار انحراف
آنها رگوم - پوپولستی است. چرا که از یک سورهبری این هسته ها و
وابطه آنها با تشکیلات کمونیستی و نقش و جایگاه هرولتاریا را
در این عرصه تا کتیک روشن نمیآورد و از جانب دیگر بهمین
دلیل (یعنی فقدان رهبری آگاهانه برای آن) این "هسته ها" را
بندست طغیان خود بخودی و بدون نقشه توده های انقلابی میسپارد.
بدین ترتیب انحراف بر اوست. در این دوره، در عرصه های
مختلف هم در بر خورده گذشته، هم در مواضع نظری و عملی، همه
اشکال مختلف خود را متبلور میسازد. بر خورده سازمان به قیاس
بهمن ماه و موضع پاشیستی در شرکت فعالان و نقشه مندر آن، به
بازترین وجهی این انحراف را که نتیجه عملی آن پاشیسم و
تحمیل بر ابرامواج خروشان قیام بوده، متجلی میسازد. قیام،
صحنه ای بود که به روشن ترین وجهی آثار زبانش این انحراف
اپورتونیستی را بمنته ظهور ما نید و همین گرایش اپورتونیستی
بود که در سازمان بحران ایجاد نمود. بحرانی که در کنار ضرورت -
های ناشی از تغییر و تحولات قیام بهمن ماه، کنگره اول سازمانی
را ضروری میساخت.

ب: درکنگره اول سازمان چه گذشت؟

درکنگره، چه به لحاظ عدم تدارک قبلی و تشکیل خود بخودی آن چه به لحاظ ضعف های موجود و نیز به دلیل پیچیده گی های فسر او ان ناشی از تفسیر و تحولات پس از قیام، بیش از هر چیز سردرگمی و تشتت حاکمیت دارد. اما در متن این سردرگمی، در متن آن سیستم تفکر عمومی تمام خلقی، که خویش را در نتایج کنگره مینمایاند دوگرایش به صورت دو طیف خود را می نمایاند.

یک گرایش با طیف اکثریت، که در نظرات و مواضع اش مجموعاً یک خط راست را دنبال میکند، و در بر خورده قدرت سیاسی، یکدزدک منشویکی را اراشه میدهد. و دومی یک گرایش با طیف "اقلیت" که نقطه نظراتش مجموعاً به "جبه" نمایل دارد اما حاوی جنبه ها و برخی مضامین درستی میباشد. این دو گرایش، تملور خود را در قطعنامه های نهایی خود نمایان میسازند.

مسئله اصلی مورد مناقشه در کنگره تحول سیاسی بهمن ماه، قدرت سیاسی جدید، و نحوه برخورد کمونیستها به آن است. اما در برخورد به روابط طبقات، نیز علیرغم بحث ناکافی بر سر آن، عموماً و سوبژه اکثریت دیدگاه پوپولسمتی را با خود حمل میکند.

نقطه های تئوری بورژوازی لیبرال "بخشا مرتجع"، در همین جا ریخته میشود که بعداً بطور روشن نرد تحلیل سیاسی خرداد ماه (مندرج در بیکار شماره های آن زمان) و بطور فرموله تر در مقاله دیگرانها... خویش را نشان میدهد.

گفتیم که نقطه اصلی مورد مناقشه، تحول سیاسی و برخورد به آن بود، و دو گرایش عمدتاً در این عرصه نمایان گشتند. گرایش اکثریت در برخورد به تحول سیاسی، از برخورد صریح به ماهیت این تحول طفره سرود و به یک برخورد انتقادی درمی غلطد:

"سیستم سیاسی موجوده ارگان سازش، بلکه ارگان قیام را لحاظ مومعت کرده بورژوازی در انقلاب و ارگان واگذاری ناشی

از عقب نشینی موقت و تحمیل شده بر ارتجاع و امپریالیسم
است که همونی بورژوازی لیبرال بر آن اعمال میشود.
(قطعه نامه اکثریت)

و بدین ترتیب بروا قیامت ارگان سازش بودن قدرت سیاسی
جدید، بهره سائری افکند. اکثریت در بر خوردش به قدرت سیاسی
جدید و خط مشی کمونیست ها در بر خورد به آن، اساسا دچار منویشم
است. این گرایش، از آنجا که از یکسو نسبت به خرده بورژوازی مرفه
سنتی و رهبران آن در قدرت هنوز دچار شوهمات خرده بورژوازی
است و برای آن گرایشات مترقی غذا امپریالیستی قائل است،
و از سوی دیگر بورژوازی لیبرال در قدرت را ضد انقلابی ارزیابی
میکند، در بر خورد به قدرت سیاسی متشکل از مجموعه این دو، دچار
سردرگمی و التقاط میگردد، و سرانجام "سیستم سیاسی حاکم" را
"غیر انقلابی" ارزیابی میکند و به همین دلیل خود را ملزم به
حمایت از جناح خرده بورژوازی دولت (هر چند مشروط) در برابر
بورژوازی میبندد. از طرف دیگر از آنجا که در یک رویه بیونیتی از
مسئله دولت بورژوازی دارد و وجود خرده بورژوازی (و عناصری
چندان آن) در دولت بورژوازی، همشما به عامل تنفیذ دهنده ماهیت
دولت می پندارد.

این التقاط در ارزیابی نادرست از دولت و جایگاه نیروهای
اجتماعی شرکت کننده در آن پس از قیام (بورژوازی لیبرال و
خرده بورژوازی مرفه سنتی) از یکسو و ارزیابی شوریک نادرست از
مفوله دولت بورژوازی از سوی دیگر، او را به سمت یک تاکتیسم
زاست منشویکی میکشاند و آن "دمکراتیزه کردن سیستم سیاسی"
است.

اکثریت اشتیاق خاص خود را از این "دمکراتیزه کردن" دارد
و در پی تاک در حکومت است، بلکه معتقد است که باید از طریق
"فشار از پایین" به "تفویض جناح خرده بورژوازی حاکمیت" که
به "سمع" شده است "پرداخت" به مبارزه با سیستم حاکم در حال

ها فرضیاتی و افشاگرانه است و تلاش همه جانبه در جهت دمکراتیزه کردن آن و همچنان تشدید تفاقم بین بورژوازی لیبرال و خرده بورژوازی مضع توده‌هاست. اجرای این سیاست در مرحله فعلی اما سازها بین و تحت فشار شرایط معینی که منافع پرولتاریا توده‌ها را تا همین کند، از بالا و انحرافی است. (قطعنا مه اقلیت) این خط مشی، علمبرغم‌گشتاش و آشفته فکری موجود در آن (دک) مفضوش از دمکراتیزه کردن، اکثریت در قطعنا مه تشریحی خود این درک را بصورت "دمکراتیزه کردن هر چه بیشتر جنبش توده‌ها" تصور میکنند! (یک خط مشی منثوبکی تمام عیار را به نمایش میگذارد. اما از آنجا که این درک و انحراف (در این زمینه) فاقد عمق بسیار بود، مدت کوتاهی پس از گذرگه تغییر یافت و اطمین تغییر و تنگنا مل خود را در اولین مقالات سیاسی سازمان در ارزیابی از اوضاع و قدرت سیاسی (مهراد ماه ۵۸) به نمایش گذاشت. اما گرایش اقلیت، علمبرغم آنکه در بر خورده به آرایش طبقات (به ویژه بورژوازی و خرده بورژوازی) همان دید تمام خلقی راست را داراست، در بر خورده به قدرت سیاسی و تاکتیک کمونیست‌ها و در مقابل آن، دارای تحلیل درستی است. اما در این بر خورده چهار چوب‌هایی نیز هست، به عنوان مثال، اقلیت علمبرغم آنکه از انتقال قدرت، درک درستی دارد و آنرا حاصل یک سازش میدانند، اما درک نازکی از این سازش دارد و آن را تا حدیک نوطه چینی از جانب امپریالیسم‌ها بین می آورد. و با اینکه رژیم سیاسی جدید را یک رژیم سیاسی وابسته "حکومت مرتجع وابسته" (از قطعنا مه اقلیت) ارزیابی میکنند و بدین ترتیب از واقعیت تحول که بر اثر قیام و درروینای سیاسی ایران صورت گرفت، چشم‌پوشی کرده و به ساده بینی چپ روانه درمی غلطد. درک چپ روانه دگر اقلیت در ارزیابی ذهن گزایانه و ناصحیح از روند اوضاع جنبش و تمویر غلوا میزاج حرکت آنی آن، جلوه گر میشود، تمویر فقای اقلیت مکره از این جهت چنان بود که اوضاع انقلابی را در عرض جسد

ماه آینده پیش بینی می‌شود و بر همین پایه شعار شوراهای انجمنی را در مقابله کشور مطرح می‌ساخت. (قطعاً ماه اقلیت ص ۲۴).

بهر صورت کنگره اول پس از یک دوره مبارزه، بیان اینست و گرایش در متن شرایط خاصی که به آن اشاره کردیم، با حاکمیت گرایش (انحراف بر است) خاتمه پیدا کرد و نتایج حاکمیت این انحراف به راست گماکان در حرکت ما زمان باقی ماند.

ج - از کنگره اول تا کنگره دوم

هما نظوری که مختصراً توضیح دادیم، کنگره اول سازمانی در مجموع خود، نتوانست تصویر قابل قبول و قابل اتکالی از بحران عمومی جنبش کمونیستی و انعکاس آن در سازمان و عوامل تشدید کننده آن در خود سازمان ارائه داده و با ترسیم چشم‌انداز معین از آن، راه‌های صحیح بر روی رفتن از این بحران را مسود بررسی قرارداد. هر چند که تضادهای و گرایشات درونی کنگره که سبب حوله محور تحلیل از شرایط بیشتر نگفته شده بود، چشم‌انداز از رشد و تعالی را بطور کلی نوید میداد.

در این بخش، چگونگی آن پاسخی را که سازمان، به مثابه یک عنصر آگاه در این فاصله زمانی (بعد از کنگره اول) در بر خورده به اوضاع حاکم بر جنبش کمونیستی و بحران درونی آن ارائه داد، مورد بررسی قرار می‌دهیم. همانطوریکه قبلاً بتفصیل گفته شد، سازمان ما عوارض و آثار بحران عمومی کل جنبش کمونیستی را همچون دیگر بخشهای آن بردوش خود حمل می‌نمود. لیکن جنبش حاکمیت انحراف بر است بر سازمان ما، هم خود به مثابه جلوه‌ای از این بحران در سازمان و هم به عنوان عاملی در تشدید آن سمت و سوی مشخص به حرکت سازمان می‌داد و این حرکت را در مسیر پرولناریائی خود دچار انحراف می‌نمود. ما در اینجا سعی می‌کنیم اهمیت این انحراف، میزان عمق و گسترده‌گی آن،

جانگه آن در سطح سازمان را توضیح دهم. بدون شک، آنچه که در این بحث و اصول درک گنمت نوشته، مورد نظر ما است، تحلیل‌ها از کاستی‌ها، ضعفها و انحرافات است. ارزیابی از دستاوردهای انقلابی سازمان در تمامی عرصه‌ها در طی این دوره، دستاوردهایی که نقش مهمی در تکامل جنبش کمونیستی در طی این دوره داشته است، از دستاوردهای توضیح ما در این نوشته خارج است و می‌بایست در جای دیگری مورد بررسی و مبحث قرار گیرد.

در این قسمت ما عملکردهای انحرافی را در سازمان در محورهای زیر مورد بررسی مختصر قرار می‌دهیم.

۱- در عرصه سیاست

۲- در عرصه ایدئولوژی و مبارزه ایدئولوژیک

۳- در عرصه وظایف عملی

۴- در تشکیلات

۱- در عرصه سیاست

بنیاد اساسی اپورتونیزم بویولمستی در سازمان، در عرصه تئوری و سرانجامه و در سر خوردن به آرایش‌های طیفی، خویش را نمایان می‌ساخت این درک همه‌خلفی را سبب روانه، در این سنین دوره هر چند که در هیئت‌های جدیدتری خود را نمایان می‌سازد اما اساساً ادامه همان تفکر رایج در سطح جنبش کمونیستی و مراعات گذشته حرکت سیاسی سازمان است، که در دوره جدید فعالیت بخش منسحب پس از دهمی چریکی در متون مختلف خود را نمایان می‌ساخت. نظرات بویولمستی در این دوره معنی در این عرصه‌ها، در واقع ادامه همان گرایش بویولمستی بهفته در اطلاعیه مهرماه، و پس از آن است، که در قالب تئوریهای معنی، خود را منشور می‌سازد. این تئوریهای بویولمستی و اساساً روانه در سر خوردن مسائل فوق امکان درکهای همه-خلفی

(نیمه فئودالی - نیمه مستعمره ای) رایج در بخشهای وسیع
جنوب کمونیستی است، که بشکل الگووارو زمانی تفکرات
خرده بورژوازی، به جنبش کمونیستی ایران انتقال یافته، بر
بنیاد تفکرات تمام خلقی "منی چریکی" هستی گرفته و ذخایر
تئوریک - ایدئولوژیک خود را از منابع روبریونیستی نامین
می نمود.

شکل آشکار و صریح انگیز این تفکرات پوپولیستی، در نزد
کسانی وجود داشت که بدون هیچگونه پرده پوشی و با عقب ماندگی
کامل ناشی از فساداری راسخ به نارودنیسم کوتاه بینانه نشوع
ایرانی آن، جا معه ایران را علمبرغم تمام تحولات ناشی از فرم
ارزی ۴۱ کماکان نیمه مستعمره - نیمه فئودالی ارزیابی
می کردند. اینها کسانی بودند که بی ربا تکامل سرما به داری در
ایران را منفی می کردند، و در گرداب اعتقادات نارودنیسم
خود از نقش امپریالیسم در جوامع تحت ملطه در توسعه سرما به داری
در این جوامع و منجمله! ایران، غوطه می خورد به بحرخی از این
نیروها، حتی اکنون نیز که دیگر تفکرات آنها به یقین به سوز
تاریخ سپرده شده است، کماکان بر این نارودنیسم کوتاه بینانه
خود پای می فشارند و اعتقاد راسخ دارند که جا معه ایران کماکان
نیمه - نیمه است! اما اگر تا دیروز اینان می توانستند این
تئوریهای فدا مارکسیستی خود را در قالب یک انقلابی گسری
پوپولیستی مخفی نمایند، امروز که مبارزه طبقاتی اینجانبین
حدت یافته است، دیگر نمی توانستند حاصل این تئوریهای ضد -
مارکسیستی را در عرصه سیاست و تاکتیک درونکننده، اینان اکنون
در ادامه منطقی همان تفکرات، به مشاهده گران بورژوازی ایران
تبدیل شده اند و ماجداتی از خط منی انقلابی گذشته خود (هر چند
حملت پوپولیستی) پوپولیسم خود را به اپورونیسم کاسسل و
روبریونیسم تکامل داده و به یک جریان لسمرال - نارودنیسم
تبدیل شده اند.

اما اگر این شکل عریان بپولیسیم در طی این سالها، چندان
 هدیه ای برای مارکسیستهای وارد در محنته نبردند داشت، اشکال
 پیچیده ترونکا مل یافته تر این درک، در شکل درک نظام وابسته"
 پوشش ظاهر الهامی برای خود دست و پا می کند، و زمینه نفوذ
 سختی در جنبش کمونیستی می باید. این درک، غلبه
 سرمایه داری وابسته را پذیرا می شود اما درکی که از وابسته
 سرمایه داری وابسته ارائه میدهد، عملت عدما رکسیستی
 و روبریونیستی این نظریه را به روشنی نمایان می سازد. در نزد
 متفکران این نظام فکری (که اولین شوربزه کنندگان آن در
 "ایجادیه" یعنی همان گاشی که اکنون در آغوش حزب ارتعاعی
 رنجران، آرمیده اند، بودند.) سرمایه داری وابسته، یک نظام
 تولیدی است که "به نظام وابسته" موسوم است. اینان سرمایه داری
 ایران را شکل و وابستگی را مابست این نظام تولیدی "معرفی
 می کردند. بر این اساس آنها تظا دایمی این جامعه را تفساد
 مسا کار و سرمایه آمهریالیستی، و تظا دعمده را تظا دمیان رشد
 "زاد سرمایه و وابستگی به امهریالیسیم، ارزیابی می کردند. از
 نظر اینان سوز و آزی متوسط در این نظام، "غیر وابسته"، "ملی"
 "مترقی" و در جنبه خلق، (هر چند بطور نا بیگیر و متزلزل!) قرار
 دارد. از نظر اینان مضمون انقلاب دمکراتیک، رفع موانع
 امهریالیستی، رشد آزاد سرمایه در ایران، و زمینه سازی شکوفائی
 رشد سرمایه داری منقل و ملی می باشد. اینها چکیده اساسی تیز
 عدما رکسیستی "نظام وابسته" است، که ظاهرا با پذیرش واقعیت
 سرمایه داری در ایران به مندان آمده اما در پشت درک خود از
 این واقعیت همان سبادهای تفکر بپولیسیتی را هم در سر خورده
 شده اند. همه مرحله انقلاب، آرایش طبقات و هم مصممون
 انقلاب شیشه دارد.

درک "نظام وابسته" در پر خورید جا معه ایران در طریق ایسی
 عدما رکسیستی است که وجودش کهونیستی تبدیلی

می گردد و نیروهای مختلف، در سطوح و طبقاتی مختلف، از این درک تا شیری پذیرند، سازمان ما اگر چه در قبایس با نیروهای دیگر تا شیر کمتری از این تفکرات می پذیرد، لیکن این نظریات و انحرافات اپورتونیستی را که در انطباق بر زمینش و تفکر شما خلغی گذشته قرار می گرفت، پذیرا می شود.

در سازمان تجلی این انحراف پوپولیستی عمدتاً در برخورد اپورتونیستی به روابط طبقات و بطور مشخص در برخورد به بورژوازی لیبرال و خرده بورژوازی نمایان می شود. بعد بصورت که بورژوازی لیبرال متصف به گرایشات دمکراتیک می گزید (اطلاعیه مهرماه) و تبدیل به یک نیروی لیبرال - ملی "میگردد" (اطلاعیه شاپور بهشتی - دیماه ۵۷) و از لحاظ اقتصادی بورژوازی متوسط "غیروابسته" تبدیل می گردد.

این دیدگاه پایه دیدگاه ما را نسبت به این فشرده از قبام و در فاصله زمانی مذکور (کنگره اول تا کنگره دوم) تشکیل میدهد؛ هر چند که شکل جدیدتری بخود گرفته باشد. شکل جدید این تشویری در واقع همان تشویری "بورژوازی لیبرال بخشا مرتجع" است که بر اساس آن بخشی از بورژوازی لیبرال عملیات پیر می شود و از معرض ضربات مبارزه توده ها به کنار کشانده می شود. این درک تا شیر خود را در برتنا مه حداقل بصورت جدا کردن بورژوازی متوسط از کل بورژوازی ایران و عدم طرح سلب مالکیت از آن با قسسی می گذارد.

این درک در سازمان متاثر از همان بنیادش "نظام وابسته" تنها "بورژوازی وابسته" (بورژوازی انحصاری وابسته) را ارتقا می می خواند، و دلیل آن را هم در این می دانند که این بخش از بورژوازی "دلال امپریالیسم" بوده و سرمایه اش با سرمایه امپریالیستی "اختلاط" یافته است. و بر اساس همین مسلاک بورژوازی متوسط را که سرمایه اش مستقیماً در "اختلاط" سرمایه امپریالیستی قرار ندارد، "بورژوازی غیروابسته" یا

حداکثر درنگا مل خودش "بورژوازی غیر مستقیم و ابدی" را برپا می کند. و بدین جهت آن را فاقد خط ارتعاشی میداند (هرچند اعتقاد به خدا نفاذی بودن او دارد). مقاله "زیگراگهای فداغلاب و..." (ضمیمه پیکار ۳۴) متبلورکننده این نقطه نظر در شکل جدید خود در دوره جدید است. (۱)

پوپولیسیم، دربرخورده آرایش طبقات همچنین صف بندی ابدی خلق و مدخلق را ابداع می کند. و این صف بندی را از مضمون طبقاتی خویش نهی مینماید. فطرت سیال، متحول و ناپایدار آن را در جریان مبارزه طبقاتی از دیده می اندازد. خلسق از دیدگاه آنان یک پدیده واحد و منجمد است که پذیرش هرگونه تحولی در عیناً مرود آرایش درونی آن، از نظر آنها، "تضعیف انقلاب" و "ضربه زدن به صفوف متحد مردم" در برابر دشمن تلقی میشود.

این درک در سطح زمان ما نیز تا شیرات خویش را با قسسی گذاشت و سوبیژه کرد آنجا تبلور می یافت، که اولاً خرده بورژوازی رفته، اصولاً متحد پایدار، همیشگی و نیروی محرکه انقلاب رزبایی می شود و تا نیا خروج آن از صف انقلاب، "تاکتیکی" توفتی "و... قلمداد می شود. چرا که این دیدگاه پذیرش هرگونه تغییر عمومی و استراتژیک در صف خلق را بهم خوردن قالب فکری خود در مورد "ساخت جامعه"، "مرحله انقلاب" و... که از ایتنا چهارچوب آن را در یک فضای تحریدی، به برده است، می دانند. باز هم "زیگراگها" بروشنی متبلورکننده، نظر طبقات پوپولیسیتی و اپورتونیسیتی است.

دربرخورده خرده بورژوازی مرفه سنتی و نمایندگی سیاسی و مذهبی آن نیز، در طی این دوره، همین دیدگاه در دادا دوره های قلمی، متجلی می شود.

اگر در گذشته (قبل از قسام) خرده بورژوازی مرفه "معمیل دمکراتسم افشارمیانی" (علامه کودنای نظامی) تلقی میشد،

بجای افشای ناپهگیری این نیروی متعادل یک نیروی مبتنا بهیسی
 و متحدنا با بدارتبقة کارگروانقلاب وتوضیح این واقعیت کسه
 این نیروقا دربه درهم شکستن سیستم موجودنخواهد بود ، از اوبه
 عنوان یک متحدای انقلابی یاد می شود ناپهگیری اوبا توصیه
 های مذهبی گونہ وغیرطبقاتی (مثلا اگر رهبری "این سائن
 مسئله را در نظر بگیرد ، سیستم سرمایه داری وابسته به امپریالیسم
 ناپودنخواهد شد (جزوه خلق وتاکتیک کمونیستها)) سرپوش نهاده
 می شد ، بالاخره ما اگر در آن دوره از برخورد طبقاتی ، از حمایت
 مشروط از موضع پرولتاریائی وافشای سیاستهای ضدانقلابی آن
 و متمایز کردن متداوم پرولتاریا از خرده بورژوازی ، سخنی گفته
 نمی شد و تنها یک درک صوری و پوپولیستی از این عکسکارات
 مارکسیستی وجود میداشت واگر شخص خمینی با القاب فراوان به
 رهبری "عالیقدر" و حضرت آیت الله خمینی "متحف می گشت و ...
 باری با چنین دیدگاهی در دوره قبلی ، طبیعی بود که در دوره جدید
 مورد بحث ، کمآکان این برخورد به خرده بورژوازی عملی نماید ،
 اصرار پوپولیستی بر اینکه خرده بورژوازی (تعداد قیام) ، هنوز
 دارای گرایشات ضد امپریالیستی است ، خرده بورژوازی مرفه
 سنتی گیتار بورژوازی است ، قریب خورده است ، اصرار بر حمایت
 از حرکات حقیر به اصطلاح ضد امپریالیستی خرده بورژوازی ، که در
 واقعیت امر چیزی جز انعکاس فشار توده ها نبود ، و بالاخره افسانه
 "شیرین پیوستن موقت خرده بورژوازی مرفه سنتی به صف ضد
 انقلاب و رجعت مجدد آن به آغوش انقلاب ، نمونه بارز و تحلیل سبات
 تشویریک - عملی این انحراف پوپولیستی به شمار می رود ، شکی
 نیست که این دیدگاه در برخورد به قدرت سیاسی وماشین دولتی
 نیز بطور احتساب ناپذیری خود را به ظهور می رساند . اگر در
 ابتدای این دوره ، این دیدگاه در برخورد به دولت ، ما بطرح
 نظریه اپورنوسنتی "عبر انقلابی" بودن دولت موقت (کارگرمه
 پیش شماره ۲) خود را عیان می سازد ، در مراحل بعدی ، در پیس

شمار "نا بودبا دیقا با ی ارتعاج و امیربالیم" متحلی می گردد که آشکارا درک راست دربرخورده قدرت سیاسی را نشان می دهد. و همین دیدگاه راست روانه است که با جدا کردن برخی از ابزارهای قدرت سیاسی، یعنی کمیته ها، دادگاه های انقلاب، از کل قدرت سیاسی... و قائل شدن به برخی عوامل انقلابی برای آن، عملیاتی از رژیم سیاسی را تطهیر می نماید و چنین تلقی ای بوجود می آورد که گویا این بخش از قدرت، سوای ماشین دولتی بورژوازی (علیرغم داشتن تفاذ با آن در اساس دارای حرکت و عملکرد جداگانه است، این دیدگاه خود را در پهن طرح قدرت دوگانه، در رژیم سیاسی، پس از قیام، پنهان می سازد که زمان زیادی در مواضع سازمان در طی این دوره انعکاس می یابد.

بدیهی است که چنین دیدگاهی کسب قدرت سیاسی را بعنوان تنها هدف عاجل توده های خلق به رهبری طبقه کارگر، در مدنظر نداشته باشد و مولادهرگام از مبارزه اش آن را سرلوحه حرکتش قرار ندهد. چنین دیدگاهی در مبارزه سیاسی به پراگماتیسم درمی غلطد و از اهداف اساسی پرولتاریا برای شرکت در انقلاب دمکراتیک، بدور می افتد. و با طبیعی است که چنین دیدگاهی به استقلال طبقاتی پرولتاریا نیندیشد، و حتی از پرولتاریا دعوت کند که در قدرت دولتی شرکت نماید. (کا رگر به پیش شماره

(۲)

بدین ترتیب می بینیم که دیدگاه هپولیستی، چگونه خود را در عرصه شعوری، برنا می و خط می سیاسی متیلورمی سازد و به اشکال مختلف خود را می آراید.

دگر یک نکته در اینجا اهمیت اساسی دارد. اینکه علیرغم تمام اشعارات بوی، بدلیل پیرویه تکوین اسن اشعار و پیشینه آن، اس اشعارات با حال و در طی اس دوران همچا و صورت یک سیم فکری همه جا به یک دستگاه اندولوزیک - شعوریک

تعمیق یافته و جا افتاده در سازمان در بنا شده بود و حتی در مواردی ظهور و بروز آن حالتی خود بخودی میداشت. درست به همین دلیل هم هست که حرکت سازمان، علیرغم حاکمیت این انحراف، در مسیر عمومی خویش، جهت تکاملی داشته و پیوسته راه بهبودی و اصلاح را می پیموده است. سمت و سوی پرولتری این مواضع در مرور زمان حاکی از آن است که می بایست میان این انحراف و انحرافات آن نیروهاشی که دیدگاه پوپولیستی و پسا انحراف به راست در آنها تبدیل به یک خط مشی راست و سیاست تعمیق یافته شده بود، مرز بندی نمود. ج - ف - خ (تسلسل از انشعاب)، راه کارگر فطری و گروهکی چون اتحادیه در طی این دوره دارای خط مشی روشن و منجمی بوده اند، که گرایشش رویز پوپولیستی و سمت و سوی قیقراضی آن را برای تعیین میتوان مشاهده نمود. اما در سازمان، علیرغم حاکمیت این انحراف، هیچگاه شکل یک جریان فکری انحصاری یافته را بخود نگرفت. ذکر این مسئله از آنجائی اهمیت دارد که مضمون این انحراف، تا بگاه و اهمیت آن بدرستی باز شناخته شود. سازمان ما هیچگاه از موضع خرده بورژوازی (همچون چریکهای قبل از انشعاب و پسا راه کارگر...) پرولتاریا را به سازش با حاکمیت فراتوانده است. لیکن در این عرصه دچار تزلزلات و ناپیگیری های فراوانی بوده که فاعلهای روشن از موضع مستقل و اقمار پرولتاریائی داشته است. فاعلهای که پیوسته و در طول حرکت سازمان، رویسه کاستی می رفته است.

۲- در عرصه ایدئولوژی

انحراف به راست در سیاست، طبقاً در همان محدوده با تئوسی نمی ماند و به عرصه ایدئولوژی نیز بنا گزیر کشانده می شنود. ممای تئوریک این سخن چیست؟

ما گفتیم که پوپولیسم انحرافی است که مضمون طبقاً تئوسی

خرده بورژوازی دارد. از طرف دیگر گفتیم که این انحراف، بسا
 مضمون سیاسی اهورتونیستی خود، در عرصه مبارزه طبقاتی، از
 یک تئوری و خط مشی پرولتاریائی منحرف می گردد. و تمایل به
 زائل کردن استقلال طبقاتی پرولتاریا در برابر بورژوازی
 طبسورکلسمی داشته و مرزهای طبقاتی را
 بطور واقعی ترویج نمی کند و تمایزات طبقاتی را مخدوش کرده و
 به نزدیکی بین طبقات گرایش دارد. این تمایل در عرصه مبارزه
 سیاسی، بدون تردید، در عرصه ایدئولوژیک بصورت تمایل به
 زائل کردن مرز میان پرولتاریا و بورژوازی، مرز میان
 مارکسیسم لنینیسم و این ایدئولوژی، غیر پرولتاری و بورژوازی
 خود را متبلور می سازد. بویولیسیم، بدلیل مضمون خرده بورژوازی
 و نیز شکل ویژه خود (عملکردهای تمام خلقی) در برابر
 ایدئولوژیهای بورژوازی و نیز از خود سازشکاری، عدم صراحت، و
 تزلزل نشان می دهد. و قادر نیست همانند پرولتاریا خط فاصل
 روشن و دقیقی میان ایندو بکشد. در شرایط کنونی رویزیونیسم
 و بویژه رویزیونیسم خروشمی، تجلی بارز ایدئولوژی بورژوازی
 در جنبش کارگری ایران است که حضور مادی فعال و گسترده ای
 دارد. علاوه بر این، گرایش رویزیونیستی در شرایط فعلی تمایل
 به نفی و رد تمام رگیمیستی - لنینیستی سوسیال امپریالیسم
 دارد. بسا بر این پرولتاریا، خواهان تکیه بر صحت این تز و حفظ
 آن از هجوم رویزیونیسم، خواهان مرزبندی دقیق و روشن بسا
 رویزیونیسم و انواع گرایشات رویزیونیستی، بر سر این مقوله و
 مبارزه با هر نوع تزلزل و عدم ثبات نسبت به آن بود. سازمان ما
 در این دوره علیرغم امتقادات نقلاسی اش به این تز و مرزبندی اش
 از این لحاظ با جریانات دیگر، اما بدلیل حاکمیت همان انحراف
 بر است و انعکاسات آن در عرصه ایدئولوژیک، دچار تزلزلات
 ایدئولوژیک در برابر سوسیال امپریالیسم و لاهرم رویزیونیسم
 گردید. که شکل ظهور آن، بصورت کم بسا دادن به مبارزه بر علیه

رویزونیسم و سوسپال امپریالیسم، تقلیل گراشی در برخورد به اصول ایدئولوژیک کمونیستها در شرایط کنونی که یکی از آنها همانا اعتقاد به تز سوسپال امپریالیسم (و تمام آثار و نتایج ملی و بین المللی که متعاقب آن بوجود می آید) می باشد، عدم حساسیت در برابر تزلزلات نسبت به سوسپال امپریالیسم هم در عرصه درونی و در عرصه بیرونی سازمان ما و... انعکاس از اینس گرایش معاشات جوینا نه در برابر تزلزلات روئیزیونیستی بود.

لیکن باید متذکر شد که تزلزلات ایدئولوژیک سازمان هیچگاه بمنابا به یک گرایش روشن، منسجم و مشخص در دنیا مده بود. و هیچگاه بصورت شوربزه شده ای در سیاست، برنا مه و ایدئولوژی سازمان متجلی نگردد. سازمان هیچگاه در نشوری روئیزیونیسم را فرمول بندی ننموده و علیرغم تزلزلات فوق الذکر، پیوسته راه اصلاح و رفع این تزلزلات را پیمود که تجلی نهائی این بهبودی و اصلاح را دستاوردهای گنگره دوم بیرونی نمایان ساخت. در اینجا جای دارد که اشاراتی همه به انعکاس این انحراف در عرصه مبارزه ایدئولوژیک درونی و بیرونی سازمان بنماشیم تا درک روشن تری از عملکرد آن در سازمان بدست آید.

شکی نیست که پوپولیسم بدلیل غفلت و ویژگی خود، قسایدر نیست که یک مبارزه ایدئولوژیک پرولتری را به پیش بردویا در آن تزلزل نشان ندهد. پوپولیسم، تمایل به نزدیکی و همگراشی ایدئولوژیک، گرایشات مختلف دارد و با حرکت از یک موضع تمام خلقی تمايزات ایدئولوژیک میان گرایشات مختلف را نادیده میگیرد. و درست به همین دلیل است که این انحراف در عرصه مبارزه ایدئولوژیک، بمنابا به جزمی از مبارزه طبقاتی پرولتاریا و بخشی از وظایف اساسی کمونیستها های پای خود را باقی می گذارد.

درک محدود از عرصه های مبارزه ایدئولوژیک از خصوصیات پوپولیسم است. انحراف پوپولیستی در سازمان و درک محدود

و غیر طبقه‌ای از م. ل باعث جدا شدن دو عرصه بهم پیوسته مبارزه ایدئولوژیک - یعنی در سطح گروه‌ها و سازمان‌های محدود جنبش کمونیستی و در سطح جنبش کارگری - شده بود. در واقع تسخیر درک روشنی از اهمیت انعکاس ماهیت انحرافات این‌ها با آن جریان سیاسی در جنبش طبقه و افشای آن وجود نداشت. اما ما این مقوله نا دیده‌انگاشته می‌شد که برای پرورش قشر آگاه پرولتاریا لازم است که مشاجرات ایدئولوژیک - سیاسی بدون جنبش طبقه کثرت‌نیده شده، و با بررسی عملکردها، سیاست و ایدئولوژی گروه‌ها، در جنبش طبقه از این زاویه هم به پرورش قشر پیشرو کارگران دست گماشت.

گاه اتفاق می‌افتد که مبارزه ایدئولوژیک با نیروهای سیاسی برای ما اهمیت و اثر کمب بینمود در حالی که ما ما انحرافات مذکور نمی‌توانستیم کوچکترین اهمیتی نه لفظ برای جنبش کارگری (بدلیل پایگاه نداشتن آن نیرو در میان طبقه) بلکه حتی برای جنبش کمونیستی نیز نبود. (مثال مبارزه ایدئولوژیک با اتحادیه کمونیست‌ها که چندین شماره پیکا را بخود اختصاص داد). در مقابل، مبارزه ایدئولوژیک سیاسی و شوریک ما ما هدین که به مفهوم دفاع از ما زکتیم انقلابی در مقابل سازشکاری و تنزل ایدئولوژیک خرده‌بورژوازی میبود. اما ما از نظرها حذف میشد. و با اهمیت مبارزه با انحرافات "چریکها" که بهر صورت در جنبش طبقه وجود داشته‌ای نقش بنیادین مهمی می‌داشت، به فراموشی سپرده می‌شد.

هر چند این حرکت خود بخود به مفهوم ناروشن بودن، تشویری انقلاب میبود. لیکن عدم توجه به این عرصه حیاتی از مبارزه ایدئولوژیک نشان‌دهنده درک محدود از م. ل، راست روی در مبارزه ایدئولوژیک و بهر عرصه غیر طبقه‌ای نه امر ما هست پرولتاریا سیاسی مبارزه ایدئولوژیک میبود. بدون پرورش سیاسی - ایدئولوژیک و تشکیل قشر پیشرو پرولتاریا حیاتی هم از حزب پرولتاریا -

دسته پيشاهنگ پرولتاریا نمی تواند در میان باشد، برخوردار همه خلقی ناشی از درک محدوده لازم و برخوردار غیر طبقاتی با مقوله حزب نمی تواند در عمل به این مسئله پاسخ صحیح و از موضع پرولتاریائی دهد.

در عرصه مبارزه ایدئولوژیک درون تشکیلاتی نیز همسازان واقعیت مصادق می یافت، تمایل به عدم مبارزه ایدئولوژیک در داخل، تمایل به کم رنگ کردن انحرافات و نقش آنها در حرکت سازمان، تمایل به رشد روحیه آشتی طلبی در تشکیلات و... از مهمترین جلوه های این انحراف پوپولیستی در عرصه فوق الذکر بوده به همین دلیل این انحراف در این عرصه، همثابت به دو مانعی در راه رشد و اعتدالی مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی، و نیز سه عنوان عاملی در به انحراف گشاندن مضمون این مبارزه عمل می نمود.

پوپولیسم در برخورد به انحرافات سازمان، به شکل توجیهی اپورتونیستی ضعیفها، "طبیعی" قلمداد کردن آنها، تحلیل آنها اساساً در رابطه با عوامل عینی و کمبهاشی به نقش عنصر ذهنی و رهبری گذشته، پیروزی نمود. مثلاً از این دیدگاه، نقش عوامل ذهنی (منصراً گاهی) در بحران جنبش کمونیستی و سازمان کم رنگ می گردید و عوامل عینی بوجود آورنده این بحران، به سبب پیوسته می گردید. این درک انحرافی، علت پیدایش بسیاری از انحرافات سیاسی ایدئولوژیک را در زمینه مادی و عینی آن یعنی - خردگاری، مبراکنده گی، ضعف تشویریک و... جستجوی کرد و درک مارکسیستی از ماهیت طبقاتی انحرافات جنبش و سازمان نمی توانست ارائه دهد. این درک انحرافی، در توفیق... اختلافات ایدئولوژیک - سیاسی، به موضع تقلیل گرایانه ای در می غلطید، و پیروزی "معرفتی" بودن این انحرافات بیش از آنچه که بودهای می فشرده و عملانوعی "پوپولیسم" را در عرصه مبارزه ایدئولوژیک تبلیغ می نمود. بنا بر این جای تعمیسی

نیست که این درک به توجیه اشتباهات و انحرافات سازمان در گذشته میرسد و از این لحاظ خطمت اپورتونیستی خود را آشکار می ساخت.

انگاس پیپولیم در مبارزه ایدئولوژیک درون تشکیلاتی، این مبارزه را به سکون و رکود دعوت میکرد و روحیه آشتی طلبی را رشد می داد. بهمین دلیل در سازمان نمی توانست یک مبارزه ایدئولوژیک فعال و زنده و پر شور با انحرافات اعتلای بدو همین عدم اعتلای پرولتری مبارزه ایدئولوژیک، صرفنظر از تمسبام عوارض و آثار درون تشکیلاتی خود (که در قسمت بعد به آنها اشاره خواهیم کرد) روحیه آرا مانخواهی، شور انقلابی را محدود کرده و به آن لطمه وارد می آورد:

در این میان با پیشی به نقش آشتی طلبی در سازمان نیز اشاره نمود. آشتی طلبی "به مثابه یک گرایش اپورتونیستی، که آشکارا مانع از برخورد صریح و قاطع با انحراف براست می شد، موجب کمندی لبه تیز مبارزه ایدئولوژیک، با آن می گردید.

آشتی طلبان آشکارا در خدمت انحراف براست قرار داشتند. آنها سودا نمی در مقابل انکشاف مبارزه ایدئولوژیک بودند. آنها فعالان را قدام به توجیه عملکردها و انحرافات، انحراف براست میکردند و جو سکون و آرامش را پیشنها می نمودند.

استالین درباره اهمیت مبارزه با آشتی طلبی می گوید:

"در حزب ما اشخاصی وجود دارند که بی میل نیستند برای تطهیر وجدان همانطور که کشیش ها گاهی ورد اله لویا اله لویا می خوانند، بر ضد خطر راست اعلام مبارزه کنند، ولی مطلقاً هیچ اقدام عملی که مبارزه با انحراف راست را بسازد، با به نایستهای قرار داده و عمل بر آن فاشق آید، بهمین دلیل نمی آورند. چنین جریان را، جریان آشتی طلبی بسا انحراف راست می نامیم که علناً اپورتونیستی می باشد.

فهم این موضوع مشکل نیست که مبارزه با این نوع آشتی

طلبی جزئیست از مبارزه عمومی بر ضد انحراف راست کسبه
 انحراف اپورتونیستی است، بدون یک مبارزه منظم بر ضد
 آشتی طلبی که اپورتونیستها را زیر پر و بال خود گرفته غیر
 ممکن است. (استالین - در باره خطر راست در کمونیسم
 کمونیست اتحاد شوروی)

و این تعریف دقیقاً در باره گرایش آشتی طلبی در سازمان
 ما صدق داشت. در او اگر بدلیل تداوم انحرافات و بهین بست
 رسیدن مبارزه ایدئولوژیک و آن ضروریات مهمی ای که موجب
 انکشاف خود بخودی مبارزه ایدئولوژیک در سازمان ما میشد (رشد
 مبارزه طبقاتی، ششمین مبارزه ایدئولوژیک در سطح جنبش،
 آشکار شدن مضمون انحراف بر است در سازمان و...) نقش آشتی-
 طلبان و جریان آشتی طلبی در سازمان محدود شد. ولیکن بمناب
 یک "حالت روحی" کماکان باقی مانده است:

طبیعی بود که مبارزه با انحراف به راست از مبارزه طلبی
 آشتی طلبی جدا نمی توانست باشد، چرا که هر دو دارای یک مضمون
 و گرایش ایدئولوژیک اپورتونیستی بودند. بدین ترتیب
 میبینیم که هم در عرصه مبارزه ایدئولوژیک بیرونی و هم درونسی
 بمناب بخشی از حرکت ایدئولوژیک سازمان در طی این دوره،
 پوپولیسم آثار و عوارض خود را به روشنی برجای می گذاشت و در
 این عرصه ها نیز خود را متبلور می ساخت.

۳- در عرصه وظایف عملی

وظایف عملی کمونیستها در برابر جنبش طبقه کارگر -
 فوده ها، سه عرصه تبلیغ، ترویج و سازماندهی و تشکیلات را در بر
 می گیرد. انحراف پوپولیستی در سازمان، در عرصه این عرصه ها
 هم در مضمون و هم در شکل آن به تناسب و درجات مختلف آثار خفیش
 را باقی می گذاشت.

الف - در عرصه تبلیغ این آثار چگونه خود را متبلور میباعت؟

تکی نیست که فعالیت تبلیغی بویژه در دوره مذکور که جنبش خلق را با انقلابی پوشید، مهمترین عرصه فعالیت کمونیست‌ها را تشکیل می‌داد. وبه همین جهت درک این وظیفه از موضع پرولتری، اهمیت حیاتی داشت، لیکن پوپولیسیم مانع از آن می‌شد که درک صحیحی از میزان اهمیت و مضمون این فعالیت بوجود آید. این عدم درک، که در واقع انعکاس درک محدود از مارکسیسم بود، منتهی‌تنها خود را در کم‌بها دادن مفرط به امر تبلیغ و نقش آن در پرورش پرولتاریا باقی می‌گذاشت، بلکه در مضمون نیز هزای از بیستگ مضمون طبقاتی صریح پرولتاری بود و در برابر مضمون تبلیغی تمام خلقی جایگزین آن گشته بود.

روشن است زمانی که درک صحیحی از مبارزه سیاسی پرولتاریا در انقلاب وجود نداشته باشد، زمانی که موضوع کسب قدرت سیاسی اما با دگر حرکت سازمان خود را متبلور سازد، زمانی که درک صحیحی از ضرورت استقلال پرولتاریا وجود نداشته باشد، طبیعاً این درک در برگیرنده اهداف فسخی را متعقّب نماید نیز خود را نمایان می‌سازد. تبلیغ وسیله‌ای است برای پرورش این دگر حرکت - سیاسی توده، پرولتاریا، مبارز و انقلابی مارکسیست نیستیم، حفظ استقلال طبقاتی آن و آماده کردن آن برای کسب قدرت سیاسی. بنابراین روشن است که انحراف پوپولستی، در این عرصه نمی‌تواند درک پرولتری داشته باشد. عدم درک از اهداف روشن پرولتاریا، به عدم درک از ابزار آن منتهی می‌شود. برخورد سازمان به تبلیغ نمونه‌ای از این عدم درک را ارائه می‌داد. کم‌بهای به امر تبلیغ یکی از ضعف‌های اساسی سازمان را تشکیل می‌داد، بگفته تحلیلات تشکیلاتی خود را در عدم‌کوش مطلوب برای سازماندهی این تبلیغات، موجود آوردن ابزار مادی آن نشان می‌داد. علاوه بر این در مضمون تبلیغات موجود سازمان نیز به سمت از همان درک انحرافی پوپولستی، مضمون طبقاتی پرولتاری

ضعیف و کم رنگ بود. و گرایش شما مطلقاً بر این مضمون حاکمیت داشت. در این تبلیغات روح پرولتری کمتر چشم می خورد و غالباً یک روح دمکراتیک، (و طبیعتاً با مضمون دمکراتیسم پرولتاریائی) در آن موج می زد. اگر چه در حرف سخن از اشاعه دمکراتیسم پرولتری در میان طبقه کارگر بسیار به میان می آمد، لیکن از این مضمون غالباً و همچنانکه سر عملی نیز نشان میدهد، درکی شما مطلقاً وجود داشت. نگاه می به سیر تبلیغات ما زمان در نشریه بیگارد رطی این دوره می تواند بروشنی این روحیه شما مطلقاً را نمایان سازد. جلوه دیگر این انحراف در کم بهادادن به تبلیغ سوسیالیستی مبارزه میبافت. ما زمان به نقش و اهمیت تبلیغ سوسیالیستی در میان طبقه کارگر اساساً کم بها میداد. و این ضعف در تبلیغات ما زمان بویژه برجسته بود. ندیدن و یا کم بها دادن به استقلال طبقاتی پرولتاریا، عدم درک منافع اساسی طبقاتی پرولتاریا طبیعتاً منجر به کم بها دادن به اشاعه سوسیالیسم در میان طبقه میشد.

باید در امر ترویج نیز وضع چنین بود. ترویج عموماً آن بخش از وظایف کمونیستهاست که بر پرورش توده های پیشرو طبقه کارگر و روشنفکران انقلابی پرولتاریا با روح مارکسیسم لنینیسم و آگاهی طبقاتی پرولتاریا نظارت دارد. ترویج، ابزاری است که کمونیستها با توسل به آن به پرورش نسلی از پرولتاریای آگاه می بردازند که با به مادی حزب طبقه کارگر را بوجود می آورند. بدین ترتیب می توان دریافت که ترویج از نقطه نظر وظایف کمونیستها و تحقق اهداف اساسی آنها، ناحه جدی حائز اهمیت است. اما انحراف برانستجا مضمون پوپولیستی خود چگونه تا ثیرات منفی خود را در این عرصه باقی می گذارد؟

گفتیم که بگوش پوپولیستی بطور کلی، در برخورد راست به روابط طبقاتی جامعه و اهداف پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک منجلی می نمود و از آنجا که این بگوش ارتکاب مومع جسیرده

بورژوازی به این روابط و مناسبات و اهداف می نگرد، طبیعاً در
 بر خورده به مضمون فعالیت کمونیستها در میان طبقه کارگر و شده‌ها
 و در بر خورده به مضمون ترویج بعنوان بخشی از این فعالیت نیز از همین
 نگرش تاثیر می پذیرد. و به همین جهت در این عرصه از فعالیت خود
 بهام آور، तथा هم طبقه‌ای بوده و در پی کم رنگ کردن مرز منافع
 پرولتاریا با طبقات غیر پرولتاریا و ویژه خرده بورژوازی میبندد.
 بپولیسیم، و قتیکه به میان طبقه کارگر می رود، نه روح طبقه‌ای پرولتاریا
 بلکه روح طبقه‌ای خرده بورژوازی را به میان آن منتقل میکند و اساساً میگوید تا
 مرز میان پرولتاریا و خرده بورژوازی را زائل کند. او به انقلاب
 به "مردم" و به "دشمن" از زاویه منافع तथा خرده بورژوازی می
 نگرد و بر तथा واقعی پرولتاریا و خرده بورژوازی و نیز
 بورژوازی سا بمی افکند. درست به همین دلیل است که این
 انحراف، در شکل انحصار یافته و سیستماتیک خود، اساساً حرکت خود
 را در جهت تامین هژمونی پرولتاریا بر انقلاب تنظیم نکرد
 (هر چند که در حرف صدها بار بدان معتقد باشد) و در همین رابطه
اولاً در جستجوی برنامہ و تئوری و مشی ای که این رهبری را تامین
 نماید نمی رود، ثانیاً، به پیوند با پرولتاریا بر اساس این مشی
 و تئوری پرولتری (بوسیله ترویج و تبلیغ) اهمیت و بهای لازم
 را نداده و ملزومات عملی و تاکتیکی آن را فراهم ننموده و در
 جستجوی برنامہ و تاکتیکها و محملها می که این پیوند را در شرایط
 مشخص تحقق بخشد نمی رود. و ثالثاً، به دنبال روی از جنبش خلق
 می افتد و پرولتاریا را به دنبال روی از این جنبش می کشاند.
 چنین دیدگاهی طبیعی است که به اندازه تحقق این وظایف و
 منجمله ترویج به عنوان یکی از مهمترین آنها نیز از همین
 زاویه بینگردد. نگرش هم در شکل و هم در مضمون آن، در شکل بصورت
 لاقیدی نسبت به اهمیت نیرو گذاری بر سر ترویج و سازماندهی
 مطلوب برای آن و در مضمون بصورت شهی کردن آن از روح
 طبقه‌ای مارکسیسم و ایدئولوژی پرولتاریا و آکنده نمودن آن از

روح دمکرا شیم خرده بورژواشی و ابیده های شما خلقی .

در ا زمان بدلیل همین درک محدود از مارکسیسم و همین نگرش پوپولیستی، اهمیت شرویح آنچنان که می بایست درک نشده بود و جایگاه واقعی آن در عرصه وظایف عملی پرولتاریا، مشخص نگشته بود. ما زمان مادری این دوره هرگز در پی ایجاد یک سازماندهی مناسب و مطلوب برای پیشبرد امر شرویح، بر نیامده و به پرورش پرولتاریا با روح طبقاتی مارکسیسم لنینیسم بهیاسی لازم رانسی داد. ما زهم نشزیه پیکار و دیگر ا بزار ا زمانی علمبرغم کوشش های اولیه و مثبت خود، گواه این ضعف و کاستی ایاسی است اما این یکعاتب مسئله است، بهیش شرط درک و انجام وظایف شرویحی، داشتن تئوری راهنما در مبارزه سیاسی و عملی است . کمونیستها آنگاه می توانند آنرا در شرویح، و پرورش پرولتاریا از این محرا، موفق باشند که حرکت خود را برپا به انطباق خلاق م. ل بر شرایط مشخص جامعه و مبارت دیگر برپا به تئوری راهنمای انقلاب ایران استوار کرده باشند. بدون داشتن تئوری راهنما، (که در واقع به معنای داشتن درک روشن از اهداف آشی و آنسی پرولتاریا است)، سخن گفتن از امر شرویح امر بهبوده، و باطل است. شرویح اگر نخواهد در محدوده بیان یک سلسله احکام عام م. ل محصور بمانده می بایست مستقیما " بیان انطباق خلاق این احکام عام را در شرایط مشخص مدنظر داشته باشد. در این صورت است که شرویح خلعت زنده پویای خود را پیدا خواهد کرد، و پرورش پرولتاریا را در متن شرایط جامعه و استخراج مارکسیستی از این شرایط مشخص، به انجام خواهد رساند. لنینی می گوید:

" حزب ما باید از اهداف آشی (و ما اضافه می کنیم اهداف آنسی) خود تصویر روشنی داشته باشد. بدون پاسخ روشن به ایس مسئله، دیگر هیچ گونه شرویح و نهج عاری ارتناقض و سری از سوسان و محظورات ذهنی امکان پذیر نخواهد بود. " (مجموعه آثار (انگلیسی) جلد ۸، صفحه ۲۱۴)

بنا بر این روشن است که نه تنها داشتن درک روشن از اهداف آشی و آنی پرولتاریا (بخوان تئوری راهنمای عملی انقلابی)، شرط اصلی برخورد مارکسیستی به اکثریت و (نیست-تخلیخ) است بلکه زمانی که این درک از اهداف پرولتاریا، آلوده به انحرافات پوپولیستی باشد، مضمون ترویج نیز مستقیماً به آن آلوده می شود.

بدون وجود تئوری م. ل. ها، به دنبال هر وزا شده جنبش کارگری و توده‌ای تبدیل می شوند و حرکتی کور و خود بخودی را پی می جویند. بدون وجود تئوری راهنما، حرکت م. ل. ها، از دور نما نقشه و برتا مه آگما ها نه تهی خواهد شد. از این زاویه نیز انحراف پوپولیستی در زمان تا شهرات مشخص خود را باقی گذاشته است. کسی که در حرکتش، چشم انداز تا مین هژمونی پرولتاریا را به "فراموشی" می سپارد، کسی که نمی اندیشد که هر حرکت کمونیست ها و پرولتاریاها با پدید آمدن هدف اساسی کسب قدرت سیاسی و در جهت برقسرائی سوسیالیسم قرار گیرد، طبیعتاً، در برخورد به تئوری راهنما نیز که از یک سو مینا کننده این اهداف و حرکت آگما ها نه و از سوی دیگر - رخدمت بلاواسطه تحقق آن قرار دارد، نیز دچار "فراموشی" و لاقیدی می شود. چنین افرادی بناگزیر، ملزومات تئوریک - تاکتیکی تحقق این اهداف را نیز از یاد می برند و با به آن کم بها می دهند. و لاجرم بصورت کور و خود بخودی بدنبال جنبش طبقه کارگر و خلق حرکت می کنند. وقتی که تئوری، نقشه و برتا مه گسه از نظر کمونیست ها، چیزی جز نقشه، برتا مه و تئوری یکه مبارزه طغیان پرولتاریا، رها دایت نموده و زمینه های هژمونی آن را بر جنبش و انقلاب تا مین نما پد نمی باشد، راهنمای پراتیک انقلابی نگردد و کوششی در این جهت بعمل نباید، بناگزیر این پراتیک کمونیست ها نه و پراتیک تنگ نظران است که حرکت و فعالیت های عملی سازمان را تحت تاثیر منحص خود قرار می دهد. پراتیک کمونیست ها نه و پراتیک تنگ نظران با پدید آمدن کمونیست

تثوری و برنا مه پرولتری برپراشک انقلابی است. عمسدم درک چنین مسئله ای علمبرغم تمام دلایل فرعی دیگر، درسا زمان مابطور عمده و مستقیمادارتباط با همان دیدگاه پوپولیستی بوده است، کسه بدلیل خماثل خود، منافع آتی پرولتاریا را از نظر دورداشته و به آن در عمل بی توجه بوده و در منافع آتی آن غرقه می گردد، پرولتاریا را در "خلق" حل می نماید و آن را به دنباله روی از جنبش خلق وامیدارد و تماما بوظیفاتی پرولتاریا را آشکار می نماید. کسی که در عرصه مبارزه فتنه ای و سیاسی به پرولتاریا چنین برخورد نماید، در عرصه مبارزه ایدئولوژیک و فکری نیست تثوری یک نیز چنین محدودگرایانه برخورد می نماید و بدینسان آن در برخورد به وظایف عملی کمونیست ها نیز بناگزیرا زکوشش در جهت دست یابی به تثوری و برنا مه پرولتری نیز روی برمی - تابد و با به آن بهای لازم رانمی دهد.

بدین ترتیب روشن است که ترویج نیز همچون دیگر اشکال فعالیت عملی (تبلیغ و سازماندهی) مستقیما دستخوش این نابسامانی هراکما تئسی و فقدان تثوری و آهنگ می گردد و خلعت گور، خود بخودی و بی چشم انداز بخود می گیرد.

نگاهی به فعالیت سازمان در عرصه تثوری و در امر ترویج در طی آن زمان، نشان می دهد که تا چه حد سازمان از این درک انحرافی متاثر بوده است و تا چه حد آن زبان دیده است. فعالیت محدود سازمان در عرصه تثوری و فعالیت ترویجی هم در میان جنبش کمونیستی و هم در میان جنبش کارگری و ضعف های اساسی موجود در آن (با توجه به نقش و جایگاه مهمی که سازمان ما در جنبش کمونیستی داشته است) بخوبی بهما نگر این ضعف اساسی و رابطه آن با انحراف به راست در سازمان است.

درواقع در امر ترویج نیز (همانند تبلیغ) این انحراف به دو شکل بارز، تبارز داشته است.

اول جدا نکردن صف مستقل پرولتاریا از صفوف سایر طبقات

واقفان داخلی، صورت حدانگیز آموزش ندادن، دموکراتیسم
پرولسری اردموکراتیسم با برافنا روظفان داخلی، سن سنگیل
کمپانی به امرترویح سوسالستی در میان پرولتاریسما،
ولاد کمپانی به پرورش قترپیشرو پرولتاریا به منا به بسک
نیا زووظیفه حسانی سا زمان طبقاتی پرولتاریا.

ج - عملگردانحراف بر است درتشکیلات و سارماندهی:

آنچه که بیوزه در اینجا مورد نظر است، بر خوردانحراف
بر است انحراف پوپولستی به سا زمان انقلابیون حرفه ای. و
تشکیلات کمونیستی، و در روابط و مناسبات درونی آن بطور کلی
و در اینجا سا زمان خودمان و سا زمانهای نوده ای و کارگری است
جای شکی وجود ندارد که این مجموعه انحرافات و گرافانی که
در عرصه سیاست و وظایف عملی انعکاسات آن را توضیح دادیم،
در عرصه تشکیلات نیز گسترش یافته و آثار خویش را باقی می گذاشته
است. اما چگونه؟

در سطور قبلی گفتیم که چگونه پوپولیسیم، زدرک ما پکیستی؟
طبقاتی نسبت به مبارزه پرولتاریا در انقلاب، اهداف آن و وظایف
کمونیست ها در برابر طبقه کارگر، بدور است. دورنمای همونی
پرولتاریا حرکت قدرت سیاسی توسط آن را در حرکت عملی خویش
به فراموشی می سپارد، از استقلال طبقاتی پرولتاریا در کلی
نمایم خلقی و پوپولستی دارد، فاقد تئوری راهنمای پرولتاری
در حرکت خویش است و از گوش در جهت دستیابی به آن نظیره می
رود و در حرکت خویش دجا رپراگما تیسم و پرا تیسم است و
آری، چنین درکی نمی تواند درک م. ل. ی از سا زمان انقلابیون
حرفه ای، ضرورت و جایگاه آن و ... داشته باشد. این درک نمیتواند
درک کند که برای تحقق اهداف و سیاست های فوق، پرولتاریا
نیا زمند وجود آوردن یک سا زمان انقلابیون حرفه ای (به منا به
هسته ملی حزب طبقه کارگر) است که مهمترین سلاح او در امر
مبارزه طبقاتی و سیاسی است. سا زمان انقلابیون حرفه ای

بالآخرین و مهمترین ابزار است که پرولتاریا می تواند با
 تکیه بر آن، اقلیت لای طبقه خود را حفظ نموده، صفوف خویش را
 متشکل و متحد نموده، مبارزه خلق را به زیر پرچم خود درآورد
 انقلاب را به انجام رساند، و با کسب قدرت سیاسی، اهداف مرحله‌ای
 و غاشی خود را به انجام رساند. بدون وجود سازمان انقلابیون
 حرفه‌ای، هیچ بخشی از انجام این وظائف و دست‌یابی به آن
 اهداف نمی‌شود. به میان آورد، برای رسیدن به اهداف فوق
 سازمان انقلابیون حرفه‌ای، با تشکلات آهنینی ضروری است که
 از مناسبات و روابط درونی کمونیستی بهره‌مند باشد و با سازمان
 مناسبی، جهت انجام وظائف کمونیستی در هر مرحله از مبارزه باشد.
 به پولیسمنه اهمیت و ضرورت آن سازمان انقلابیون حرفه‌ای
 واقف است و نه به ملزومات تشکلاتی بوجود آوردن این سازمان
 بها میدهد. به همین جهت در روابط و مناسبات درون تشکلاتی،
 هر نقش و وظایف تشکلاتی و سازمانی تشکلات کمونیستی نیست
 دچار انحراف می‌گردد و اجرای دقیق اهل سازمان را بهم می‌رساند
 دموکراتیک، از بها دادن به پرورش کارها منشا به رهبران امروز
 و فردای جنبش کارگری و توده‌ای، از گسترش کمی و کیفی سازمان
 انقلابیون حرفه‌ای و تأمین طبقه‌های ارتباطی میان این
 سازمان و توده‌ها، یعنی سازمانهای توده‌ای یا به مناسبت
 نقاله‌های این سازمان، از گسترش مبارزه ایدئولوژیک درون
 تشکلاتی و هدایت آنها به این مبارزه برای تضعیف گرایش‌ها
 غیر پروولتری و ارتقا و تقویت گرایش پروولتری و از این رو حفظ
 خلعت شاداب و پویای تشکلات... و در یک کلام از تلاش در جهت
 تبدیل و تکامل تشکلات به مهمترین سلاح پرولتاریا است. برای
 هدایت مبارزه طبقه‌ای، تا من همزوسی پرولتاریا را بر انقلاب
 و کسب قدرت سیاسی و نهایتاً تحقق اهداف آبی و آبی پرولتاریا
 عامل می‌شود. تشکلاتی که این درک را از سازمان انقلابیون
 حرفه‌ای اردهن خویش دور کند، نهایتاً جز تبدیل شدن به یک

سازمان خرده‌کاری فاقد روحیه و توان رزمندگی، دنباله‌روی
 از حواجیح روزمره و خودبختی طبقه و توده، و حرکت بی برنامه
 و نقشه، کور و خودبختی، راه دیگری نخواهد داشت.
 این انحراف در درک از سازمان انقلابیون حرفه‌ای و
 تشکیلات کمونیستی در سازمان ما به چه صورت خود را منعکس
 می‌نمود و آثار و عوارض خود را چگونه باقی می‌گذاشت؟
 ۱ - گسترش لیمبرالیسم درون تشکیلاتی و اغتلال در وظایف عمومی
 سازمان و نقش ارگانهای مختلف: انحراف بر است با مضمون
 پوپولیستی، دزد روابط درون تشکیلاتی بصورت "لیمبرالیسم
 تشکیلاتی" خود را هویدا می‌نمود. پوپولیسم با ارائه درک خرده-
 بورژوازی از سئوال لیمبرالیسم دوگانه تیک و تهی کردن از مضمون
 پرولتری خود، به ضرورت استحکام آهنگ تشکیلاتی برای پیروزی
 امر پرولتاریا، اهمیت کافی نمی‌داد. چرا که اصولاً از درک چنین
 ضرورتی غافل می‌ماند. اهمیت کافی ندادن و عدم درک واقعی
 نقش رهبری در سازمان، و فراموش کردن پیش شرط‌های تشکیلاتی
 اعمال این رهبری متمرکز و هدايت گر، گسیختگی در بندها و روابط
 تشکیلاتی، ما بین ارگانهای مختلف سازمانی و نبود انتظام و
 هماهنگی میان آنها و فقدان روابط صحیح تعریف شده و آگاهانه
 حزبی، فقدان تقسیم کار مناسب شکل مطلوب میان ارگانهای
 مختلف به موازات گسترش فعالیت سازمانی و تشکیلاتی و نبود
 تناسب لازم میان این ارگانها و به همین جهت فراهم شدن
 زمینه خرده‌کاری شدید در این ارگانها و کل تشکیلات، کم‌بهاشی
 به پرورش کادرهای محرب، کارگران آگاه و مستعد، اساس درک
 این ضرورت حیاتی برای هنر تشکیلات کمونیستی، عدم توجه به آموزش
 کارگران رده و فعال، سعی این سربل‌های ارضاطی بمنشیع
 نده سازمان انقلابیون حرفه‌ای، به مناسبتی از سازمانهای
 اناسی، سکونت کمونیستی و حسی بوده‌ای در شرایط ضعف مغرض
 که در این زمینه در تشکیلات و کل جنبش کمونیستی وجود داشتند.

کم بها دادن به سا زماندهی جنبش توده‌ای و تشکیل تسمه نقاله‌های
 سوده‌ای، برای گسترش پیوند سا زمان با توده‌ها و از میان برداشتن
 یکی از زمینه‌های خرده‌کاری در تشکیلات از این طریق بود.....
 ۲ - رکود در مبارزه ایدئولوژیک درون تشکیلاتی: با زمان علیرغم
 آنکه به اعتبار سنت انقلابی پیشین خود در امر مبارزه ایدئولوژیک
 درونی، در این زمینه دارای تجربه طولانی و دست‌آوردهای قابل
 اتکالی است که نتایج آن پیوسته در سا زمان جاری بوده است،
 اما در این زمینه و متاثر از انحرافات فوق‌الذکر در طی دوره اخیر
 دستخوش ضعف‌ها و انحرافات جدی گردید. متاثر از همان دیدگاه
 پوپولیستی، رکود در مبارزه ایدئولوژیک درونی وجه مهمی از این
 انحرافات و عوارض پوپولیسم را تشکیل می‌داد. بیش از تمام خلفی
 در عرصه تشکیلات نیز راه تفاهم ایدئولوژیک، معاشات و مسائل
 جوشی، عدم برآشی و کوبندگی در مبارزه ایدئولوژیک، در پیش
 می‌گرفت. همزیستی گرایشات مختلف را دنبال می‌کرد و در پی
 حفظ وضع موجود و عدم تلاطم درونی بود تا فضای را کدر و افسرد
 پوپولیستی درونی برهم نبرد و بر این بینش و درک خطئی وارد
 ما باید همین درک در عرصه تشکیلات به رکود در مبارزه ایدئولوژیک
 و اغلال در حرکت پویا و شاداب درونی تشکیلات می‌انجامید و
 طبعا "در کارکرد متعادل و طبیعی تشکیلات در عرصه وظایف
 عملی اش اغلال ایجاد میکرد."

۳ - این رکود در مبارزه ایدئولوژیک طبعا "همچنان که در اعمال
 ما اثر الیسم پرولتری در تشکیلات اغلال می‌کرد، از اعمال
 دموکراسی توده‌ای به عنوان وجهی از اصول ما اثر الیسم
 دمرکراتیک نیز جلوگیری به عمل می‌آورد و این اغلال نمی-
 توانست زمینه رشد و گسترش دیموکراسی در تشکیلات را در اشکال و مسور
 مختلف فراهم ننماید. سوروکراسی تسمه در تشکیلات هر چند نه بطور فوی
 و به عنوان یک انحراف عمده، وجود داشت و عمل می‌کرد.

سوروکرا تیم به شکل ما در کردن فرامین سازمانی بدون در نظر گرفتن شرایط عینی و ذهنی موجود و بدون توجه به امکان یا عدم امکان تحقق آن تحت آن شرایط، بصورت اعمال رهبری از جانب مرد مسئول و نه ارگان مسئول، در سطوح مختلف سازمان؛ (۲) کم-توجهی به کیفیت ارگانها در امر گسترش تا به نگر کردن گسترش سازمان از یک سیاست واحد معین در کل تشکیلات، بی توجهی به مشورت نوده‌ای در تقسیمات، ارگانهای رهبری در تمام سطوح تشکیلات، رشد و رو به دنیا له روی پاشین از بالا و گسترش فضای مسموم سازش در روابط تشکیلاتی، فراهم نبودن زمینه رشد و شکوفایی استعداد های و شکوفایی ارگانهای پاشین تسر و توده های سازمانی و... خود را نمایان می ساخت.

۴ - مخدوش بودن ساختار تیم دموکراتیک: انحرافات فسیق مانع از آن می شد که ساختار تیم دموکراتیک بطور واقعی تحقق یابد، و به همین جهت در اعمال ساختار تیم، ما به لیبیرالیسم و ما به سوروکرا تیم منحرف می شد. جوامع سازمان برقراری یک نظم آکسیس برولتری را دشوار می نمود. دموکراسیم، بعنوان چیز لایتنیک با لیبیرالیسم، دموکراسیک نیز در سازمان مخدوش بود. و در حقیقت آن لیبیرالیسم رشد و نمو می کرد. واضح است که اصل سبب پاشین از بالا وجود داشت، لیکن اصل انتخاباتی نبودن ارگانهای بالاتر توسط ارگانهای پاشین در همان حدی که سه شرایط موجود: مکان می داد. در سازمان وجود نداشت. علاوه بر آن متکی بودن سیستم سازماندهی بر مرد مسئول و نه ارگان مسئول، دموکراسیم را کاملاً مخدوش می نمود. نظرات توده های سازمانی بطور موثری در تدوین و تعیین خط مشی سازمان مؤثر نمی افتاد. انتقادات پاشین به بالا بدرستی بررسی نمی شود و مسائل و مشکلاتی که ارگانهای بالاتر با آن دست بگریبان بودند به ارگانهای پاشین تراستفال نمی یافت. پیگیری در اوامر و دستورالعملهای تشکیلاتی از بالا به پاشین محدود بود و پارکسی از

پروورکرا تیسرا با خود داشت. کار توجیهی - اقلنا می در محدوده بسیار تنگی جریان می یافت و ...

۵ - سیاست تشکیلاتی مبتنی بر پیش مارکستی لنینیستی از تشکیلات استوار نمود: در سازمان نفاذ آشکار میان محدودیت کار و گسترش پایه توده ای سازمان موجود آمده بود. این تفاد در سازماندهی شکل تفاد میان اختیارات ارگان با شین سرو مسئولیت فرد مسئول نحلی میافت. این تفاد به آشکارترین شکل تمامی تناقضات و انحرافات سیاست سازماندهی سازمان را به نمایش گذاشت.

توضیح اینکه هر ارگان سازمانی توسط فرد مسئولی از ارگان بالاتر اداره و رهبری می شد. فرد مسئول در تمام امور و مسئولیت های ارگان با بین خود خالت نموده و حق و توی تصمیمات آنرا داشت. با گسترش پایه توده ای سازمان، ارگان بالاتر میبایست یک فرد با افرادی را بخود اضافه نماید تا امکان داشته باشد که ارگانهای پایین تر را گسترش دهد. این سیستم بعد از گذشتن نسبی سازمان با تناقضات آشکار و پروروش، چرا که افراد بسیار زیادی در ارگانهای بالاتر سازمانی برای رهبری ارگانهای پایین تر لازم می آمد گذشته از آن خرده کاری و پراکنده کاری فراوانی که به تک - تک عناصر مسئول سازمانی تحمیل میگشت امکان پروروش کسار و اصولاً زمین میبرد.

در این سیستم، فرد مسئول متعلق به دو ارگان سازمان بود. وی از یک طرف نقش رهبری همه جانبه جمع تحت مسئولیت خود را بر عهده داشت (میاسی - ایدئولوژیک و تشکیلاتی) و از طرف دیگر میبایست در تعیین خط و پرونامه ارگان بالاتر شرکت فعال نماید. به این ترتیب بود که ملاحظیهای خاص هر فرد پروروش نمی یافت و به عنصر شورویک پیشبرد امور تشکیلاتی تحمیل میگشت و بالعکس (۲) - سازماندهی ها متناسب با نیازهای حشر توده ای نبود. یکی از عوامل عمده این امر، محدودیت دامنه ارتباط سازمان

باپرولتاریا و توده‌های زحمتکش است. لیکن در همان محدوده‌ای که این ارتباط وجود داشت و حتی برای گسترش این پایه توده‌ای به ما هبتموده‌ای و خملت طبقاتی سازماندهی‌ها کم توجه می‌شد. این امر مثلا در بهار ندادن به ایجاد دهته‌های کمونیستی در کارخانه‌های بزرگ بوضوح منطقی بود. کمتر کوششی آگاهانه برای تمرکز نیروهای موجود برای کار در میان کارگران کارخانه‌های بزرگ صنعتی بعمل می‌آمد. در سازماندهی‌ها به ایجاد هسته‌های کمونیستی و مولاسیست‌ها ایجاد سلولهای پایه کم‌بها داده می‌شد. همانطوریکه گفته شد سیاست سازماندهی روشن وجود نداشت که بویژه در ایجاد سلولهای پایه انعکاس می‌یافت.

روشن است که در اینجا برخوردی پراگماتیستی و نگسرش غیرطبقاتی بویولستی عمل می‌نمود. عدم درک واقعی اهمیت کار در میان کارگران کارخانه‌های بزرگ، عدم توجه به نقش پرولتاریای صنعتی و قشر پیشرو کارگری، در مقابل توجه - هر چند خود بخودی - به کارگران کارخانه‌های کوچک و زحمتکشان محلات و کارگاه منفرد و ... امری اشتقاقی نبود. هنگامیکه ما از نمود سیاست روشن در این میان زمینه نام می‌گیریم. در عوض حاکیست همگی خلقی و راست را در نظر داریم. در زمینه اختصاص نیروها نیز همین مسئله مصداق دارد.

اثرات تاریخی که این سازماندهی‌ها در مضمون حرکت سازمان‌های می‌گذاشت قابل ذکر است. اولاً سازماندهی‌ها خالی از مضمون و محتوای فعالیت توده‌ای می‌گشت. چرا که مسائل جنبش توده‌ای گمی نداشتند از کمالهای ناقص و نارسای موجود بدون تشکیلات سازمان‌یافته و متقابلاً سازماندهی‌ها حملتی محافظه‌کارانه نبود. منگرفت. تسمیر سازماندهی‌ها از آنجا سکه بردارک صریح از ساز - های توده‌ای استوار نبود، به دشواری و ناصرف اسرزی و اشکاف و شب صورت می‌دید.

درک این مسئله هنگامی واضح تر می‌شود که مضمون استواری

سیاست سازماندهی را که منبعت از همان حاکمیت انحراف بیسه راست است، در نظر گرفته شود. محافظه کاری در سازماندهی، برخورد خلاق نکردن، در این زمینه دنبال روی از حوادث روزمره اعمال خرده کاری در سازماندهی ها و... خود، همه و همه سیاست سازماندهی را بیزیرشوال میبرد. در عرصه عینی عدم ارتباط با کارگران کارخانه های بزرگ صنعتی و در عوض ارتباط با کارگران کارخانه های کوچک و پراکنده و زحمتکشان معلات و... خود خرده کاری و پراکنده کاری، را بوسازماندهی ها اعمال مینمود و اساسا زمینه سازماندهی با برنامهموسیتما تیک را خود بخود نفی میکرد. اگر کارگران کارخانه های بزرگ صنعتی، با خود نظم آهنین بیرونتار - یابی را به ارفمان میاورند، کارگران منفرد و زحمتکشان پراکندهگی سازمانی و روحیه انفرادمنشی را با خود حمل مینمایند. اینها هم در یک مجموعه بهم پیچیده و مرتبط، امر پیوندیابی با بیرونتار را با موانع و مشکلات جدی ای روبرو میساخت.

۷- کمبهاشی به امر شرکت در سازمانتهای منفی - سیاسی کارگری و توده ای، عدم کوشش در جهت ایجاد آنها

انحراف بر راست با درگ همه خلقی خود، بویژه به امر سازمانتهای توده ای کارگری کمبها میدهد. اگر "اکنون همیشه" خود را دنبال روحواشج روزمره و فقط اقتماذی طبقه کارگر میکنند، "انحراف بر راست"، اصولا به امر مبارزه منفی بیرونتار را بی توجهی نموده و از آنجا بیکه کارگران بمنابهدیک طبقه را در نظر ندارد. به امرتشکل بیرونتار را در سازمانتهای خود او کمبها میدهد سازمانتهای توده ای کارگری، بمنابهد تسمه نقاله هایی که امر رهبری توده های بیرونتار را برای حزب کمونیست مهیا و ممکن میسازد، و مبارزه منفی - سیاسی بمنابهد آموزشهای مقدماتسی بیرونتار را که هرگاه اگر تحت رهبری کمونیستها ترارگیشود، گرویدن توده های کارگر را بهم، ل تسهیل مینماید. از اهمیتست عباتی برخورد را راست، بدون وجود سازمانتهای محکم منفی - سیاسی

کارگران، صحنی هم‌ارزهای مهارت‌کارگران توسط کمونیستها نمیتواند در میان باشد. در این عرصه از مبارزه (افصاحی) بیولتاریا خود را بسط داده و برای مبارزه نهایی آماده میگردد. کمبهای مابین عرصه از مبارزه، ناشی از همان انحراف بیولسنی بود که امولا وجه تمایزی بین مبارزه بیولتاریا و سایر اقلی و طبقات خلقی قائل نموده و مرزها را مخدوش مینمود.

بدین ترتیب میبینیم که چگونه انحراف بر است، با مضمون بیولسنی، در تمامی عرصه‌های حرکت و فعالیت سازمان نقش و مهر خویش را بر جای میگذارد و حرکت سازمان را دچار اختلال میگرد.

در طی دوره مورد بحث (از کنگره اول تا کنگره دوم) این انحراف به انکال گوناگون در عرصه‌های فوق الذکر، خویش را نمایان ساختند و با عملکردهای خود نسبتاً به یک عامل ذهنی بر جراحی که اساساً مولود پایه‌های عینی در برنده او بود که بحران عمومی کل جنبش کمونیستی را بوجود آورده بود، دامین میزد و درگام برداشتن سمت حل آن اختلال و مانع ایجاد میگرد. کنگره دوم سازمان با درک نقش و جایگاه مناسب و صحیح این عوامل ذهنی و عینی، و در مبارزه ایدئولوژیک با انحرافات راست و چپ که هر یک بنوبه خود تناسب و رابطه میان این عوامل را مخدوش میکردند، به درک نسبتاً صحیحی از مجموعه مسائل و مشکلات و عملکردهای سازمان در طی دوره‌های گذشته دست یافت که حاصل آن را در این نوشته عرضه داشتیم. البته ما مدعی نیستیم که به درک و حل تمامی این مسائل نائل آمده ایم، چرا ما میفهمیم که این مسئله راه است. مسائل و معضلات کمونیستی همیشه کمونیستی، و بیرویه تاریخی نکل گیری

وهستی گرفتن آنها، موقعیت و مکان فعلی آنها و ... تجسسان
 پیچیده و مفرح است که ارزیابی و تحلیل بسیار عمیق و رومنه
 حاشیه تری را طلب میکنند و به همین جهت درک راه حل ها و راه های
 سرون رفت از این بحران عمومی جنبش با توجه به زمینه های عینی
 و ذهنی مساعدی که هم در عرصه جهانی و هم در جنبش کمونیستی
 ایران فراهم آمده است و از این نظر آینده نویدبخشی را تصویر
 میکند، نیز نیازمند تلاش و کوشش بسیار بیشتر، دامنندار تسرو
 و عمیق تری است که هم اکنون بردوش همه نیروهای جنبش
 کمونیستی و منطبق با زمان ماسنگینی میکند، ماهنوز در آغاز راه
 هستیم و طبقا کارما بسیار دشوار خواهد بود، اما چشم انداز آشنایی،
 تصویر روشنی از موفقیت های سترگ پرولتاریای آگاه ایران را
 تصویر میکند. چشم اندازی که هم اکنون طلابه های آن را در تحرک
 و پیوستگی جنبش کمونیستی و کارگری ایران بخوبی مشاهده
 میکنیم. چشم انداز نویدبخشی که زمینه های عینی موفقیت آن را
 هم اکنون برآمد و کمترین مبارزه ملی و طبقه ای در ایران و جنبش
 فرا ترا از آن در سطح جهان، تشدید بحران در صفوف امپریالیسم و
 ارتجاع جهانی، در ایران و تشدید بحران در صفوف رویزیونیسم
 جهانی فراهم نموده است. زمینه های عینی ای که امکان اتبالیف
 مساعدی را برای گسترش مارکسیسم انقلابی و نفوذ آن در میان
 سوده ها فراهم کرده است. آنچه که میماند تلاش پیگیر و خستگی ناپذیر
 جنبش کمونیستی ایران و سوز و پیگیری ترین نیروهای آن در دفاع
 از مصالح پرولتاریا و تدارک برای استفسال از این بحران
 انقلابی و گسترش مارکسیسم انقلابی در میان سوده ها است.

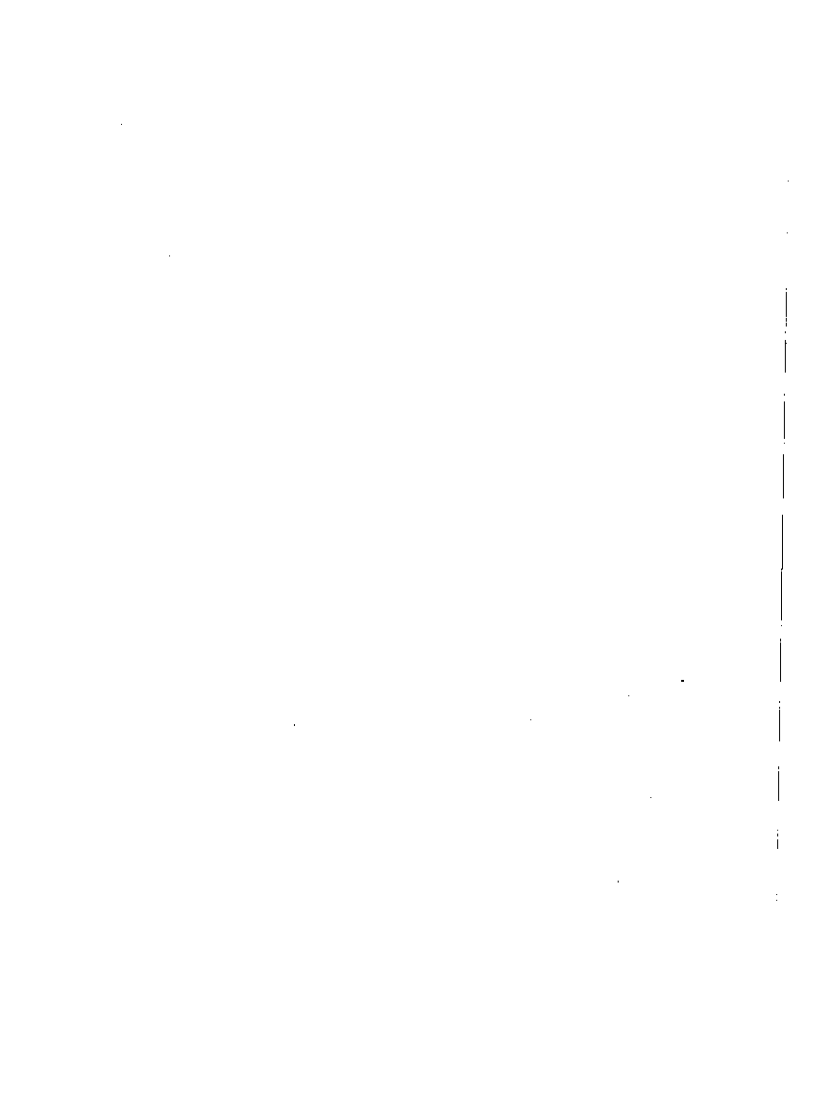
توضیحات

۱ - در این نوشته قصد ما بر خوردنشورپیک به درک "نظام وابسته" ، ریشه‌های ایدئولوژیک - نشورپیک آن و انعکاس آن در مازمان و نقد نوشته زیگزاگها نیست ، بلکه اشاره کلی به این مسائل است . ما در همین شماره نشریه به‌تر "نظام وابسته" برخورد کرده‌ایم و نقد مشخص تر مواضع زیگزاگها را هم به آینده نزدیک موکول می‌کنیم .

۲ - این دیدگاه تشکیلاتی در همین حال با زمانه ، دیدگاههای تشکیلاتی چریکی در تشکیلات و روابط درونی سازمان بلشویک که در کنگره اخیر مورد ملاحظه قرار گرفت و بر اساس آن در تمام ارگانهای سازمان بجای فرد مسئول در گذشته ، ارگان مسئول در سطوح مختلف تشکیلات اعمال رهبری بر بخشهای خود را خواهند کرد و در همین حال ارگان مسئول از میان خود یک دبیر را که در همه موارد نماینده این ارگان محسوب میشود را انتخاب خواهد کرد . در اساسا ما جدید سازمان این ظابطه جدید منظور شده است .

۳ - کنگره دوم سازمان با توجه به روح انتقادات فوق ، اساسا ما جدید سازمان را تصویب نمود در این اساسا ما اولا ارگان بالتر مسئول همه جانبه ارگان پایین تر قرار گرفت و مسئولیتها بر حسب نوع خود (ترویج ، تبلیغات ، تشکیلات و) بر رفقایی که از نظر ایدئولوژیک و کارایی در سطح مسئول قرار داشتند ، تقسیم گارند . بدین ترتیب سیستمهای رهبری تشکیلات گرفت (به اساسا ما زمان مراجعه کنید) .

قطعه‌نامه‌های مصوبه کنگره دوم سازمانی



مقدمه: توضیح چند مقوله

برای درک روشن تر مسائل مطروحه در فطنا ماه ها، مقدمه‌ها ضروری است که به توضیح مختصر برخی مقولات پایه‌ای ترکه جزئی از دیدگاه ما نسبت به مسائل فوق الذکر است، بهر دایره، ایستادن توضیحات را در ذیل تحت بندهای مشخصی ارائه می‌دهیم:

تفاداسی جامعه:

جامعه نیز مانند هر پدیده دیگری دارای یک تفاداسی (اساسی) است که نظارت بر ما هیت پدیده داشته و نقش اصلی را در روند حرکت آن ایفا می‌کند، علاوه بر این جامعه، همچون سایر پدیده‌ها، دارای تفادهای فرعی نیز هست که به نسبت معینی در حرکت جامعه موثر واقع می‌شوند.

تفاداسی در کلیه جوامع طبقاتی تفاداسیان نیرومندی مولده و مناسبات تولیدی است. به عبارت دیگر تفاداسی است که در درون شیوه تولیدی غالب در جامعه وجود دارد. در جامعه سرمایه‌داری (در تمام اشکال و نمودهای مختلف آن سرمایه‌داری کلاسیک سرمایه‌داری امپریالیستی، سرمایه‌داری وابسته...) تفاداسی عبارت است از تفاداسیان حطت اجتماعی تولیدیها مالکیت خصوصی سرمایه‌داری برابر است با تولید و مناسبات دیگر تفاداسیان کار و سرمایه. انتماس این تفاداسی در سطح طبقات عبارت است از تفاداسیان طبقه کارگر و طبقه سرمایه‌داری (پرولتاریا و بورژوازی).

حل تفاداسی به معنای نابودی مناسبات کهنسین و جایگزینی مناسبات جدید و مناسبات دیگر با بودی شیوه تولید کهن

و جایگزینی شیوه تولید نوین است، به همین جهت حل کامل تضاد اساسی جامعه، نیازمند یک انقلاب اجتماعی کامل است. مسائلی که در این زمینه، مناسبات تولید و شکل مالکیت جدیدی را جایگزین مناسبات، شیوه تولیدی و شکل مالکیت قدیم بنماید. تضاد اساسی در هر جامعه، نه تنها ماهیت آن جامعه را نشان میدهد، بلکه همچنین داریست اصلی مناسبات میان طبقات اجتماعی را نیز تعیین می کند. تضاد اساسی روشن می کند که چه طبقاتی در جامعه نقش اصلی را در تولید، مناسبات اجتماعی و مبارزه طبقاتی ایفا می کنند.

تضاد اساسی جامعه ایران: از آنجا که نظام تولیدی جامعه ایران غیر فئودالیستیکش به امپریالیسم، سرمایه داری است، تضاد اساسی جامعه ایران که نظارت بر ماهیت شیوه تولیدی غالب بر آن دارد تضاد میان کار و سرمایه است. این تضاد به معنای آن است که طبقات اصلی جامعه در عرصه تولید، اجتماع و مبارزه طبقاتی هرولتاریا و بورژوازی هستند. این تضاد روشن می کند که نیروی محرک اصلی و نیروی عمده انقلاب ایران طبقه کارگر است. این تضاد روشن می کند که در کشور تحت سلطه ایران، بسورژوازی لیبرال حاکمیت مترقی و ملی نداشته و تحت هیچ شرایطی در صدد نیروهای انقلاب قرار ندارد. و به معنای بخشی از طبقه بسورژوازی ایران نیروی ارتجاعی است.

مرحله انقلاب:

مرحله انقلاب از دیدگاه لنینیسم عبارتست از دوره ای مهمی از جریان رشد مبارزه طبقاتی و تکامل انقلاب که در آن مناسبات اساسی طبقات اجتماعی "وینا برایین" وظایف استراتژیک عمومی انقلاب ثابت باقی میمانند.

بنابراین ملایک و مینای حرکت ما در تعیین مرحله انقلاب و استراتژی عمومی انقلاب نه "درجه رشد نیروهای مولده" بلکه میزان رشد اقتصادی جامعه ("درکی که از آن روپز بونیتها و

پوپولنیستهاست) ، بلکه "مناسبات اساسی طبقات اجتماعی" و
آرایش قوای طبقاتی در جامعه است طبیعی است که این مناسبات
و آرایش نیروها با وضعیت اقتصادی جامعه و درجه رشد تکامل
نیروهای مولده، رابطه بسیار لکتیکی دارد.

مرحله انقلاب ایران :

برای تعیین مرحله انقلاب ایران باید مناسبات اساسی
طبقات جامعه را با شناخت در عصر امپریالیسم، در کشوری
سرمایه داری وابسته (مانند ایران) مناسبات اساسی طبقاتی
و آرایش قوای طبقاتی، شکل و بیزه‌ای بخود می‌گیرند، که با
مناسبات و آرایش اساسی طبقات در یک جامعه سرمایه داری کلاسیک
و امپریالیستی تفاوت می‌کند.

در این جوامع بدلیل چگونگی استقرار سرمایه داری در آنها
مملکت سرمایه مانی امپریالیستی، کسب مافوق سود
امپریالیستی، و نیز برجای ماندن بقایای نظامات ماقبل
سرمایه داری در روستاها و مسئله ارضی، نه تنها طبقه کارگر،
بلکه کلیه اشرار خرده بورژوازی و دهقانان نیز تحت ستم ملی و
طبقاتی قرار دارند. مسئله ملی و ستم امپریالیستی در این جوامع
صفه آرائی خاصی از طبقات در جامعه را پدید می‌آورد که به انقلاب
در این جوامع، برخلاف جامعه سرمایه داری امپریالیستی
خطت دمکراتیک می‌بخشد و توسعه وسیع خرده بورژوازی شهرو
روستا را که دارای تمایلات بورژوا دمکراتیک هستند، به متحدین
پرولتاریا در انقلاب تبدیل می‌کند. در این جوامع پرولتاریا
برای تأمین پیش شرطهای اساسی انقلاب سوسیالیستی، ناچار
از پیچیدن این مرحله و تحقق انقلاب دمکراتیک تحت رهبری
خویش است.

بدین ترتیب در جامعه سرمایه داری وابسته ایران در تعیین
مناسبات اساسی طبقات تنها اکتفا کردن به تفاد اساسی جامعه
بعضی به خطت سرمایه داری جامعه و طبعاً آرایش طبقاتی ایجاد

شده به حول این نهاد اساسی ما را به یکجانبه نگری و انحراف در
تعمین آرایش واقعی طبقات و تعیین مرحله انقلاب ایران بر
اساس این آرایش، می‌کسانند. برای تعیین این مناسبات
می‌بایست صرفاً از شناخت نهاد اساسی جامعه، که تعیین میکند
چه طبقاتی در جامعه نقش اساسی را ایفا می‌کنند، باید شناخت
کاملی از کل جامعه، شناخت از عملکردها مبرها لایم در ایران و
نقش آن در صف آراشی طبقات، شناخت از بقایای نظام استولیدی
ما قبل سرمایه داری و تاثیرات آن در این صف آراشی... بدست
آورد.

قطعه نامه ساخت اجتماعی - اقتصادی جامعه

و آرایش نیروهای طبقاتی قبل از قیام

الف: تئوری ساخت جامعه

۱- شیوه تولید غالب در ایران سرمایه داری است بدین معنی که شکل غالب استثمار، استثمار کارمزدی توسط سرمایه و تولید اضافی بشکل ارزش اضافه از طریق تولیدکالای سرمایه داری است. سرمایه داری ایران، سرمایه داری یک کشور تحت سلطه در عصر امپریالیسم (سرمایه داری وابسته) است که تولید و بازنو تولید آن در چهار رچوب مقتضیات و کارکرد سرمایه مالی امپریالیستی صورت می گیرد. از اینرو با سرمایه داری کلاسیک و سرمایه داری امپریالیستی (از نظر برخی ویژه گی ها) متفاوت است.

۲- سیستم سرمایه داری وابسته در ایران نیز پس از فرم ارضی در طی یک پروسه، طبق مقتضیات سرمایه مالی امپریالیستی و به انگای صدور سرمایه امپریالیستی در امتزاج با سرمایه داخلی استقرار یافته بافت سیستم سرمایه داری وابسته، جزا سیستم جهانی امپریالیستی بوده و تولید و بازنو تولید آن در چهار رچوب تقسیم کار بین المللی امپریالیستی و در وابستگی به نظام جهانی امپریالیستی قرار دارد.

۳- نهاد اساسی در این ساخت اقتصادی - اجتماعی همان نهاد اساسی شیوه تولید سرمایه داری، یعنی نهاد میان عملت اجتماعی تولید و مالکیت خصوصی سرمایه داری بر اساس و نمره تولید و نهاد کار و سرمایه است طبقه کارگر و بورژوازی دو طبقه اصلی جامعه هستند.

۴- قانون اساسی اقتصادی حاکم بر این ساخت، قانون ارزش

افاضی در شکل تا مین حداکثر سود (فوق سود امپریالیمستی) است. عملکرد این قانون در کشور تحت سلطه ایران، به پایه اساسی وابستگی اقتصادی و نتیجتاً سیاسی سرمایه‌داری ایران به سرمایه‌داری امپریالیمستی (وامپریالسم مسلط) را تشکیل می‌دهد.

۵ - کسب ارزش اضافی (سودآوری) اقشار مختلف سرمایه‌دار سیستم وابسته تحت عملکرد قانون اساسی اقتصادی این مافست یعنی قانون ارزش اضافی در شکل سود حداکثر اعماری (مافوق سود امپریالیمستی) تحقق می‌یابد. این امر پایه عینی (اقتصادی) وابستگی اقشار مختلف سرمایه‌دار سیستم سرمایه‌داری وابسته را عیان می‌نماید.

۶ - با تشریح تکامل سرمایه‌داری و استقرار و غلبه شیوه تولیدی سرمایه‌داری توسط امپریالیم در جامعه مانسپروها - ی تولیدی جامعه از سال ۴۱ به اینطرف در رابطه با نیازها و مقتضیات سرمایه‌مالی امپریالیمتیز و در محدوده تقسیم کپال جهانی مبتنی بر این مقتضیات و جایگاه اقتصاد ایران در این تقسیم کار زش دنیا فته است. اما این رشد نیروهای مولده، در شرایط ناهمگونی رشد سرمایه‌داری جهانی و به دلیل سلطه سرمایه‌مالی امپریالیمستی تعقیب فوق سود انحصاری سهل الوصول و کلادرجا به چوب مقتضیات و منافع سرمایه‌مالی امپریالیمستی محدود و یک جانبه و ناموزون بود و موجب تشدید تفاذهای طبقاتی می‌شود. این خصوصیات در واقع از یکسوا نمکاس عملت اساسی سرمایه‌داری جهانی در عصر تاریخی حاصر به طور کلی، یعنی عصر امپریالیمتیز که هرگز ندیده‌گی و اختصار سرمایه‌داری است و از سوی دیگر انمکاس عملکرد امپریالیمتیز در کشور تحت سلطه بطور خاص است. در این عصر و تحت این شرایط، سوز و آوری و مناسبات تولیدی سرمایه‌داری مادمه و کوبه توان رندمارحی نیروهای مولده است و اس رشد تاریخی در کپرو با بودی مناسبات سرمایه‌داری و نتیجتاً

سویا لیمنی می باشد. آراین رو اس مناسب در ایران باعث
رشد تارخی نیروهای مولده نگردیده است و تا نگا مل همه حاسه
نیروهای مولده و استقلال اقتصادی جامعه کا ملا در نما د است .

۷- ویژگی های سسم سرمایه داری وابسته که آن را از سرمایه
- داری کلاسیک (رقابت آزاد) و سرمایه داری امپریالیستی
متمایز می کند عبارتند از :

الف- پیرو استقرا و غلبه سرمایه داری در جامعه ، بهر خ سلاف
سرمایه داری کلاسیک (رقابت آزاد) از طریق جبر غیر اقتصادی و
از بالا توسط امپریالیسم تحقق یافته و سرمایه جمعیل شده
است . بدین ترتیب به همراه حاکمیت تفا دکا و سرمایه در جامعه
ستم گری ملی توسط امپریالیسم با شدت هر چه تمام تر نیز اعمال
میشود .

ب- استقرا و غلبه سرمایه داری بدین طریق در همه امپریالیسم
و در تبعیت از مقتضیات سرمایه مالی امپریالیستی
با حاکمیت انحصار بربر با اروپا مین فوق بود . امپریالیستی همراه
است . با زار داخلی مستقل از بین رفته و حرکت و انباشت سرمایه
در با زار داخلی تحت مقتضیات و منافع سرمایه مالی امپریالیستی
(وا امپریالیسم مسلط) قرار میگیرد . این امر مانع گسترش و تمرکز
و انباشت و سبب سرمایه در با زار داخلی که در روند خود منجر به
تشکیل انحصارات امپریالیستی در با زار داخلی گردد ، میشود .

ج - در این جوامع الگاری مالی امپریالیستی از طریق
مدور سرمایه و امتزاج با سرمایه داخلی و کنترل تولید و با تولید
سرمایه و از طریق دولت سرمایه داری وابسته حاکمیت دارد .

د- تولید و با تولید سرمایه در خدمت تولید فوق سود انحصاری
امپریالیستی قرار دارد .

ه - حاکمیت سرمایه داری امپریالیستی مانع رشد تارخی و
طبعی نیروهای مولده شده و نیروهای مولده را تا حد معینی بر
طبق مقتضیات سرمایه امپریالیستی ، شیوه انگلی و صورت بسک

جانبه رشد میدهد که نتیجه آن تشدید وابستگی، تشدید شمولی و تشدید تفاذهای طبقاتی است. از اینرو است که می بینیم بحران اقتصادی - اجتماعی و برپا به آن رشد مبارزه طبقاتی و ضد امپریالیستی (ملی) در کشورهای سرمایه داری تحت سلطه و وابسته بسیار عمیق تر و حدت و سریع تر از کشورهای امپریالیستی جریسان دارد. و تفاذ میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی را بسیار حدت تر از آن جوامع آشکار میآورد.

و - این ویژگی استقرار و غلبه سرمایه داری و تولید و با تولید درجا معه ما که بدون پشت سر گذاردن سرمایه داری کلاسیک در رقابت آزاد، با حاکمیت انحصار برپا زا و تحت عملکرد قانون اقتصادی ارزش افزافه در شکل فوق سودا امپریالیستی تحقق یافته است، ویژگیهای مشخصی از لحاظ درجه رشد سرمایه داری و تکامل منعمشی جامعه و ارتباط بخشهای مختلف تولید و... بوجود می آورد که در صدد بندگی نیروهای طبقاتی نیز انعکاس می یابد.

۸ - سرمایه داری وابسته، تولید خرد کالایی (شهرده) را مورد ستیم و با بد قرار داده و از طریق انقیاد صوری کار به سرمایه، از طریق نابود کردن بازار داخلی مستقل حاکمیت انحصار برپا زا و روره کالاهای امپریالیستی، رشد و گسترش دستگاه بوروکراتیک نظامی و تا مین فوق سودا امپریالیستی، تفاذ بین تولید کنندگان خرد (شهرده) با بورژوازی و امپریالیسم تشدید شده که به استثمار توده های خلق و غارت دسترنج آنها (عمدتا از طریق استثمار نیروی کار) توسط امپریالیسم منجر میشود.

۹ - علیرغم غلبه شیوه تولید سرمایه داری بر جامعه و توسعه تولید کالائی در روستاها، بقایای مناسبات تولیدی فئودالی در برخی نواحی کشور و حتی نوعی روابط عشیره ای (در بلوچستان) قابل ملاحظه است. استثمار دهقانان در این مناطق چه بصورت سهمبری و چه بصورت رانت زبلی (اجاره زمین) توأم با استثمار و ستیم اقتصادی سرمایه مالی امپریالیستی و وابسته، آنان را در شرایط زندگی

بسیار سختی قرار داده است .

۹۰- سیستم اقتصادی سرمایه داری وابسته، روبنای سیاسی ضروری خود را بصورت دیکتاتور پلیسی - نظامی عربان بر سر جامعه مسلط گردانید، تا در مقابل با تشدید تضادهای اجتماعی ناشی از استثمار رشید نیروی کار ارزان طبقه کارگر و غارت دسترنج زحمتکشان و سرکوب مبارزات طبقه کارگر و توده های خلق شرایط مساعد کسب سود فوق العاده برای سرمایه های امپریالیستی را تامین و با تولید نماید .

۹۱- نقش و جایگاه بورژوازی در درون سیستم سرمایه داری وابسته :

نظریه اینکه در سیستم سرمایه داری وابسته، با زار داخلی مستقل نبوده گذشته و سرمایه اجتماعی و پروسه تولید و با تولید آن در وابستگی به بازار امپریالیستی (شرایط تامین فوق سود امپریالیستی) قرار دارد، این امر با عینی وابستگی کلیه اقشار وابسته به امپریالیسم بوده، از اینرو طبقه بورژوازی ایران وابسته به امپریالیسم بوده و از سرمایه مستقل و از بورژوازی مستقل و ملی، سختی هم نمی تواند در میان باشد . اعتقاد به بورژوازی غیر وابسته و بورژوازی غیر مستقیم وابسته مبین درکهای التقاطی، راستروانه و درک غیر علمی از مقوله وابستگی بورژوازی در جامعه ما می باشد . از آنجا که سیستم سرمایه داری وابسته ایران، تماماً با نگرشبات ارتجاعی سرمایه داری در جوامع تحت سلطه است به اعتبار غلبه شیوه تولیدی سرمایه داری و ماهیت طبقاتی قدرت سیاسی طبقه مسلط اقتصادی (سیاسی) طبقه بورژوازی است . لذا طبقه بورژوازی ایران ارتجاعی محسوب میگردد . در عین حال این واقعیت ، ناشی از اختلافات اقشار متغایرت سرمایه بر سر نحوه تقسیم و سود - سری از استثمار نیروی کار و پولسازها و غارت دسترنج زحمتکشان نیست . آنچه بورژوازی سرک و وابسته را از بورژوازی متوسط جدا می سازد ، نقش مسایران در قدرت اقتصادی و سیاسی

و انحصارات حاکم بر جامعه است. بدان معنی که این قشور سرمایه در انحصارات حاکم با امپریالیسم تریک بوده و در آن نقش دارد و به اعتبار همین نقش، بورژوازی بزرگ از مکان سودآوری بیشتری نسبت به سرمایه متوسط برخوردار است. در حقیقت نقش انحصاری سرمایه بزرگ و فقدان نقش سرمایه متوسط در انحصارات حاکم، اصلی ترین وجه مشخصه اختلافات این دو بخش از سرمایه محسوب می گردد. بنا بر این پایه چنین نقش متفاوتی، بورژوازی انحصاری وابسته معمولاً کارگزار سرمایه امپریالیستی بوده و در پیوند ارگانیک با امپریالیسم قرار دارد و در کسب فوق سود انحصاری مستقیم تریک است در حالی که سرمایه متوسط بطور عموم کارگزار و مزدور امپریالیسم نمی باشد.

پی شک تکیه بر وجه تما یز اقشار بورژوازی بزرگ و متوسط، یعنی نقش انحصاری سرمایه بزرگ، اگر به معنای اعتقاد قبسه پروسه شکل گیری انحصارات داخلی مستقل و سپس وابسته گزینش آن (سرمایه داری "خودپو") تعبیر شود، درکی اشتباه و انحرافی خواهد بود.

ب: مرحله انقلاب، آرایش نیروهای طبقاتی

۹۲- بنا بر آنچه گفته شد، از آنجا که مناسبات تولیدی غالب در ایران سرمایه داری است، بنا بر این یگانه انقلاب اجتماعی که مناسبات تولیدی کهنه و گندیده کنونی را به کناره رده و مناسبات تولیدی بالنده ای را بهمراه خواهد آورد، انقلاب سوسیالیستی است. لیکن:

۹۳- علیرغم حاکمیت تضاد کار و سرمایه و حضور دو طبقه بورژوازی و کارگر منتهی به دو طبقه اصلی جامعه، سلطه امپریالیسم و اعمال متحرکی شدید ملی، از طرف آن رشد پیدا می کند سرمایه داری، اغلب با مدگی افساد و فساد و جنبش پائین نگا مناسبات انقیاد بورژوازی کار و سرمایه و جنبش مبارزه و انقلابی

تولیدگاران خود باقی ماندن مساله ارضی حاکمیت
دیکتاتوری تمام بخیر و افتدان تشکل و آگاهی طبقاتی لازم
بر ولتاریا، نمایان دمکراتیک وسیع شده های رعینکش و تحت
ستم... شرایط عسی و دهی برای انقلاب سوسال لیستی
فراهم نموده و انقلاب ما در مرحله کنونی مستقیما عملت دمکراتیک
و مدا میربالیستی دارد.

۱۴ - شما زحمت و ممنون انقلاب دمکراتیک - مدا میربالیستی
در کشور سرمایه داری و استه با انقلاب مستقما سوسال لیستی در
کشورهای سرمایه داری امیربالیستی، بدلیل سازمانزدگی
اسفرا و توسعه و تکامل سرمایه داری در این دو جامعه و نتایج
تسلط گرفتن اساسی انضادی سرمایه داری بصورت ما فوی بود
اقتصادی امیربالیستی در ساحه اقتصاد سرمایه داری کشور
واسته است. همچنین توسعه ارتجاع سیاسی، ستم و تجاوز و دشمنی
الستزاید امیربالیستی بر کشورهای سلطه و ساحه سیاسی -
اجتماعی آن دارای نقش قاطع و موثری در عملت دمکراتیک
انقلاب است.

نوع رابطه میان کشورهای تحت سلطه با کشورهای مبرور
در نظر اقتصادی، ساخت اقتصادی، حوامع تحت سلطه را نشان
ما همگون و عقب مانده نموده است. مقایسه این دو جامعه: رابطه
سیاسی - اجتماعی، شما بزرگ مناسبات و روابط طبقاتی و آرایش
سروها و ظرفیت های سیاسی نیروهای اجتماعی که در انقلاب
ترکت می کنند بخوبی نشان می دهد. شرکت نوده های دهقانان و
حزب بورژوازی شهری در انقلاب (بالطبع با درجاتی گیری و
با بگیری متفاوت) نشان بخش مهمی از نیروهای انقلاب در
سازمان علیه سلطه مطلقه سرمایه های اقتصادی امیربالیستی و
واسته در کشورهای سرمایه داری و استه، ضمن این شما
است. این شما بران و عملت رهائی بخش ملی (عده سلطه امیربالیستی)
انقلاب در کشور: تحت سلطه سرمایه داری و استه ضمن عملت و ممنون

متما یزا نقذب در این دو جا معه (سرما به داری و ابسته به و
 امپریا لیستی) می باشد. لذا در حالیکه در جا معه امپریا لیستی
 انقلاب مستقیما سوسیا لیستی است در جا معه سرما به داری تحت
 سلطه و وابسته انقلاب مستقیما دمکراتیک و ضد امپریا لیستی
 میا شده با پیروزی و در رشد خود به انقلاب سوسیا لیستی تکامل
 می یابد.

نیروهای انقلاب و ضد انقلاب

۱- بر طبق آنچه که گفتیم مناسبات وصف بندی اساسی طبقات در
 جا معه ایران بدین ترتیب است:

الف: نیروهای ضد انقلاب: شامل طبقه بورژوازی و ابسته به
 امپریا لیسم که با یگانه علی امپریا لیسم و حافظ سرخت سیستم
 سرما به داری وابسته بوده لذا طبقه ای ارتجاعی است، که با پسند
 سرنگون گردد. علاوه بر این طبقه، بقایای فئودالها که به عنوان
 نیروی فرعی، مدافع سلطه امپریا لیسم، استثمارشده بوده ها و
 مناسبات ماقبل سرما به داری می باشد جز نیروهای ارتجاعی و
 در صف ضد انقلابند.

ب: نیروهای محرکه انقلاب

طبقه کارگر: تنها طبقه پیگیر و تا به آخر انقلابی و تنها نیروی ضد
 - امپریا لیست که خواهان و توانای رفع کامل سلطه
 امپریا لیسم و تحقق بخشیدن استقلال و دمکراسی بوده ای است.
 نسبتا به نیروی عمده انقلاب.

پرولتاریا یا رهبری انقلاب دمکراتیک و ضد امپریا لیستی و به
 پیروزی رساندن انقلاب دمکراتیک، زمینه مناسب را برای تکامل
 انقلاب به انقلاب سوسیا لیستی و تحقق سوسیا لیسم فراهم میآورد.
 علاوه بر پرولتاریا زحمتکشان شهروده (خرده بورژوازی و
 دهقان فقیر)، خرده بورژوازی متوسط و دهقانان متوسط تحت
 ستم نیز بنا به موقعیت اقتصادی - اجتماعی شان خواهان

نا بودی سلطه امپریالیسم بوده و قا در ندمت رهبری پرولتاریا
تا به آخر در انقلاب دمکراتیک و ضد امپریالیستی شرکت جویند.
بالتبع تمامی این اقترا و غیر پرولتری دارای بتا نسبت
مبارزاتی یکسانی در امر انقلاب نبوده و با درجات متفاوتی از
پیگیری در انقلاب دمکراتیک شرکت می جویند.

ج: اقشار بینابینی : شامل خرده بورژوازی مرفه (شهروده)
میباشد. اقشار مرفه خرده بورژوازی شدیداً از سلطه سرما به دفاع
می نمایند همین دلیل علی رغم تفاوهای که با سلطه امپریالیسم
و سرما به انحصاری دارند. در نهایت خواهان برافتادن سلطه
امپریالیسم نیستند. چه برافتادن سلطه امپریالیسم (سیاسی و
اقتصادی) از همین ما معنای دیگری جز سرنگونی بورژوازی و ویر
- چیده شدن سلطه سرما به ندارد. (اگر چه برافتادن سلطه سرما به

با نا بودی بلافاصله سرما به یکسان نیست). لیکن بدلیل
فدیتشان با سرما به انحصاری تا دوره ای در انقلاب شرکت میکنند.
اما با رشد انقلاب و در خرافات. در سلطه سرما به آهرا سناک شده و به
ضد انقلاب می پیوندند. بدین ترتیب نیروی بینا بینسی (در
انقلاب دمکراتیک، ضد امپریالیستی) بوده و تا به آخر انقلاب را
همراهی نخواهد کرد. بی شک آنجا که مناسبات سرما به دارای رشد
بیشتری برخوردار بوده و آنتاگونیسم طبقاتی پرولتاریا و
بورژوازی شدیدتر باشد، خرده بورژوازی مرفه سر به اعتراض انقلاب
را ترک خواهد کرد.

د- جنبش پرولتاریای جهانی و انترناسیونالیسم پرولتری و
مبارزه انقلابی خلقهای تحت ستم نیروی ذخیره انقلاب استند.
۱۶- پیروزی انقلاب دمکراتیک و ضد امپریالیستی ایران تنها
و تنها در گرو رهبری سیاسی - ایدئولوژیک طبقه کارگر پرولتاریا
انقلاب و به انکاء شکل سیاسی - طبقاتی متشکلش تحت رهبری
حزب کمونیست (ستاد رزمنده پرولتاریا) و اتحاد پرولتاریا و
دیگر توده های خلق (دهقانان و خرده بورژوازی رزینکش و تجمست

سم، سرکوسی قدرت سوزواری (واکنش) او با سودی مطلقه
امیرالسم و کت قدرت سیاسی توسط بوده های خلق بحر رهبری
پیرولتا ربا و اسفرا را جمهوری دمکراتیک، خلق است.

۱۷- با توجه به مرحله تاریخی کنونی یعنی عمر کمنددگسی
سرما به داری، عمرا میرالسم و انقلاب پیرولتی جهانی و بسا
نوحه به مطالب فوق، انقلاب دمکراتیک و صدا! میرالستی ایران
منتظمانی از هیار ره و احاطه کارگر جهانی بر علیه
سرما به داری جهانی، امیرالستی و حرولانتهرای انقلاب
سوسالستی جهانی است.

۱۸- اگر چه پیرولتا ربا به منظور رسیدن به سوسالسم، در انقلاب
دمکراتیک شرکت می کند و می گوید تا ما رهبری انقلاب دمکراتیک
به سید در ترین وجهی به سوسالسم گذر کند، لیکن هرگاه آرایش
طبقات و تشکل و آگای پیرولتا ربا و در حه اتحاد آن با رهنمگان
(نیمه پیرولتا ربا) شهروده) صورتی باشد که نتوانند دست
انقلاب سوسالستی بزند، بلادرنگ در اتحاد با هر ده سوزواری
فقیرانه (سنان شهروده) انقلاب سوسالستی را برپا خواهد
داشت چه در میان انقلاب دمکراتیک و سوسالستی را در حه
تشکل و آگای پیرولتا ربا و میزان اتحادی ما نوده سیاسی
استثما ر شونده (دهقانان شهیدت و خرده بورژوازی فقیرانه) تعیین
می نماید که این خود بینا نگر مناسبات اساسی بین طبقات است.
اما شرایط عینی و ذهنی موجود که نام سردیم در روند عمومی
خوبش پیرولتا ربا را ناگزیرا برپا داشتن مناسبات مستقیم
انقلاب دمکراتیک می گرداند.

ج: مضمون سیاسی و اقتصادی

انقلاب دمکراتیک و وظایف پیرولتا ربا ایران

۱۹- طبقه اساسی انقلاب حاضر سرکوسی قدرت سوزواری
و ناسودی دیگما توری سوزواری و کت قدرت توسط نوده های خلق

جا می‌آید. از اینرو برقراری جمهوری دمکراتیک خلق از نظر
 پرولتاریا دوران گذاری است که در طی آن شرایط عینی و ذهنی
 انقلاب سوسیالیستی برای برقراری دیکتاتور پرولتاریا و
 استقرار سوسیالیسم با بدفراهم شود. در عین حال انقلاب، پایه
 یک انقلاب اجتماعی کامل (سوسیالیستی) هم نیست چرا که از
 لحاظ قدرت سیاسی، مضمون سیاسی انقلاب، دیکتاتور پرولتاریا
 پرولتاریا و صلطه یکپارچه آن نیست، بلکه دیکتاتور پرولتاریا
 خلق و تحت همونی پرولتاریاست و از لحاظ اقتصادی نیز
 بلحاظ استراتژیک در انقلاب سوسیالیستی هدف نابودی کامل
مالکیت خصوصی پروساییل تولید مطرح است، در حالی که در انقلاب
 دمکراتیک، بلحاظ استراتژی مرحله‌ای پرولتاریا، مستقیماً و
 بلاواسطه نابودی هرگونه مالکیت خصوصی پروساییل تولید مطرح
 نیست، بلکه نابودی سلطه سرمایه هدف قرار می‌گیرد. هرچند که
 انقلاب در رشد و تکامل خود به انقلاب سوسیالیستی تبدیل می‌شود و
 هدف نهایی و استراتژیک ویران کردن مصادرات پرولتاریا را متحقق
 می‌آورد.

۴۴- علیرغم پیوستگی عمیق مبارزه علیه سلطه امپریالیسم با مبارزه
 علیه سیستم سرمایه‌داری وابسته و به عبارت دیگر مبارزات ضد-
 امپریالیستی با مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه سرمایه در
 جامعه ایران، مبارزه برای نابودی سیستم سرمایه‌داری وابسته
 در مرحله انقلاب دمکراتیک حاضر، به معنی نابودی مستقیم و
بلافاصل کلیه روابط سرمایه‌داری نیست، تولید خرد کالایی (بسیار
 به تمایز بین سرمایه‌داری خرد بورژوازی - چپ روی کودکانه
 و ذهنیت خرد بورژوازی) از نظر ویران کردن استراتژیک در این مرحله
 ناسودگشته، و همچنین اگرچه سلطه سرمایه سرچیده می‌شود، اما
 مستقیماً و بلافاصل کلیه روابط سرمایه‌داری (تولید ارزش اضافی)
 منسوخ نمی‌گردد، بلکه اشکال سرمایه‌داری دولتی تحت همونی
 پروساییل در قدرت سیاسی جایگزین سلطه سرمایه‌داری وابسته

به امپریالیسم می شود. و این تا بودی در طی یک پروسه و بسسه
 تناسب شکل و آگاهی پرولتاریا و رشد مبارزه طبقاتی و بسسه
 میزان اتحاد پرولتاریا با دهقانان فقیر، با تکیه بر انقلاب به
 انقلاب سوسیالیستی، بطور کامل تحقق خواهد یافت. بدین
 ترتیب با پیروزی انقلاب دمکراتیک تحت رهبری پرولتاریا
 زمینه های تحول سوسیالیستی جامعه (انقلاب سوسیالیستی) و
 برانداختن هرگونه مالکیت خصوصی برای بازار تولید فراهم میگردد
 با توجه به مناسبات اجتماعی - اقتصادی سرمایه داری و تناسب
 قوای طبقاتی در کشورهای سرمایه داری وابسته با پیروزی انقلاب
 تحت رهبری پرولتاریا، تبدیل انقلاب دمکراتیک بسسه انقلاب
 سوسیالیستی در این جوامع بسیار سریعتر از جوامع نیمه بسسه
 فئودالی صورت خواهد گرفت.

۲۵- برای پایه اهداف اساسی اقتصادی جمهوری دمکراتیک
 خلق عبارتست از:

الف: نابود کردن سیستم سرمایه داری وابسته و محولطه سرمایه
 معادل و ملی کردن سرمایه های امپریالیستی و وابسته (بانکی
 مالی، تجاری، صنعتی) ملی کردن منابع و تمام مزاکسز
 کلیدی اقتصاد دولتی و کلیه قراردادها امپریالیستی.

ب: پی ریزی شالوده اقتصادی سوسیالیستی از طریق کنترسبرل
 دولتی (تحت همونی پرولتاریا) بر اقتصادیات جامعه، ایجاد
 منابع سنگین و تکامل و توسعه اقتصاد ملی برای استقلال
 باغتمان سوسیالیسم.

ج: حل مسئله ارضی: نابود کردن بقایای روابط فئودالی
 ملی کردن اراضی و واگذاری زمین به دهقانان زحمتکش و تحت
 ستم، رشد نیروهای مولده در روستا با استفاده از اشکال کلکتیو
 و... با حمایت دولت انقلابی دمکراتیک.

۲۶- بدین ترتیب مضمون اقتصادی انقلاب دمکراتیک در جامعه
 ما، نفی سلطه سرمایه به منظور تأمین شرایط مساعد اقتصادی و

و تشدید مبارزه طبقاتی پرولتاریا برای انجام انقلاب
 سوسیالیستی است. دولت انقلابی تحت هژمونی پرولتاریا
 طبق مقتضیات و شرایط جامعه و قدرت و شکل طبقاتی پرولتاریا
 از طریق مکارگیری اشکال متناسب اقتصادی اعم از صا دره و
 دولتی کردن مراکز کلیدی و اساسی اقتصاد سرمایه داری دولتی
 (تحت هژمونی سیاسی پرولتاریا)، برقراری تولید کلکتیو در
 بخش کشاورزی و اقناع و تشویق دهقانان به تولید جمعی و تعاونی
 و ... سنگبری اقتصادی جامعه را در جهت هدف نهایی و
 استراتژیک خود (سوسیالیسم) هدایت می کند. لذا واضح است که
 اساس برنامه ها و مشی اقتصادی در این دوره (پس از پیروزی انقلاب
 دمکراتیک) سنگبری و تدارک برای دگرگونی کامل و بنیادی
 اقتصادی - اجتماعی جامعه و انجام انقلاب سوسیالیستی و استقرار
 مناسبات سوسیالیستی است.



قطعه نامه تحولات سیاسی بعد از قیام

۱- تشکیل ارگان سازش بین امپریالیستها، نمایندگان بورژوازی متوسط وابسته و خرده بورژوازی مرفه سنتی و جایگزین شدن آن بجای دولت بختیار، به منظور حفظ ماشین دولتی کهنه و مقابله با انقلاب نقطه چرخش خرده بورژوازی مرفه سنتی است. لیبیرالها و جناح بورژوازی مرفه سنتی نیز با در دست گرفتن قدرت به حفظ اطمینان سیستم سرما به داری وابسته تبدیل گشته اند. نمایندگان سیاسی جدید بورژوازی در قدرت به مثابه نیروی اصلی ماشین دولتی سرما به داری وابسته و حافظ اطمینان سیستم سرما به داری وابسته همچنان منافع اساسی بورژوازی بزرگ انحصاری را نیز تا مبین می نمایند و در حقیقت منافع کسب بورژوازی ایران را پاسداری می نماید.

بخش بخش کردن بورژوازی متوسط لیبیرال به مرتجع و غیر مرتجع برخوردی غیر مارکسیستی به نمایندگی طبقات و در جهت تطهیر بورژوازی لیبیرال است و ادامه تفکر پوپولیستی گذشته در ارزیابی از مناسبات طبقاتی و انعکاس شواذب تفکر "نظام وابسته" موجود در جنبش کمونیستی ایران و سازمان ما بوده است.

۲- خرده بورژوازی مرفه سنتی و بویژه رهبران آن نیز بدلیل وحدت با بورژوازی، پذیرش رهبری وی و سپردن هژمونی قدرت سیاسی به دست وی (در سازش با امپریالیسم) و کمک در حفظ ماشین دولتی سرما به داری وابسته و بورژوازی ارتجاعی کاملاً به انقلاب می پیوندند و از همان فردای قیام به حلقه سلاح ندها به جلوگیری از اسهام ماشین دولتی توسط ندها، به تنهایی گشادن ندها از دولت بورژوازی، حصول سازش کمربند

میگمارد و همچنین به سرکوب توده‌ها می پردازد. از اینرو مبنای علمی و مارکسیستی در بررسی نقطه چرخش خرده بورژوازی، مقابله وی با انقلاب و جلوگیری از آنست که ما شین دولتی توسط توده‌ها و حفظ و بازسازی ماشین دولتی است.

درک عامیانه و پراگماتیستی، بدون تحلیل علمی از مسئله دولت و ماشین دولتی و آسوده به تفکر غیر پرولتری (تفکر پوپولیستی) تنها آن هنگام که خرده بورژوازی مرفه سنتسی، مستقیماً آشکارا به سرکوب وسیع توده‌ها می پردازد و از این جهت انقلابی از برای مرفه سنتسی را تلفیق شورای انقلاب و دولت بازرگان و ضدنیبال آن خمله به کردستان می داند. در حالیکه تلفیق شورای انقلاب با دولت بازرگان و تحولات ناشی از آن جز به ناکامی منتهی نگردد.

علیرغم عدم تمرکز قدرت در دوره قبل از خمله اول به کردستان و بعد از آن چیزی به نام قدرت دوگانه بورژوازی و خرده بورژوازی که با دو ماهیت متفاوت (یکی انقلابی و دیگری ضد انقلابی) باشد وجود خارجی نداشته و کوچکترین شائبه‌ای به قدرت دوگانه در روسیه پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ ندارد.

قدرت دوگانه زمانی معنی می دهد که دو قدرت ماهیت متفاوت داشته باشند (یکی خلقی، دیگری ضد خلقی)، اولی ارگسبان دمکراتیک (تسلیم شده‌ها) و دومی ارگان اعمال قدرت ضد انقلابی باشد.

کمیته‌های امام که از فردای قیام به خلق سلاح و سرکوب توده‌ها میبردند و در خدمت ماشین دولتی بورژوازی بودند و علیرغم برخی عملکردهای مستقل، اما با به زانده‌ای از آن تبدیل می گردید، اساساً به هیچ وجه انقلابی از برای نمیشوند. آنها به قدری بی‌اقدامات از این تبدیل به هیچ وجه مملکت را به سوی انقلاب اولی انقلابی بورژوازی

مرفه‌سنٹی دراپندوره نیست. کما اینکه اینگونه اقدامات از موضع ضدانقلابی، درجهت ترمیم ما شین دولتی زخم خورده همچنان ادامه دارد و (بعد از قیام) تفاذن با ضدانقلاب حاکم گذشته از مقوله تفاذنیروهای ضدانقلابی بوده و هست و به هیچوجه قابل پشتیبانی نیست. قائل شدن به قدرت دوگانه ادامه تفکر پوپولیسیتی دربرخورده خورده بورژوازی است. این تفکر پوپولیزم بدین صورت تبلور می یابد که خورده بورژوازی مرفه‌سنٹی را تحت عنوان دنباله‌روی از بورژوازی تطهیر می کند و بدین ترتیب بر عملکردها و مواضع خاص او در قدیمت با انقلاب سرپوش میگذارد. نمونه این نوع برخورد را میتوان در ارزیابی گذشته ما زمان از آنها جرم‌زیم به کردستان در مرداد ماه سال گذشته که به ابتکار رهبران خورده بورژوازی مرفه‌سنٹی صورت گرفت ملاحظه کرد که ما زمان گناه آن را به گردن لیبرالها انداخت هر چند که بالطبع بورژوازی لیبرال ارتجاعی قاطعانه خواهان سرکوب انقلاب و ایجاد حاکمیت متمرکز خویش بود.

۳- بنا بر این خورده بورژوازی مرفه‌سنٹی علیرغم قرار داشتن تحت همونی بورژوازی به مثابه جناح فعال دیگری از هیئت حاکمه - وضه گیتا ر بورژوازی - عمل نمیکرده و می کند. لذا جناح‌های بورژواشی و خورده بورژواشی در هیئت حاکمه علیرغم تفاذهای فیما بین شان در افتادنا کتیکه‌ها و شبیه‌ها و برخوردیه مبارزات شده‌ها و مقابله با پیشرفت انقلاب، وحدت آنها در حفظ سیستم جنبه غالب دارد.

۴- جناح دیگر هیئت حاکمه، حزب جمهوری اسلامی است. این حزب اشتلالی از بورژوازی و خورده بورژوازی مرفه‌سنٹی را در بر می‌گیرد که در آن جناح بورژواشی غالب بوده و با همونی سر جناح مغلوب خورده بورژواشی آن سیاستهای اساسی حزب را بر راستای یک حرکت بورژواشی هدایت می کند. این حزب اکنون نقش مسلط را در هیئت حاکمه ایفا میکند.

۵- پس از قیام قدرت دولتی جدید اساساً با ماهیت بورژوازی و خلقی خودنما بندگی طبقه بورژوازی ایران را دانشسته و مدافع سیستم سرمایه داری وابسته به امپریالیسم است (صرف نظر از برخی شمایلات مرتعدیل سطحه فاشیست و وابستگی به امپریالیسم امریکا و تعدیل آن در جهت روابط وسیعتر با امپریالیستهای اروپای و ژاپن و ...)

۶- سرنگونی هیئت حاکمه به مثابه قدرت سیاسی بورژوازی خلقی که مدافع سرمایه داری وابسته است و در حال حاضر به مثابه سد مانع عمده و در درونی پیشرفت انقلاب قرار گرفته و کمب قدرت سیاسی توسط توده های خلق به رهبری پرولتاریا شرط فسروری تحقق پیروزی انقلاب دمکراتیک و خدا مهربا لیستی خلقهای ایران است.

۷- نمایندگان ارگانهای خرده بورژوازی مرفه فدا نقلاسی بنفیر از شخص خمینی که بر اساس اصل ولایت فقیه دارای اتوریته است جناحی از انجمنهای اسلامی و جناحی از حوزه علمیه قم تا زمان مجاهدین انقلاب اسلامی، جناحی از حزب جمهوری اسلامی و ... میباشند.

۸- در دوره بعد از قیام مهبوستن خرده بورژوازی مرفه سنتی به صف فدا انقلاب جنبه استراتژیک داشته و نه تا کتیک و طرح امکان برگشت او، با توجه به موقعیت اقتصادی و اجتماعی از برخورد مارکسیستی نسبت به امربارزه طبقاتی (بطور اعم) و با توجه به صف بندی واقعی قوای طبقاتی موجود و چشم انداز اختلافزاینده و روند تشدید مبارزه طبقاتی (بطور اخص) بدور است. بدین ترتیب اتکاء به امکان برگشت خرده بورژوازی در طرح و اتفاذ تا کتیک دوره کنونی انحراف از مشی پرولتری است.

تغییرات در روابط و آرایش نیروها پس از قیام

۹- خرده بورژوازی مرفه سنتی، در دوره نخست انقلاب (تا قبل از قیام) تحت فشار وسطه مطلقه سرمایه مالی امپریالیستی و سرمایه انحصاری وابسته و تضادش با ستم امپریالیستی و سرمایه انحصاری وابسته با گرایش دمکراتیک ناپهگیر در انقلاب شرکت داشت. این قشرا جماعتی به لحاظ موقعیت اقتصادی پیش در ستم سرمایه داری وابسته و روابط نزدیکش با سرمایه و این واقعیت که شان به شان بورژوازی متوسط می ساید و با دفاع از "مالکیت مقدس" و حفظ سلطه سرمایه، نسبت به جنبش کارگری دارای بیداری طبقاتی بوده و احساسات دشمنانه دارد. نمایندگان سیاسی - فکری خرده بورژوازی مرفه سنتی با پیشرفت انقلاب و سرآمد جنبشش بوده ای طبقه کارگر و توده های زحمتکش در آستانه قیام از موضع بورژوا فرمیستی به همراه لیبرالها و دیگر نمایندگان بورژوازی متوسط وابسته برای سازش با امپریالیسم و ایجاد ارگان سازش (دولت جدید) اقدام نمود.

پیشرفت جنبش انقلابی توده ها و انجام قیام علمبرغم خواست و وحشت جبهه آستان نمایندگان خرده بورژوازی مرفه با عشت کردید که خرده بورژوازی مرفه سنتی به ارگانهای قدرت خاص خود (کمیته ها و...) دست یابد و از آن زمان تا کنون در اثنای و سازش با بورژوازی و به همراه آن فعالانه دست به سرکوب توده ها و مقابله با انقلاب زده است. از این رو در آینده دوره به نیروی ضد انقلابی تبدیل شده است.

۱۰- با توجه به مطالب فوق تغییرات سیاسی پس از قیام موجب تغییر در مناسبات اساسی بین طبقات ویرممنای آن تغییر استراتژی مرحله ای انقلاب نگردیده است و انقلاب دمکراتیک - ضد امپریالیستی ایران با سرخسته نترندن و طایف سوسیالیستی و تشدید مبارزه طبقاتی همچنان در دستورات است.



قطعنامه کنگره دوم

سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

درباره

رویزبونیسم و سوسیال امپریالیسم شوروی

I

۱- رویزبونیسم بمثابه یک جریان طبقاتی عبورزواشنسی
محمول عصر امپریالیسم می باشد، کائوتسکیسم، شتولیم، خروشچفلیسم
کمونیسم اروپائی، رویزبونیسم سه جبهه ای... اشکال متفلسفات
رویزبونیسم بوده و دارای ماهیت یگانه عبورزواشنسی و ارتجاعی
میباشند. رویزبونیسم دشمن اصلی مارکسیسم - لنینیسم بوده و
مبارزه پیگیر علیه آن مضمون اصلی مبارزه ایدئولوژیک جنبش
کمونیستی بین المللی و ایران را تشکیل میدهد.

۲- شوروی در دوران لنین و استالین کشوری سوسیالیستی بوده
و در آن دیکتاتوری پرولتاریا حاکم بود. اقتدا سوسیالیستی در
اتحاد جماهیر شوروی از سال ۱۹۲۳ بطور اساسی متفرک گردیدند.
بدنیال برخی اشتباهات و انحرافات حزب بلشویک و رفیسن
استالین (۱) و پس از غلبه و تسلط رویزبونیسم خروشچفی در شوروی
حزب و دولت حاکم ماهیت پرولتری خود را از دست داده و تبدیل
به ارگاسهای طبقاتی عبورزواشنسی میگردد. سانفی کامل مشی و
واقع ساسی - ایدئولوژیک مارکسیستی - لنینیستی از جانب

گروه رویزیونیست خروشچف - برژنف و تنقیه، اساسی حاملین مثنی پرولتری از درون حزب مبارزه، دوخط مثنی پرولتری و بورژواشی در حزب با پیروزی مثنی رویزیونیستی پایان گرفته و حـزب اتحاد شوروی کاملاً رویزیونیستی میگردد و به ارتداد و خیانتکامل در مصلطه، بدنیال استخاله، بورژواشی - رویزیونیستی حزب بلشویک، دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی از بین رفته و نابود میگردد و دولت به ازگان دیکتاتوری بورژوازی تبدیل میگردد.

۳- بدنیال از بین رفتن دیکتاتوری پرولتاریا و استقرار دیکتاتوری بورژوازی، اقتضای دوسیالیستی استخاله پیدا کرده و تغییر ماهیت میدهد، این اقتضای دحمت سوسیالیستی خود را از دست داده و در مسیر بازگشت و غلبه، اقتضای سرمایه داری و در خدمت بورژوازی نوین قرار میگردد. زیرا با توجه به رابطه دیالکتیکی بین روبنا و زیربنای جامعه، استخاله و تغییر ضد انقلابی در روبنا نمیتوانست تا شير مستقیم و قاطعی بر زیربنای جامعه نگذارد... در همین رابطه باید افزود آنجا که بین دیکتاتوری پرولتاریا و مالکیت و اقتضای دوسیالیستی رابطه ارگانیک و معینی وجود دارد اما ما بدون حزب پرولتتری و دیکتاتوری پرولتاریا، مالکیت سوسیالیستی معنایش نخواهد داشت، بنا بر این پس از استقرار و حاکمیت رویزیونیسم در شوروی اقتضای ماهیت سوسیالیستی نمیتوانست با سرجایماند، قبضه شدن قدرت سیاسی توسط رویزیونیستها بناگزیه اقتضای تحت مشی ویرنا مه، رویزیونیستی آنان قرار میداد و با این لحاظ این اقتضای دشمنها در خدمت اهداف طبقاتی بورژواشی انسان میتواند قرار گیرد.

۴- حاکمیت بورژوازی نوین بطلب مالکیت سوسیالیستی از پرولتاریا منجر گردید و بدنیال آن طی پروسه ای با تبدیل و سایل و ابزار تولید کالاهای تولید نیروی کار به کالا، قانون ارزش اضافی کاملاً برنامهای عرضه های اقتضای جامعه، شوروی

غالب شده و بر پایه استثمای نیروی کار طبقه کارگر ارزش اضافی تحقق میابد.

۵- پس از یک دوره استحاله، رویه‌های مبنای مومنت سیاسی و اقتصادی بورژوازی نوین تحکیم و تثبیت گردیده و اقتصاد سوسیالیستی شوروی با اقتصاد امپریالیستی تبدیل میشود. از آنجاکه در گذشته اساساً بازار و سایر تولیدیطور متمرکز در مالکیت سوسیالیستی دیکتاتور پرولتاریا بود، پس از همین رفتن قدرت سیاسی پرولتری این مالکیت متمرکز دولتی در شکل بورژوازی نوین قرار میگیرد و بر این پایه اقتصاد سرمایه داری انحصاری دولتی بوجود میآید. این اقتصاد علیرغم ویژگیهای خاص خود، دارای ماهیت امپریالیستی بوده و مشخصات پهنگان امپریالیسم را بطور اساسی با خود حمل مینماید.

۶- ویژگی اصلی اقتصاد امپریالیستی شوروی در این است که از عالیترین تمرکز تولید و سرمایه به برخوردار بوده و دارای شکل انحصاری دولتی میباشد. لیکن باید تاکید نمود که مشخصات ماهوی پهنگان امپریالیستی مانند انحصار (در شکل انحصار دولتی)، الیگارشلی مالی و سرمایه مالی، صدور سرمایه، شرکت در تقسیم جهان و داشتن مناطق نفوذ در مورد شوروی صادق است. علاوه بر این باید افزود، همانطور که لنین میگوید: "آنچه برای امپریالیسم جنبه اساسی دارد سرمایه چند دولت بزرگ برای اعراض مبادت است." امپریالیسم بمثابه بالاترین مرحله سرمایه داری، این حکم لنینی نیز در مورد شوروی کاملاً صدق میکند. شوروی بمثابه یک دولت امپریالیستی در پی اعمال سیاست و همزبونی جهانی میباشد و در راه تحقق آن باید یکسری قدرتهای امپریالیستی بر قیامت دست میزند.

۷- برو واضح است که شوروی ملحاظ ماهیت امپریالیستی خود به تجاوز و مداخله (نظامی و غیر نظامی) و توسعه طلسمی و چپاول و غارتگری دست زده و یک سیاست امپریالیستی و استعماری را

مانند همه امپریالیستهای دیگر در عرصه جهان به پیش میبرد .
 سیاست خارجی شوروی بر اساس ماهیت امپریالیستی دولت و
 اقتصاد این کشور و مبتنا به انعکاسی از مسایات درونی آن
 امپریالیستی و نواستعماری بوده و دولت شوروی بر اساس این
 سیاست در پی اعمال استمگری ملی و با نقیاب در آوردن خلقهای
 جهان میباشد . کوشش جهت نفوذ در جنبشهای آزادیبخش و با تحریف
 کشاندن آنها ، مداخله نظامی ، ایجاد جنگهای محلی ، انجسام
 کودتا ، فروش اسلحه و سوداگری تسلیماتی ، مبادله نابرابر و
 تجارت امپریالیستی و ... نمودهای ماهیت امپریالیستی
 شوروی میباشد .

۸- این کشور در راه تحقق اهداف امپریالیستی و استمگرانه خود
 با ریشه یکسری نظریه ها و تشویرها از قبیل: "حق حاکمیت محدود"
 "دیکتاتوری بین المللی" ، "خانواده بزرگ سوسیالیستی"
 "تقسیم سوسیالیستی کار در صحنه بین المللی" ، "انترناسیون
 با ادغام اقتصادی" ، "راه رشد غیر سرمایه داری" و ... دست زده
 است . این تشویرها و نظریه ها در ماهیت خود رو بزیونیستی
 نواستعماری و امپریالیستی میباشد و در خدمت تاسیس منافع
 امپریالیسم شوروی قرار دارند (۲) .

۹- از آنجا که شوروی در ماهیت و در کردار واقعی خود یک کشور
 امپریالیستی است ولی گفتار "سوسیالیستی" خود را برای فریب
 طبقه کارگر و خلقهای جهان و برای با تحریف کشاندن جنبشهای
 آزادیبخش و انقلابات پرولتری حفظ نموده است ، باین خاطر
 این کشور را سوسیال امپریالیسم شوروی مینامیم . یعنی شوروی
 "سوسیالیست در گفتار و امپریالیست در کردار است .

۱۰- احزاب رویزیونیست وابسته با طرفدار شوروی مانند حزب
 "کمونیست" فرانسه ، حزب "کمونیست" ایتالیا ، حزب "کمونیست"
 اسپانیا و ... در عرصه بورژوازی و عدالتیست جهانی قرار دارند .
 ۱۱- "حزب توده" ایران ، یک حزب رویزیونیست و ارتجاعی و

کارگزار سوسال - امپریالیسم شوروی در ایران است .

۱۲- کشورهای رویزیونیست وابسته و با مدافع سوسال امپریالیسم شوروی مانند کشورهای رویزیونیست اروپای شرقی، مغولستان، کوبا، آنگولا، ویتنام، لائوس، کامبوج، درجهبه* رویزیونیسم و سوسال امپریالیسم روس قرارداد رند و بهیچوجه قابل دفاع و پشتیبانی نمیباشند .

۱۳- کشورهایی مانند تیویپی، هند، سوریه و... که بورژوازی در آنها حاکم بوده و دارای روابط تنگاتنگی با شوروی میباشد ، ارتجاعی بوده و بهیچوجه قابل حمایت نمیباشند .

۱۴- سوسال امپریالیسم شوروی در رأس یکی از دو قطب اساسی جهان امپریالیستی قرار گرفته است و برنامۀ استراتژیک و تاکتیکی جهانی پرولتاریا باید این واقعیت را در نظر داشته باشد . ماضی تاکید بر مرزبندی همه جانبه و مشخص ارزیابی و درکمان از سوسال امپریالیسم شوروی و جایگاه آن با درک و ارزیابی رویزیونیستی رویزیونیستهای سه دههانی ، چپتنس در همسین جا باید بیان کنیم که شعارهای "مرگ بر امپریالیسم جهانی سرکردگی امپریالیسم آمریکا" و "مرگ بر امپریالیسم آمریکا دشمن اصلی خلقهای جهان" شعارهای انحرافی و رویزیونیستی میباشد ، زیرا این شعارها نقش امپریالیسم شوروی را در جهان امپریالیستی و در رأس یکی از دو قطب اساسی امپریالیستی نادیده میگیرند . علاوه ، شعار "مرگ بر دوا بر قدرت آمریکا و شوروی" نیز انحرافی و به جهانی میباشد . زیرا این شعار واقعیت سیستم جهانی امپریالیستی را مخدوش نموده و واقعیت دیگر قدرتهای امپریالیستی را نادیده میگیرد .

۱۵- سوسال امپریالیسم شوروی به تنها خطری برای حسیش کمونیستی جهان و ایران محسوب میشود . بلکه همجنس از آنجا که سمنانه یک قدرتی امپریالیستی عمل میکند یکی از دشمنان

بین المللی آزادی و استقلال حلقها تبدیل گشته است. ساس لحاظ سوسال امیریا لسم شوروی به تنها مماست از لسم سسشن کمونیستی مورد مبارزه، قاطع قرار گیرد، بلکه همچنین با ایدافه کردکه مبارزه، مدا میریا لستی حلقهای جهان از مبارزه علیه امیریا لسم روس جدا نیست.

۱۶- پس از غلبه، رویزیونیسم به جهانی هوا - ننگ بر جزیر دولت چین، حزب و دولت این کشور تغییر ماهیت داده و دیکتاتوروری پرولتاریا بنا بوده است. در دوران رفیق ماشو، چین علیه رسم یکسری انحرافات راستروانه، رفیق ماشو و حزب کمونیست (۳) یک کشور سوسیالیستی بوده است. لیکن پس از حاکمیت رویزیونیستی و بنا بودی دیکتاتوروری پرولتاریا و احیای سرمایه داری اسپن کشور ما هیت سوسیالیستی خود را از دست داده و تبدیل به یک کشور بورژوا رویزیونیستی گردیده است. در حال حاضر در چین بورژوازی حاکم است و تشوری رویزیونیستی و ارتجاعی به جهان استراتژی بین المللی سوزووازی نخواست، چین میباشد. جایگاه جیسن امروز در اردوگاه خدا انقلاب جهانی قرار داشته و از نظر استراتژی جهانی پرولتری واقعیت ارتجاعی و خدا انقلابی چین امروز نیرد قیقا باید مورد توجه پرولتاریا قرار گیرد.

۱۷- جمهوری دمکراتیک خلق کره (شمالی): این کشور هفتوز بطور قطعی به اردوگاه رویزیونیسم جهانی نیبوسته. و دارای خط مشی سانتریستی میباشد. این کشور در مبارزه اش علیه امیریا لسم آمریکا و آزاد سازی کره جنوبی مورد پشتیبانی ما قرار دارد.

۱۸- جمهوری توده ای آلبانی کشوری سوسیالیستی و دیکتاتوروری پرولتاریائی میباشد و حزب کارآلبانی بر رهبری رفیق انور خوجه یک حزب کمونیست بشمار میآید. وظیفه، انترناسیونالیستی کمونیستهای جهان است که از این کشور حمایت و پشتیبانی بنمایند. بظنر ما اگرچه آلبانی یک کشور سوسیالیستی است، لیکن رفیق انور خوجه و حزب کارآلبانی دارای انحرافات مشخص میباشد.

که ما از موضع اشتقاقی با آنها مرزبندی داریم (۲)

۱۹- با توجه به اهمیت ایدئولوژیک - سیاسی تئوری مارکسیستی لنینیستی سوسیال امپریالیسم شوروی باید افزود که در زمینه تشکیلاتی مرزبندی با سوسیال امپریالیسم شوروی به مثابه یک قدرت امپریالیستی معیار عضویت سازمانی ما می باشد. به علاوه موضع علیه سوسیال امپریالیسم شوروی نه تنها یکی از معیارهای اساسی وحدت در جنبش کمونیستی بشمار می آید، بلکه همچنین این موضع مشخص کننده، مرز بین طیف پیگیر جنبش مارکسیستی لنینیستی ایران از طیف ناپیگیر و متزلزل آنست.

مرزبندی با نظریات انحرافی و رویزیونیستی در قبال سوسیال امپریالیسم شوروی

II

بنابراین دلایل فوق:

- ۱- نظریه ای که معتقد است شوروی رویزیونیست نبوده و بسک کشور سوسیالیستی میباشد، نظریه ای کاملاً رویزیونیستی است که قاطعاً نه باید افشا و طرد نمود. نظریه، حزب توده و سازمان چریکهای فدائی خلق (اکثریت) در این چهار چوب میگنجد.
- ۲- نظریه، رویزیونیستی سه جهان - این نظریه، ارتجاعی تحت این عنوان که "ابر قدرت شوروی امپریالیست جوانتر بوده و خطر عمده برای ایجاد جنگ است"، توده های خلقهای تحت ستم و پروتاریای جهانی را با ایجاد دولت های ارتجاعی و امپریالیست های اروپایی و کشادن بدنهال امپریالیسم آمریکا فرا

میخواند، این موضع ارتجاعی نسبت به سوسیال امپریالیسم شوروی
موضعی رویزیونیستی است که از موضع بورژوازی با سوسیالیسم
امپریالیسم شوروی مرزبندی دارد و قطعاً به یابیدافتن و طرد
گردد.

۳- نظریه‌ای که معتقد است در حزب شوروی یک گرایش رویزیونیستی
وجود داشته اما شوروی کماکان یک کشور سوسیالیستی میباشد،
نظریه‌ای رویزیونیستی و انحرافی است. این نظریه انحرافی
فاقد درک پرولتری از ماهیت رویزیونیسم و مرزبندی کمونیستی
با آن میباشد. نظریه "راه کارگر" در چهار چوب همین انحراف
قرار دارد.

۴- نظریه‌ای که معتقد است در شوروی رویزیونیسم غلبه پیدا
کرده و دیکتاتوری پرولتاریا از بین رفته ولی دولت حاکم نه یک
دولت بورژوازی، بلکه یک "دولت استثنایی" بوده و اقتصاد
سرمايه داری امپریالیستی در شوروی وجود ندارد. یک نظریه
شروعیستی و رویزیونیستی میباشد. این نظریه نه تنها ماهیت
بورژوازی رویزیونیسم را درک نمیکند، به تنها رابطه
ارگانیک و متقابل روسا و سرسرا را نمی بینند، به تنها در مقوله
دولت طبقاتی تجدید نظر میکند، بلکه همچنین با اعقاد سه
وجود نظام اقتصادی - اجتماعی جدیدی در شوروی که به سرمايه
داری است و نه سوسیالیستی، به رد ماتریالیسم تاریخی و اصول
شاخته شده آن میپردازد. نظریه "بلوشیوی" برای منتسلا
استوار است و برخی از مشکلات مارکسیستی ایران مانند زمندگان
متأثر از این نظریه میباشد.

۵- نظریه‌ای که معتقد است در شوروی رویزیونیسم غلبه پیدا
کرده، لیکن دوران استعالمه تمام نشده و اقتصاد کنونی شوروی،
یک اقتصاد سوسیالیستی میباشد. نظریه‌ای کاملاً انحرافی می-
باشد. این نظریه که از دیدگاه اکومونیستی و در عین حال
رویزیونیستی مناسک برد، پس از ۲۰ سال حاکمیت رویزیونیستی

در شوروی وجود افتخار دوسوبالیستی را امکان پذیر میدانند. این دیدگاه انحرافی نمیتواند رابطه دیالکتیکی و متقابل زیربنا و روبنا را درک کند و نمیتواند از نقش حزب کمونیست و دیکتاتوری پرولتاریا و رابطه تنگاتنگ آن با مالکیت دوسوبالیستی در کمیونیستی ارائه دهد. این دیدگاه پس از ۲۰ سال حاکمیت روبریونیم خروشنجی - برژنفی، از آنجاکه سیاست اقتصاد را جدا از یکدیگر در عین حال ایستادگی میکند، مالکیت دوسوبالیستی را بدون دیکتاتوری پرولتاریا ممکن میدانند.

۴- نظریه ای که معتقد است از دوران استالین تا امروز در شوروی بوروکراسی غلبه داشته ولی کماکان دولت شوروی دولت کارگری باقی مانده و اقتصاد و مناسبات تولیدی این کشور دوسوبالیستی میباشد. نظریه ای شروتسکیستی میباشد. این نظریه بنیاد انحرافی بکلی فاقد درک علمی از مقوله روبریونیم بوده، مرز بین مارکسیسم - لنینیسم (پرولتاریا) و روبریونیم (بورژوازی) را مخدوش نموده، رفیق استالین رهبر پرولتاریای جهانی را هم ردیف روبریونیستهای خاشاک به طبقه کارگر قرار داده و در بر خورد به غول بوروکراسی فاقد دبدبقاتی میباشد این نظریه شروتسکیستی و ضد کمونیستی دارای درکی شدیداً اگنومیستی بوده و قادر به درک تحولات روبنایی زیربنایی در شوروی نمیباشد. نظرات "انترناسیونال ۴" و "اروستانه ضد انفلاسیون" با یک زهرآشی در این چهار جهت قرار میگیرند.

باورتنی

۱- در این مورد میتوان به کمبها دادن به مبارزه، طبقا شی در دوره ساختن سوسیالسم و سبزه مبارزه، مسترد در عرصه ایدئولوژیک در درون حزب نام برد. این کمبها دادن به مبارزه، ایدئولوژیک درون حزبی و توسعه ندادن آن به میان نوده های طبقه کارگر زمینه، متاعی برای رشد گرایشات انحرافی در درون حزب را بوجود آورد در نوده های طبقه کارگر را از آموزش ایدئولوژیک و آبدنگی و آگاهی طبقاتی لازم در عرصه سیاسی - ایدئولوژیک محروم میساخت.

بررسی این انحرافات و اشتباهات با توجه به شرایط مشخص تاریخی و زمینه های عینی و ذهنی نمایا ز مندی بررسی عمومی ای است که در بخش تفصیلی قطب نامه تا حدودی مورد بحث قرار داده میشود.

۲- ماکوشن جناحی از حزب رویزیونیست شوروی برهبری یونگراف در جهت پس گرفتن تزه های افشاده، رویزیونیستی را افشا میکنیم و جنبش کمونیستی ایران را نسبت با شکل جدیدی از رویزیونیسم شوروی هشدار میدهم.

۳- حزب کمونیست چین و رمنیق ما شو چهار یکم انحرافات راستروانه بوده اند، نوع برخوردیه؛ مبارزه، ایدئولوژیک درون حزبی و عناصر رویزیونیست موجود در حزب، بورژوازی ملی دیکناتوری دمکراتیک خلق، سیاست خارجی چین در دوره آخر حیات ما شو و... بیان این انحرافات راستروانه میباشد.

۴- در این مورد تحلیل انحرافی و غیر پرولتری رفقای آلبانی از حزب کمونیست چین و رمنیق ما شو، دستاوردها و انحرافات آنان قبل از حاکمیت رویزیونیستهای سه جهانی بر حزب و دولت

چین، برجسته است. این تحلیل انحرافی به نفی سوسیالیسم و دستاوردهای سوسیالیستی چین در زمان رفیوما شو و محدود شدن کردن مرز میان حاشین به سوسیالیسم و کمونیستهای مانند رفیق ما شو منجر میشود. علاوه بر این در عرصه سیاست حمایت از رژیم ارتجاعی ایران و ضد امپریالیست دانستن دولت جمهوری اسلامی جلوه دیگری از انحراف غیر پرولتری این رفقا است.

این تحلیل غیر پرولتری ماهیت طبقاتی رژیم و هیسبیت حاکمه ایران را تحریف کرده و آنرا ضد امپریالیستی ارزیابی کرده است و با این ترتیب پشتیبانی از مبارزه انقلابی خلقهای ایران علیه رژیم حاکم را نفی کرده است.

حمایت حزب کارآلبانی از گروهها و جریانها که مـسـلـا اپورتونیستی جلوه دیگری از انحرافات رفقا است.

برخورد همه جانبه با نظرات رفقای آلبانی در برخورد به انترناسیونالیسم پرولتری و ضرورت احیای قطب ایدئولوژیک سیاسی تشکیلاتی پرولتری جهانی بعد از مرگ رفیق استالین تا بحال و... نیازمند بررسی همه جانبه تری است.

قطعه نامه درباره

”جنبش کمونیستی ایران و مسئله وحدت“

۱- ماهیت جنبش کمونیستی

حزب کمونیست با حزب طبقه کارگر، غا لپترین شکل طبقاتی پرولتاریا و ستاد رهبری کننده آن در مبارزه طبقاتی میباشند. این حزب، از پیوند سوسیالیسم علمی (مارکسیسم-لنینیسم) یعنی ایدئولوژی طبقه کارگر با جنبش خودبخودی این طبقه بوجود میآید. این پیوند در آمیختگی، طبعا نمیتواند یکباره عملی شود و تحقق آن تلاش سرسختانه ای میطلبد. مع هذا عدم تحقق این پیوند و فقدان حزب در شرایط مشخص یک کشور به مفهوم آن نیست گسسته طرفین این پیوند، یعنی ایدئولوژی کمونیستی از یک طرف و جنبش خودبخودی کارگری از طرف دیگر دارای ماهیت تعریف شده ای نمی باشد. برعکس ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم دارای تعریف ویژه خود بوده و بنیاد داندن حزب مارکسیستی-لنینیستی نه بیان صرف این ایدئولوژی بلکه پیوند این ایدئولوژی را با جنبش خودبخودی کارگری نشان میدهد. ماهیت ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم از هنگام تدوین آن توسط مارکس و انگلس در قرن نوزدهم (مارکسیسم) و سپس تکامل آن در شرایط عمرا مبریا لیسیم توسط لنین و استالین (لنینیسم) همواره در مرز بندی صریح و قاطع آن با اشکال مختلف ایدئولوژی بورژوازی و همچنین جهان بینی های مختلف خرده بورژوازی که وابسته به ایدئولوژی بورژوازی هستند نهفته است. در نتیجه ایدئولوژی پرولتاریا را تنها در مقابل و مبارزه با ایدئولوژی بورژوازی (و جهان بینی های خرده بورژوازی وابسته به آن) رشد و نمو کرده و طبعا در مرز بندی با آن قابل تعریف است. در این مبنا بر

بورژوازی نمی میکنند تا به نفوذ در جنبش پرولتاریا سرخا بسته و موجب اجرا و ارتداد این جنبش از ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم گردد.

در عرصه ما، شکل اساسی این ارتداد از ایدئولوژی مارکستی-لنینستی، رویزیونیسم، ماژدک بعنوان شکلی از ایدئولوژی بورژوازی امپریالیستی اصول اساسی ایدئولوژی پرولتاریا یعنی علم مبارزه طبقاتی (مفهوم طبقاتی دولت، رافکسید، فوریست سیاسی، دیکتاتور پرولتاریا) و جهان بینی فلسفی مارکسیسم-لنینیستی یعنی ماژدک و دیالکتیک دیالکتره علم اقلتما دیالکسی مارکستی را نفی کرده و بجای آن اصول ایدئولوژیک و جهان بینی بورژوازی را مستحسانند، سایبر اسپین بایدگفت که ماهیت ایدئولوژی، مارکسیسم-لنینیسم در هر مصادری مرزبندی قاطع و صریح با اشکال مختلف رویزیونیسم مانند برشتا، نیسم، گنا، نوئیکسیسم، تیتوشیسم، خروش، نیسم، رویزیونیسم، سه جانی، ریگرا انواع ارتداد ایدئولوژیک مانند نروائیکسیسم بهنه است. اگر حزب مارکستی-لنینستی هورمیتیا نباسته اشدا ایدئولوژی طبقه کارگر تیلور خود را در مجموعه مخالف، گروه - ها و سازمانهای کمونیستی ای می باید که با اشکال مرز بندی لنینیسم داری مرزبندی قاطع و صریح با اشکال مختلف رویزیونیسم و دیگر انواع ارتداد ایدئولوژیک بوده و وظیفه عملی مهم خود را با حزب طبقه کارگر قرار داده اند، الینسه واضح است که در سطح معینی از تکامل جنبش کمونیستی ببینی در شرایط فقدان حزب و عدم تعمیق همه ما ساز ایدئولوژیک مرزبندی جنبش کمونیستی با رویزیونیسم و دیگر انواع ارتداد ایدئولوژیک کنمی شواهد در تمام دانه این جنبش داری عمیق یکسان مانند وظیفه طبقاتی، محملی را در سر مگرد که از سکیرا با سکیرا مانند شود، فقط در شرایط وجود حزب است که مرزبندی با رویزیونیسم و دیگر انواع ارتداد ایدئولوژیک

در کل جنبش کمونیستی وکلا بعنوان یکی از سیاسی ایدئولوژیکی حزب بصورت عمومی از یک عمق و انسجام برخوردار بوده و تملق خود را در یک مراسم، در یک برنامه و در یک اساسنامه یافته و تمام محافل و گروههای قابل وحدت جنبش کمونیستی را در خود گردمیاورد.

۴- جنبش نوین کمونیستی ایران

جنبش نوین کمونیستی ایران بعنوان جزئی از جنبش کمونیستی جهانی در مرز بندی مارویزیونیسم خروشجفی شکل گرفت غلبه رویزیونیسم بر حزب کمونیست شوروی و دیگر احزاب اروپای شرقی در اوایل دهه ۵۰ و اوائل دهه ۶۰، جنبش کمونیستی جهانی را به انشعاب گشاینده و مرز بندی جدید ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی را با رویزیونیسم احشائات پذیر ساخت. حزب کسار آلمانی و حزب کمونیست چین هر چند از این مبارزه با رویزیونیسم بوده اند.

متأثر از این حرکت تاریخی از ضروریستی، معافیت و گروههای مارکسیستی - لنینیستی در ایران شکل گرفته و پس از طرد و انشعاب حزب شده بعنوان عامل رویزیونیسم خروشجفی و سوسیال امپریالیسم شوروی در جنبش کارگری و فدا مبریا لیستی ایران، به شکل گیری جنبش نوین کمونیستی ایران منتهی دادند. ولی متأسفانه این جنبش در اولین قدمهای خود دچار جهیروی شده و مشی خرده بورژوازی آوانتورستی "مبارزه مسلحانه روشنفکران جدا از توده" بر منشی و سیاست آن حاکم گشته و آنرا دچار انحراف (نه ارتداد) ایدئولوژیک کرد. با وجود حاکمیت این منشی غیر پرولتری، بر غالب محافل و گروههای کمونیستی میهن ما، مرز بندی مارویزیونیسم کماکان بعنوان یک گرایش ایدئولوژیک بر منشی ایدئولوژیک این گروهها باقی ماند. البته واضح است که وجود این منشی خرده بورژوازی در کنار این گرایش

ایدئولوژیک پرولتری شناختی فاش بود که نمی توانست مدت درازی ادامه یافته و با بدیهه نفع یک طرف خاصه می بافتست. جنبش نوین کمونیستی ایران سرانجام در اوائل اعتلا انقلابی جدید پس از فراز و نشیبهای فراوان و پس از دادن ضایعات حیران ناپذیر با لایحه در بخش غالب خود به مرزبندی با مشی چریکسی خرده بورژواشی مثال شد. منتهی هنوز ستون این مرزبندی قاشم نشده بود که دامنه موج یک تنها جم جدید رویز یونیشی در سطح جنبش جهانی کمونیستی به جنبش نوین کمونیستی ایران رسید؛ غلبه رویزیونسم به جهانی بر حزب کمونیست چین، با پاره دیگری از جنبش را بدرون خود برد و این امر ضرورت یک مرزبندی جدید ایدئولوژیک و تشکیلاتی را با رویزیونسم به جهانی بمناسبت ایدئولوژی بورژوازی مطرح ساخت. هر چند از این مبارزه حزب کارآلبانی بود. تا گفته نماند که مرزبندی کردن رویزیونسم به جهانی به رویزیونسم غروشی و سوسیال امپریالیسم شوروی امکان تعرض بیشتری بخشید.

بدین گونه در جنبش نوین کمونیستی ایران نیز مرزبندی قاطع و مریح با رویزیونسم به جهانی یکی از اصول ماهسوی آن کشت.

امروزه تمام معافل، گروهها و سازمانهای که با رویزیونسم غروشی و رویزیونسم به جهانی و همچنین تروتسکیسم مرزبندی دارند و در دفاع از مارکسیسم لنینیسم علیه تمام این مسوار دارند و دمبارزه میکنند، جز جنبش نوین کمونیستی ایران به حساب می آیند. ولی بخاطر فقدان حزب طبقه کارگر و علاوه وجود بحران های عمیق ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی در جنبش کمونیستی ما، ترکیب این جنبش از یکدستی و همگونی لازم در بر خورده این موارد ارتداد بورژواشی برخوردار نیست، و علیرغم اینکه تمام گروهها و سازمانهای درون این جنبش ارتداد رویزیونیشی در سطوح مختلف مرزبندی دارند، لکن بدلیل وجود گرایشات

رویزبونستی واپورتونستی از آنجا که حول یک برنامسه و
 اساسنامه و در پیوند لازم با جنبش خود بخودی کارگری متحد نیستند
 (پیزی که فقط در یک حزب مارکسیستی - لنینیستی میراست)
 از لحاظ ایدئولوژیک هم دچار انحراف شخصی میباشد بصورتی که
 مشخصا بلحاظ مواضع سیاسی ایدئولوژیک و وظیفه پیگیر و نا پیگیر
 را در آن بوجود آورده است. در وظیفه نا پیگیر، گروهها و سازمانها
 - شی قرار دارند که به درجات مختلف دارای انحراف ایدئولوژیک
 بوده و نسبت به رویزبونستیم غروشی و سه جانی و همچنین
 تروتسکیسم دارای مواضع بانتروپا دارای تزلزلات مشخصی
 ایدئولوژیک میباشد. بطور مشخصی این گروهها ادعای مرز بندی
 با رویزبونستیم غروشی را می نمایند ولی در عمل نسبت بسسه
 مادت یا فتن این رویزبونستیم در قالب دولت و جامعه بورژوا -
 امپریالیستی شوروی دچار تردید و ابهام و تزلزل رویزبونستی
 بوده و آنرا سوسال امپریالیسم بمثابه یک قدرت سیاسی -
 اقتصادی امپریالیستی نمی دانند. با وجودیکه عدم اعتقاد بسسه
 شوروی لنینیستی "سوسال امپریالیسم شوروی" نشان غلبه
 تزلزلات و یک گرایش (ونه جرمان) رویزبونستی برای این گروهها
 و سازمانها میباشد ولی دقیقا بغا طر شرا یط خاص جنبش کمونیستی
 که هنوز قاعدت تمام محافل، گروهها و سازمانهای قاسبل
 وحدت کمونیستی را در یک حزب گرد آورده. این شکل هار نمیتوان
 خارج از جنبش کمونیستی ایران قلمداد کرد. ولی واضح است که
 در همین حال این تشکلات را با توجه به غلبه گرایشات رویزبونستی
 بر آنها نمی توان جز "طبیف اطلایی جنبش نوین کمونیستی ایران
 دانست. واضح است که تزلزل این طبیف نا پیگیر نسبت بسسه
 رویزبونستیم تنها محدود به ایدئولوژی نبوده و اشارات خود را در
 برخورد به قدرت سیاسی حاکم، شوروی و برنامسه انقلاب، استراتژی
 و تاکتیک و دیدگاههای تشکیلاتی میگذارد.

یا تلاش برای ارتقاء ایدئولوژیک. دفع تشتت ایدئولوژیک

- تئوریك، جنبش كمونیستی، هر چه پیوند سیاسی - تشكیلاتی بسا جنبش طبقه‌گرا رگرسیمتر شود، هر چه زوایای تئوری انقلاب ایستاد در مبارزه ایدئولوژیک كمونیستی روشنتر شود، هر چه امكان وحدت گروهها و سازمانهای واقعا كمونیستی افزونتر شود، رشد و ادامه گرایشات روبریونمیستی و جریانات سائتریستی كمتر شده و لحظه ما شكوه، علامت سیاسی حزب كمونیست ایران نزدیكتر میشود. ولی امروزه متاسفانه طیف ناپهگیر بخش قابل توجهی از جنبش نوین كمونیستی ایران را دربر گرفته و لزوم تشدید مبسوط مبارزه ایدئولوژیک فعال و همه جانبه را با روبریونمیسم در تمامی اشكال آن بیشتر از پیش، ضروری میسازد.

ما زمان ما، بعنوان یکی از تشكیلهای ماركسیستی - لنینیستی ایران ویی اغراق پهگیرترین تشكلی که در طیف پهگیر جنبش نوین كمونیستی ایران قرار دارد و وظیفه دارد که در این راه یعنی در راه مبارزه ایدئولوژیک بخاطر تحکیم وحدت جنبش كمونیستی تمام انرژی خود را بکاربرد.

۳- برخورد با دیدگاههای راست و "جیب" دور رابطه

با ماهیت جنبش كمونیستی

امروزه در درون جنبش كمونیستی ایران که مرز بندی بسا روبریونمیسم و دیگر انواع ارتداد ایدئولوژیک چون ترنكسما را بعنوان معیار ایدئولوژیک جنبش كمونیستی ایران و اساس تعریف وحدت و شعور آن می شناسد، ما در رابطه با ماهیت جنبش كمونیستی ایران، مواجهه با دیدگاه راست و "جیب" هستیم: دیدگاه راست علمبرگم آنکه روبریونمیسم را بعنوان معنای مرز بندی ایدئولوژیک جنبش كمونیستی می شناسد، لیکن میان طیف پهگیر ما مواضع سیاسی ایدئولوژیک انقلابی و طیف ناپهگیر با مواضع رگرسیمت ایستاد ایورتیونمیستی درون جنبش كمونیستی قائل به تمایز نبوده و تفاوت سیاسی میان تشكلی که تئوری انقلابی و

مارکسیستی - لنینیستی سوسیال امپریالیسم را بعنوان معیار ایدئولوژیک خود می شناسد یا تشکلی که این شراقتول نداشته و با "رد کرده و در باره ای موارد" غیر قابل اثبات "میشناسد" شائل نیست. در واقع این دیدگاه خود اسیر تنزلات رومیونیستی بوده و با عدم قاطعیت و پیگیری در امر مبارزه ایدئولوژیک و سلبی با سوسیال امپریالیسم شوروی و رومیونیسم، راه را برای غلبه رومیونیسم بر جنبش کمونیستی ما هموار میسازد. این همسان روشی است که باعث شد رومیونیسم تحت عنوان "با زگشت نا پذیر بودن سرمایه داری" در جامعه سوسیالیستی و راجیفی از این دست سرور در بخش بزرگی از جنبش کمونیستی ما نفوذ کند و هنوز هم انقلا و خرابکاری مستمر و از روی برتا مه خود ادامه میدهد. این دیدگاه راست با بدفعالانه مورد مبارزه ایدئولوژیک و نقض کمونیستی قرار گرفته و تصحیح وزده شود.

در مقابل دیدگاه راست، دیدگاه "چپ" قرار دارد. این دیدگاه از روزهایی واقفیت میگذارد، واقفیت و سطح تکامل جنبش کمونیستی روز ایران را نمی بیند که ما قدمی ایدئولوژیک سیاسی انجام یافته در حد حزب بوده و هنوز نتوانسته خود را حول یک تشکیوری برنامها و اساسا مه و در پیوند با جنبش کارگری متحد و متشکل سازد. اما میتوان انکار کرد که بدلیل فقدان این قطب سیاسی ایدئولوژیک تشکیلاتی هنوز نشده های سیاسی در جنبش کمونیستی هستند که قلبشان بخاطر کمونیسم می تند و حاضرند در این راه به هر نداکاری دست بزنند ولی در دامن گرایشات رومیونیستی اسیر هستند و برای تصحیح آنها لازم است که به یک مبارزه ایدئولوژیک بگیری و قاطع و همه جا نبه دست زده شود. آیا میتوان انکار کرد که در شرایطی که جنبش کمونیستی جهانی درگیر بحران ایدئولوژیک عمومی و فاقد ستاد و مرکزین المللی است بحالات گریسار مرکز و نشنت و تهاگندگی بسیار فزونتر میشود در خود این واقعت بر جنبش کمونیستی ایران نیز تا شرمی گذارد؟ چرا و در شرایطی

که سطح ننگا مل جنبش کمونیستی و مبارزه ایدئولوژیک هوزبه آن درجه لازم برای مرزبندی تشکیلاتی (و در اینجا حدود جنبش کمونیستی) نرسیده ما برخوردی "چپ" روانه خود را گول زده و آینه رهاهای حال، حزب را بجای نبود حزب نگذاریم! اس عمل نه تنها باعث خلوص ما ر کمیسیم - لنینیسم و ننگا مل جنبش کمونیستی نخواهد شد بلکه بر آن ضربه خواهد زد. زیرا اگر همچنان که دیدگاه "چپ" می پندارد جنبش کمونیستی ایران فقط محصور به طبف پیشرو و پیگیر آن بوده و طبف نا پیگیر آن درون جنبش کمونیستی نباشد پس بدین ترتیب با رهاهای مبارزه - وحدت - مبارزه ما تشکل - هائی نظیر "رزمندگان"، "راه کارگر" و "چریکهای فدائی خلق (اقلیت)" آنها را بدون توجه به سطح ننگا مل جنبش کمونیستی و مبارزه ایدئولوژیک دروسی آن که هوزبه مرزبندیهای سیاسی ایدئولوژیک همه جا سه بین گرایشات موجود در جنبش کمونیستی منجر شده، خارج از جنبش کمونیستی دانسته و با آنها را در کنار رویزیونیسمهای توده ای، سهجایی و اکثریت فرار داده و به طرد و افشای آنان مبرداریم. دقیقاً در رابطه با همین دیدگاه است که صحنه مبارزه ایدئولوژیک رها و میدان برای شرکت سبازی رویزیونیستها آماده میشود.

بدون ننگا مل ارزیابی مابهبوجه بمعنی سازش ایدئولوژیک و کوچکترین تردید در مبارزه علیه رویزیونیسم و گرایشات رویزیونیستی، توده بلکه متغایلاً برای حکم سیاسی ایدئولوژیک جنبش کمونیستی و دفاع از ما ر کمیسیم لنینیسم ضرورت توسعه و تکامل مبارزه ایدئولوژیک علیه تمامی گرایشات انحرافی در درون جنبش کمونیستی، نفعه و ردودن آنها از جنبش و نه تنها مرزبندی تشکیلاتی با آنها (در اینجا خارج از جنبش کمونیستی دانستن آنان) تا نکند داریم.^۴

۴- دیدگاه و معیارهای وحدت

در رابطه با دیدگاههای وحدت، ما مبارزه ایدئولوژیک بر سمر سراسر یک افلاسی حول مسائل شوریک و وظائف عملی پس

گروههای درون جنبش نوپن کمونیستی ایران را تنها دیدگاه
 صحیح برای دست یافتن به وحدت جنبش کمونیستی مئشنا میسم.
 مرزبندی ما با دیدگاه های انحرافی و از جمله با دیدگاه اشتلا و
 همکاری - مبارزه ایدئولوژیک، سازمان واحد، تشکیلات دورا
 گذار که قبلا در تجربه "کنفرانس وحدت" صورت گرفته با بد تعمیم
 یابد. صرف نظر از دیدگاه "سازمان واحد" که اساسا بربک محصور
 سکتاریستی بنا شد و از انحراف انحرافی است، دیدگاه های دیگر
 بجای مبارزه ایدئولوژیک دست به طرح همکاریه های مستماتیک
 زد و بدین طریق نقش محوری مبارزه ایدئولوژیک را در رابطه با
 وحدت درون جنبش کمونیستی نادیده میگیرند. راهی که با این
 دیدگاهها نمویبر میکنند، راهی است که از یک مرهم بندی اشتلائی
 شروع شده و به یک انحلال و تفرقه محتوم منجر خواهد شد. این راهی
 نیست که به نامین شرایط برای ایجاد حزب طبقه کارگر ایسترا
 بیانجامد.

معیارهای وحدت سازمان با دیگر گروههای مارکسیستی -
 لنینیستی، همان معیارهای ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی
 سازمان است که در برنامه، برنامه، خط مشی انترناژیک و
 تاکتیکی و اساسا ماه آن تدوین شده است. بهمارت دیگر معیارهای
 ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی برای وحدت نمی توانند با این
 معیارها برای عضویت متفاوت باشد. اساسی ترین این معیارها
 بفرارزیر میباشند:

- ۱ - اعتقاد به مارکسیسم لنینیسم بعنوان ایدئولوژی طبقه کارگر
 و انترناسیونالیسم پرولتری.
- ۲ - رد رویزبوسیم خروشی، به عها سی، تروتسکیسم و دیگر اشکال
 ارتداد.
- ۳ - قبول دولت شوروی بعنوان یک دولت موشال امیرالبت
 که حافه و افضا دآن دارای صاحب سورژوا امیرالبتی
 بوده و برای این کشور طبقه بورژوازی حکومت میکند و قبول تز

- سوسیال امپریالیسم بعنوان یکی از معیارهای وحدت، هم-
چنین قبول حزب توده به مثابه یک حزب روبریونیست و به
عنوان کارگزار سوسیال امپریالیسم شوروی در ایران،
- ۴ - رد متی آوانتوریستی چریکی در گذشته و حال،
- ۵ - قبول ایجاد حزب طبقه کارگر بعنوان میرم ترین وظیفه عملی
ما رگسیست لنینیست ها و داشتن دیدگاه و اعد نسبت به وحدت
جنبش کمونیستی .
- ۶ - وحدت نظر در مورد ساخت اجتماع - اقتصادی ایران (قبول
مناسبات تولیدی سرمایه داری بعنوان مناسبات تولیدی
غالب در ایران، تفاد اساسی در جامعه سرمایه داری
وابسته ایران کار سرمایه به بوده و سیستم سرمایه داری وابسته
در انطباق با نیازهای سرمایه امپریالیستی بوجود آمده
است) ، آرایش طبقات ، مرحله انقلاب ، برنامهدا قسطل
پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک و قبول جمهوری دمکراتیک
خلق بعنوان دیکتاتور انقلابی دمکراتیک کارگران
و دهقانان و به مثابه دوره گذاری که تحت هژمونی پرولتاریا
با نامین بیش شرطهای تحول سوسیالیستی جامعه به سمت
استقرار سوسیالیسم میبرد .
- ۹ - پذیرش اساسنامه و مبنای تشکیلاتی م. ل.

پاورقی

■ در همین جا این نکته را نیز لازم به تذکر می‌دانم که در میان شکل
- های دستخوش تزلزل ایدئولوژیک و گرایش رویزیونیستی
در حد رشد و عملکرد گرایش رویزیونیستی یکسان نبوده و "راه کارگر"
با مواضع ایدئولوژیک سیاسی کنونی اش دارای گرایش
رویزیونیستی بسیار قوی و رشد یافته‌ای است که در تکامل خود
می‌تواند به منجلاب رویزیونیسم کشیده شود.

قطعه نامه درباره "س-د-د-پ"

"سازمان دانشجویان و دانش آموزان بهکار" (س. د. د. پ) یک سازمان توده‌ای م-ل غیرحزبی است که در آن دانشجویان و دانش آموزان هوادار خط مشی سیاسی - ایدئولوژیک س-پ متشکل شده‌اند.

س. د. د. پ از لحاظ سیاسی - ایدئولوژیک وابسته به س-پ بوده ولی دارای تشکیلات مستقل خود می باشد و این سازمان تحت رهبری س-پ در جهت ایجاد سازمان جوانان تکامل می یابد.

وظایف

الف - کار سیاسی - تشکیلاتی در بین دانشجویان م - ل و پیشبرد خط مشی کمونیستی سازمان بهکار در راه آزادی طبقه کارگر. در سبب توده دانشجویان و دانش آموزان به این دانشجویان و دانش آموزان حول خط مشی دمکراتیک بهگیر پرولتاریا.

س-د-د. پ. تشکیلاتی است که سازمان بهکار کمک آن در توده‌های انقلابی دانشجویان و دانش آموزان نفوذ نموده و آنها را تحت رهبری و هم‌مونی خویش در خواهد آورد.

ب - س. د. د. پ. با روپشتیان سازمان بهکار... در کارهای توده‌ها موده و سازمان بهکار همواره از طرف آن تقویت میشود سمت دادن حبش دانشجویی و دانش آموری دمکراتیک و ضد

امپریالیستی بطور عموم، ل بطور خاص بسوی پیوند با جنبش
 زحمتکشان و بویژه طبقه کارگر و همچنین پیوند با جوانان کارگر و
 دهقان از دیگر وظایف مهم س. د. د. پ. می باشد.
 ج - س. د. د. پ. نیروی ذخیره سازمان همکار بوده و بعنوان یک
 مدرسه مقدماتی، دانشمویان و دانش آموزان م. ل. انقلابی در آن
 تعلیم و تربیت حزبی می بینند.

رابطه "س-د-د-پ" با "س-پ" و

چگونگی رهبری "س-د-د-پ" توسط "س-پ"

رابطه س. د. د. پ. با س. پ. همانند رابطه سازمان جوانان با
 حزب کمونیست بوده و بر اساس وابستگی سیاسی - ایدئولوژیک
 س. د. د. پ. به س. پ. و استقلال تشکیلاتی س. د. د. پ. استوار است.
 س. پ. از طریق زیرس. د. د. پ. را مستقیماً رهبری می کند:
 ۱ - شرکت دادن س. د. د. پ. در مبارزه ایدئولوژیک درونی س. پ.
 حول برنامه و روشی.

۲ - کارهای دوجانبه که در ارگانهای رهبری س. د. د. پ. مستقیماً
 این ارگانها را رهبری میکنند.

۳ - تأثیر رهبری منتخب س. د. د. پ. از طرف رهبری س. پ.

۴ - نظارت مستقیم ارگانهای رهبری س. پ. بر ارگانهای رهبری
 س. د. د. پ.

س. د. د. پ. بعنوان یک سازمان سراسری تحت رهبری
 ایدئولوژیک - سیاسی و در چارچوب استراتژی و تاکتیک س. پ. و
 با حفظ استقلال تشکیلاتی، مبارزه میکند. بدین جهت س. د. د. پ.
 دارای یک مرکزیت مستقل است. این مرکزیت تحت نظارت
 مستقیم مرکزیت س. پ. می باشد. در مناطق مختلف نیز س. د. د. پ.
 دارای مرکزیت منطقه ای بوده و در همین حال که بعنوان یک

ارگان س. د. د. پ. تحت رهبری مرکزی س. د. د. پ. عمل می نماید .
توسط کمیته منطقه ای س. پ. نظارت و سرپرستی میشود .

از نظر تشکیلاتی س. د. د. پ. مستقل بوده و در پها ده کردن خط
مشئ سازمان همکاری... استقلال عمل خواهد داشت . طبیعی است
که این استقلال با وابستگی سیاسی ایدئولوژیک منافات نداشته
و س. پ. از طریق کارهای دو جانبه ، مبارزه ایدئولوژیک درونی ،
نظارت و سرپرستی مستقیم ارگانهای رهبری س. د. د. پ. . رهبری
ایدئولوژیک سیاسی را تأمین می نماید .

وابستگی سیاسی ایدئولوژیک س. د. د. پ. به س. پ. و تعیین
حفظ و تحکیم وحدت سیاسی - ایدئولوژیک بین س. پ. و س. د. د. پ.
مستلزم شرکت س. د. د. پ. در مبارزه ایدئولوژیک درونی س. پ.
حول برنامہ و مشی آن می باشد . اعفاء س. د. د. پ. از طریق شرکت
در مبارزه ایدئولوژیک درونی (در چارچوب معین) س. پ. و قبول رهبری
س. پ. نه تعهدی و کورکورانه بلکه بر اساس وحدت سیاسی -
ایدئولوژیک با آن صورت خواهد گرفت . ضمانت شرکت س. د. د. پ. در
مبارزه ایدئولوژیک درونی س. پ. بمعنی مخدوش کردن چارچوب
مبارزه ایدئولوژیک درون حزبی و بیرون حزبی نبوده و چارچوب
معین خویش را داراست .

از آنجا که س. د. د. پ. یک سازمان غیر حزبی و توده ای و م. ل
است و از نظر سیاسی ایدئولوژیک وابسته به س. پ. است خط مشی
سیاسی آن همان خط مشی س. پ. می باشد که در کنگره های س. پ. ،
تعیین خواهد شد .

س. د. د. پ. هم از طریق مبارزه ایدئولوژیک درونی در چارچوب
معین ، در تدوین (و نه تعیین) آن نقش ایفا خواهد نمود . در
همین رابطه خطوط عمومی و خط مشی تاکتیکی س. د. د. پ. توسط
س. پ. تعیین شده ، س. پ. در رابطه اش با س. د. د. پ. خط مشی خویش
را اساساً از شیوه اقتناع رفیقانه پیش خواهد برد .

توضیح ۱ : س. د. د. پ. یک سازمان توده ای م. ل. است و به

این اعتبارها مهمترین شکل یک سازمان توده‌ای لبرحزب است. بهمین دلیل رابطه‌اش با سازمان دارای قوانین ویژه و همانند رابطه سازمان جوانان با حزب می‌باشد.



بوده و از آن تغذیه میشود. اعتقاد به تئوری نظام وابسته، انحرافی است که بسیاری از نیروهای جنبش کمونیستی را که به مرزبندی با آوریایی نیمه فئودالی از ساخت جامعه ایران پرداخته اند تهدید میکنند. ما خود نیز از شواذب فکری چنین درکسی (همچون اعتقاد به بورژوازی متوسط غیر وابسته و...) برخوردار نبوده ایم و بر خورد کنونی ما از جهاتی متوجه درکهای انحرافی خودمان نسبت به این مقوله است. در همین حال اگر چه این نوشته سنتیما بر خورد به رفقای وحدت انقلابی را در مدنظر ندارد (زیرا که این رفقا نظراتشان را در این زمینه بطور روشن ابراز نکرده اند) اما از آنجا که در نظریات اکثر گروههایی که بعداً با وحدت خویش، شکل وحدت انقلابی... راهی ریزی کردند، این تئوری انحرافی و اشکالات مختلف آن در عرصه های گوناگون، جایگاه برجسته ای را داشت (هر چند در همه آنها نه بطور یکسان) و نیز از آنجا که انعکاس این تئوری پایه ای انحرافی را گماکان در نظریات این رفقا، در عرصه های مختلف (بر خورد به روابط طبقات اهداف انقلاب ایران، تضادهای جامعه، قدرت سیاسی و...) تا حد هستیم، بنا بر این این نوشته همچنین تلاشی است در جهت کمک به نقد این درک و نظریات انحرافی "نظام وابسته" در دیدگاههای این رفقا



نگاهی به تئوری ضد مارکسیستی "نظام وابسته"

و نتایج سیاسی، اجتماعی آن

مقدمه

آنچه در این مقاله میخوانید، گوشه‌ای از نظریات ما در مورد
ساخت جامعه و ارزیابی درکهای انحرافی نسبت به آن است.
طبیعتا میبایست ما بدنبال انتشار قطعاتی از کنگره دوازدهم
زمینه، نظرات تشریحی خود را در باب سرمایه‌داری وابسته در
ایران و نظرات انحرافی پیرامون آن منتشر می‌نمودیم. اما
تحولات حادث کنونی درون جنبش کمونیستی و ضرورت برخورد با
برخی از نظرات انحرافی آنجا که از ضرورتی عاجل برخوردار
است، ما را بر آن داشت که بصورت طبیعی انتظار انتشار نظرات
تشریحی ما زمان در این زمینه باقی نمانده و بطور عاجل در این
مورد نظریات خود را بصورت فشرده بیان کنیم. از این رو در این
نوشته محور برخورد خویش را بر روی نقد درک انحرافی "نظام
وابسته" متمرکز نمودیم تا نشان دهیم که چگونه این تئوری ضد
مارکسیستی، در همان ادامه تفکر نیمه فئودال - نیمه مستعمره‌ای
قرار دارد که ما پیش نویسی خود را آراسته است. و نشان دهیم که
چگونه این تئوری با تئوری حاکمین تفکرات مستعمره‌نسی در
ارزیابی از مرحله انقلاب، ساخت جامعه و اهداف انقلاب یکسری

دکما تیکهای نیمه فئودال - نیمه مستعمره‌ای که فاقد
 درک صحیحی از مناسبات امپریالیستها با کشورهای تحت سلطه
 بودند، آنانکه نیاز امپریالیسم را به خرید و استثمای ارزان نیروی
 کار مزدوری - یعنی اصلی ترین انگیزه‌ای که وی را بدنبال
 تا مین فوق سودا دار به صدور سرمایه نموده است - درک نمی -
 نمودند و بهمین دلیل ضرورت توسعه سرمایه داری برای تشدید
 استثمای روستا مین حداکثر سودی را پیشان قابل فهم نبود، آنانکه
 علمبرغم حاکم شدن تولید کالای گسترده، تشدید شدن کار به راه -
 ترین کالای جامعه، گسترش تقسیم اجتماعی کار، رشد و گسترش
 سرمایه های بانکی، تجاری و صنعتی تا دورترین نقاط جامعه،
 رشد صنایع و فابریکهای بزرگ و کوچک در برها و روستاها، درهم
 شکسته شدن تولید خرده کالای و غالب شدن تولید ارزش افزایی
 مبتنا به قانون اساسی اقتصادی سرمایه داری، در جامعه که انعکاسی
 از پروسه طلب مالکیت از خرده تولید کنندگان و گسترش کار مزدوری
 بود، شکسته شدن جمعیت دهقانی و فزونی بیایی جمعیت شهری و
 پرولتاریای ایران، تشدید جهت وابستگی اقتصاد شهرها به روستا
 (که ویژگی جوامع نیمه فئودال - نیمه مستعمره است) به عکس آن
 یعنی گسترش وابستگی روستاها به شهرهای ایران، بوجود آمدن
 سیستم بهم پیوسته با زار (در جوامع فئودالی با زار فاقد سیستم
 سیستم بهم پیوسته است، چرا که اساسا تولید جنبه محلی و خرده -
 کالای دارد) که علت وجودی آن همانا وجود مناسبات کالایی
 گسترده (سرمایه داری) است و ... با زهم از حاکمیت فئودالیسم سخن
 میگویند و اکنون نیز برخی از آنان که در گذشته بر ویژگی نیمه فئودالیسم

عوطه میخورند همچنان بدان وفا دارند. آری، چنین دگما تیکهای
 اگر نتوانستند به اشکای شناخت م. ل ساخت نوین جا معه ایران
 را دریا بند، اما در کمال بهت، مبارزه طبقاتی درون جا معه
 (ویژه قیام) حسابهای آنان را برهم زد. آنان با دهانی باز و
 چشمانی سرشار از عبرت و ناباروی دیدند که غیرا کسب قدرت
 سیاسی در ایران از طریق آزاد شدن مناطق صورت نگرفت (آنطور
 که ویژه جوامع نیمه فئودال - نیمه مستعمره است) بلکه بالعکس
 صرف قدرت از طریق قیام شهری صورت گرفت. آنان پیش فرسود
 ناباورانه اندیشیدند مگر نه آنکه در جوامع نیمه فئودالی شهرها
 از طریق روستاها به محاصره درآمده و بتدریج مناطقی آزاد می -
 گردند، پس چرا در ایران این عمل توسط قیام شهری که ویژگی
 جوامع سرمایه داری است، صورت گرفت! آنان با عبرت و ناباروی
 دیدند که دهقانان نیروی عمده انقلاب نبودند، بالعکس جمعیت
 شهری و در رأس آن پرولتاریای ایران نیروی عمده انقلاب
 بود. مگر نه آنکه در جوامع نیمه فئودالی دهقانان نیروی عمده
 انقلاب هستند، پس چرا در ایران آنان چنین نقشی را در انقلاب
 نداشتند؟

آری، روند مبارزه طبقاتی در ایران و ویژه قیام بهمن ۵۷
 بسیاری از دگما تیکهای ما را به عقب نشینی وادار نمود. بسیاری
 از این دگما تیکها اگر چه تز نیمه فئودال - نیمه مستعمره ایران
 را رها نمودند، اما همچنان برایشان سختی قابل فهم بود که
 ایران یک جا معه سرمایه داری است!! از این رو برای در امان
 ماندن از پذیرش نتایج سیاسی و قبول سرمایه داری بسودن
 جامعه ایران به تئوری نظام علمی "نظام راسته" جنگ زدند.
 تئوری مدامارکسیستی که در تجربه‌های توسط تئوریسین های
 شورزواشی نظیر مرامک و در ایران توسط اتحاد مبارزه در راه
 اتحاد و حرب طبعه کارگزاران که اکنون در آغوش حرب ارتعاشی و بحران
 های گرفته است (تئوری سره کتب، تئوریهای اس حرمان که از

جمله بهشتا زان رد نیمه فئودالی بودن جامعه ما و "اثبات" نظام وابسته بودن جامعه ما بود. بمنبع تغذیه ای برای کلیه دکماتیکهای نیمه فئودالی که بتدریج در زیر فشار واقعیات، این تز کهنه نیمه فئودالی بودن ایران را رد کرده بودند، تبدیل گشت.

ما در اینجا ضمن توضیح اساس نظرات پیروان تز "نظام وابسته" رابطه آن را با درکهای نیمه فئودالی و در اساس درکهای "سه جہانی" از مرحله انقلاب را توضیح خواهیم داد.



پیروان تز "نظام وابسته" معتقدند که اگر چه جامعه ما از صورت تولید خرد گالائی نیمه فئودالی به تولید گالائی گسترده تحول یافته است، اما نظم اجتماعی سرمایه داری جایگزین آن نشده است. چه در رسالت امپریالیسم نیست که سرمایه داری را مستقر نماید (۱) و (۲). آنان منکر سرمایه داری بودن تولید غالب در جامعه ما میشوند چرا که معتقدند سرمایه داری در جامعه ما فاقد خصوصیات سرمایه داری کلاسیک میباشد. آنان استدلال میکنند در اینجا از رقابت آزاد خبری نیست، ارزش اضافی به خارج سرازیر میشود، صنایع بصورت ناموزون رشد کرده اند، مسئله ارطی حل نشده است و انقیاد صوری کار به سرمایه همچنان پایرجاست. صنایع در جوامع نه در رابطه با ضروریات جامعه، بمنظور پاسخگویی به نیازهای یکدیگر رشد یافته بلکه اساسا بخشهای مختلف صنایع در رابطه با بخشهای از صنایع امپریالیسم مرتبطند و پاسخگویی نیازهای آنهاست. بدین ترتیب رشد سرمایه داری در جامعه ما "کاذب" بوده و فاقد خصیصه های اساسی سرمایه داری کلاسیک می باشد. سی شک بلافاصله برای هر اندیشمندی این سؤال طرح میگردد که اگر نظام اجتماعی حاکم جامعه ما فئودالی نیست و سرمایه داری سرچشم نیست، پس چیست؟ پیروان "نظام وابسته" پاسخ

می دهند:

" سرمایه داری وابسته یک نظام اجتماعی - اقتصادی نیست بلکه یک شکل انتقالی است، همانطور که نیمه فئودال - نیمه مستعمره هم نظام مسا شد، بلکه مرحله خاصی است بین فئودالیسم و سرمایه داری وابسته. میتوان گفت که سرمایه داری وابسته مرحله دیگری است بین نیمه فئودالیسی و سرمایه داری." (۳)

بسیار این از نظرگاه پیروان نظام وابسته تلاش در جهت کشف نظام حاکم برجای معهوده بوده چرا که اساسا سرمایه داری وابسته مانند نیمه فئودالیته فاقد نظم اجتماعی - اقتصادی معین است و یک مرحله است. خواننده کسحکا خواهد پرسید: درست است که نه نیمه فئودالیته و نه سرمایه داری وابسته هیچک نظام خاصی نیستند و یک مرحله هستند، اما آیا مرحله ای است خارج از پنج نظام اجتماعی - اقتصادی معینی که مارکس آنرا اساسا مائریالیسم تاریخی خوانده است؟! از نظرگاه پیروان "نظام وابسته"، آری! این جوامع در نظام خاصی نمی گنجند، اما در قبال این سؤال که پس ماهیت این جوامع را چه چیز تشکیل میدهد معتقدند که ماهیت این جوامع را "وابستگی" تشکیل میدهد:

"ما مقوله سرمایه داری وابسته را پدیده ای متجانس میدانیم که بین شکل آن یعنی سرمایه داری و ماهیتش وابستگی هیچگونه جدایی وجود نداشته و جنبه وابستگی آن مطلق و غالب است." (۴)

بدین ترتیب متوجه میشویم که پنج نظام اجتماعی - اقتصادی که مارکس آنرا کشف نموده است، نظام دیگری وجود دارد که ماهیتش را "وابستگی" تشکیل میدهد و تکل آن سرمایه داری است.

بدین ترتیب پیروان نظام وابسته جوامع نیمه فئودالیسی را نه نوع خاصی از فئودالیسم، و سرمایه داری وابسته را نه نوع

خاصی از سرمایه‌داری، بلکه هر دو را انگال متفاوت جوامع
"وابسته" میدانند.

از نظر گاه‌آنان تفاوت جوامع نیمه‌نئودالی با جوامع
سرمایه‌داری وابسته تنها ایجاد "تغییراتی در رابطه با تکمیل
سودما فوق جهت امپریالیسم" (۵) است و پس، بگذارید قبلاً از
پروسی این ابداعات نوین در امپریالیسم تاریخی، این نظرات
را که جزوه "مختصری...." بصورت خام مطرح کرده است، از زبان
نثوریزه‌کنندگان اصلی آن یعنی مه‌جانی‌های خاشن بشنویم
تا گفتار رهبران نظام وابسته تکمیل شود.

گروه "اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه‌کارگر" (که اکنون
جزئی از حزب ارتجاعی رنجبران است) در نشریه "مسائل انقلاب
و سوسیالیسم" در بحثی مربوط به ساخت جامعه ایران توضیحی
میدهد که: سرمایه‌داری وابسته شکلی از وابستگی است که روابط
شبه سرمایه‌داری را در ایران حاکم گردانیده. آنان بدلیل انقیاد
سوری کار به سرمایه، بدلیل عدم رشد "شکوفای تولید" در این نوع
وابستگی، در سرمایه‌داری خواندن مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه
ما شک کرده و سرمایه‌داری موجود را "صنعتی" و "کاذب" میدانند
و معتقدند که بارش سرمایه‌داری واقعی در ثفا است:

"استقرار صنایعی که بدینگونه تا پس می‌گردد، بهیچوجه
نشانه "صنعتی شدن" ایران نیست... از آنجا که صنایع مستقر
شده هرگز دامک حلقه متفاوت از زنجیره‌های تولید مجزا و
بدون ارتباط بهم دیگر بوده و به تبار هم دیگر پاسخ نمی‌گویند
... لذا کل این مجموعه فاقد یک پیوند و هماهنگی درون‌سوی
بوده و بارش سرمایه‌داری واقعی جامعه مفایرت داشته و حتی
با آن در تضاد می‌باشد." (۶)

اینان در تشریح سرمایه‌داری وابسته توضیح را از وابستگی
آغاز کرده و می‌گویند:

"سرمایه‌داری وابسته اصطلاحی است که در سالهای اخیر بنوعی

روابط وابستگی اقتصادی که بوسیله امپریالیسم در جوامع

تحت سلطه مستقر میشود، اطلاق میگردد: (۷)

در تعریف اینان نه تنها سخنی از شیوه تولید حاکم سرمایه - داری بر این نوع جوامع سخنی نیست و روابط تولیدی آن با اصطلاح مهم "وابستگی" توضیح داده میشود، بلکه به ما نصیحت میکنند که این جامعه را با جوامع سرمایه داری یکی نگرفتیم، آنگاه باشیم که این روابط تنها شبیه سرمایه داری است و نباید گول این شباهت ظاهری را خورد!

"اما نکته ای که درک آن جا از اهمیت فراوان میباشد این است که در این سیستم که اصطلاحاً "سرمایه داری پیرامون" و "سرمایه داری وابسته" خوانده میشود، روابط مستقر شده علمبرغم شباهت ظاهری خود با روابط سرمایه داری، با روابط سرمایه داری کلاسیک که بر پایه دینا میزم درونی خود سرمایه ایجاد گسترش می یابد تفاوت اساسی دارد و حتی بارش داین روابط در تضاد میباشد. استقرار روابط فوق در جوامع تحت سلطه نه به معنای استقرار یک سیستم سرمایه داری کلاسیک، بلکه به معنای استقرار یک اقتصاد وابسته است (۸) و شیوه تولید بورژوازی وابسته "میخوانند.

سرمیشا این کشورهای بورژوازی در عرصه جهانی اقتصاد دنیای بورژوازی آمریکایی و اروپایی مانند فرانک، آلمان و امثالهم میباشد که کشورهای امپریالیستی را "مرکز" و کشورهای وابسته را "قمر" و "پیرامون" اطلاق کرده و معتقدند که عقب افتادگی و فروریزی کشورهای با اصطلاح "جهان سوم" ناشی از ضرورت کارکرد سرمایه جهانی، رشدنا موزون سرمایه داری و ناشی از تضادها و فرورفتلکت موجود در شیوه تولید سرمایه داری، بلکه ناشی از عملکرد کشورهای مرکز "امپریالیستی" است. از دستگاه مراسک، امپریالیسم نه تنها شیوه تولید سرمایه داری را در این گونه جوامع

رشد نمیدهد بلکه مانع توسعه آن میشود و مستقداً است که چنین
تحلیلی بورژوازی است چه بزعم فرانک "مارکسیستها خواهان
آنند که توسعه کاپیتالیستی را در بخش عقب افتاده را در نوردند
و انقلاب بورژوا - دمکراتیک بپایان روند." (۹)

بدین ترتیب پیروان تز "نظام وابسته" و "ثوریسمین هسای"
مبدوع آن، معتقدند که در جوامع سرمایه داری وابسته هستند
انقلابات دمکراتیک برداشتن موانع توسعه کاپیتالیسم
برای بپایان رساندن انقلاب بورژوا - دمکراتیک است. بنیان
ملی و فارسی زبان این نظریه ضد مارکسیستی را
- جهانی های وطنی چنین ثوریزه کرده اند.

"مبارزه برای سرنگونی ملطه امپریالیسم و حکومت دست -
نشانده... و ایجاد امکانات برای رشد سرمایه های ملی." (۱۰)
بدین ترتیب بزعم ثوریسمین های بورژوا اهداف انقلاب
دمکراتیک در کشورهای سرمایه داری وابسته، هر طرف ساختن
موانع توسعه سرمایه داری واقعی و ملی است که توسط سرمایه
امپریالیستی جلوی رشد آنها گرفته شده است.



اکنون از شرح وسط بیشتر نظرات پیروان ثوری "نظام
وابسته" خودداری کرده و به جمع بندی از نظرات آنان میپردازیم
و سپس آنرا مورد نقد قرار خواهیم داد. اما از آنجا که بحث
پیروان نظام وابسته صرفاً یک بحث ثوریست نبوده، بلکه آشکارا
نتایج سیاسی خود را نیز بهمراه دارد، بحث پیروان "نظام
وابسته" را در دو عمره ثوریست و سیاسی جمع بندی میکنیم:

۱ - سرمایه داری وابسته شکلی از مناسبات تولیدی وابسته
به امپریالیسم است که علیرغم شباهت ظاهری آن به سرمایه داری
باز در سرمایه داری واقعی در تقاضا نبوده و ماهیت آنرا "وابستگی"
تشکیل میدهد و مانع رشد مناسبات سرمایه داری در جامعه است.

۲- سرمایه‌داری وابسته جزئی از پهنج نظام اجتماعی-اقتصادی نبوده بلکه اقتصاد آن را "اقتصاد وابسته" تشکیل می‌دهد از نظر آسنا نظام وابسته مرحله‌ای است پس بنامه "مشووالسی" سرمایه‌داری .

۳- به اعضا رجنین اقتصاد وابسته‌ای، تیره تما حدارزش (استثمار) کمبرادوری و سیمارنی شود تولد سرمایه‌داری وابسته است. (۱۱)

۴- بنا بر این نظام اساسی در این جوامع نهادین نشووه تولیدی بورژواشی وابسته ماشیوه تولید بورژواشی آزاد است (۱۲) که آنرا میتوان نهادین کار و سرمایه امبریا لستنی نیز نامید. (۱۳) و (۱۴) و (۱۵)

۵- سرمایه وابسته (بورژوازی وابسته) به آن سرمایه‌های گفته میشود که از احتلاط و امتزاج سرمایه مالی امبریا لستنی و سرمایه داخلی پدید آمده باشد که اصطلاحاً آنرا بورژوازی وابسته یا کمبرادور گویند. (۱۶)

۶- حاکمیت سرمایه‌داری وابسته، بورژوازی "ملی" را نیز تحت فشار قرار داد و آنرا در صف نیروهای انقلاب‌های می‌دهد (۱۷) و (۱۸)

۷- انقلاب دمکراتیک ایران یک انقلاب اجتماعی است که هدف آن برانداختن مناسبات تولیدی بورژواشی وابسته و رشد مناسبات بورژواشی آزاد (ملی) تا محدوده معینی است. سیمارت دیگر هدف این مرحله انقلاب برانداختن سلطه امبریا لیم و کسب "استقلال" است .

۱- تئوری نظام وابسته

تجدید نظر در ماتریالیسم تاریخی

آنچه در مباحثی ماتریالیسم تاریخی محور و مرکز تمهیدات
تمايزات بين نظام‌های اجتماعی گوناگون قرار میگیرد، همان
شیوه‌های تولید و محصولات تولید و به عبارت دیگر مناسبات تولیدی
معینی است که تولید، توزیع و مالکیت و سایر تولید در جامعه بر
آن اساس سازماندهی میشود. ما رکن وانگلس بنیادگذاران
ماتریالیسم تاریخی این شیوه‌های تولید را در پنج نظام
اجتماعی - اقتصادی تقسیم‌بندی کرده‌اند. جوامع اشتراکی
اولیه، برده‌داری، فئودالی، سرمایه‌داری و کمونیسم به نگر
این نظام‌های اجتماعی - اقتصادی متمايزند که شیوه تولیدی
در هر یک و به تعبیری دیگر رابطه طبقات با تولید و مالکیت
وسایل تولید و شیوه تولید و محصولات تولید در هر یک متفاوت از
دیگری بوده و آنرا متمايز می‌نامند. بنا بر این از نظر گناه
مارکسیستی جوامع با هر ویژگی که تحول یافته باشند ناگزیر در
یکی از این شکل‌بندیهای اقتصادی - اجتماعی جای دارند.
ممکن است در جامعه‌ای دو یا چند شیوه تولید در کنار هم موجود
باشند، اما بیشک یکی از آنها شیوه تولیدی رایج و غالب در آن
جامعه است. لیکن نمیتوان جامعه‌ای را یافت که خارج از این
شکل‌بندیهای اقتصادی - اجتماعی وجود داشته باشد. تحلیلی که
این جوامع را خارج از شکل‌بندیهای اقتصادی - اجتماعی تقسیم
کند، به هر نامی که باشد، چه جوامع را بر اساس ظالم و مظلوم تقسیم
نماید، چه متمدن و عقب مانده، چه "مرکز و پیرامون" بی آنکه
ماهیت شکل‌بندیهای آنرا معین نماید، آشکارا تحلیلی

بورژواشی، ایده آلیمتی و مفا برها ما تریا لیمم تاریخی است .
 تئوری نظام وابسته که بر اساس چنین تحلیل بورژواشی، بجای
 بررسی شیوه تصاحب ارزش و مناسبات تولیدی حاکم برجاسته، بررسی
 مناسبات را از "وابستگی" آغاز میکنند و نظام وابسته را مجموعه‌ای
 از جوامع پیرامون میخوانند که نوعی اقتصاد وابسته را حمل می -
 نماید، آشکارا تعریفی قدما رگیمیستی و غیر طبقه‌ای و غیر علمی از
 مناسبات اجتماعی - اقتصادی جوامع سرمایه داری وابسته است چرا که
 چنین تحلیلی بر درک طبقه‌ای از مناسبات تولیدی معینی که
 طبقات بر طبق آن در جامعه موجودیت یافته اند استوار نیست
 و بجای توضیح مناسبات تولیدی، از اصطلاح مبهم "وابسته"
 استفاده میکند. اصطلاحی که تنها بصورت عامی، وابستگی جوامع
 را بیان میکند بی آنکه به مناسبات تولیدی آن تکیه نماید. به
 عنوان مثال هم جوامع فئودالی ممکنست وابسته باشند - نیمه
 فئودال، نیمه مستمره - و هم جوامع سرمایه داری ممکنست
 وابسته باشند. ما نند سرمایه داری وابسته .

مهمتر از آن تئوری نظام وابسته، تجدیدنظری در ماتریالیسم
 تاریخی، بفراموشی سپردن شکل بندیهای اجتماعی - اقتصادی
 که کلیه جوامع را در بر میگیرند و ایجاد نظام جدید "وابسته" است
 چنین تجدیدنظری آشکارا مراحل و انواع متفاوت تکوین یک
 نظم تولیدی را از نظم تولیدی حاکم بر آن جدا نموده و برای آن
 ماهیت جداگانه‌ای قائل میشود. اگر جوامع نیمه فئودالی، نوعی
 مناسبات تولیدی فئودالی در کشور تحت سلطه امپریالیسم است (۱۹)
 اگر سرمایه داری وابسته نوعی مناسبات سرمایه داری است که در
 صرا امپریالیسم منطبق بر نیازهای سرمایه‌های امپریالیستی
 در کشور تحت سلطه استقرار یافته است اما از نظرگاه "پیسروان
 تئوری نظام وابسته، این نوع جوامع نه بر اساس مناسبات
تولیدی حاکم بر آنها، بلکه بر طبق روابطشان با امپریالیسم
 تعریف میشود.

با یدای زهیروان نظام وابسته برسید : این چگونه نظامی است که بزرگان مارکسیسم مارکس ، انگلس ، لنین قادر به درک آن نبوده اند ؟ این چگونه نظامی است که خارج از شکل بندیه‌سای اجتماعی - اقتصادی ما تریالیسم تاریخی تحقق پذیرفته است ؟ این چگونه نظامی است که بر اساس مناسبات تولیدی موجود در جامعه توفیح داده نمی‌شود ، بلکه بر اساس نوع مناسباتش با سایر کشورها توفیح داده می‌شود ؟

بدین ترتیب تئوری نظام وابسته ، نظرگاه بورژوازی است که عمل نظام جدیدی را به نظامهای اجتماعی - اقتصادی ما تریالیسم تاریخی افزوده و چنین "نظامی" را نه بر اساس درک مارکسیستی از "نظامها" یعنی مناسبات تولیدی مبین ، بلکه از نوع روابط آن با سایر کشورها مورد بررسی قرار میدهد (۲۰) و بجهت مارکسیستی بررسی شیوه تولید بر اساس مناسبات تولیدی حاکم در جامعه را به فراموشی می‌برد .

۲- سرمایه داری وابسته

شکلی از نظام وابسته یا شکلی از سرمایه داری ؟

از نظرگاه مارکسیستی آنچه اساس شناخت نظامهای اجتماعی - اقتصادی گوناگون در جوامع مختلف است ، رابطه طبقات بسا تولید است که بر اساس آن مناسبات تولیدی آن جامعه مشخص میگردد . هرگاه در بررسی جوامع از تحقیق در حوزه تولید و رابطه طبقات با آن غافل شویم ، آنگاه مسلماً قادر نخواهیم بود به باهت استنما رد در نظامهای گوناگون و طبعاً شیوه تولیدی حاکم در آنجا پی ببریم . اگر پرودون استنما روبا برابری های ناشی از آنرا در حوزه گردش و مبادله کالا بررسی می‌نمود و به اعتبار آن بسای

عدالت‌های موجود را ناشی از تجارت میدانست، اما مارکسیست
 استثمار سرمایه‌داری را در حوزه تولید بررسی کرده و آنرا ناشی
 از جذب ارزش اضافی از نیروی کار در تولید، توسط صاحب ابزار
 تولید میدانده مارکسیسم به اعتبار چنین متدولوژی علمی است که
 طرق استثمار در جوامع گوناگون را بررسی کرده و به اعتبار
 بررسی روابط طبقات با تولید، از سه نوع استثمار برده‌داری،
 فئودالی و سرمایه‌داری نام میبرد. اما پیروان نشوری نظام
 وابسته که از یکار بست چنین متدولوژی مارکسیستی بی بهره‌اند،
 سخن از استثمار کمپرادوری میگویند. چه آنها بهره‌کشی در جامعه
 (سرمایه‌داری وابسته) را نه بر اساس انباشت سرمایه توسط
 استثمار نیروی کار مزدوری و تصاحب آن توسط
 صاحبان وسایل تولید که وجه عمده و حاکم استثمار در چنین جوامعی
 تشکیل میدهد، بلکه بر اساس در حد رابطه بین کشورهای متقلیل میدانند
 آنان استخراج مازاد از کشور سرمایه‌داری وابسته (یعنی گردش
 و مبادله سرمایه) را اساس استثمار کمپرادوری میخوانند.
 اما با استثمار کمپرادوری "با دلیلتریگویی استثمار ج
 مازاد از کشور تحت سلطه میتواند روابط تولیدی و شیوه تولید
 حاکم را توضیح دهد؟ خیر! چه، غارت و تصاحب مازاد یک کشور توسط
 کشور دیگر ناشی از روابط سلطه‌گرانه است نه ناشی از روابط
تولیدی خاص. این بهره‌کشی قبل از امپریالیسم و در تمام دوره -
 های تاریخی بوده است (به استثنای جوامع اشتراکی اولیه).
 چنین دیدگاهی رابطه بین طبقات را توضیح نداده، بلکه رابطه
 بین کشورهای را توضیح میدهد. (البته آنان به توضیح رابطه بین
 طبقات نیز میپردازند، منتها آنجا که استثمار را نه بر اساس
 رابطه طبقات با تولید، بلکه بر اساس رابطه کشورهای با یکدیگر
 توضیح میدهند. استثمار کمپرادوری - بنا بر این از دیدگاهی
 بیهولستی و غیر طبقاتی به بررسی روابط بین طبقات
 - پرداخته، که ما آنرا در صورت توضیح خواهیم داد.

برخورد پوپولستی به رابطه بین طبقات، در عرصه اقتصاد محدود باقی نمانده از آنجا که بر شیوه تولید جامعه پرده ماسومی اندازد بنا بر این بر آرایش نیروهای طبقاتی در جامعه نیز پرده ماسومی انداخته و از موضع تمام‌مغلقی و وحدت خلق (که شامل بورژوازی خودی نیز میگردد) را برای رهایی از این "فارت شووتان" توسط امپریالیسم تبلیغ میکند، مرزدوستان و دشمنان انقلاب را درهم میریزد، اهداف پرولتاریا را با اهداف بورژوازی یکسان گرفته و دست‌آخربه تحمیل پرولتاریا میپردازد و "اختلال" بسیاری بورژوازی خودی را تبلیغ مینماید. (نتایج سیاسی نظریات فوق الذکر را در قسمت بعد بیشتر توضیح خواهیم داد).

در حقیقت بدون قراردادان تعیین شیوه، صاحب ارزش و در نتیجه تعیین شیوه بهره‌کشی در سلوچه، هر بررسی، محسنت برامون طبقات اجتماعی از مضمون علمی و ما رگمیستی خود تهی میشود، چه سخن گفتن از طبقات اجتماعی و اختلافات بین آنها، بدون تکیه بر وجه تولید و نگاه طبقات در تولید، حکم تقسیم بندی هاسیانه ورده بندی اختیاری را پیدا میکند. آنچه در جوامع سرمایه داری وابسته، مشتمل میکند وجه تولید کم سرمایه داری است. صاحب محصول مازاد کار (ارزش اضافی) از طریق بهره‌کشی در شکل اجتماعی نیروی کار (کارگر مزدور آزاد) می‌باشد. بنا بر این طرح این مسائل که با زار داخلی مستقل موجود نیست، بصورت نسبی آنها بصورتی کار سرمایه تجاری و بانگی در بخشهای از تولید سنتی موجود است، بخشی از ارزش اضافی "بمارج" منتقل میشود، مستم زنجیره‌ای بهم پیوسته در تولید وجود ندارد... هیچک نفی‌کننده، واقصیت حاکمیت مناسبات سرمایه داری در اینگونه جوامع نهوده و نشانده، "تضمین و گارانتی" بودن سرمایه داری آنها نیست. طرح این مسئله که وجود امپریالیسم مانع از رشد سرمایه داری واقعی در جوامع عقب مانده میشود، مناسبات نیروی و پراشتیک بدل و تکرار رخسان پیوسته و کهنه شده

ناردرنیکها است که توسعه سرمایه‌داری را بجز در آن کشورها نمی‌تواند
 که ابتدا بدان دست یافتند ممکن نماید. نشتند و بر همین اساس از
 پذیرش رشد و توسعه و اهمیت مناسب سرمایه‌داری در روسیه
 خودداری مینمودند و آنرا نفی میکردند. اما پیروان تشووری
 نظام وابسته که فاقد درک علمی از این مقولیت هستند، بی‌معنا با
 همچون پرچمداران ناردرنیکهای وطنی فریب دهر می‌آورند سرمایه
 امپریالیستی هرگونه تحولی را بسوی استقرار شیوه سرمایه
 داری طلب مینمایند (۲۱) و "روابطی که در این سیستم حاکم است
 نه روابط سرمایه‌داری بلکه سرمایه‌داری وابسته است" (۲۲)

اما آیا برای جا مسمه، مایک جا مسمه، سرمایه‌داری نبوده
 و امپریالیسم هرگونه تحولی را بسوی استقرار شیوه سرمایه‌داری
 طلب نموده است ؟

هما نظر کرده گفتیم از نظرگاه مارکسیستی آنچه نشان دهنده
 وجه تولید سرمایه‌داری است، تعاحب ارزش اضافی نیروی کار
 مزدوری (در شکل اجتماعی آن) توسط ماحیان و مایل تولید است.
 بعبارت دیگر، کمیت مناسب تولیدی کالای گسترده بی‌تکرار
 حاکمیت مناسب سرمایه‌داری است. مارکس خود در این باره
 میگوید: "قانون عمومی سرمایه‌داری، ارزش اضافی است" و انگلس
 نیز در توضیح آن میگوید: "پروژه تولید ارزش اضافی عبارتست
 از پروژه تولید کالای شیوه سرمایه‌داری" (۲۰)

مارکس خود به وضوح کلید شناخت شیوه تولید سرمایه‌داری
 را چنین بدست میدهد:

"شیوه تولید سرمایه‌داری تا حد امکان گرایش به دگرگون‌سازی
 تمامی تولید به شکل تولید کالای دارد... تولید کالای شیوه
 مرحله پیشرفته خود همان تولید کالای سرمایه‌داری است.
 مداخله سرمایه صنعتی در همه جا با این امر دامن میزند که
 البته این امر با تبدیل کلیه تولیدکنندگان مستقیم به
 کارگر مزد بگیر همراه است" (۲۲)

لنبن نیز در این باره میگوید:

"جدائی تولیدکنندگان مستقیم از وسایل تولید، به معنای طلب مالکیت از آنان که موبد گذار از تولیدگالائی ساده بتولید سرمایه داری است." (۲۵)

بدین ترتیب میبینیم که اولاً ز نظرگاه آموزگاران پرولتاریا شیوه "استثمار در رابطه با تولید مورد ارزیابی قرار میگیرد. ثانیاً آنچه را که وجه مشخصه شیوه تولید سرمایه داری میخوانند همانا تولیدگالائی گسترده (پول - کالا - پول) است. از اینرو است که میگوئیم "سرمایه داری یعنی تولیدگالائی (۲۶) گسترده و با اعتبار چنین تعریف مارکسیستی از مفهوم سرمایه داری است که میگوئیم "جایگاه" ما یک جا معه سرمایه داری است. کار در آن به رایج ترین کالابدل گشته است و قانون تولیدی حاکم بر آن قانون تولید ارزش اضافی است. همان چیزی که مارکس آنرا اساس سرمایه داری میخواند (۲۷) اما ناردنیکهای وطنی ما فریاد بر می آورند "سرمایه" امپریالیستی ما منع استقرار شیوه سرمایه داری در جامعه ما است. اشتباه نکنید! "این روابط شبیه سرمایه داری است" اما خود سرمایه داری نیست. "سرمایه داری کاذب و تصنیفی" است. "استثمار کمپرادوری" است و املا چیزی نیست بهین نیمه فئودال و سرمایه داری است!"

اما اگر ناردنیکهای وطنی میتوانند گالائی را دزد بگویند و تصمیمی برون تولیدگالائی گسترده در جامعه ما را نشان دهند، آنگاه موفق به رد سرمایه داری حاکم بر جامعه ما نیز میشوند. مگر همین همتایان روسی ناردنیکهای ایران نبودند که میگفتند در شیوه سرمایه داری در روسیه کاذب و "تصنیفی" است. ولی چون نمیتوانستند تصنیفی بودن تولیدگالائی را نشان دهند، نظراتشان در هم شکست و لنبن پیروزمندان ما توضیحی چونکه بر رشد گالائی دکانائی گسترده، رشد سرمایه داری در روسیه را نشان داد و در مسعود ناردنیکها گفت:

"ثئوری ناردنیکي (عمومیت تصنی) سرما به داری در روسیه تنها با رد کردن یا "تصنی جلوه دادن به واسطه اقتصاد تنها می اقتضا دکالائی بود که میتواندست قوام بگیرد". (۲۸) آری، ثئوری ناردنیکهای وطنی ما نیز زمانی میتواندست قوام یابد که حاکمیت نولیدکالائی گسترده در جامعه ما را رد کرده و آنرا تصنی جلوه دهند.

لنین نیز که خود امپریالیسم را از دیدگاه مارکسیستی مورد نقد و بررسی قرار داد، میدانست که امپریالیسم، روابط گنبدیده، انحصاری و ارتجاعی را در کشورهای تحت سلطه نفوذ و رواج میدهد. او میدانست که بخشهای ازارزش اضافی در جوامع تحت سلطه به کشورهای متروپل سر از زیر میشود. او میدانست که رشد صنایع در این جوامع نه بر اساس نیازهای درونی جامعه و در پاسخگویی به بخشهای دیگر جامعه، بلکه اساساً برپایه مقتضیات و نیازهای امپریالیسم صورت میگرفت. اما هرگز از این مقدمات صحیح و واقعی بنتایجی که ناردنیکهای وطنی ما بداند دست یافته اند. دست نیافت، او هیچگاه از کاذب بودن سرما به داری که در کشورهای تحت سلطه توسط امپریالیسم رشد میابد سخن نگفت. او بر این اعتقاد نبود که "سرما به امپریالیستی مانع رشد سرما به داری واقعی است". بالعکس او در نوشته های متعددی امپریالیسم را عامل توسعه سرما به داری در کشورهای تحت سلطه میخواند:

"مدور سرما به کشورهای دیگر در تکامل سرما به داری آنها تا شریک شده و بی سرعت این تکامل میافزاید" (۲۹) و "اگر این عمل مدور سرما به تا اندازه ای در کشورهای ما درکننده مختصرو قفهای ایجاد میکند، در عوض موجبات بسط دامنه تکامل روز افزون سرما به داری را در تمام جهان فراهم ساخته و سرعت این تکامل میافزاید" (۳۰) و یا "امپریالیسم به معنای سرما به معنی مدور سرما به است. نولیدکالائی یعنی سرعت داشتند"

بیشتری در مستعمرات نیز ریشه خواهد داد" (۲۱)
(تا کیدات آزماست).

بدین ترتیب می بینیم که چگونه برخلاف تصور پسران
نظام وابسته "مارکسیسم - لنینیسم بر آن است که امپریالیسم،
سرمايه داری رادیکال‌ترهای تحت سلطه رشد میدهد (۲۲) اما برای
پسران نظام وابسته قابل تصور نیست که چگونه امپریالیسم
روابط فئودالی را برانداخته و سرمايه داری راجا نشین کرده
است، چه بزم آنها "اگر معتقد باشیم امپریالیسم خود در حال
میرندگی و زوال است چگونه میتواند حرکت رو ب جلو و بالندگی
ایجاد کند (۲۳) آنان درک نمیکنند که امپریالیسم که خود مسیر
احتضار و ارتجاعی شدن سرمايه است، در همین حال مرحله بالا
تری را از لحاظ تاریخی نسبت به دوران سرمايه داری کلاسیک (عصر
رقابت آزاد سرمايه) تشکیل میدهد: امپریالیسم، سرمايه سه
گنبدیده و ارتجاعی است در این مسئله هیچ شکی نیست. مناسبات
سرمانند داری امپریالیستی اگر چه فئودالیسم را یکبار میزند،
اما بلحاظ جایگاه تاریخی ارتجاعی آن (۲۴) - بلحاظ آنکه بشدید
ستمگری ملی و شهیدتفادهای طبقاتی منجر میشود، ارتجاعی است
اما بیشک از آنجا که بهر حال امپریالیسم، مناسبات سرمايه
داری است و سرمايه خواهان طلب مالکیت از خرده مالکین،
تبدیل کار به کالا و تولید ارزش اضافی است، بهمین دلیل
امپریالیسم ناگزیر به انحلال فئودالیسم میگردد. بد
مثال تاریخی روشنگر مسئله است. استولین در روسیه تزاری پس
از انقلاب ۱۹۰۵ با دست زدن به یک رفرم از بالا، به "حل" مسئله
ارضی بشیوه ارتجاعی (چنانکه لنین میگوید) دست زد و همیسن
رفرم ارتجاعی از بالا، زمینه توسعه وسط روابط کالاشی و
مناسبات تولیدی سرمايه داری رادیکال‌ترها را روسه فراهم
آورد. آیا این امر دلیلی بر این بود که این رفرم ارتجاعی حرکتی
رو ب جلو و ترقی خواهانه از زبایی شود؟ نه!

لنبن در ارزیابی از جایگاه ارتجاع استولیبین، این
رفرها حرکتی از "بالا" ارتجاعی و ضد انقلابی میسرود بدین
ترتیب اگر چه امیرالیم مناسبات فتودالی را بر انداخته به
رشد توسعه سرمایه داری کمک میکند، اما بدلیل جایگاه ارتجاعی
امیرالیم، این امر جنبه مترقی نداشته و قابل پشتیبانی
نیست.

جزوه "مختصری..." برای اثبات سرمایه داری نبود شیوه
تولیدها کم بوجا صه و اینکه شیوه اشتما رنیمه فتودالی (فتودالی)
برنیا فتاده است به باقیمانده روابط فتودالی اشاره میکند
که در برخی مناطق مانند کردستان، بلوچستان و... بقایای آن
باقیمانده است (۲۵) اما باقی ماندن بقایای روابط
فتودالی در بخشهای از جامعه و با اعتبار آن وجود انقیاد صورت
گاری سرمایه بطور نسبی و در بخشهای از تولید خرد سنتی، میتواند
دلیل عدم حاکمیت سرمایه داری باشد؟ از نظر ما رگیم یک
نظام اجتماعی- اقتصادی، با شیوه تولیدی غالب تعیین می-
شود. هر چند که سایر شیوه های تولیدی نیز بصورت مغلوب در آن
وجود داشته باشد. بدین ترتیب کلیه کشورهای که با هر مرحله
سرمایه داری گذاشتند، بدان معنی نبود که فتودالیم را ریشه
کن کرده بودند. اما باقی ماندن بقایای مناسبات فتودالی
دلیلی بر رد غلبه شیوه تولیدی سرمایه داری در آن جوامع نبود
و نمیتوانست باشد. در حقیقت باقی ماندن بقایای روابط
فتودالی کوچکترین ارتباطی به حاکمیت یا عدم حاکمیت شیوه
تولید سرمایه داری ندارد. اما در بسیاری از کشورهای سرمایه-
داری بقایای قوی فتودالیم موجود است، اما شیوه تولید
غالب در آن جوامع، ماهیت نظام اجتماعی- اقتصادی آنها را
توضیح میدهد. "از زمان فتودالیم در بسیاری کشورها قرنهای
که میگذرد، با وجود این بقایای فتودالیم در جهان سرمایه
داری کمونی، هموزم با سرچا مانده است. از اینرو مالکیت

بزرگ زمینها در ایالت‌ها علی‌رغم سطح عالی رشد سرمایه‌داری در این کشور بیش از ۰/۰۱۰ = تمام زمینها (۳ میلیون هکتار) را در بر می‌گیرد. در این کشور سیستم اجاره‌کاری که در آن مالکیت زمین اهمیت دارد و مالک بخشی از محصولات را تصاحب میکند رایج است در واقع سیستم اجاره‌کاری چیزی جز بقایای مناسبات فئودالیسم نمی‌باشد. بقایای فئودالیسم در کشورهای متعدد سرمایه‌داری پیشرفته نیز دیده می‌شود. (۲۶) باید پرسید آیا باقیمانده بقایای فئودالیسم و عدم ریشه‌کن شدن آن در ایالت‌ها دلیل آنست که سرمایه‌داری در آنجا حاکم نبوده، بلکه جامعه بین فئودالی و سرمایه‌داری است؟! همانطور که گفتیم این روابط تولیدی و شیوه تولیدی غالب است که نشان‌دهنده حاکمیت هر یک از نظام‌های اجتماعی-اقتصادی پنجگانه می‌باشد.

اما اصرار پهلوان شوری نظام وابسته بر این مسئله که امپریالیسم کندیده و ارتجاعی است و بنا بر این نمیتوانست مناسبات فئودالی را براندازد و سرمایه‌داری و آجا بگزین آن نماید (در کشورهای تحت سلطه) گذشته از مفاد آن با ما و کمیت-لنینیسم که توضیح دادیم، علمبرغم پوشش "چپ" آن در برخورد به امپریالیسم، محتوای عمیقاً راستروانه و روبرویونیستی دارد. چه براساس آن اتویی سرمایه‌داری مستقل و آزاد در عصر امپریالیسم پرستش شده و آنچنان تطهیر میگردد که گویا هیچیک از بلاهای صوری کار، رشدنا همگون سرمایه (مثلاً در شهر و روستا)، تسورم و... اسانساشی از خلقت سرمایه‌دارانه این نظام در کشور تحت سلطه در عصر امپریالیسم نمی‌باشد بلکه ناشی از سلطه بیگانه در کشور است. این دیدگاه سرمایه‌داری مستقل و آزاد را بهشتی برین میدانند که منافقانه امپریالیسم مانع از رشد آن در جامعه ما شده است و بدین ترتیب کلیه این بلاها را نصیب ما کرده است. (این دقیقاً استدلالی است که بورژوازی متوسط خودی در رجز

خوانی و مخالفت خواهی برای امپریالیستها بکار میبرد، چه
 شاهانست که سهم اساسی از استثمار نیروی کار ارزان در جامعه
 ما از آن امپریالیستها بوده و میگویند فقر و فلاکت موجود در آنه از
 ذات واقعی سرمایه داری بلکه آنرا ناشی از "بدبهای" شیطان
 بزرگ امپریالیسم جلوه دهند. مناسبات سرمایه داری را از گذشته
 توده ها دور نگه دارد (چنین دیدگاهی تنها مشوق سرمایه داری
 آزاد و کلاسیک میباشد (چنانکه خود اذعان میکنند). اما چنین
 خواستی یعنی بازگشت سرمایه داری آزاد، خواستی ارتجاعی
 بوده و بر این اصل استنباطی که سرمایه داری در عصر ما ارتجاعی بوده
 و در هر جا معنای که چنین مناسباتی بر آن حاکم باشد یعنی به مانع
 و سدی در مقابل رشد نیروهای مولده عمل میکند و تنها مناسبات
 پالنده و پویا، مناسبات سوسیالیستی است. پرده ها ترمیافکنند.
 اینان درک نمیکنند سرمایه داری کلاسیک، خود موضوعی کلاسیک
 شده است و امکان ندارد در هیچ جا معنای در عصر ما سرمایه داری
 کلاسیک (سرمایه داری آزاد) حاکم شود. چه عصر ما عصر امپریالیسم
 است و امپریالیسم بمعنای سرمایه انحصاری جهانی است که
 بطرف خود را برپا زار جهانی سرمایه تحقق بخشیده است. سرمایه
 نمیتواند در هیچ جا معنای مناسبات تولیدی حاکم باشد و مستقل از
 مقتضیات و ضروریات سرمایه جهانی (امپریالیسم)، تولید و باز
 تولید نماید.

اینان تنها دلیلی که برای رد سرمایه داری بودن جواسع
 سرمایه داری وابسته میآورند، همانا تکیه بر تفاوت و ویژگیهای
 سرمایه داری کلاسیک با سرمایه داری وابسته است (چه در پروسه
 استقرار آن، که اولی در پروسه ای منتهی و دومی در پروسه ای
 ارتجاعی استقرار یافته است و چه از لحاظ قانون ارزش اضافی که
 در اولی نرخ متوسط و دومی سود انحصاری - در شکل فوق بود - بر آن
 حاکم است) و نتیجه میگیرند چون سرمایه داری وابسته از سرمایه
 داری کلاسیک متفاوت است، پس سرمایه داری نیست. اما ما پس

مسئله بی‌توجهند که همچنانکه گفتیم سرمایه‌داری کلاسیک، مفروضات موضوعی کلاسیک بوده و تنها نوع سرمایه‌داری‌ای که در عصر کنونی در جوامع مختلف می‌تواند وجود داشته باشد، سرمایه‌انحصاری (از نوع امپریالیستی) است.

اما آیا سرمایه‌داری غیر کلاسیک (یعنی سرمایه‌داری انحصاری) سرمایه‌داری نیست؟ آری، بدین ترتیب، امپریالیسم نیز کلاسیک است همچون سرمایه‌داری وابسته‌گندیده، انگلی، دارای غسطلت طفیلیگری، ارتجاعی و... است و از رشد آزاد و نامونیک سرمایه‌داری جلوگیری میکند، سرمایه‌داری نیست!

بدین ترتیب باید پذیرفت که هر نوع سرمایه‌داری غیر کلاسیک، علاوه بر سرمایه‌داری نیست؟! و امپریالیسم نیز از ماهیت سرمایه‌داری آن جدا می‌گردد!! و شبه سرمایه‌داری می‌گردد!! اما همانطور که توضیح دادیم مناسبات تولیدی اقتصاد سرمایه‌داری وابسته، سرمایه‌داری بوده منتها نه از نوع کلاسیک آن. سرمایه‌داری حاکم بر جوامع سرمایه‌داری وابسته، آن نسوع مناسبات سرمایه‌داری است که در اثر مدور سرمایه‌انحصاری (سرمایه‌های امپریالیستی) در این جوامع استقرار یافته و سرمایه‌داری بر طبق مقتضیات سرمایه‌انحصاری می‌گردد. سرمایه‌داری وابسته چنان مناسبات سرمایه‌داری است که در آن سرمایه‌بم‌توان یک رابطه اجتماعی خارج از کلیه شرایط و مقتضیات امپریالیستی در آن جامعه قادر بر حرکت نیست، هر حقیقت سرمایه‌داری وابسته عبارتست از مناسبات سرمایه‌داری در امپریالیسم که در کشور تحت سلطه استقرار یافته است و بر طبق قوانین و مقتضیات سرمایه‌داری مالی امپریالیستی عمل می‌کند.

۳- معیار وابستگی چیست؟

(در باره بورژوازی "وابسته" و "غیر وابسته")

گفتیم که پیروان تئوری نظام وابسته، آنچه را که مبنای وابستگی جامعه سرمایه داری وابسته قرار میدهند، وابستگیهای سیاسی، اقتصادی است که بر مبنای آن کشورهای وابسته بنامه زاده ای از کشورهای "مرکز" یا متروپل معسوب میشوند و دارای اقتصاد وابسته هستند. پیروان نظام وابسته با ذکر کلی مفهوم "وابسته" از نظر ماهیت این وابستگی ظفره میروند. چنین درکی از وابستگی آنچنان غامض است که هرگونه جامعه، "وابسته" ای را در بر میگیرد. جامعه نیمه فئودال - نیمه مستمره نیز بیک جامعه، "وابسته" است. جامعه سرمایه داری وابسته نیز بیک جامعه، "وابسته" است. ما وابستگی این دو جامعه با مبرها لپیسم از زمین تا آسمان متفاوت است. متفاوتی که بیانگر دو نوع نظام تولیدی متفاوت است که پیروان نظام وابسته با ذکر "جوامع وابسته" بر آن پرده ساخته می کنند. از این روی کار بر سر دو اصطلاح وابسته، بدون ذکر مناسبات تولیدی حاکمی که بر اساس ضرورت های آن نظام تولیدی "وابستگی" را ناگزیر میکند، چیزی گنگ و مبهم و کلی است. کلمه تعاریف وابستگی که بر اساس وابستگی های تولیدی، اقتصادی، فنی، تکنیکی و... توضیح داده میشود، فاقد درک علمی از مبنای اساسی و مبهم و مفهوم واقعی وابستگی سرمایه داری وابسته ایران بوده و مبنای تعریف خویش را از وابستگی کماکان سرمایه، مناسبات "غارنگرانسه" کشور امپریالیستی و تحت سلطه میگذارد. درکی که سرمایه مناسبات حسی و عامیانه را وابستگیهای ظاهری و صورتی جوامع تحت سلطه

با مهربالیسم، به تعریف از مناسبات وابستگی میپردازد و فاقد درک علمی از علت وابستگی سرمایه داری ایران میباشد. بر اساس چنین درک پوپولیستی و عامیانه ای از وابستگی، پیروان نظام وابسته معتقدند که سرمایه، وابسته و یا بمعبارت دقیقتر بورژوازی وابسته، آن قشر از سرمایه و یا بورژوازی هستند که در اختلاف با سرمایه، امپریالیستی پدید آمده اند و در خدمت رفع حواش امپریالیسم مبتدیه، کارگزار و دلال اقتصادی آن عمل میکنند. و از آنجا که سرمایه متوسط، اولافا قدار شرایط ارگانیک با مناسبات سرمایه داری وابسته بوده، بنابراین با سرمایه امپریالیستی در اختلاف نیست و لذا دلال و کارگزار امپریالیسم نمیباشد، بنابراین سرمایه و یا بورژوازی "غیر وابسته" و بمعبارت دقیقتر "ملی" محسوب میگردد، که خود تحت فشار امپریالیسم است. بر اساس این دیدگاه امپریالیسم برای تأمین حداکثر سود، به رشوه دادن به بخش بسیار معدودی از بورژوازی (بورژوازی کمپرادور) کفایت میکند. تنها وراد فوق بیودشریک مینماید و با عکس سرمایه، متوسط را تحت ستم گوناگونی قرار داده و آنرا به ضدیت با خویش میکشاند (۳۲). اما به بینیم آیا چنین استدلالی درست است و اصولاً میتوان از سرمایه "ملی" و "مستقل" و سرمایه داری "ملی" و "مستقل" سخن گفت.

گفتیم که سرمایه داری وابسته بمعنی استقرار مناسبات سرمایه داری تحت حاکمیت قوانین امپریالیستی (امپریالیستی) تولید در کشورهای تحت سلطه است. سرمایه داری ما از آنرو وابسته است که نه بر مبنای بازار مستقل داخلی، بلکه بر اساس مقتضیات شرایط سود آوری امپریالیستی تولید و یا ز تولید میکند. سرمایه داری ما از آنرو وابسته است که قانون سود انحصاری منطبق بر نیازهای امپریالیستی (استثمار شدید نیروی کار ارزان و کم سود فوق انحصاری) بر تولید و یا ز تولید حکمفرما می کند. این بگانه درک علمی از وابستگی حرکت سرمایه در ایران سرمایه

جهانی امپریالیستی است که دارای معنی و مفهوم علمی بوده و پایه معنی و بستگی سرما به دار و قدر ایران را به امپریالیسم بازگو میکند. براین اساس سرما به معنویان یک رابطه اجتماعی در جوامع سرما به داری وابسته فاقد حرکت آزاد و مستقل بوده و فاقد درنمیست خارج از قوانین تولیدی امپریالیستی (فوق سودا امپریالیستی) تولید و با تولید نماید. بنابراین دقیقتر تولید و با تولید کلیه اقسا سرما به در چنین جا معنای درجهها رچوب مقتضیات سرما به جهانی امپریالیستی و درجهها رچوب حاکمیت قانون فوق مجرد انحصاری که شکل عملکرد قانون تولید ارزش اضافی ایران است عمل مینماید. از اینرو هیچک از اقسا سرما به فاقد درجه تولید و با تولید مستقل از این قانونمندی تولیدی نبوده و فاقد حرکت مستقل (درجهها رچوب بازا مستقل از بازا جهانی امپریالیستی) است. اصولاً مانیکه مناسبات سرما به داری در هر کشوری حاکم گردد، سرما به بنا بر قوانین سودآوری حاکم بر جا مع و بر طبق شیاهای بازار آن تولید و با تولید میکند. از اینروست که حاکمیت سرما به داری وابسته که بمعنی استقرار تولید ارزش اضافی درجهها رچوب قانون فوق سودا امپریالیستی است، با بازار مستقل و آزاد را از بین میبرد، چرا که رقابت آزاد را بر انداخته و با بر افتاده شدن رقابت آزاد (که در بازار آزاد تعلق پذیر است)، سود متوسط نیز بمعنویان قانونمندی کسب ارزش اضافی از بین میرود و جای خود را به بازار انحصاری و سود فوق انحصاری میدهد. بدین اعتبار دیگر نمیتواند معنی از سرما به ملی و مستقل در میان باشد. با توجه به توضیحات مختصری که در مورد ملامت و بستگی سرما به داری در ایران داده شد، اکنون باید از پیروان نظام وابسته پرسید چه اعتباری بخشی از طبقه بورژوازی ایران، مستقل وطنی است و به اعتبار کدام بازار مستقل و آزاد است که قانون رقابت آزاد (سود متوسط) در آن جاری بوده و برپا است؟ بورژوازی "مستقل" در آن چهار رچوب تولید و با تولید مینماید؟

بهیروان نظام وابسته که قادر نیستند جایگاہی بسرای
قانونمندی سود متوسط، رقابت آزاد و بازار آزاد، در جامعه ما
بسیارند و بر آن اساس حرکت سرمایه آزاد را ترویج دهند، بسا
تعمیلی مابین من در آوردی از وابستگی گریبان خود را
غلام کرده و پوشش نوینی برای تظہیر بورژوازی متوسط تحت
عنوان "ملی" میبایند.

"حزب رنجبران"، این سینه چاک و عاشق بی‌تاب بورژوازی
ملی که آرزوی دیگری جز بر منزل مقصود رسیدن بورژوازی "ملی"
ندارد، برای تظہیر مشوقه، مجوزہ اش دست به شمعده بازی زده،
به تعاریف جدیدی از مفهوم "ملی" و "مستقل" میپردازد. ایشان
که قادر نیستند شرایط سودآوری مستقل سرمایه متوسط را از
شرایط سودآوری حاکم بر جامعه (فوق سود) نشان دهند و بر اساس
آن قادر نیستند بورژوازی "مستقل" و "ملی" را در عرصه اقتصاد
نشان دهند، عرصه سیاست پناه برده و میگویند "برخلاف تصور
برخی نیروهای سیاسی (مانند بهکار) ملی بودن بورژوازی بومی
کشورهای تحت سلطه نه صرفاً در ارتباط آن با تولید و بازار
داخلی، بلکه همچنین و به ویژه در ارتباط با مقادیر آن علمیه
امپریالیسم معنی میدهد." (۳۸)

دست و پا زدن "حزب رنجبران" برای تظہیر بورژوازی متوسط
بدانجا میانجامد که اساساً از قائل شدن با یکاقتصادی برای
وی صرف نظر میکنند! و میگویند: "بورژوازی ملی نه یک قشر
اقتصادی، بلکه یک قشر اجتماعی است" (۳۹) و بالاخره از کارگزار
نبودن بورژوازی متوسط، "ملی بودن آنرا نتیجه میگیرد! ایشان
که خدمت به بورژوازی را هدف خود قرار داده اند، آنجا که در رد
پایه معینی وابستگی سرمایه متوسط به شرایط سودآوری امپریالیستی
عالمزمیه اند و قادر نیستند بازار مستقل آزادی که سرمایه بر
اساس سود متوسط در آن بحرین مبادران نشان دهند لایستی
کامل بحرح داده و از وابستگی سرمایه به شرایط تولیدی

امپریالیستی یا عنوان "مرغی برخی ارتباطات اقتصادی" همان جا) در میگذرند و در عوض برای نشان دادن استقلال بورژوازی "ملی" صدها کارگاه و کارخانه کوچک که صرفاً با سرمایه (سهم) مستقل بورژوازی وطنی و بدون اختلاط با سرمایه امپریالیستی بگردش درآمده است را گواهی میگیرند! اینکه چه چیزی ویراسته شده است (شخصیت ایرانی، سرمایه ایرانی) و با استقلال سودآوری از شرایط سودآوری امپریالیستی، از سوی پیچان نظام وابسته عملاً پاسخ اولی داده میشود. این سرمایه دار وطنی است که سرمایه گذاری کرده است، بدون آنکه با امپریالیسم وارد صالحه شده باشد. پس مستقل است! آیا استقلال از اینها ما میان ترومبیتال ترمیتوان یافت؟

بر اساس این استقلال بسیاری از سرمایه داران بزرگ وابسته که بدون شریک نمودن سرمایه خویش با سرمایه امپریالیستی در رشته های از تولید سرمایه گذاری کرده اند نیز مستقل و ملی میشوند! بدین ترتیب نه کارگزاری و دلالتی و نه استخراج سرمایه اغلی با سرمایه امپریالیستی، هیچکدام ملاک اساسی و علمیست و وابستگی سرمایه نیست، آنچه ملاک وابستگی و یا به معنی وابستگی سرمایه به امپریالیسم قرار میگیرد، وابستگی تولید و یا تولید سرمایه در این جوامع به قانون سود انحصاری یعنی شرایط امپریالیستی تولید در این جوامع است.

استقلال سرمایه از امپریالیسم هیچ معنایی جز استقلال از این شرایط سودآوری و آنکه به نرخ سود متوسط و بازار مستقل و آزاد که بر طبق آن سرمایه در گردش آزاد، تولید و یا تولید نماید، نمی تواند داشته باشد. تغییرناپذیری بورژوازی "ملی" به "غیر وابسته" نیز کوچکترین تغییری در مضمون اقتصادی اجتماعی جا بجا سرمایه "ملی" و یا بطبع بورژوازی "ملی" نمیدهد. چرا که سرمایه "غیر وابسته" و یا بورژوازی "غیر وابسته" دقیقاً به معنی عدم وابستگی به شرایط سودآوری امپریالیستی و عدم وابستگی

به بازار امپریالیستی است. که این عدم وابستگی خود معنائی جز استقلال حرکت سرما به وجود آوری سرما به متوسط ندارد که سرما به "مستقل" نیز بیان علمی وزیربنائی بورژوازی "مستقل" و "ملی" است.

اما این نکته هم که امپریالیسم خواهان توزیع سود هر چه کمتری در میان قشر هر چه محدودتری از طبقه بورژوازی است — این جوامع می باشد، باز هم تفسیری در وابستگی با عدم وابستگی سرما به نمی دهد چه این مطلب و اساسا اختلاف بین سرما به بزرگه انحصاری و سرما به متوسط به اختلافات درونی طبقه بورژوازی (وابسته) برمی گردد که بی شک امپریالیسم در این رابطه مناسبات بسیار نزدیکتری را با سرما به بزرگ برقرار می نماید. اما این اختلافات مبنائی برای تفسیر ماهیت بخشی از این بورژوازی بوجود نمی آورد. زمانیکه می گوئیم جا معده ایران سرما به داری است، این بدان معنی است که اولاً طبقه مطلق اقتصادی طبقه بورژوازی است و طبقه بورژوازی نیز به حکم شرایط معینی (یعنی وابستگی سرما به داری به امپریالیسم) به امپریالیسم وابسته است. از این رو تکه تکه کردن طبقه بورژوازی به "وابسته" و "غیر وابسته" در جا معده ای که سرما به داری (وابسته) در آن استقرار یافته است، نشانگر فقدان بینش علمی از مفهوم طبقه و قشر بندی های درون آن و اصولاً بیان عدم درک مفهوم طبقه مطلق اقتصادی است. چنین برداشتی که بدلیل سهمبری بیشتر سرما به بزرگ نسبت به سرما به متوسط (که در هر جا معده ای امری طبیعی است) فاقد بیان بدانجا می رسد که گویا بورژوازی بزرگ وابسته منافع کلیت بورژوازی ایران را در اساس تامین نمی نماید، آشکارا تحلیلی انحرافی و ضد مارکسیستی است. چه زمانیکه سیستم سرما به داری حاکم باشد، چنانکه گفتیم منافع اساسی طبقه بورژوازی در کلیت خود بر آورده می شود. حال اگر سرما به داری چنین جا معده ای نیز وابسته باشد نفاوشی در عملکرد اساسی آن

معنی تا من منافع اساسی طبقه بورژوازی نمی دهد زیرا اگر
 منافع تمامی اقشار بورژوازی را در یک جامعه سرمایه داری (پسا
 تمامویزگیهای خاص خود)، در اساس خود حاکیست رابطه سرمایه
 تولید اجتماعی، تا من شریک تولید و با تولید ارزش واقعی
 و استثمار شدید طبقه کارگر و زحمتکاران شهر و روستا در نظر گیریم،
 بدان معنی که در عرصه تحلیل اقتصادی از موضع طبقاتی پرولتاریا
 و تعیین جایگاه تضاد کار و سرمایه حرکت کنیم، آنگاه بدرک علمی
 از تا من منافع اقشار بورژوازی که در کلیت خود با خرید ارزان
 استثمار نیروی کار، بهره انکای قانون عداکثربودبهره است
 در استثمار و تجارت ارزش واقعی طبقه کارگر و استثمار سرمایه
 زحمتکاران، سهم هستند، دست خواهد یافت. اما اگر بجای این
 تحلیل مارکسیستی، مبنای تحلیل خویش را میزان اختلافات بین
با آن قشر بورژوازی بگذاریم آشکارا از موضعی بورژوازیستی و
 رویزیونیستی حرکت کرده ایم، همان تحلیل رویزیونیستی که
 در سراسر تاریخ اختلافات درون بورژوازی را با به حرکت خود و
 زشتی برای تطهیر بخشهای معینی از بورژوازی قرار می دهد،
 بعنوان مثال جناح انحصاری را "بد" جناح غیر انحصاری را "بهرتر"
 می خواند، امیرالینس "بدتر" و "بهرتر" را می آفریند و قس علیهذا.
 درکی که می پردازد منافع کل طبقه بورژوازی در ایران برآورده
 نمیشود، بر تئوری عدم مارکسیستی پایه زده کردن یک بدیهه واحد
 (همانند جناح "خوب" و "بد" ارتجاع) و در این جا به راه راه کردن
بدیهه واحد نظام تولیدی سرمایه داری در آن که به اعتبار
 آن، طبقه بورژوازی بمثابه یک طبقه واحد طبقه مسلط اقتصادی،
 عنایت می نماید، مبتنی میباشد بر تقسیم بندی عامیانه آن به
 وابسته و غیر وابسته (کارگر از غیر کارگر؟)، در حقیقت معتقد
 به هدایت بخشی از طبقه بورژوازی ایران با نظام سرمایه داری
 وابسته به امیرالینس مساند که بنا بر آن بورژوازی متوسط
 سراسر انعام و با زیرکی تمام، علیرغم تضاد فضا آشکار آن با تئوری

علمی و پراستیک عینی، ملی و غذا میریالیست از آب درمی آید .
 بازتکرار می کنیم دوران مادوران احتفار سرما به داری است و
 هیچ فشری از سرما به نیست که در درون مناسبات سرما به داری در
 یک جا مع فرار داشته باشد و استنما ریرولنا ربا توسط آن سا سر
 همان فوانین حاکم بر جا مع تولید و با ز تولیدوی سرمنا ای همان
 مناسبات صورت گیرد ، اما در همان حال ربا آن مناسبات مناسبات
 داشته باشد! و طبعاً "ترقیخواه" بوده و "ملی" و "غذا میریالیست"
 باشد! در هر جا مع ای که سرما به داری در آن حاکم گشته باشد ،
 این نظام (سرما به داری) مقام تاریخی و مشخص ارتحاعسی را
 داراست و فاقد کوچکترین گرایشات ترقیخواهانه است .

این مسائل بدیهی آنچنان آشکار گشته است که حتی عشاق
 سینه چاک بورژوازی "ملی" ، "حزب رنجبران" نیز از تلاش بسراسری
 یافتن با بگانه اقتصاد، ملی و مستقل خسته شده و از آن روی می -
 گریز می کنند و با زیر پا گذاشتن ضرورت تحلیل اقتصاد، بورژوازی
 ملی را یک فشار اجتماعی دیده و بیان مدارند که ملی بودن
 آن در رابطه با منافع و منافع ملیه میریالیسم معنی و مفهوم دارد!!
 چون با بورژوازی "کمبرادور" اختلاف دارد پس غذا میریالیست
 است!! چون سهم کمتری از غارت زحمتکشان به او می رسد پس تحت
 فشار روسا بر این اهل "مبارزه" است . اطلاق بورژوازی سوسیالیستی
 کشورهای تحت سلطه ذاتاً "غذا میریالیست و مترقی است! ذاتاً
 استقلال طلب است!! اما در بیخ از این همه بی پایگی و ضعف در
 استقلال، مگر روشن نیست که سرما به متوسط امریکا نیز با سرما به
 بزرگ انحصاری (میریالیستی) اختلاف دارد، مگر روشن نیست که
 سرما به متوسط در آن حوامع سهم کمتری از غارت دسترنج
 زحمتکشان بحسب مشن منبند، مگر روشن نیست که تحت فشار "سرما به
 بزرگ" قرار دارد؟! آیا سراسر استقلال، بورژوازی متوسط
 در حوامع امریالیستی، مترقی و غذا میریالیست است؟
 پسروان نظامها سینه هر چه کشند با اختلافات بین بورژوازی

متوسط و بزرگ و ادرمیزان سهم‌بری و نحوه تقسیم و فشارت ارزش
 اضافی پورولتا و با بودسرتج زحمتکشان، ناشی ازفدیت مناسف
 آنها با یکدیگر و ازما هیت متفاوت آنها جلوه دهند، نمیتوانند
 واقعبیت این مطلب را که، اختلاف درون اقشار متفاوت پورروازی
 (وابسته) ایران، از مقوله اختلاف درون طبقه پورروازی — بوده
 و درچها رچوب وحدت و درحفظ همین مناسبات گندیده سرمایه‌داری
 وابسته وجود دارد، کتمان نمایند و بدین ترتیب نمی تواننده
 پایه‌ای عینی برای "ترقیخواهی"، "استقلال" و "مهریالیست"
 بودن وی بیابند. (۲۰)

۲- تضاد اساسی در جامعه ما چیست ؟ و اهداف انقلاب ما کدام است ؟

اکنون به بررسی تضاد اساسی در جامعه و نقش و جایگاه آن
 در تعیین مرحله انقلاب بپردازیم. از دیدگاه پیروان نظریه وابسته
 تضاد اساسی در هر جامعه‌ای مبنای تعیین مرحله انقلاب است،
 هر انقلابی هدفش، جایجایی و دگرگونی مناسبات اجتماعی
 (تولیدی) حاکم بر جامعه است (رفقای وحدت انقلابی نیز به صراحت
 در نقد نظرات رزمندگان در باره مرحله انقلاب این نظرا را ابراز
 میدارند). از طرف دیگر از آنجا که پیروان نظام وابسته، جامعه‌ما
 را یک جامعه وابسته میدانند مناسبات تولیدی حاکم بر آن سرا
 مناسبات سرمایه‌داری وابسته میخوانند، از اینرو تضاد اساسی
 در جامعه ما را تنها بدین دو نوع مناسبات اجتماعی و دراصل
 تضاد بین دوشبوه تولیدی سرمایه‌داری وابسته و سرمایه‌داری
 آزاد میخوانند.

"اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر که این تضاد را
 بصورتی که ذکر کردیم در مسائل انقلاب و سوسیالیسم شماره ۲ توضیح

میدهد. چنین محتوایی را در مسائل انقلاب و سوسیالیسم شماره
۴ تحت عنوان پوشیده "تصادف روس‌ها به امپریالیستی" توضیح
میدهد:

"در آن موسسات امپریالیستی (که اغلب موسسات اقتصادی
جامعه را در بر می‌گیرد - پیکار) تضاد اصلی (اساسی)؟
نه بین کار و سرمایه، بلکه بین کار و سرمایه امپریالیستی
است" (برخی از پیروان نظام وابسته نیز تضاد
اساسی جامعه را تضاد خلق و امپریالیسم می‌خوانند).
از این رو پیروان نظام وابسته معتقدند که هدف انقلاب مسا
دیگرگونی، مناسبات تولیدی بورژوازی وابسته به مناسبات
بورژوازی آزاد می‌باشد:

"مبارزه برای سرنگونی سلطه امپریالیسم و حکومت دست -
نشانده، ضبط کامل کلیه صنایع و مایل تولید (که در
مالکیت سرمایه امپریالیستی و کمپرادور آمیخته به آن
قرار دارد) توسط حکومت دمکراتیک و انقلابی خلق، حاصل
مسئله ارضی و ایجاد یکانات رشد سرمایه‌های ملی در
چارچوب محدود... برای رشد نیروهای مولده ضروری
است" (۴۱)

بمان صریح این سخن همانا مبارزه برای نابودی "وابستگی"
و کسب استقلال برای بورژوازی است.

"انقلابات نظیر ایران باید جوایگوی شکلهای انتقالی
وابستگی باشد" (۴۲)

بنا بر این انقلاب ایران یک انقلاب اجتماعی است که هدف
آن حل تضاد اساسی جامعه یعنی نابودی "وابستگی" و کسب
"استقلال" است که در راه آن رشد سرمایه‌های ملی و مستقل نیز
برای رشد نیروهای مولده ضروریست. اما ما نمی‌توانیم ما هست این
نظریات ضد مارکسیستی که بنا بر ما که سرمایه‌خورده همیشه کمونیستی
ایران داده شده است، واقعا چیست؟

الف - تضاد اساسی مبین چیست و

در جامعه ما کدام است ؟

تضاد اساسی در هر جا معنی ماگرما هیت وجودی آن جا معنی است. ماهیت هر جا معنی را شیوه تولیدی حاکم بر آن جا معنی نشان میدهد. در جا معنی یک شیوه تولیدی معینی بر کسب قانون ارزش اضافی است. ماهیت استثمار، سرمایه دارانه است. بدین ترتیب تضاد اساسی در جا معنی ماگرما هیت نشان دهنده نیروهای مولده و روابط تولیدی حاکم بر آن است که سرمنشأ کلیه انقلابات در تاریخ میباشند. بر همین اساس تضاد اساسی بر مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه تضاد آن با نیروهای بالنده تولیدی نظارت دارد. و مطابق این تعریف بدینیم تضاد جامعه سرمایه داری وابسته چیست ؟ از آنجا که گفتیم مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه ما مناسبات سرمایه داری است، بنا بر این تضاد اساسی در جامعه ما تضاد دبین تولید اجتماعی نیروی کار با مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و به عبارت صریحتر تضاد دبین کار و سرمایه است. اما آیا میتوانستیم از تضاد دبین کار و سرمایه امپریالیستی و یا تولید بورژوازی آزاد و وابسته بعنوان تضاد اساسی جوامع سرمایه داری وابسته سخن گفت ؟! اینکه تضاد اساسی در جامعه (یعنی تضاد کار و سرمایه) بصورت تضاد دبین کار و سرمایه داری وابسته به امپریالیسم متجلی می گردد، ذره ای در ماهیت آن تغییری نمی دهد. آیا فی المثل در کشورهای امپریالیستی به اعتبار آنکه کار توسط سرمایه های انحصاری (امپریالیستی) استثمار می شود و سرمایه داری آن کلاسیک نیست، میتوان گفت که تضاد اساسی در آن جوامع بین کار و سرمایه امپریالیستی و نه کار و سرمایه است ؟! سرمایه یک رابطه اجتماعی معینی بر استثمار نیروی کار و کسب ارزش اضافی است، اینکه شکل حرکت سرمایه چگونه باشد (آزاد، امپریالیستی، وابسته) کوچکترین تغییری در ماهیت

سرمایه به وجود نمی آورد. جامعه سرمایه داری به حکم تما حسب ارزش
 اضافی نیروی کار اجتماعي توسط ما حبان ابزار تولید در درون
 خود بپای نگرشها داساسی کار سرمایه است. اینکه این مناسبات
 درجه عمرو مرحله ای قرار داشته باشد و چه اشکال گوناگونی به
 خود گیرد، در ما هست آن تفاوتی پدید نمی آورد. ما رکن خود در
 این باره می گوید، اشتما ر نیروی اجتماعي کار توسط سرمایه
رابطه عام سرمایه داری است که نمودهای متفاوتی با توجه به
 ویژگیهای شرایط هر جامعه به خود می گوید. از اینرو است که در
 جامعه امپریالیستی سختی از تما دکا ر سرمایه به امپریالیستی در
 میان نموده، بلکه به اشکای رابطه عام تولیدی (معنسی
 سرمایه داری) از تما داساسی بین کار سرمایه به سخن گفته میشود.
 با یاد ز پیروان نظام موا بسته پرسید آیا طبق استدلال شما تنها پدر
 جوامع امپریالیستی نیز از تما داساسی بین کار سرمایه به
 امپریالیستی سخن گفت؟ ما ما پیروان نظام موا بسته با سید
 توضیح دهند. رابطه عام موجود در مناسبات کار سرمایه به
 امپریالیستی چیست که تما د آنرا نمیتوان تما بین کار سرمایه
 خواند؟ یا سرمایه به امپریالیستی خود نشومی سرمایه داری نیست؟
 واگر هست چرا از تما داساسی کار سرمایه به که مبین رابطه عام بین
 نیروهای مولده و روابط تولیدی است سخن گفته نشود؟ تحریفات
 ضد مارکسیستی اینان به آن درجه رسیده است که در تمییز تما د
 اساسی نیروهای مولده، بجای آنکه تما داساسی وابرمینمای
 تما بین نیروهای مولده اجتماعي (کار) با روابط تولیدی
 خصوصی (سرمایه) تمییز کنند، آنرا از روروشی کار ما شکیل
خاصی از روابط تولیدی سرمایه (سرمایه امپریالیستی) اشتما
 می کنند.

اما بر چه اساسی، با تکه تکه کردن قاسومندی مـ ل میتوان
 تما داساسی را از رابطه ای عام به ما تبدیل نمود و بجای بیان
 نمودن جمله عام تما بین نیروهای تولیدی و روابط تولیدی، از

جلوه‌های آن بحثا به مرحله تاریخی معین از شکل گیری و تکامل
مناسبات سرما به داری سخن گفت ؟

بدین ترتیب با بدگفت تضاد اساسی درجا معه نیمه‌نشودال‌ها
جوامع فئودالی کلاسیک فرق می‌کند! تضاد اساسی در
سرما به داری کلاسیک با سرما به داری امپریالیستی فرق میکند!
آری تنها به اعتبار چنین ابداعاتی میتوان از تضاد بین کار
و سرما به امپریالیستی سخن گفت! نقطه مقابل نیروی اجتماعی
کار، سرما به (بطور کلی) فراردار دوزمانیکه می‌گوئیم تضاد
اساسی بین نیروهای مولده و روابط تولیدی وجود دارد، بدان
معنی است که نیروهای مولده، مناسبات تولیدی مقابل خود را
نفی نموده و مناسبات تولیدی منطبق بر خویش را می‌طلبند، آری
نقطه مقابل کار، تنها سرما به امپریالیستی است؟ آیا مناسبات
تولیدی منطبق بر تولید اجتماعی و مقابل تولید، سرما به آزاد
است ؟

تولید اجتماعی و مسائل تولید، مناسبات خصوصی و مالکیت
خصوصی نیروی تولید را نفی کرده و مالکیت و مناسبات
سوسیالیستی را می‌طلبند. اما پیروان نظام وایته گسترده از
سرما به داری خواندن جامعه ایران وحشت دارند، می‌کوشند با
ابداعات من در آوردی، تضاد اساسی دیگری از خود ساخته، تسلا
بوسیله آن بتوانند تئوری ضرورت رشد سرما به داری مستقل و ملی
را در چهره‌ای علمی ترسیم کنند!

طرح این مسئله که تضاد اساسی بین دوشبوه تولید بورژوازی
و وابسته و بورژوازی آزاد است، اگرچه میان مریختر "تضاد کار و
سرما به امپریالیستی" است، اما از ابتذال عامیانه بیشتری
برخوردار است و دیدگاه بورژوازی را روشنی نمایان میکند.
چه آشکارا و بدون پرده پوشی، شبوه تولیدی وابسته را چیزی جدا
از شبوه تولیدی سرما به داری آزاد می‌خواند! آیا از این هم
و قبحا به ترس میتوان در ما رکیسم جدید نظر کرد؟ با تفاوت استعمار

امپریالیستی (سودانسازی) با استثمار سرمایه‌داری کلاسیک (سود متوسط) به معنای تفاوت در شیوه تولیدی می‌باشد؟ اگر چه توضیح مفهوم شیوه تولید مطلق ابتدائی است، اما برای نشان دادن ورشکستگی این تجدید نظر در ما رکسیم‌ناگزیریم اشاره‌ای به آن بکنیم. شیوه تولیدی غالب در هر جامعه‌ای نشان‌دهنده وضعیت نیروهای مولده و روابط تولیدی در آن جامعه است. در حقیقت شیوه تولید و روابط تشکیل شده است: الف - نیروهای مولده ب - روابط تولیدی. بدین ترتیب شیوه تولیدی سرمایه‌داری بی‌انگیز و وضعیت نیروهای مولده و روابط تولیدی است که در یک طرف نیروهای مولده بصورت اجتماعی تولید می‌کنند (بدون آنکه صاحب ابزار تولید و محصول آن باشند) و طرف دیگر مناسبات تولیدی متکی بر مالکیت خصوصی بر وسایل تولید قرار دارد.

مجموع این دو بخش (نیروهای مولده و روابط تولیدی) همان‌گونه که شیوه تولید در یک جامعه است، برای ما س.س. ما رگس شیوه‌های تولید در جامعه بشری را به پنج نوع: شیوه تولیدی اشتراکی (اولیه)، برده‌داری، فئودالیته، سرمایه‌داری و کمونیستی تقسیم کرده است. حال با پذیرش برجسته‌سازی شیوه تولیدی بورژوازی آزاد، از شیوه تولیدی بورژوازی وابسته جدا می‌گردد؟ مگر در هر دو شکل نیروهای تولیدی، نیروی کار اجتماعی و روابط تولیدی، مالکیت خصوصی بر وسایل تولید نیست؟ شکل متفاوت تولید سرمایه‌داری کلاسیک و سرمایه‌داری وابسته تنها بی‌انگیز تفاوت نرخ استثمار، کیفیت و نتایج نمی‌آید. آن مبنای تفاوت شیوه تولیدی است تفاوتی هر دو نوع را که همان شیوه تولیدی سرمایه‌داری است تفاوتی ایجاد نمی‌کند.

و اما سخنی هم درباره دیدگاهی که تمام‌دانشی جوامع سرمایه‌داری وابسته (نظیر ایران) را تفاوت بین خلق و امپریالیسم می‌خواند همان‌طور که گفتیم تفاوت‌دانشی در هر جامعه نظارت بر شیوه تولیدی

موجودی را مع و تفا دبین نیروهای مولده و روابط تولیدی حاکم
 برجا مع دارد. "خلق" نه ما بندگار نیروی مولده است، نه بیانگر
 مناسبات اجتماعی خاص و نه شیوه تولیدی خاصی را می‌پسندد. فی‌ال‌عقل
 و فنی می‌کوشیم تا داسای درجا مع سرما به داری و استه بیمن
 کار و سرما به است، بدان معنی است که کار عمیبتی مستقل از ذهن
 ما دارد. "کار" نیروی مولده است. کار (اجتماعی) نفی کنننده
 مناسبات تولیدی سرما به داری و بیانگر و طالب مناسبات اجتماعی
 سوسیالیستی است. در حالیکه خلق، اولا ترکیبی است از عنا جزو
 نیروهای اجتماعی متفاوت (طبقات انقلابی) که بنا بر آرایش
 نیروهای طبقاتی تعیین می‌گردد و ترکیبان هموار تغییر می‌کنند.
ثانیا، "خلق" نیروی مولده محسوب نمی‌گردد ثالثا، بیانگر شیوه
 تولیدی خاصی نیست و طالب مناسبات تولیدی خاصی نیز نمی‌باشد.
 چه اساسا دارای مضمونی واحد نیست. خلق ترکیب نامتناهی
 است که در هر جا مع بنا بر مناسبات اساسی طبقات در آن متفاوت
 است. در یکجا خلق ممکن است شامل کارگران، دهقانان، خبرده،
 بورژوازی و بورژوازی ملی باشد (بمعنی بیانگر تولید بورژوازی،
 تولید خرده کالائی و تولید اجتماعی) و در جا مع دیگر فی‌العقل خلق
 شامل کارگران و دهقانان گردد (روسیه) که بیانگر و طالب دوسوع
 مناسبات تولیدی کاملاً متفاوت هستند. اینست که اساسا در یک
 جا مع ممکن بیان تفا داسای بصورت خلق و امیر یا لیم معنی
 نداشته و از بیان علمی شیوه تولیدی و ماهیت تفا دهای جا معیه
 که به اتکای شیوه تولیدی، غالب تعیین می‌گردد، بدور است.

ب - آیا هدف انقلاب دمکراتیک

ما رشد آزاد سرمایه است ؟

گفتیم که پیروان نظام وابسته می‌کوشند برتضاد اساسی جامعه ما یعنی کارور سرمایه مبرهوش گذاشته و آنرا تضاد بین شیوه تولیدی بورژوازی وابسته با شیوه تولیدی بورژوازی آزاد نشان دهند. تا بدین ترتیب هدف انقلاب را برداشتن موانع توسعه رشد سرمایه داری آزاد قرار دهند و در حقیقت بقول خودشان وابستگی را نابود کرده و استقلال را جانشین آن کنند. در بررسی این دیدگاه باید گفت :

اولاً: همچنانکه گفتیم رشد آزاد سرمایه و مستقر نمودن مناسبات سرمایه داری مستقل در عصر امپریالیسم درجا معنای نظیر جا معه ما، پیچ و پی می معنی است همانطور که درجا معه حاکمیت قانسون فوق سود انحصاری، حرکت کلیه افکار سرمایه را بخود وابسته میکند در سطح جهان نیز سرمایه جهانی بصورت انحصاری تولید و باز تولید کرده و مناسبات سرمایه داری نمیتواند مستقل از روند سرمایه جهانی و در حقیقت مستقل از بازار جهانی امپریالیستی حرکت کند. بازار آزاد در کلیه جوامع سرمایه داری بر افتاده و آنچه در کلیه کشورهای سرمایه داری و بازار جهانی سرمایه حاکمیت دارد، انحصارات و قانون سود انحصاری است. از این رو تصور حاکمیت و مناسبات سرمایه داری مستقل از نظام جهانی سرمایه، تصویری بوج و واهی است.

ثانیاً، کمونیستها، انقلاب دمکراتیک را از زاویه منافع پرولتاریا مورد نظر قرار میدهند. منافع پرولتاریا در انقلاب با سودی و اسکمی و کسب استقلال و رشد سرمایه داری مستقل نیست. این جرات تنها میتواند انوی بیورژوازی متوسط و یا خرده بورژوازی باشد، اما خواسته پرولتاریا نیست! چمن درگی

چیزی جز منشویزیم در برنا مه نیست، رشد سرمایه داری "مستقل" آن منافع تاریخی نیست که پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک دنبال است، نابودی "وابستگی" و کسب "استقلال" بطور کلی مفهوم مسی بورژوازی و غیرطبقه‌ای است، کد امین وابستگی و چرا باید از بین برود و کد امین استقلال را در چه نظم تولیدی و تحت حاکمیت و سلطه کد امین مناسبات تولیدی است که منافع پرولتاریا را تا امین میکند، پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک خواهان آنست که مناسبترین حالت اقتصادی، سیاسی بمنظور کسب آمادگی برای انقلاب سوسیالیستی برقرار شود. آنها طالب آنچنان "حالتی" هستند که در آن سلطه استثمار و وحشیانه نیروی کار برافتد و نهی - شرطهای ضروری سوسیالیسم فراهم گردد، اما توهمات غسرده - بورژوازی و بورژوازی خواهان آنند که سرمایه داری مستقل را جانشین سرمایه داری وابسته نماید.

باید در نظر گرفت بحرانهای اقتصادی، اجتماعی موجود در جامعه با از حاکمیت سرمایه داری در ایران برمی خیزد و تنشها پاسخ انقلابی به آن و تنشها را حل بر طرف نمودن آن محلست سرمایه داری و برقراری سوسیالیسم است، استقلال از نظرگاه پرولتاری چیزی جز استقلال از مناسبات سرمایه داری نمیتواند باشد و انقلاب دمکراتیک فدا مهربالیستی، فاسد ایجاد شرایطی است که به بهترین وجهی امکانات گذار به سوسیالیسم را مهیا میکند، منشویزیم در انقلاب دمکراتیک خواهان جایگزین سوسیالیسم سرمایه داری مستقل بجای سرمایه داری وابسته است و منشویزیم خواهان برانداختن سلطه سرمایه.

^۷ ثالثا، باید در نظر داشت که انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی دو انقلاب مجزا از هم نیستند، بلکه دو مرحله از یک انقلاب واحد جهانی یعنی انقلاب سوسیالیستی هستند. این دو انقلاب را دیوار چین از یکدیگر جدا نمیکند، انقلاب دمکراتیک نظم تولیدی ما را را جایگزین سرمایه داری وابسته نمی کند که سپس توسط انقلاب

سوسیالیستی آن نظام هم برانداخته شود. همین سرما به داری و سوسیالیسم، نظام تولیدی دیگری وجود ندارد. انقلاب دمکراتیک تنها دوره گذاری است برای رسیدن به سوسیالیسم. مناسبترین حالت اقتصادی، سیاسی برای پرولتاریا است، پیروان نظام وابسته که خواهان جایگزینی مناسبات سرما به داری آزاد بجای سرما به داری وابسته هستند، آشکارا درک منشویکی خود را از زیوران گذارینمایش میگذارند. از نظر گاه آنان دمکراسی خلق دارای یک مناسبات تولیدی نوین بوده که به سوسیالیستی و نه سرما به داری وابسته است! این چیزی جز همان راه سوم و شوروی روبریونیستی راه رشد غیر سرما به داری نیست. کسانیکه جمهوری دمکراتیک را دارای نظم تولیدی غیر از سرما به داری وابسته و سوسیالیستی میدانند، در حقیقت انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی را دو انقلاب کاملاً مجزا از هم تصور کرده (همان درک منشویکیها از اهداف انقلاب دمکراتیک) که در همین حال از سرما به داری (وابسته) نیز مجزا است! این انشوری به غفلت گذاری جمهوری دمکراتیک که نظم خاص تولیدی جدیدی را مستقر نمیزد، توجه نداشته، بالعکس آن را ابدی میکنند! چه آن را دارای یک نظم تولیدی جدید میدانند! که به اعتبار آن قادرند با همه موزبور خواهد. توانستند به لتکای بین اقتصاد و نظم تولیدی، جنبه پایداری خود گیرند.

اما نکته اصلی درک منشویکی پیروان نظام وابسته در این هفته است که تحت عنوان اقتصاد دمکراسی نوین (راه سوم؟) می - خواهند که آنچه را که بزرگم آنها بوجود دنیا داده است یعنی سرما به - داری کلاسیک را جایگزین کنند. اینان که از عقب ماندگی رشد سرما به داری در ایران می نالند، خواهان آن هستند که امکانات رشد سرما به داری ملی (سرما به داری کلاسیک) مهیا گردد، سپس بعد از تکامل نیروهای مولده در چارچوب سرما به داری مستقل و آزاد! انقلاب سوسیالیستی صورت پذیرد. درحالیکه درک لنینی از چگونگی گذار به سوسیالیسم حتی در حوامع عقب مانده بر آن است

که این جوامع بدون طی تکامل سرما به داری میتوانند بیسسه
 سوسیالیسم گذار کنند، لیکن منشویکهای ما خواهان آنند که با
 رشد سرما به داری ملی (کلاسیک) مناسبات سرما به داری را در
 جامعه ما رشد داده، سپس به سوسیالیسم گذار نمایند.

ج - آیا انقلاب ما یک انقلاب اجتماعی است ؟

پيروان نظام وابسته میگویند هر انقلابی را انقلاب اجتماعی
 جلوه دهند. آنان معتقدند در هر انقلابی باید مناسبات تولیدی
 دگرگون شود. آنها می پرسند اگر جامعه ما یک جامعه سرما به
 داری است، اگر تضاد اساسی آن کار و سرما به است، چرا انقلاب
 ما سوسیالیستی (اجتماعی) نیست؟ مگر نه اینکه در هر انقلاب باید
 مناسبات تولیدی کهنه از بین رفته و مناسبات تولیدی نویسی
 جایگزین گردد؟ مگر تضاد اساسی در هر جامعه به نگر مرحله انقلاب
 در آن جامعه نیست.

در جواب باید گفت اولاً، مرحله انقلاب مستقیماً از مناسبات
 اساسی بین طبقات معین میشود و نه لاجرم تضاد اساسی. اگر چه
 مناسبات اساسی بین طبقات عموماً منطبق بر تضاد اساسی در آن
 جامعه است و انقلاب آن جوامع، انقلابی مستقیماً اجتماعی و در
 جهت حل تضاد اساسی قرار دارد (مانند کشورهای امپریالیستی).
 اما همواره مناسبات اساسی بین طبقات منطبق بر تضاد اساسی
 در آن جامعه نیست. چه تضاد اساسی بیابانگر روابط اجتماعی عام و
 کلی در یک جامعه است و بطور مشخص خود ویژگیهای آن جامعه را،
 میزان باقیماندن مناسبات تولیدی قبلی، درجه رشد و باقیماندن
 ماندگی مناسبات تولیدی حاکم، آرایش نیروهای طبقاتی و...
 را توضیح نمی دهد. فی المثل هم کشور روسیه تزاری یک جامعه
 سرما به داری بود و هم مثلاً کشور آمریکا. اما آرایش نیروهای طبقاتی
 در این دو متفاوت است. جامعه روسیه علی رغم آنکه یک جامعه
 سرما به داری بوده (۲۲) و تضاد اساسی آنرا کار و سرما به تشکیل

مقدار (مانند کشور آمریکا) اما به مجموعه دارای خودسزگمهای
امریکا لسم آمریکا نبود. خودسزگمهای جامعه روسیه بسیار ب
بود از:

یاقماندن نقابای مساسات تولیدی فنودالی. وجود
سولیدوسمع خرده کلاشی، عقب ماندگی توسعه سرمایه داری (نسبت به
حوامع سرمایه داری کلاسیک)، تضاد بین زمین زمرینای سرمایه داری و
روینای سیاسی فنودالی (نزارسم) و... انعکاس این خودسزگمها بر
ارائت سروهای طبقاتی، سبب میگشت که در آنجا، اهداف فوری
انقلاب و... ارجا معهای نظیرا امریکا لسم آمریکا منما سز شود.
اینست که انقلاب دمکراتیک در روسیه فمدحل تضاد اساسی

(کار و سرمایه) را نداشته، انقلابی مسقیمما اجتماعی نبوده
هدف آن برانداختن مساسات تولیدی سرمایه داری و جایگزینی
مساسات تولیدی جدیدی نبوده است. انقلاب دمکراتیک در آنجا
از مپاسات اساسی بین طبقات ناشی میگشت که ما مختار خود -
سزگمهای جامعه روسیه تعیین یافته بود. بدین ترتیب انقلاب
دمکراتیک، در روسیه نه در جهت حل تضاد اساسی، بلکه در جهت
تحقق بخش شرقهای سوسالسم و فراهم آوردن مساسات اساسی
اقتصادی، اجتماعی برای گذار به سوسالسم بود (کتاب دیونا کیمک
به بهترین وجهی این مسئله را توضیح میدهد).

فنا بر این برخلاف نظر سروان مطا موا سید، هر انقلاب اساسی
بلاواسطه اجتماعی نبوده و لزوما رسالت حل تضاد اساسی جامعه را
سر دوش ندارد. شعارت دمکراتیک در هر انقلاب دمکراتیکی سرورسا
مساسات تولیدی نویسی را جایگزین نمی نارد

آنرا در حوامعی مانند آلمان، روسیه و... که سرمایه داری در
آنجا رسالتا سهرار و علمه یافته بود، انقلاب دمکراتیک در دست
نبود. نگاه بی به تاریخ آلمان و روسیه نشان میدهد، مختار علمه
یافتن مساسات سرمایه داری، بدلیل مساسات اساسی
طبقات در آنجا که انعکاسی از شرایط عمیق دهی خودسزگم آن

جامع بود، انقلابات آنجا دمکراتیک بوده و هدف جا بگزینی
 بلافاصله مناسبات موسسالیستی را بجای مناسبات غالب سرمایه-
 داری در دستور نداشت، بلکه رشد و توسعه نیروهای مولده بصورت
 بورژوا دمکراتیک انقلابی را در دستور خویش داشت. از پیروان
 نظام وابسته ما بپرسید آیا انقلاب فوریه روسیه مناسبات اجتماعی
 جدیدی را جا بگزین مناسبات اجتماعی کهنه نمود؟ یا بدون
 آنکه مناسبات تولیدی غالب را در آنجا تغییر دهد، یک انقلاب
 بمفهوم واقعی کلمه (بقول لنین) بود.

لنین در مورد انقلاب فوریه میگوید:

"قدرت دولتی در روسیه بدست طبقه جدید یعنی بورژوازی و
 ملاکین بورژوا شده افتاده است، از این لحاظ انقلاب بورژوا
 - دمکراتیک در روسیه پایسان یافته است." (۲۲)

بدین ترتیب می بینیم بدون آنکه مضمون اقتصادی
 اجتماعی انقلاب دمکراتیک در روسیه بطور کامل تحقق پذیرفته
 باشد، از آنجا که قدرت سیاسی بدست طبقه دیگری افتاده بود،
 سخن از تحقق یک انقلاب می کنند. اما از نظر پیروان نظام وابسته
 که معتقدند در هر انقلابی، مناسبات اجتماعی تولیدی پایسند
 دیگرگون شده و مناسبات جدیدی جا بگزین شود، انقلاب فوریه
 روسیه چگونه توضیح داده میشود آنگاه مناسبات تولیدی دیگرگون
 شد که انقلاب دمکراتیک، تحقق یافت آنگاه مناسبات انقلاب
 دمکراتیک آلمان و روسیه نشان میدهد که تئوریهای من در آوردی
 پیروان نظام وابسته، چه اندازه بی پایه و به دور از تئوری و
 پراستیک م. ل است.

در حقیقت هر انقلاب واقعی با دیگرگونی مناسبات اساسی
 بین طبقات و با درهم شکسته شدن ماشین دولتی و... مشخص میشود
 اگر انقلاب دمکراتیک در روسیه پایان یافته بود، بدلیل تغییر
 مناسبات اساسی بین طبقات بود که بر اثر تحولات انقلاب فوریه
 صورت گرفته بود. در حالیکه اساسی ترین وظایف اقتصادی، اجتماعی

انقلاب دمکراتیک در آنجا انجام نگشته بود. و وظایف ما قیما نده
انقلاب دمکراتیک در انقلاب سوسیالیستی به آنجا می رسید. انقلاب
ارمی حتی بعد از تحولات فوریه آغاز نگشته بود. چه می رسد به آنکه
با بیان یافته باشد. (در باره تاکتیکها - مقاله اول - همین).
اما مهمترین شرط اساسی یک انقلاب چیست؟ همین خود در این
باره میگوید:

"انتقال قدرت دولتی از دست یک طبقه بدست طبقه دیگر
اولین و مهمترین و اساسی ترین نشانه یک انقلاب است.

هم معنی دقیق علمی و هم معنی سیاسی عملی این مفهوم (۲۵)
و با درجای دیگری نویسد:

"شرط مقدماتی هر انقلابی واقعا خلقی مبارز است از در هم
شکستن و انهدام ماشین دولتی حاکم و آماده" (۲۶)

بدین ترتیب برخلاف نظریه پروان نظام مواجسته مسئله اساسی
هر انقلابی لاجرم جایگزینی یک مناسبات تولیدی بجای مناسبات
تولیدی قبلی نبوده بلکه مهمترین و اساسی ترین مسئله آن
(بویژه هر انقلاب واقعا خلقی) در هم شکستن و انهدام ماشین دولتی
و انتقال قدرت از دست یک طبقه بدست طبقه دیگری است. در
روسیه نیز همین اصلی ترین وظیفه انقلاب دمکراتیک را سرنگونی
قطعی و کامل تزارسم و برقراری دولت انقلابی کسارگران و
دهقانان میدانست.

بدین ترتیب آنچه معنای اصلی انقلاب دمکراتیک در حوامع
سرمایه داری قرار می گیرد، نه جای نشینی مناسبات دیگری بجای
مناسبات کهنه، بلکه جای نشینی ماشین دولتی نوین بجای ماشین
دولتی کهنه، تحول قدرت از دست طبقه ای ارتجاعی بدست طبقه
انقلابی و برقراری مسا عدترین شرایط سیاسی، اقتصادی بسرای
گذار به سوسیالیسم است.

"لنین گذار کشورهای توسعه نیافته به سوسیالیسم را با تئوری
امپریالیسم، تئوری دگرگونی انقلاب دمکراتیک توده ای به

انقلاب سوسیالیستی، تئوری انجام انقلاب سیاسی و تصرف قدرت دولتی بعنوان شرط قطعی هموار کردن راه بمنظور ایجاد دینیا دهای مقدماشی اجتماعی - اقتصادی سوسیالیسم در شرایط قرارداد: (۲۷)

بدین ترتیب در ایران نیز بحکم شرایط فنی و ذهنی موجود (مناسبات اساسی بین طبقات و میزان شکل و آگاهی پرولتاریا) علیرغم حاکمیت مناسبات سرما به داری انقلاب ما یک انقلاب اجتماعی (سوسیالیستی) نیست و در مرحله دمکراتیک قرارداد . اما صرفا یک انقلاب سیاسی نیز نیست . هدف انقلاب ما صرفا جا بجاش قدرت نیست ، انقلاب ما در وجه عام خود ، یک انقلاب واحد است که دو مرحله را از پشت سر می گذراند ، مرحله دمکراتیک و مرحله سوسیالیستی ، از اینرو انقلاب ما یک انقلاب سیاسی و اجتماعی (دو تپاله خود) است که بتدریج تکمیل میگردد . انقلاب سیاسی به تنهایی نخواهد توانست تغییر در وضعیت موجود بوجود آورد . انقلاب سیاسی تنها به اعتبار تکمیل آن توسط انقلاب اجتماعی است که میتواند پیروز گردد . در این باره و در باره اهداف اقتصادی ، اجتماعی انقلاب دمکراتیک و پروسسه تکمیل آن توسط انقلاب سوسیالیستی در آینده بیشتر سخن خواهیم گفت .



اکنون به جمع بندی از آنچه گفتیم بپردازیم :
تئوری "نظا موا بسته" یک تئوری قدما رگمیستی است که به تعدید نظر در مباحثی ما تریا لیمم تاریخی و مفا هم نظا مهسای اجتماعی ، اقتصادی و از جمله سرما به داری دست زده است .
تئوری "نظا موا بسته" کوششی است برای سرپوش گذاشتن بر تضادهای اساسی جامعه ، ماهیت آن ، نقش طبقه کارگر و آرایشش قوای طبقاتی و اهدافی که پرولتاریا در برناما ه حداقل دنیسال میکند . تلاشی است برای یکسان جلوه دادن آرایش قوای طبقاتی

و اهداف انقلاب در جوامع نیمه فئودالی و سرمایه داری وابسته بدین صورت که عناصر و نیروهای اجتماعی صفا انقلاب را در هر دو ضایع می بیند، بورژوازی متوسط را در هر دو جامعه "ملی" (غیر وابسته) و مترقی ارزیابی میکند، اهداف انقلاب دمکراتیک در هر دو جامعه را نابودی "وابستگی" و رشد "سرمایه های ملی" قلمداد میکند و... (۲۸) برای این اساس نشوری "نظام وابسته" در ما هیست خود، بیان همان نگرش نیمه - نیمه ای است که با سرمایه سوش "سرمایه داری وابسته" خود را می پوشاند.

نشوری "نظام وابسته" تلاشی است برای نشوریزه کردن مبانی نشوریک اهداف اجتماعی - اقتصادی مرحله انقلاب از دیدگاه رویز بونستیم به جهانی که در شعار "بر فرار با دایر انسی آزاد و مستقل" خود را متبلور می سازد. نشوری "نظام وابسته" نه تنها میگوید بر ما هیت واقعی سرمایه داری ایران سرپوش بگذارد و ما هیت جامعه ما را چیزی نوین جلوه دهد، بلکه میگوید، اگر گذار (جمهوری دمکراتیک) را نیز "راه سوم" و "نظام اجتماعی جدیدی که جایگزین نظام وابسته میگردد جلوه گر سازد، نظامی که نه سرمایه داری (وابسته) است و نه سوسیالیسم، بلکه مناسبات جدیدی (چه مناسباتی؟) است که جایگزین مناسبات سرمایه داری وابسته میگردد. و این راه سوم چیزی جز بیان نشوریهای ورشکسته راه رشد غیر سرمایه داری، کشورهای "مستقل غیر متعهد" و امثالهم نیست. نشوری نظام وابسته کوششی است برای موجه جلوه دادن در کهای منشویکی از انقلاب، ضرورت رشد سرمایه داری در جمهوری دمکراتیک، حفظ و حراست بورژوازی "ملی" و ("غیر وابسته") و جایگزین نمودن اهداف بورژوازی بحای اهداف پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک.

رویز بونستیمهای به جهانی به اعتبار "راه چینی" تحلیلی از ساخت جامعه، مناسبات طبقاتی را تبیین کرده و اهداف بورژوازی "استقلال" و... و رشد "سرمایه داری مستقل" و وظیفه دفاع

حراست از بورژوازی ملی را وظیفه انقلاب دمکراتیک قرار می -
دهند. تئوری "نظام وابسته" که بیان رویزبونیسم به جهانی در
برخورد به ساخت جامعه و آرایش طبقات است، زنگ خطری است
برای آن دسته از نیروهای جنبش کمونیستی که در توهمساخت
بورژوازی غیر وابسته و اهداف منشونگی در مرحله انقلاب پسرمرا
میبرند و از پذیرش تضاد اساسی جامعه (کار و سرمایه) و ما همست
سرمایه دارانه نظام اجتماعی، اقتصادی حاکم بر ایران خودداری
می ورزند. هرگونه خودداری نمودن از مرز بندی کامل با تمامی
جوانب رویزبونیسم و در اینجا با تحلیل رویزبونیستی از ساخت
جامعه، ناگزیر و ناچاراً می جزد در غلطیدن به منجلاب رویزبونیسم
نخواهد داشت .



توضیحات

۱ - گروه "باران حیدر عمو و غلی" در گذشته و قبل از پیوستن به سازمان، جزوهای تحت عنوان "مختصری درباره سرمایه‌داری وابسته" منتشر نمود که اساس درک آن، دربرخورد به ساختار جامعه ایران بر پایه تئوری انحرافی نظام وابسته میسسی بود (که در چهار وحدت با سازمان اساساً مورد انتقاد قرار گرفت) از آنجا که سه نظریات انحرافی نظام وابسته در آن، شکل تئوریک این سه نظریات رایج در سطح جنبش کمونیستی در دوره معاصر را منعکس میکرد، آنرا یکی از متون مورد برخورد در این نوشته قرار داده - اینها زمینه درک مشخص‌تر عمیق‌تر این نظریات انحرافی را تسهیل نموده‌باشیم.

۲ - جزوه "مختصری درباره سرمایه‌داری وابسته" (از این پس "مختصری...") در این رابطه میگوید "اساساً درلیافت سرمایه‌داری - دناژ و وابسته نیست که اشتعار فئودالی را براندازد..... زیرا اگر معتقد باشیم مبرها لیسیم خود در حال میرندگی و زوال است چگونه میتواند حرکت روبه جلو و بالندگی ایجاد کند".

۳ - "مختصری درباره سرمایه‌داری وابسته" - کلیه تاکیدات از ماست.

۴ - "مختصری...."

۵ - همانجا

۶ - مسائل انقلاب و سوسیالیسم شماره ۴

۷ - مسائل انقلاب و سوسیالیسم شماره ۲ مقاله "تئوری تسلیم طلبانه درپوشش مبارزه مسلحانه"

۸ - همانجا

۹ - فصل ارتطم سوس شماره ۱ - سرمایه‌داری وابسته یک چشم -

- ۱۰ - مسائل انقلاب و سوسیالیسم شماره ۴
- ۱۱ - مسائل انقلاب و سوسیالیسم شماره ۴
- ۱۲ - همانجا
- ۱۳ - مسائل انقلاب و سوسیالیسم شماره ۴
- ۱۴ - برخی از نیروها نیز تفاد اساسی در این جوامع را تضاد خلق و مبریا لیسیم میدانند که ما با این نظریه بر خورد نخواهیم نمود.
- ۱۵ - البته جزوه "مختصری... بدلیل التقاط موجود در نظریات آن، دچار تناقض گویی های زیادی میباشد. از جمله آنکه تضاد اساسی را در این جوامع "وابسته" یا "سرمایه میدانند!!
- ۱۶ - مسائل انقلاب و سوسیالیسم شماره ۴۰۲
- ۱۷ - مسائل انقلاب و سوسیالیسم شماره ۴۰۲
- ۱۸ - "خلق" ارگان حزب رنمبران، شماره ۲. مقاله بورژوازی ملی و مبارزه علیه وابستگی
- ۱۹ - رفیق ما شودر توضیح نظم تولیدی حاکم بر جوامع نیمه - فئودالی و بمبارنی استعمار و شیوه حاکم تصاحب تولید چنین می گوید: "اساس اقتصاد خود کفایتی دوران فئودالی ویران شده است ولی نظام استعمار فئودالی، استعمار دهقانان بوسیله مالکان ارضی دست نخورده باقی است" ما نوشته دون: منتخب آثار، "انقلاب چین و حزب کمونیست"
- ۲۰ - این متدرابطه کشورهای تحت سلطه با امپریالیسم را بسا اصطلاح گنگ و کلی "غارت" توضیح میدهد بی آنکه مناسبات تولیدی که ما من این "غارت" است مشخص شود.
- ۲۱ - مسائل انقلاب و سوسیالیسم شماره ۴
- ۲۲ - مسائل انقلاب و سوسیالیسم شماره ۴
- ۲۳ - انگلس: درباره کاپیتال مارکس
- ۲۴ - کاپیتال، جلد دوم

۲۵ - لنین: توسعه سرما به داری در روسیه

۲۶ - لنین: امپریالیسم بحثا به بالاترین مرحله

۲۷ - از نظرگاه ما رگس تولید و با تولید "ارزش اضافی" ما هست
و جوهر نظا سرما به داری و اشتما و نیروی کار است: "تولید ارزش
اضافی قانون مطلق شیوه تولید سرما به داری است" (کا بهنسال
جلد اول)

۲۸ - لنین، رشد سرما به داری در روسیه .

۲۹ - امپریالیسم بحثا به بالاترین مرحله ...

۳۰ - همانجا

۳۱ - بحث مسئله خودمختاری - لنین

۳۲ - توضیح در مورد مکانیسم این رشد و عمل اقتصادی این روند
ضروری تاریخی در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم را به نوشته
تشریحی و مفصل تری که در این زمینه درست تهیه است گورگسول
میکنیم .

۳۳ - "مختصری درباره سرما به داری و ایست"

۳۴ - تنها مناسبات تولید سوسیالیستی بگانه مناسباتی است
که در عصر تاریخی حاضر با عت تحول نیروهای مولده میگذرد و
امپریالیسم از اینزوجه از نظر تاریخی مناسباتی است که در حال حاضر
گنبدیده است و مانع رشد نیروهای مولده میگردند نیز ارتجایی است.
۳۵ - همانجا

۳۶ - اقتصاد سیاسی جدید ۱ و ۲ کادمی علوم اجتماعی - هر
شوری زیر نظر راستالین

۳۷ - رفقای وحدت انقلابی امپریا، در نشریه شماره ۲۸ مسعود،
در مقاله برخورد به نظریات رفقای رزمندگان درباره جنگ، بطور
روشن از پذیرش این تز که طبقه بورژوازی ایران در کلیت خویش
و ایست است، خودداری کرده و به این نظریه "انتقاد کرده است
در اینجا رفقای وحدت انقلابی، بخشی از طبقه بورژوازی ایران
(سرما به متوسط) را "امپروایسته"، یعنی سرما به متوسط غیر

مستقیم و وابسته میخوانند. این امر نشان میدهد که رفقای "وحدت" هنوز به آن درکهای انحرافی "نظام وابسته" کاملاً آگاهانند و این تئوری عمیقاً در پیش و نظریات این رفقا ریشه دارد.

« خود ما نیز در گذشته در مقالات متعددی، از جمله در مقاله «زیرگانها...» ضمیمه پیکار ۳۴، و نیز در نقد "تئوری رزمندگان در باره ساخت جامعه...» - ضمیمه پیکار... چنین اعتقادی را (اعتقاد به "بورژوازی متوسط غیر وابسته") را بیان کرده ایم و از آن دفاع نمودیم، که این دژک انعکاسی از همان نظرات راست روانه "نظام وابسته" ای و درک غیر علمی ما، از مقوله "وابستگی" بود.

۳۸ - خلق ارگان "حزب رنجبران" شما، ۲۵.

۳۹ - همانجا.

۴۰ - البته مقایسه و اختلاف منافع اقلتایر سرمایه در ایران و کشور امپریالیستی، بدان معنی نیست که بدین ترتیب جامعه ما با جامعه امپریالیستی تفاوتی ندارد. چه در جوامع سرمایه داری وابسته، صنعتگری ملی که در بده های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و به عبارتی در صنعتگری الیگارشی مالی، امپریالیستی (سرمایه وابسته)، پرولتاریا، دهقانان و خرده بورژوازی شهری تجلی میکنند، کیفیت است که در جامعه امپریالیستی مطرح نیست و همین امر (شرایط مبنی و ذهنی موجود) است که علی‌رغم سرمایه داری بودن جامعه، مرحله انقلاب را مستقیماً توسط لیبرال نمی نماید.

۴۱ - مسائل انقلاب و سوسیالیسم شماره ۴

۴۲ - مختصری درباره سرمایه داری وابسته

۴۳ - "دروسه تولید کالایی" داسا سربستر شده میکند. در اینجا به شکل داسا کالای ملیتی نشود تولید کالای لیبرالیستی به سادگی می رسد (طرح برنامه حزب سوسال دمکرات کارگری روسه)

۴۴ - وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر

۴۵ - لسن : درباره شاکیها - مقاله ارپایی و صحت علمی

۴۶ - لندن : دولت و انقلاب

۴۷ - امکانات ساختمان سوسیالیسم...، هکوران ما را - عضو

آکادمی علوم جمهوری توده‌ای آلمانی

۴۸ - رفقای وحدت انقلابی در سلسله‌شماره‌های "انقلاب" دربرخورد

به درک رزمندگان از ساخت جامعه و در شماره اخیر خود (انقلاب ۲۸)

آشکارا درک منشویکی خود را از اهداف انقلاب دمکراتیک ایران

بیان میدارند. رفقا نه تنها بخشی از بورژوازی ایران را غیبت

و ایسته میدانند، بلکه انقلاب دمکراتیک ایران را (و اصولاً هر

انقلابی را) انقلابی اجتماعی میدانند که هدف آن جایگزینی

نمودن مناسبات تولیدی نوین بجای مناسبات پوسیده سرمایه

- داری و ایسته است. و عدالته این مناسبات تولیدی نوین

را نه مناسبات سوسیالیستی (چه انقلاب را دمکراتیک میدانند)

بلکه مناسبات سرمایه‌داری ملی "میدانند و خود اذعان میدارند

که هدف انقلاب دمکراتیک رشد نیروهای مولده (درجهها رجسوب

سرمایه‌داری ملی) تحت رهبری پرولتاریا است و بدین ترتیب

درک منشویکی خود را از اهداف انقلاب دمکراتیک که چیزی جز

اعتقاد به ضرورت رشد و تکامل سرمایه‌داری در ایران نیست،

بیان میدارند.

مقدمه‌ای بر

رویزونیسم و سوسیال امپریالیسم

توضیح:

سازمان ما به منظور تشریح تشوریک - آموزشی قطعنامه "سوسیال امپریالیسم" معویه دومین کنگره سازمانی، طرح تدوین یک رساله باالضمه تفصیلی را در مورد موضوع فوق ریخت که تاکنون بخشی از آن تهیه شده و دفتر اول آن (تحت عنوان: "از پیدایش اپورتونیسم تا ظهور رویزونیسم خروشجفی") هم اکنون در دست انتشار است. این رساله تفصیلی شامل بخش‌های زیر می‌باشد:

- ۱ - بررسی اپورتونیسم و رویزونیسم
- ۲ - بررسی ساخت اقتصادی - اجتماعی سوسیال امپریالیسم شوروی
- ۳ - برخورد به دیدگاه‌های انحرافی
- ۴ آنچه که در صفحات بعد می‌خوانند مقدمه‌ای بر رساله می‌باشد که از آنجا که حاوی توضیح مندولوژی ما در برخورد به مسائل رویزونیسم و سوسیال امپریالیسم بوده و همچنین چکیده ورشوس کلی نظریات ما را بصورت بسیار مختصر در بردارد و می‌تواند محالاً تا انتشار رکل رساله مورد استفاده جنبش قرار گیرد، نسبت به درج آن در اینجا رتشریک مبادرت می‌کنیم.

“مقدمه”

۱- چگونه واقعیت علمی احیاء سرمایه‌داری در شوروی

در جنبش کمونیستی ایران مورد “شک علمی” قرار گرفت؟

تزلزل ایدئولوژیک نسبت به رویزیونیسم روسی از ابتدای پایه‌گذاری آن بوسیله غروشچف، در جنبش کمونیستی ایران پایه داشته است. اگرچه جنبش کمونیستی ما، با طرد رویزیونیسم غروشچفی و مرزبندی با حزب توده، در مقابل این ایدئولوژی بورژوازی ایستاد، بویژه مرحله‌ای نوین وارد شد، ولی بدلیل مجموعه شرایط ذهنی و ذهنی و از غلبه شی آوانتوریستی چریکی بر آن، نتوانست این مرزبندی را تعمیق بخشد، بلکه برعکس در مبارزه با آن دچارستی و تزلزل شد. نمونه‌ها رز این تزلزل را میتوان در نوشته‌های میزبان جزئی دید که چگونه مبارزه مارکسیسم انقلابی با رویزیونیسم روسی در آن زمان را دعوی شیعه‌و سنی میخواندوسی میکند تا با اتخاذ یک موضع ناسیونالیستی خورده بورژوازی گریبان خود را از دست “مجادلات بیهوده” خلاص کرده و تحت پوشش یک خط سانسورستی، گرگ و میش را با یکدیگر “وحدت” دهد.

نمونه اخیر این تزلزل ایدئولوژیک را میتوان در چند سال اخیر مشاهده کرد. چند ماهی قبل از قیام بهمن ۵۷، در درون جنبش کمونیستی ایران، نغمه‌هایی سازنده گویا “سوسال امپریالیسم” یک تئوری “اثبات نشده” و “مورد سؤال” است. اینکه رویزیونیسم در حزب ما کم‌شوروی ظاهر شده امری قابل قبول، ولی اینکه ظهور این رویزیونیسم منحربه اعیای سرمایه‌داری در شوروی گذشته است، یک “افسانه” و یا حداقل امری “قابل تحقیق” میماند. بدین

صورت، صرف نظر از رویزیونیستهای "حزب شوده" و گروه منشعب از چریکهای فدائیی خلق (که در آن ۵۶ به ما در رویزیونیست خود پیوست) که منبع رویزیونیسم خروشجفی بوده و حسابشان روشن بود، جریباتی درون جنبش کمونیستی ایران تزیوسبسال - امپریالیسم را به اصطلاح رد کرده، روشن شدن ساخت اقتصادی - اجتماعی شوروی و دیگر کشورهای رویزیونیستی را به موضوع تحقیق در آینده محول ساختند، بدینگونه تزلزل در مقابله رویزیونیسم روسی و ناپهگیری خود را در مقابل دشمنان پرولتاریا تحت عنوان "نیاز به یک کار علمی و تحقیقی" و "امری که احتیاج به تفحصات آمارری در ساختمان اقتصادی شوروی دارد" موقتاً تئوریزه کرده و در جنبش کمونیستی ایران بحورت وجه مشخصه یک طیف ناپهگیر در آمد، شعرا این طیف ناپهگیر چنین است: "جنبش رویزیونیسم در حزب حاکم شوروی قبول، دایم و ولستی احیا سرمایه داری در شوروی - هرگز"

اشاره بیشتر تزلزلات ایدئولوژیک نسبت به رویزیونیسم روسی در جنبش کمونیستی ایران نمیتواند جدا از جنبش ایران ایدئولوژیک در سطح جنبش بین المللی کمونیستی بطور اعموم بحران ایدئولوژیک و مشخصه های اساسی آن در سطح جنبش کمونیستی ایران بطور اخص باشد. در سطح جهانی پس از ظهور رویزیونیسم خروشجفی و انشعاب در جنبش بین المللی کمونیستی مبارزه علیه این ایدئولوژی فاسدکننده و تفرقه آفرین درون جنبش کارگری با قاطعیت و همه جانبه گی کامل صورت نگرفت. محاذ دله تئوریک درختان و انقلابی که حزب کمونیست چین در سال ۱۹۶۴-۱۹۶۳ با حزب حاکم شوروی آغاز کرد و اسناد تفهیس آن در "تفسیر" گرد آمده، با قاطعیت و پهگیری لازم داده پیدان کرد و بتدریج تحت الشعاع سیاستهای پراگماتیستی و گرایشهای رویزیونیستی قرار گرفت. مبارزه حزب کارآلانی سوسیالیست رویزیونیسم خروشجفی اگرچه پربار و سوددولی نتوانست از دایره

تزلزلات حزب کمونیست چین خارج شود (و بی‌گمان بدلیل ضعفها و گرایشهای انحرافی که خود داشت) و این حزب را به یک مبارزه قاطع و پیگیر با رویزیونیسم روسی فراخواند. غلبه تدریجی رویزیونیسم بر حزب کمونیست چین که اولین نمایش خود را در عرصه سیاست داخلی و نیز در سیاست خارجی دولت چین بصورت تمویض تاکتیک و استراتژی جنبش بین‌المللی کمونیستی با تاکتیک و استراتژی رویزیونیستی "به جهان" نشان میداد، را منته مبارزه با رویزیونیسم روسی را با زهم ضعیف ترک کرد، و با لاف‌ها با تمهیل یک انشعاب بزرگ دیگر بر جنبش کمونیستی جهانی، بر ششست و بحران ایدئولوژیک تشکیلاتی درون این جنبش رواج بی‌حزیسی و هارتر شدن رویزیونیسم روسی افزود.

رویزیونیستهای روسی که خود از مدت‌ها پیش منافع پرولتاریا - با ایجهائی رأیخاطر منافع بورژوازی نوخاسته روسیه قریبانی کرده و با امپریالیستهای آمریکا بی‌درمات عمل "همزیستی صلامت - آمیز" و "تشنج زدائی" سر میبردند، اینک از خبا نتهنسیای رویزیونیستهای نوولاده چینی و هم‌آوائی آنها با امپریالیستهای آمریکا بی‌استفاده کرده و به سرعت توپخانه ایدئولوژیکی خود را با شدت بیشتری بر روی جنبش کمونیستی جهانی متمرکز ساختند: "می‌بهنید که بزرگترین خصم ایدئولوژیکی، که دم از خبا نتهنست، و احیاناً سرمایه‌داری در شوروی میزد، خود چگونه عاقبت به دام امپریالیستهای آمریکا بی‌افتاد."

خبانت رویزیونیستهای چینی اسلحه نیرومندی در دست رویزیونیستهای روسی شد تا بدین طریق بردا منته بحران و تشنت ایدئولوژیک داخل جنبش جهانی کمونیستی افزود و جریانسات نا پیگیر درون این جنبش را که با وارد شدن این ضربه جدید دچار کجی بیشتر شده بودند، به سمت خویش بکشاند. فرار رویزیونیست - های چینی به اردوگاه بورژوازی جهانی نهنشها گروهسی از جریانات نا پیگیر درون جنبش جهانی کمونیستی را به دنباله

اینان به اردوگاه رویزیونیمم گنا ندیدند بلکه علاوه بر آن زمینه را برای
 رشد رویزیونیمم غروشفی و تشدید سمت گیری برخی از جریانات
 ناپسند روسی آنان تسریع کرد. حزب کارآلمانی نیز اگر چه
 توانست با یک مبارزه ایدئولوژیک با لنسبه غنی با رویزیونیت
 - های چینی مرز بندی کند و بر حفظ پاکیزگی جنبش کمونیستی
 جهانی از لوث رویزیونیمم چینی تا شبر بگذارد، ولی خود بدلیل
 گرایشهای انحرافی نتوانست به حفظ وحدت جنبش جهانی
 کمونیستی باری رساند و بر اغتشاش و بحران حاکم بر آن غلبه کند.
 در کنار این خون تازه ای که در بدن فرتوت رویزیونیمم
 روسی و تمام اشکال رویزیونیمم جریانی یافته بود، جریانات
 تروتسکیستی و نشوتروتسکیستی نیز که همیشه همزاد رویزیونیمم
 بوده و با اغلاوافت آن هم آهنگ هستند، جانی تازه گرفتند. بسیار
 دیگر فرمتی بدست آنها افتاد تا با استفاده از بحران ایدئولوژیک
 برجسته کمونیستی و بروز میانه ساخت روشنفکری آن که همیشه
 کنونی بیشتر جنبش های کمونیستی جهان بوده و از اینرو سابقه
 رشد تروتسکیسم و گرایشهای تروتسکیستی میباشد، نغمه های انگ
 مارکسیستی - لنینیستی خود را ساز کنند. هیچ کمونیست آگاه
 و فکوری احیاء تروتسکیسم را در سطح جهانی به هنگام ظهور
 غزو شقیسم از یاد نبرده است. لایا ثلاث غروشف در مورد کیفیت
 شخصیت استالین، یعنی کسیکه پیگیرترین مبارزات را علیه
 تروتسکیسم کرد، بهترین بهانه ای بود که تروتسکیستهای رنگارنگ
 بین المللی تحت پوشش آن جان گرفته و به اغلال در جنبش کارگری
 جهانی بشغول شدند و بی شرمی را به جایی رساندند که حتی
 تروتسکیست مشهوری چون ارنت مندل خواستار نصب مجسمه
 تروتسکی در مسکو بعنوان "مهمترین فرانسوی کیش شخصیت آگر دید
 اکنون نیز نشوتروتسکیستهای رنگارنگ با غلبه رویزیونیمم
 برجین جانی تازه گرفته و به اشاعه ترهای ضد مارکسیستی خسود
 مبنی بر "دولت های بوروکراسی کارگری" و امثال آن پرداختند.

تزا نی که نه فقط موجودیت ساختن سوسیا لیسم را در زمان استالین در شوروی و ما شود، چینی نفی وانکار میکنند، بلکه ما ما چینیان القا میکنند که گویا میتوان با غلبه "پرووکراسی ضدکامیونیزم" بر حزب و دولت پرولتاریا و به عبارت دیگر با غلبه سوسیالیست پرولتاریا بر حزب طبقه کارگر، سوسیا لیسم را حفظ کرده گسترش داد.

اذا عه تزلزل ایندولوزیک نسبت به رویزیونیسم روسی و به اصطلاح ردتز "ما ثوئیتی" سوسیال امپریالیسم روسی در جنبش کمونیستی ایران، طبعا نمیتوانست مستقیماً از ضرب سوسیا لیسم روسی و جنبشهای چینی بر جنبش کمونیستی جهان نباشد، ولی علاوه بر آن به شرایط مبنی و ذهنی خاص جنبش سوسیالیستی و جنبش فدا مپریالیستی ایران نیز بر میگردد. از یک طرف غلبه در آمدت شی چریکی بر جنبش کمونیستی ایران هم مانع بودند این جنبش با طبقه کارگر و توده ها شده و هم با تحقیر شوروی و سیدم مرزبندی و مبارزه قاطع با رویزیونیسم زمینه را چه از لحاظ مبنی (ساخت روشنفکری و جدایی از طبقه و توده ها) و چه از لحاظ ذهنی (تحقیر شوروی) برای گسترش رویزیونیسم فراهم کرده بود، و از طرف دیگر اعتدای جنبش توده ای و عقب ماندگی رهبران از زماندهی این جنبش، تشتت و غرده کاری را برای این جنبش تشدید کرده و وضع را هر چه بیشتر برای رشد ترها ت رویزیونیستی مهیا میکرد. به این ترتیب حتی طیف وسیعی از جنبش کمونیستی ایران کسبه توانسته بود با "تزا" به جهان "مرزبندی نماید (صرف نظر از نیروها - شی که از سابق نسبت به شوروی موضع سازنده داشتند) به نام موضع - گیری سازنده نسبت به رویزیونیسم روسی. افتاده و نغمه های زدن شوروی "سوسیال امپریالیسم" بتدریج ساز شد.

این طیف نا همگیر خود را ای سطوح مختلف بوده و در بر خورد به رویزیونیسم روسی در درجات مختلفی از نا همگیری و تزلزل قرار دارد که آنرا به رویزیونیسم نزدیکتر یا دورتر میسازد، ولی

آنچه که برای تمام ما این طیف‌ناپهگیریکسان است زیر سؤال
بودن احیای سرمایه‌داری در شوروی در عین به اصطلاح قبضول
وجود نوعی رویزیونیسم در حزب حاکم شوروی می‌باشد. این طیف
راجع به اینکه این رویزیونیسم تا چه حد بر حزب حاکم غلبه کرده و تا
چه حد سیاست‌های دولتی شوروی را تحت تاثیر خود قرار داده هم
داستان نیستند. گروهی مانند "راه‌کارگر" دولت شوروی را یک
دولت "سوسیالیستی" دانسته و فقط در حزب حاکم بر آن صحبت از
گرایش‌های رویزیونیستی میکنند و برخی نیروهای دیگر از موضع
آگوستی سیسم علیه رسم قبول حاکمیت رویزیونیسم بر حزب شوروی،
احیای غلبه سرمایه‌داری را در جا مع شوروی مورد نفی و تردید
قرار میدهند و... ولی هنگامی که برای نکتۀ وحدت نظر دارند که
مسأله احیای سرمایه‌داری در اتحاد شوروی "افسانه" بوده و بسا
حد اقل امری است که باید مورد تحقیق قرار گرفته و موضع گیری
نسبت به آن موکول به شناخت از این ساخت و "تحقیق علمی" در
باب آن گردد. البته اینکه مسأله تحقیق و "ارزیابی علمی" تماماً
یک پوشش کاذب بوده و تمام این گروه‌ها بنوعی راجع به ساخت
افتقادی حاکم بر شوروی اظهار نظر کرده و خیلی قبل از اینکه
نتایج تحقیقاتشان معلوم گردد ساخت شوروی را یکی سوسیالیستی
با "اغلاک‌های بوروکراتیک" (راه‌کارگر) و یا حاکمیت دولتی
استثنای و ساختی ناشناخته؟ و یا ساختی در حال احیای
سرمایه‌داری و مانند آن میدانند، نکته‌ای است که در آینده به آن
خواهیم پرداخت. ولی موضوعی که بفرصت از لحاظ متدولوژیک
در بر خورده مسأله سوسیال امپریالیسم شوروی حائز اهمیت است
فراوان است و از جانب این دوستان ناپهگیر ما رکنیم ما سن
زده میشود. آنستکه مسأله تئوری، "سوسیال امپریالیسم روس" یک
مسأله آکادمیک و تحقیقی است، و باید تا وقت روشن شدن نتایج
این تحقیق که عطف "علمی" ما را سیراب کند، را شناخت موضوع
سویح سمت به آن صرف نظر کرد. بعبارت دیگر در بر خورده مسأله

"سوسال امپریالیسم" باید از لحاظ معرفتی - آکادمیک به طرح موضع و وارد
 شونده از یک زاویه ایدئولوژیک - طبقاتی، بنابراین اظهارات کیه -
 بسیار هم ظاهر علمی داشته و از عشق بی پایان به "کار علمی" سرشار است ،
 مارکسیست - لنینیستها باید تا هنگام روشن شدن کامل تحقیقات علمی را جمع
 به جز "جز" ساخت انتمادای شوروی، از اتخاذ موضع نسبت به بزرگترین قطب
 رویزبونیسم جهانی صرف نظر کرده و موجودیت آنرا نادیده نگینزند -

۲ - آیا راد ا حیای سرمایه داری در شوروی نتیجه یک کشف جدید علمی است ؟

قبل از اینکه به این ادعای دوستان شاهگیر مارکسیسم بپردازیم و متدو -
 لوزی خود را دربر خورده مسئله سوسال امپریالیسم روشن نمائیم ، لازمست
 که متدولوزی خود را دربر خورده خود این جریان (یعنی جریانیکه احیای
 سرمایه داری در شوروی را زیر سوال میبرد) بعنوان یک جریان سیاسی -
 ایدئولوژیک بیان داریم ، سوال این است : آیا ظهور جنبش
 آظهار جنبین جریانی در چند ساله اخیر در جنبش کمونیستی ایران
 نتیجه یک کشف جدید علمی "توسط رفقای راه کارگر ، جریکهای فدائی خلق
 و امثال آنست یا اینکه بر مکن ظهور این جریان علل علمی طبقاتی - عسود
 را داشته و همانطور که در صفحات پیشین ذکر شد ، ناشی از عملکرد
 یک رشته عوامل عینی و ذهنی بوده است ؟ آیا مسئله به اصطلاح -
 ضرورت تحقیق راجع به ساخت اقتصاد شوروی تا زگی داشت که
 ناگهان جریان ناشی چون "راه کارگر" و جریکهای فدائی به آن پی
 بردند ؟ مگر "حزب توده" مدتها قبل از آن جزوه "افسانه سوسال -
 امپریالیسم" و "ماوشیسم و با زنا ب آن در ایران" را منتشر
 نکرده بود ، پس چرا تا قبل به تحقیق راجع به ساخت اقتصاد
 شوروی از همان موقع در جنبش بالانگرفت ؟ آیا مسئله به این
 صورت است که چیزی نامکشف و پنهان بود و ناگهان آنرا بیان
 محققین و دانشمندان به آن پی برده و آنرا کشف کرده اند ؟

هرگز، یک ما رکسیست به این ترتیب به مسائل برخورد نمی کند،
 و نقطه عزیمت خود را تحلیل ایدئولوژیک - طبقاتی جریانات
 سیاسی قرار می دهد. روحیای سرمایه داری در شوروی مطلقاً نیست
 که تا زگی داشته باشد و سالیان دراز است که از طریق زرادخانه
 ایدئولوژیک رویزبونیمتهای روسی مادمی شود، ایجاد یک
 جریان سیاسی - طبقاتی حول رد تزوسپال امپریالیسم قبل از
 آنکه ناشی از مسائل معرفتی باشد، ناشی از تزلزل عناصر
 و گرایشهای مشخص روشنفکران خرده بورژوازی درون جنبش
 کمونیستی ایران در برخورد به رویزبونیم و بورژوازی است.

زیر سؤال رفتن بسیاری از مبانی ایدئولوژیک و با فلسفی
 ما رکسیسم تحت عنوان "کشفیات جدید علمی" و "تحقیقات لازم در
 آینده" مطلقاً نیست که در جنبش کمونیستی جهانی بی سابقه
 باشد. بارها چنین پیش آمده که یک جریان مشخصی طبقاتی بسا
 استفاده از یک "بحران علمی" و در متن یک بحران ایدئولوژیک
 طبقاتی، تزلزلات طبقاتی و گرایشهای بورژوازی خود را تحت
 عنوان "تحقیق علمی" و "تک فلسفی" قالب کرده و کوشیده است تا
 با تجدید نظر در مبانی علمی ما رکسیسم انحراف یا تزلزل خود را
 در مبارزه طبقاتی بپوشاند. نمونه روشن این امر را میتوان در
 جریان "بحران در فیزیک جدید" در اوایل قرن بیستم و تا شهر آن
 در جنبش سوسیال دمکراتیک روسیه همزمان با بازگشت و غلبه ضد
 انقلاب در سال ۱۹۰۸ جستجو نمود. در اوایل قرن بیستم کشفیات
 جدیدی در فیزیک بخصوص توسط انیشتین صورت گرفت که برخی
 از پنداشتهای علم رایج زمان را زیر سؤال برد از جمله این
 سئوالات یکی هم روابط علی و رابطه علت و معلول بود که در فیزیک
 کوانتوم مطرح شد. با استفاده از این کشفیات جدید، دانشمندان
 بورژوازی دست به تعمیم نتایج فلسفی این سئوالات در زمینه
 فلسفه زده و بدین طریق رفیقان نیمه راه ما رکسیسم را -
 دانشمندان که بجای ما ترالیسم، امپریکریتیسم و بجای ما رکسیسم

ما خیم را بپذیرند. روبروی بنیم بر نشانی که تازه در اروپا
 گرفته بود با استفاده از این "سئوالات فلسفی" ما تنها لیسم
 دبا لکتیک را انکار کرده و بجای آن پوزیتیویسم را نشان دادیم.
 جریان هنوز در جنبش کارگری روسیه تا شیرچندانی نگذاشته بود،
 زیرا روسیه دوران یک انقلاب بزرگ را می گذراند و زمینش
 اجتماعی برای بروز این انحرافات آماده نبود (۱۹۰۷ تا ۱۹۰۵).
 ولی به محض اینکه ضد انقلاب توانست مجدداً بر اوضاع مسلط
 گردد و کودتای سوم ژوئن ۱۹۰۷ استولیهین وارتمساج
 استولیهینی را غالب کرد، زمینه اجتماعی برای اشاعه آن
 سئوالات فلسفی و علمی "در روسیه نیز پدیدار گشت. رفیقان نیمه
 راه پرولتاریا که از سخت شدن اوضاع جا زده بودند شروع به شریک
 سنگر ما رز کرده و جریان "انحلال طلبی" را بوجود آوردند.
 انحلال طلبان اعلام کردند که همونی پرولتاریا برای انقلاب ضروری
 نیست و پرولتاریا باید صورت یک حزب علنی در آمده و بصورت یک
 اپوزیسیون کارگری در مبارزات "قانونی" شرکت کند. لکن
 انحلال طلبان را حزب کارگری استولیهینی تا میدوچریستسکیان
 انحلال طلبی را از لحاظ طبقاتی اتحادی ما را پورتونیمست
 کارگری با لیبرالیسم ضد انقلابی کا دتی خوانند. در مقابل
 انحلال طلبان، آتزوویستها با انحلال طلبان و ارونه قرار دادند
 که هرگونه استفاده از امکانات علنی مبارزه بخصوص شریبون دوما
 زانفی میکردند و خواستار برپا شدن حزب پرولتاریا از توده ها
 و طبقه بودند. برخی از انحلال طلبان علیرغم اینکه خود را
 مارکسیست می خواندند ولی از لحاظ فلسفی به رد ما تنها لیسم
 دبا لکتیک پرداخته و امپریوکریتیسیسم را جایگزین آن کردند
 و آتزوویستها حتی از اینهم فراتر رفته و گوشه اند مذهب را با
 مارکسیسم آشتی دهند. لطعات خطیری در مقابل جنبش پرولتاری
 روسیه فرار شده بود. با مدعا این ترلزات روشنگری سورژوانسکی

مبارزه میشود و این رویزونیسم جدید چه در فلسفه و چه در سیاست
طرز می گردید .

لنین به منظور طرد این رویزونیسم فلسفی ، کار فلسفیم
فلسفی خود را بنام " ماتریالیسم و مبرهنگری بیسیسم " شروع کرده
آن را در ۱۹۰۸ به چاپ رسانید . این کتاب با بدنه نشان میدهد که
اكتشافات جدید علمی نه تنها نافی ماتریالیسم نیست بلکه
تأکیدی بر آن است . روشی که لنین در بر غورده ما غیبتها و
انحلال طلبان راست و " چپ " اتفاقاً ذکر برای ما بسیار آموزنده
است . او هرگز از یک زاویه معرفتی و آکا دمیک به ظهور بدیده
ما غیسم و انحلال طلبی بر غورد نمیگرد ، بلکه آنرا نتیجه یک جریان
طبقاتی میدانست :

" در دوره انقلاب بورژوازی ، حزب پرولتاریا ناگزیر از داشتن
همسفرانی خرد بورژوازی می باشد . کسانی که همیشه تنها
برای مدتی کوتاه به پرولتاریا می پیوندند ، کسانی که
کمترین توانایی را در درک تئوری و تاکتیکهای پرولتاریا
کسانی که کمترین توانایی را در حفظ خود از تلائسی و
بیشترین تمایل را به رساندن اپورتونیسم تا به جسد
افراط دارند . پراکنندگی آغاز شده و توده روشنفکران
منشویک ، نویسندگان منشویک حقیقتاً " لیمرال " شده اند .
روشنفکران از حزب کناره گرفته اند . . . "

(مقاله انحلال و انحلال طلبی ۴۹۰۹)

زمانیکه این جریان انحلال طلب مائنی فلسفی مارکسیسم
را زیر سؤال میبرد و تحت بهانه " کشفیات جدید در فیزیک " تمدن
دارد که ماتریالیسم دیا لکتیک را انکار نماید ، همین باید آن
چگونه بر غور دکنند ؟ آیا باید به شیوه ایده آلیستی ، ظهور جریان
فوق رئالیستی از یک معجزه جدید علمی بخوانند یا اینکه بر عکس به
شیوه ماتریالیستی در پشت دعوی مکانیک فلسفی و حریاسات
سراسری تا شهاب مبارزه طبقات را ببینند ؟ همین شیوه مائنیستی

را برگزید، چنانچه خود در بخش آخر کتاب "ما تریا لیسیم" امپریوکریتیسیسم می نویسد:

"در پشت مکتب گواشی شناختن امپریوکریتیسیسم آدمها بسند بتوانند مبارزه احزاب در فلسفه را ببینند. مبارزه ای که هر تحلیل نهائی، تمایلات و ایدئولوژی طبقات آتشی تا پیشتر در جامعه مدون را منعکس می نماید"

بنابراین، حرکت از یک موضع طبقاتی در تحلیل مسائل هر پدیده های اجتماعی، نه فقط در برخورد به جریانات انحرافی به کار می آید، بلکه همچنین در برخورد به پدیدایش ایدئولوژیستی ما رکیسم لنینیسم و جریانات اصولی نیز باید مورد استفاده قرار گیرد. مسلماً نوع مارکس و انگلس در تدوین علم مبارزه طبقاتی، پرولتاریا نقش موثری را ایفا نمود، ولی ما رکیسم در درجه اول خود معمول یک جریانی تاریخی - طبقاتی بود که تک ایده های آن پتانسیل از مبارزه طبقاتی پرولتاریا را نشان می دهد. آری "مادامک افراد فراگیرند که در پس هر یک از جملات، اظهارات و وعده و وعیدهای اخلاقی، دینی، سیاسی، اجتماعی منافع طبقات مختلف را جستجو کنند، در سیاست همواره تریا لیسیمیستها نه فریب و خود فریبی بوده و خواهد بود."

لنین: (به منبع و سه جز ما رکیسم)

پداین ترتیب، آن جریانات متزلزل و در حال نوسانی که در سال ۵۷ تحت نام "رد" تئوری سوسیال امپریالیسم روسیه در جنبش کمونیستی ایران ظاهر شد، به معمول یک کشف جدید علمی (به اصطلاح تئوری عدم اجتنای سرمایه داری در شوروی) بلکه هرگز خود یک جریانی طبقاتی بوده که تحت آیین پوشش (یعنی کشف جدید) نزولت ایدئولوژیک عناصر خرده بورژوازی جنبش کمونیستی را که از فریه روبریونیسیم به جانی گنج شده و برای فرار از آن سه روبریونیسیم روسی پناه برده بودند، نشان می دهد. برای روشنتر شدن بیشتر مسئله، میتوان مثلاً بررشد و تکامل یکی از این

جرمانات فوق را در طول دو تا سه سال گذشته در نظر گرفت :

آن رشته زلزلات عمیق ایدئولوژیک - سیاسی که از زمان چریکهای فدائی خلق را از رسالات بیژن جزنی (که رسماً در سال ۵۶ توسط رهبری جدید این سازمان بعنوان پایه‌شنوری و تاکتیک خود برگزیده شد) به کار ۵۹ (در بهار ۵۹) می‌گشاند، بدون شک نمی‌تواند از لحاظ تحلیل طبقاتی میان گرایش روشنفکران ناپسندیده سمت بورژوازی که عاقبت در طی یک پروسه به آنها بست نکامل خود رسیده و کاملاً به بورژوازی می‌پیوندد (فدائیسبان اکثریت) باشد. این گرایش به سمت بورژوازی، ظهراً در پروسه شوربیزه کردن سمت گیری طبقاتی خود مجبور بود از محمل‌های شوربیک، توجهیات ایدئولوژیک و علامه‌شمارها و تاکتیکهای که سمت گیری طبقاتی او را به نمایش می‌گذارد، استفاده می‌کرد :

شمار "شیردبا دیکتاتوری" (۵۶) ، "حاکمیت خلق" (۵۷) ، "رد تز سوسال امپریالیسم" (بهار ۵۸) ، "خرده بورژوازی - کمونیسم - فدا امپریالیست" (زمستان ۵۸) ، "دفاع از اردوگاه سوسالیستی شوروی و ... " (زمستان ۵۸) و خلاصه یک مجموعه گام از نقطه نظرات سیاسی - ایدئولوژیک رویزیونیستی در کار ۵۹ نمایش دهنده سیر و مراحل رشد یک گرایش متزلزل خرده بورژوازی نسبت به بورژوازی و رویزیونیسم هستند که عاقبت به درجه سختگی خود رسیده و کاملاً به بورژوازی می‌پیوندد. رد تز سوسال - امپریالیسم در پروسه رشد این گرایش، فقط میتواند بعنوان حلقه‌ای از تممیک گرایشات رویزیونیستی درون سازمان چریکهای فدائی خلق و بعنوان نشانه تسریع این گرایش و یا زشدن مرحله‌ای جدید از تممیک این انحراف، انگاشته شود. همین موضوع را میتوان با کم و بیش تفاهت و تها بی در مورد جرمانات دیگر چون "راه کارگر" و "رزمندگان" نیز مشاهده کرد. پیوند "رد تز سوسال - امپریالیسم با یک مجموعه دیگر از نقطه نظرات و شوربها و گرایش‌های رویزیونیستی در این گروهها، به ما نشان میدهد که نه فقط

این گرایش‌های طبقاتی مجبور هستند که برای شوربزه‌گسردن سمت گمراهی‌های طبقاتی خود دست‌بدا مان این کشف "جدید علمی" و آن "ثوری" تدبیر بزنند، بلکه حتی وقتی تبدیل به جریان‌های گام‌مل روی بی‌ولیتی شدند نیز حاضرند بقبول لنین! اگر منافس طبقاتی‌شان اقتضا کند حتی کفایای بدیهه‌های رانیرا نکار نمایند طبیعی است که فقط یک سادۀ لوح یا یک مفروض می‌توانند در پیشست "انکار قضایای بدیهه‌های" بجای منافع طبقاتی و مبارزه طبقاتی، فقط یک "لغزش علمی" را به‌بینند!

۳- در برخورد به مسئله احیای سرمایه‌داری در شوروی

از چه اسلومی باید استفاده کرد؟

ردکنندگان واقعیت علمی "احیا" سرمایه‌داری در شوروی قبل از آنکه برای اینکار متوسل به استدلال‌های شوربیک و حقایق مستدل شوند، از اسلوب خاصی برای برخورد به سألۀ استفاده میکنند که شخص جستجوگر! از قبل "خلع سلاح" میشوند. این اسلوب بدین‌صورت خود را "مستدل" میکنند که اولاً برای بررسی ساخت اقتصادی شوروی، آمار و ارقام (بجز آمارهای دولت شوروی) موجود نیستند؛ آن مقدار ارقام و آمار و نظمیلهای آماریه که نشاندهنده واقعیت احیای سرمایه‌داری در شوروی است ساخته بورژوازی غرب و رادیکالی اروپای آزاد است. ثالثاً در نتیجه نمیتوان نسبت به این پدیده حکم قطعی داد و باید منتظر تحقیقات جدید علمی شد. نتیجه عملی که از این اسلوب عاید میشود آنستکه شخص در بهترین حالت (یعنی اگر شوروی را موصیالیتی نداند) باید موجودیست شوروی را از مجموعه مفادلات ایدئولوژیک (رابطه‌اش با جنبش پس‌المللی کمونیستی) و سیاسی (رابطه‌اش با اوضاع سیاسی جهانی) خارج سازد و نسبت به آن یک حجم سخرافه

اتفاقی است. این همان بروزخی است که از لحاظ ذهنی مساعدترین زمینه را بشهریج برای پذیرش تزه‌ای رویزیونیستی و طبع سلاح کامل در مقابل رویزیونیسم فراهم می‌آورد و شخص را از یک موضع خنثی به یک موضع جانبدارانه می‌کشانند. این اطلوب تفکر درست به آن می‌ماند که شخصی به دلایل مختلف از اتفاقا موضع جانبدارانه (له یا علیه) نسبت به هیأت حاکمه خودداری کند. توجه این امر از لحاظ ذهنی هر چه باشد، از لحاظ واقعیت عینی و مبارزات طبقات همیشه یک چیز است: عدم اتفاقا موضع علمی علیه هیأت حاکمه و پالان آن که آنهم نهایتا در اکثر قریب به اتفاق موارد دنبال هیئات حاکمه، فتن منجر می‌گردد.

اما برای نفی "اطلوب" فوق الذکر، درست نیست که از نتایج علمی آن شروع کنیم، بلکه لازم است که خود این اطلوب را مورد نقد قرار دهیم. "شکاکیت علمی" یا به عبارت صحیح تر "متدانتقاد" در برخورد به مسائل شیوه‌ای بوده که مارکس و دیگر بزرگان مارکسیسم از آن استفاده می‌کردند. این شیوه هم با درک دگماتیک که فاشلند منصرفا انتقادی است و هم با درک سوفیستی که فاشل به وجود قوه عین عینی در حرکت پدیده‌ها نسبت مرزبندی داشت. در مورد اخیر، شکاکیت علمی مارکس دقیقا از این لحاظ با شکاکیت سوفیستی ما هیأت تفاوت داشت که اولی برای هستی فاشل به وجود قوا نیست عینی و روابط درونی بود، و ثانی این قوا عین را قابل شناخت میدانست. "اطلوب" فوق الذکر برای شکاکیت سوفیستی استوار است. این شکاکیت فقط منحصر به این نیست که تمام واقعیتات اقتصادی و سیاسی موجود را جمع به جا سه شوری پس از استالین را تحت عنوان جملیات بورژوازی غرب مورد شک قرار می‌دهد، بلکه از این و هم تر این شک گرایشی خود را به یک تشوری و اطلوب کاملاً پوزیتیویستی در برخورد به واقعیت شوری محسوب می‌گردد. پوزیتیویسم اولادعای بیطرفی بین ایده‌آلیسم و ماتریالیسم دارد. ثانیاً کار فلسفه "علمی" خود را محدود به توصیف فاکت‌ها از

طریق اندازه گیری های علمی میدانند و نه تحلیل از روابط درونی
 و قانونمندان پدیده ها. در نتیجه پوزیتیویسم علمی غم اینکه ظاهراً
 عالم پنداند و "علمی" دارد بسیار از آمار و ارقام و اوصافهای
 زنده دم میزند ولی در باطن چون قائل به تجزیه و تحلیل از آن روابط
 درونی که جلوه های پدیده ها از آن قانونمندیها تبعیت مینماید
 نیست، گامقاده علمی است. پوزیتیویسم از لحاظ خواستگاه
 اجتماعی خود نیز همین منافع بورژوازی ارتجاعی است که از یک
 طرف به علوم احتیاج دارد چون برای تولید مورد نیاز است و لکن
 از طرف دیگر با تجزیه و تحلیل علمی و قانونمندان که بمنسوان
 نتایج فلسفی با پداز دستاوردهای این علوم احتیاج کرده،
 مخالف است. چرا که این نتایج مخالف ایدیت پویش سرمایه داری
 است و ما هیت استثماریگرا نه و زوبیه احتفاری نشان میدهد.
 پوزیتیویسم همیشه یکی از آفتخوره های فلسفی رویزیونیستها،
 یعنی ایدئولوژیهای بورژوا امپریالیستی نیز بوده است. (چنانچه
 لنین در مقاله ما رکیسم و رویزیونیسم، در مورد پریشانیسن از
 همین معنا استفاده میکند).

"ردکنندگان واقعیت علمی احبای سرمایه داری در شوروی
 اولاً، فاکتهای بی چون و چرای را که بخشی از جنبش کمونیستی
 جهانی در طول مدتی بیش از یک ربع قرن، از ظهور غرور و شکلیسم به
 اینطرف در مورد واقعیت پرورس احبای تدریجی سرمایه داری
 در شوروی گردآوری نموده و با تحلیل علمی آنرا به حقایق بدیهی
 تبدیل ساخته است تا یک "انگ بی اعتبار همسازند نشانیا، به
 شیوه پوزیتیویستی جنبش کمونیستی را از اینکه بخواهد از توصیف
 ساده این واقعیات فراتر رفته و به تحلیل بیشتر و همه جانبه تسر
 از روابط و قوانین درونی این آمار و ارقام بپردازد، باز میدارند.
 درست است که برای تحلیل از قوانین درونی ابتدائاً نیاز به
 فاکتهای متنوع از اوضاع یک پدیده میباشد، ولی وقتی که
 واقعیات در حدی وجود دارند که بتوان اساسی ترین خطوط

قانونمندی یک پدیده را نشان داد، نباید از تحلیل این روابط
 اساسی به بیاهنگمبودن ما و ارقام بیشتر سرمایه زرد، امسروزه
 واقعیات آماروی و به تبع آن مجموعه تحلیلیها و متون متعدد علمی
 که راجع به جامعه شوروی در سطح جنبش کمونیستی بین المللی
 تهیه شده اند، برای ما اساسی ترین خطوط واقعیت جامعه و دولت
 شوروی را روشن میسازد. اگر چه نمیتواند تماما مویزه گیهای این
 پدیده را کاملاً توضیح دهد. این تحلیلیها بنا نشان میدهد که جامعه
 شوروی یک جامعه سرمایه داری و دولت آن یک دولت بورژوازی -
 امپریالیستی است. ولی این تحلیل ها هنوز کاملاً در نشده است بطور
 جامع تمام مویزه گیهای سرمایه داری انحصاری دولتی را در آنجا
 توضیح دهد. اسلوب پوزیتیویستی فوق، میخواهد رابطه میان
 واقعیات و قوانین درونی پدیده شوروی را به بیاهنگمبودن ما و
 ارقام ما را از هم بگساید و اجازه ندهد که پژوهشگران زمین آمار و ارقام
 قابل دسترسی به نتیجه گیریهای علمی نایل آید. اسلوب
 پوزیتیویستی فوق فقط به تنگ گرای و اتفا ذموضع "بیطرفانه"
 نسبت به اتفا دشوروی منتهی نمیشود، بلکه از طرف دیگر میتواند
 درکاتی که مخالف بیطرفی و طالب یک موضوعی علمی نسبت به دشوروی
 هستند، این تعادل را تحمل کند که در برخورد به ساله سوسال -
 امپریالیسم به یک عکس العمل آکا دیستی افتاده و بررسی مربوط
 به واقعیت شوروی را از مبارزه طبقاتی جاری در جامعه خود جدا
 سازد. این درست است که با پدیده برای اتفا ذموضع نسبت به رژیم
 کمونی شوروی از یک حداقل با به تحلیل علمی برخورد را برود این
 درست است که نمیتوان به تحلیل طبقاتی نسبت به جریا نسیات
 سیاسی دست زد مگر اینکه قبلاً یک حداقل با به علمی برای این
 تحلیل طبقاتی موجود باشد، ولی در همین حال نباید فراموش کرد
 که کار علمی ما همیشه با پدیده خدمت مبارزه طبقاتی قرار گرفته و به
 آن خدمت کند، نه اینکه خود هدف باشد.

در حریم رشد مبارزه طبقاتی و استکا به یک کار علمی پیگیر

و توقف ناپذیر بتدریج جوانب مختلف یک پدیده اجتماعی نیز از لحاظ علمی روشن میشود. درکی که ما رکن در "مانیفست کمونیستی" در سال ۱۸۴۷ از ماهیت جامعه سرمایه داری را ارائه میدهد اگرچه در کلی ترین قانومندیهای خود با درکی که در سالهای بعد در کتاب "سرمایه" از جامعه سرمایه داری عرضه میکند، واحد میباید بود. مطمئناً مضمونی بسیار غامضتر ارائه میدهد. منتها این کمی عمق از درک از مکانیسم سرمایه داری هیچگاه باعث آن نشد که ما رکن و انگلس از مبارزه طبقاتی جاری در سطح جامعه چشم پوشیده و اوقات خود را فقط صرف کار عملی نمایند.

برای جنبش کمونیستی ایران فقط این کافی است که در زمان فعلی یک برداشت حداقل از ماهیت جامعه شوروی داشته باشد (که دارد) و این حداقل پایه علمی را در خدمت مبارزه ایدئولوژیک و مبارزه طبقاتی علیه زویزیونیسم و بورژوازی قرار دهد. برای کمیته ظهور جریان انحرافی (که کثرتدهنده هر دو سال امپریالیسم) را در درجه اول از لحاظ طبقاتی توضیح میدهد و آنرا نشانده تزلزل فئادال سرمایه داری در جنبش بحران زده کمونیستی، نسبت به رویزیونیسم و بورژوازی میدانندونه ناشی از یک کشش جدید علمی توسط "راه کارگر" و... برای کمیته در بر خورد به مسئله سوسیال امپریالیسم از یک متد دیالکتیکی و تئوریک ما تریالیستی پیروی میکنند و نه از یک شیوه پیویزیونیستی، برای چنین کسی (جریان) غرق شدن در تحقیقات علمی جامع الاطراف حول واقعیت جامعه شوروی در شرایط حاضر به مفهوم افتادن به دام رویزیونیستها و غلط ملاحظ شدن در مقابل آنها هم ایدئولوژیک آنهاست. با بد نیست خود با قرا گرفتن یک حداقل مبانی تئوریک این ترمزما و کمیتی به آن منتقد شد. و سپس آنرا در میان توده ها تبلیغ نمایم. توده ها در جریان تجربه روز مراه خود و همراه با پیروش روحیه ضد رویزیونیستی و ضد سوسیال امپریالیستی واقعیت استعمارگرانه و امپریالیستی شوروی را محسوس درک

کرده و هیچ احتیاجی به کتب و رسالات علمی آقا با ن آکا دمیستها
ندارند.

نکته دیگری که باید از لحاظ متداول و ژیک روی آن تکیه کرد
آنستکه برای مطالعه چگونگی احیاء سرمایه داری در شوروی همیشه
لازم است که ابتدا و مقدمتا درک خود را از مقوله رویز یونیسیم و بطور
کلی ارتداد ایدئولوژیک از ایدئولوژی پرولتاریا روشن و
مشخص سازیم. چرا که دقیقاً این پیرو شده و غلبه ایدئولوژی
بورژوازی درون حزب حاکم و راهبران آنها دشواری است که به
پیرو شده و غلبه مناسبات سرمایه داری در جامعه شوروی منتهی
میگردد. کسیکه درک درستی از رویز یونیسیم و مارکسیسم نداشته
باشد، کسیکه رویز یونیسیم را ایدئولوژی خرده بورژوازی یا
ما فلول طبقاتی بپا نگارد، طبیعی است که نمیتواند درک درستی
از چگونگی پیرو شده احیاء سرمایه داری در شوروی داشته باشد.
پس درست بر خلاف آنچه که "ردکنندگان" مدعی هستند برای درک
از مناسبات حاکم در شوروی قبل از همه به جد اول آمار اقتصادی
و منحنی های اندازه گیری احتیاج نیست. بلکه مقدم بر همه بود درک
مارکسیستی از رویز یونیسیم و ایدئولوژی پرولتاریا ضرورت دارد.
البتة واضح است که برای اثبات احیاء مناسبات سرمایه داری
در شوروی، فقط صرف اثبات رویز یونیسیم بودن حزب حاکم
شوروی کافی نیست و باید از واقعیت های اقتصادی نیز سخن گفته
در غیر اینصورت، در مقابل انحراف قبلی که در غلطیدن به پیسک
اطلوب شک گراشی سوفیستی بود، به انحراف دگما تبستی مقسوط
خواهیم کرد، یعنی لاستتاجات خود را تنها از دگمهای متئوریک و بدون
سوجه به واقعیتها استخراج میکنیم. این انحرافی است که خود
بزرگترین خدمتها را به "ردکنندگان" میکند. آری، واقعیت سوسیال
— امبرالیسم یک رابطه لاسفک با واقعیت روسیونیسیم دارد
و ایندوار یکدیگر حادشی با دسر نمیشند (و به همین دلیل هم
سازره علمه روسیونیسیم از سازره علمه سوسیال امبرالیسم جدا

نیت اولی در عین حال این هر دو واقعیت‌های منطقی را تشکیل
میدهند که اثبات هر یک احتیاج به استدلال خاص خود دارد.

۴- "رد" کنندگان چه میگویند؟ و مارکسیسم - لنینیسم چه میگوید؟

امپریالیستها و بورژوازی غرب و تمام نوکران شیفته گنجی
آزاد و "دمکراسی غرب" و هم چنین تمام ایدئولوگهای "راه سوم"
و پیشروین ایده‌های ناسیونالیستی، مذهبی و نژادپرستانه
میگویند تا چهره سوسیالیسم را لکه دار کرده و آنرا وارونه جلوه
دهند. از هنگام تأسیس اولین دولت سوسیالیستی توسط لنین
تا ظهور و رشد در شوروی، تبلیغات بیشترانه حول "استبداد شرقی"
"دیکتاتوری فردی و حزبی" از سوی دشمنان سوسیالیسم در مسکن
زده میشد. با سربرآوردن و رشد و پراکندگی شوروی، امپریالیست‌های
غربی و ایدئولوگهای "راه سوم" جانی تازه گرفتند و شکست
سوسیالیسم را در شوروی بعنوان شکست "محتوم" و "ناگزیر"
سیمت سوسیالیستی در سراسر جهان جلوه دادند. آنها حتی لفظ
"سوسیال امپریالیسم" را نیز بیشترانه بکار گرفتند تا چنین
و نمونه‌ها از آنکه گویا این نه فقط "سوسیالیسم" در گفتار و روش
است که در عمل امپریالیسم می باشد، بلکه با هیت هر سوسیالیسمی
و از جمله سوسیالیسم لنین و استالین نیز سرنوشتی بجای آن
نخواهند داشت و سرشتی بیگانه با "سوسیالیسم" و روشی دارند.

از این تبلیغات امپریالیستی حول به اصطلاح "سوسیال -
امپریالیسم" که بگذریم، نوبت به درکهای اشعراست
(اپورتونیستی یا رویزونیستی) از ماغمان اقتصادی
- اجتماعی شوروی می رسد که "رد" کنندگان از مجموعه شورپی‌های

ورشکسته آن استفاده می کنند. درکهای انحرافی از ساختار
اقتصادی - سیاسی اتحاد شوروی نمی تواند از دو حال خارج
باشد، یا تروتسکیستی است و یا رویزیونیستی. منتها این دو
شکل گماهی با یکدیگر ترکیب شده و با گامی خود به اشکال مختلفی
درمی آیند و به این ترتیب درکهای مختلفی از برخورد به مسئله
را نمایش میدهند. این اشکال مختلف را تا آن حد که در جنبش
کارگری ایران طرح شده میتوان بشرح زیر تقسیم بندی کرد:

۱) دیدگاه رویزیونیستی و تروتسکیستی "سرما به داری دولتی"

بنابر این بزگویا از همان ابتدای تاسیس اتحاد شوروی
حداقل از زمان استالین آنچه که در شوروی شکل گرفته سوسیالیسم
دیکتاتوری پرولناریا و ساختار سوسیالیسم، بلکه هر یک
دیکتاتوری عدهای بوروکرات و حاکمیت سرما به داری دولتی
بوده است. بیان کننده این تزیقیل از ترسکی، گاکوشکی بود.
ترسکی نیز برای مدتی این عقیده را داشت، ولی بعداً عقیده
خود را تغییر داده و در عین قبول حاکمیت بوروکراسی پرشوروی
اقتصاد آنرا سوسیالیستی ارزیابی کرد. این عقیده در ایملتران
نوسط تیموشینهای وطنی یعنی "نیروی سوم" خلیل ملکسی
پراکنده شد و آخرین نتایج بین المللی آنرا میتوان در آثار
احیر پروفور فرانسوی شارل بتلها پم پیدا کرد. کسیکه از
ترسکیم شروع کرد و پس از مدتها سرگردانی بالاخره بهمسان
نقطه عزیمت خود با زگشت نمود.

۲) دیدگاه تروتسکیستی "بوروکراسی"

این نزمعتقد است که قدرت سیاسی حاکم پر شوروی در دست
یگ عده "بوروکرات" انگلی است، که در عین حاکمیت سرما شین
دولتی، هنوز نتوانسته اند دیکتاتوری پرولناریا و مناسبات
ثولیدی سوسیالیستی را ساقط کنند. آنها فقط "اخلال" هاشی
در اقتصاد دوسبست موجود آورده اند. منشا طبقاتی آنها بوروکراسی
است! ترسکی این حکومت را یک حکومت "کاستی" و "ترمیدوری"

یعنی بنا بر این مبداء است و معتقد بود که با بددرا این کشورها انقلاب سیاسی "فدبور و کراتیک" صورت گیرد، چرا که هدف آن برانداختن مناسبات تولیدی حاکمیت یعنی روابط سوسیالیستی نیست. ترشحات این افکار را امروزه در ایران می توان در تریه های "راه کارگر" یافت. آنها ایدئولوژی این بوروکراتها را کسه تروتسکی "استالینیسم" می نامید، روبریزبونیسم می خوانند و لسی کماکان ساخت اقتصادی را سوسیالیستی ارزیابی می کنند.

۳- دیدگاه نشونروتنکیستی "دولت استثماری"

بنا بر این تز که اول بار توسط پل سوشیزی و دیگر نوپیندگان حول وحوش نشریه آمریکا شی ما نتلی ریویو (Monthly Review) ارائه شده، مدلل بر اینست که گویا دولتی که در شوروی حاکم است، یک دولت استثماری و غدخلق است، ولی اینکه ساختمان اقتصادی آن دارای چه ماهیتی باشد، معلوم نیست. این تز علامات ریالیسم تاریخی مارکس را که بنا بر آن آخرین مرحله تاریخی قسیده از سوسیالیسم، رژیم سرما به داری است زیرا سئوال برده و به اسم "اکتشاف جدید علمی" ترا جا میزنند. این تز میتواند بصورت "دولت استثماری" بیان می شود (سازمان وحدت کمونیستی) و بنا بصورت "سوسیال امپریالیسم سیاسی" (رزمندگان)، بهر حال در هر دو صورت ماهیت سرما به داری رژیم شوروی انکار می گردد.

۴- دیدگاه روبریزبونیستی - تروتسکیستی "دولت انحرافی" میدانیم که از هنگام روی کار آمدن دارودسته روبریزبونیست غروشچف تا اعیای کامل روابط سرمایه داری در اقتصادات شوروی در دهه ۶۰ مدتی طول کشید و طبعاً در طی این مدت قدرت سیاسی حاکم در شوروی که یک قدرت بورژوازی روبریزبونیست بود هنوز نتوانسته بود روابط تولیدی مطلوب مورد نظر خود را بر جامعه مستقر کرده و مساوات تولیدی سرما به - داری را بحای مناسبات سوسیالیستی حاکم سازد. فقط پس از طی این سن پروسه است که میتوان از بهر روزی قطعی بورژوازی سوخاسته، حاکمیت در اقتصاد سرما به داری بحای اقتصاد سوسیالیستی بدست نمود، کما این پروسه

التهی شد. اکنون کسانی پیدا شده اند که کماکان این پروسه را - بعد از گذشت یک ربع قرن از شروع قطعی آن - هنوز با بیان نیا فقه تلفیقی کرده و دولت شوروی را فقط یک "دولت انحرافی" و حزب آن را فقط یک "حزب انحرافی" میخوانند و اوقات فراغت را کماکان سوسیالیستی می شمارند و هنوز امید به تفادهای درونی حزب حاکم و به اصطلاح گرایشهای پرولتاری درون آن بسته اند که "منحرفین" را کنار بگذارد. و با همه راهها و مراط منتفییم هداست سازد. نمونه های تاشینسرا بسن نزارا کسه هم به دیدگاه های تر و تکمیلی دولت بنسپارتی و هم به دیدگاه های رونیونیتی سبزا غلال میتوان گفت که مل با هم میتوان در تفکرات راه کنار گرفت "رزمینسندگان" و... یافت.

۵- دیدگاه رونیونیتی "دولت تمام

خلقسی "وتز" اغلال"

این تز که از سوی خروشچفسف به تفلسف از تیتو، عرضه شد مبتنی بر آنست که ما ختمان سوسیالیسم در شوروی از مرحله دیکتاتوری پروا ساربا و "ما ختمان سوسیالیسم" عبور کرده و وارد مرحله "دولت تمام خلقسی" و "ما ختمان سوسیالیسم" پیرفته شده است. در نتیجه دولت است نه دولت پرولتاریا، بلکه دولت تمام خلق بوده و بازگشت سرمایه داری نیز دیگر امکان پذیر نیست، چرا که طبقات در شوروی از میان رفته اند. خروشچفسف در صبح ای که حکومت کیش شخصیت استالین علمیم آن انها است "بوانسته این گذاره ما ختمان سوسیالیسم را انجام دهد گفت کسه

اصولاً استالین یک دیوانه نبود، و این دیوانگی او فقط
 "اخلالها"ی "درا مروسیا لیم" ایجاد میکرد ولی جلوی بهر فرست
 آنرا نمی گرفت. او با گفتن اینکه استالین "دیوانه" بود خود را
 از ارشاد یک تحلیل "طبقاتی" از کمپش شخصیت "راحت" میکرد.
 بعدها وارشین غروشچف، یعنی دارودسته برژنف - کاسیگین، در
 مورد غرشچف از همین مهملات استفا ده کرده و کمپش شخصیت
 غروشچف را با بحث "اخلال" هاشی در "روسیا لیم" برگشت نا پذیر
 شوروی "دانستند". امروزه تزروپیزونیستها برای "توضیح"
 مبارزه طبقاتی درون کشورهای رویزونیستی همین تز "اخلال"
 می باشد.

دیگاه رویزونیستی - امپریالیسم بالنده و "روسیا لیم"

فاسیسم

اختلاف مبارز رویزونیستهای "سه جهان" فقط در استراتژی و تاکتیک
 بین المللی و اوضاع جهانی و روند انقلاب نیست، بلکه در توضیح
 خود ما هیت ما ختمان شوروی نیز می باشد. "سه جهان"ی "ها تنه نتها"
 برخلاف تمام اصول و واقعات امپریالیسم شوروی را یک
 "امپریالیسم بالنده" و "موفق" می نامند، بلکه علاوه بر آن
 ما هیت دولت شوروی را "فاسیستی" و "اقتصاد آنرا" فاسیستی شده
 میخوانند.

بدین ترتیب آنها قادر نیستند که تفا دهای درونی هیسات
 مانگه شوروی را دریا بند و اختلافات شدید که امروزه جناح
 سولف را به جان جناح پونا ما ریف انداخته و با بحران حساب
 درونی لهستان، "استقلال طلبی" های رومانی و امثال آنرا که
 از جمله بدیهیات است، نمی توانند درک کنند و بجای روشن کردن
 همه این مسائل، فاسیستی شدن و تحکیم دیکتاتوری فاسیستی را
 در شوروی و بلوک وابسته به آن موعظه می نمایند. (البته اخیراً
 رویزونیستهای چینی زمره هاشی از نوع تز "اخلال" را نیز سر
 می دهند که گویا در شوروی هم ما با دیکتاتوری فردی برژنف

روبرو هستیم و گرنه مناسبات حاکم سوسیالیستی است، و اگر قرار
 باشد که این ترمز توسط رویزیونیستهای چینی پذیرفته شود، طبیعا
 در استراتژی و تاکتیک جهانی آنها و... تاثیر خواهد گذارد.
 این درکهای انحرافی و مرتدانه از ساخت اقتصادی شوروی
 طبیعا نمی تواند در درجه اول ناشی از درکهای رویزیونیستی ضد-
 مارکسیستی از آن سیاستی که منجر به این ساخت اقتصادی شده
 است، نباشد. به عبارت دیگر این درکهای انحرافی در درجه اول
 از برخورد انحرافی نسبت به رویزیونیسم و اپورتونیسم ناشی
 می گردد. آیا رویزیونیسم یک نوع انحراف خرده بورژوازی و یا
 مافوق طبقاتی در درون حزب کارگری است؟ یا آنکه برعکس
 ماهیت آن بورژوازی بوده و یک شکل از اپیدئولوژی بورژوازی
 امپریالیستی است؟ بنا بر اینگونه ماهیت اپیدئولوژیک
 رویزیونیسم را چگونه از زیبایی کشیم، برخورد ما نیز به آن
 متفاوت خواهد بود. اگر آنرا آن چنانکه "راه کارگر" تحلیل
 میکند "خرده بورژوازی" و "در نهایت" به نفع بورژوازی بدانیم
 طبیعا و در این صورت تا این منطق برخورد ما با عناصر اپورتونیست خرد بورژوا
 در درون یک حزب کارگری خواهد بود که حتی میتوان با آنها بعنوان
 "عناصر اصلاح پذیر" رفتار کرد. اما این منطق این رویزیونیستهای
 "خرده بورژوا" اگر هم در دولت و حزب شورویها کمیت را بدست
 گرفته باشند "در نهایت" به سود بورژوازی عمل خواهند کرد و
 سالها ن طولانی! طول خواهد کشید تا بتوانند خود بورژوا شوند هم
 چنین اگر رویزیونیسم را یک پدیده مافوق طبقاتی و بین پارتنی
 به حساب آوریم که یک اپیدئولوژی غیر طبقاتی بوده و در خدمت
 یک مشت "بوروکرات" بدون طبقه است. طبیعا و در این صورت نیز
 سروکار ما با موهومات و خیال پردازیهای مافوق طبقاتی خواهد
 بود و نه واقعیت سخت و زشت اپیدئولوژی امپریالیستی. در زمان
 ظهور فاشیسم نیز مرتدینی چون ترسکی و دیگران فاشیسم را نه
 بعنوان اپیدئولوژی هارترین قشر سرمایه مالی بلکه در یک حالت

ایدئولوژی خرده بورژواشی "طفیانگر" و در حالت دیگر ایدئولوژی
"ولگردان بی طبقه" بحساب می آورند و بدینگونه با سبب
ایدئولوژی امپریالیستی را از زیر تیغ مبارزه طبقاتی بیرون
میکشند.

ما رویزونیسم را نقطه اوج اپورتونیسم میدانیم. لنین در
تعریف اپورتونیسم مینویسد:

"اپورتونیسم قربانی کردن منافع درازمدت و حمایتی حزب
در آرای منافع لحظه ای زودگذر و ناشی می باشد" (تفصیل
قولهای لنین راجع به رویزونیسم)
بعبارت دیگر اپورتونیسم یعنی فقدان اصول معین و ثابت
(همانجا)

اپورتونیسم میتواند سیاسی و یا به اصطلاح رایج زمان لنین
"تاکتیکی" - که منظور از آن تاکتیک و استراتژی با هم است - و یا
تشکیلاتی و یا برنامه ای و یا ایدئولوژیک باشد. منسوبیسم
اپورتونیسم در تاکتیک و تشکیلات نمود، زیرا برای سیاست اتحادیه و لیتارباست
دهقانان، سیاست اتحادیه بورژوازی لیبرال را پیش میگرد و بطولیه شرایط تشکیلاتی
حزبی را برای عضویت در حزب مقرون نمی داشت و هر چه در صورت
اعتماد کننده ای را عضو حزب قلمداد میکرد. با اپورتونیسم در
سیاست و تشکیلات هنوز میتوان بعنوان یک "محرّف جنبش
کمونیستی به مبارزه ایدئولوژیک پرداخت ولی هنگامی که به
اپورتونیسم در ایدئولوژی، یعنی به تعدید نظر در اصول ایدئولوژیک
کشیده شد، مبدل به ارتداد شد. و دیگر نمیتوان در چهار چوب جنبش
کمونیستی بگنجد. ارتداد ایدئولوژیک میتواند اشکال مختلف
بخود بگیرد ولی اساسی ترین شکل آن در عمرا امپریالیسم
رویزیونیسم، یعنی تعدید نظر در اصول ایدئولوژیک مارکسیسم
(فوانین مبارزه طبقاتی، اقتصاد سیاسی مارکسیستی و ماتریالیسم
دیالکتیک) میباشد.

رویزیونیسم در آغاز ظهور خود صورتی بود که ایدئولوژی

بورژوا - امپریالیستی منسجم و جهانی در نیا مده بود. برنشتاین که در سال ۱۸۹۶ آشکارا برای اولین بار "تجدیدنظر" خود را در اصول مارکسیسم اعلام کرد، در واقع ایدئولوگ بورژوازی امپریالیستی آلمان درون جنبش کارگری بود، ولی علیرغم اینکه بورژوازی آلمان امپریالیستی شده بود. هنوز سرمایه داری از لحاظ تاریخی جهانی وارد عصر امپریالیسم نشده بود. جنگ اول جهانی در ۱۹۱۴ لازم بود تا امپریالیسم بتواند خود را در تمام کشورهای اروپا بسی مستقر کرده و سیستم جهانی خود را در سراسر جهان کاملاً برجا سازد. در نتیجه بین ظهور روبریونیسیم در آلمان با ظهور روبریونیسیم بعنوان یک پدیده جهانی هماهنگی فاصله بود که بین امپریالیست شدن بورژوازی آلمان با آغاز عصر امپریالیسم در سطح جهانی، همین پیوسته را میتوان در رابطه با "پانگساز" اجتماعی "بورژوازی درون جنبش کارگری مادی دانست. تا قبل از شروع عصر امپریالیسم (۱۹۱۴) هنوز بورژوازی امپریالیستی نتوانسته بود با استفاده از حداکثر سود انحصاری که از مستعمرات و کشورهای وابسته بدست می آورد کاملاً یک فشار اریستوکراسی بر کارگری در کشورهای امپریالیستی بوجود آورد که پانگساز اجتماعی او باشد. و این افکار هنوز بیشتر از طریق دهقانان و همیشه و راننده شده به صفوف پرولتاریا و با روشنفکرانی که ناستوارا ایدئولوژیستگان زمین مناسبی برای رشد ایده های بورژوازی بوده درون جنبش کارگری حمل میشد.

در این مرحله انتقالی روبریونیسیم نیز از صورت تفرد ایدئولوژی بورژوازی در جنبش کارگری (که با از طریق عناصر ناستوارا روشنفکر و دهقانان و همیشه و ران پولاریزه شده به طبقه کارگر انتقال داده میشد) به صورت اتحاد ایدئولوژیستیک بورژوازی امپریالیستی با فشار اریستوکراسی کارگری درآمد. این فشار اریستوکراسی کارگری علیرغم اینکه از لحاظ دستمزد و شوه زندگی همچون یک خرده بورژوازی زندگی میکنند ولی از طریق

یک رابطه سیستماتیک منافع مادی (حقوق و مزایا) به بورژوازی وابسته بوده و در واقع با نگاه اجتماعی بورژوازی امپریالیستی بوده و از اینرو سیستم ایدئولوژیک او یعنی رویزیونیسم، به یک شکل از ایدئولوژی بورژوا امپریالیستی میباید. رویزیونیسم یک شکل ویژه از ایدئولوژی بورژوازی امپریالیستی در اتحاد با قشر اریستوکرات کارگری میباید. هم‌چنانکه مثلا فاشیسم ایدئولوژی هارترین قشر بورژوازی امپریالیستی در اتحاد با خرده بورژوازی "خشمگین" علیه جنبش کارگری است. در هر دو صورت این اشکال متفاوت، با نگاه اجتماعی بورژوازی را نباید با ماهیت بورژوازی این ایدئولوژی اشتباه کرد. لکن در تعریف همین رویزیونیسم امپریالیستی مینویسد:

"شرکت طبقاتی سوسیال شوینسم و اپورتونسم با یکدیگر همانند و عبارت است از اتحاد قشر کوچکی از کارگران صاحب امتیاز با بورژوازی ملی "خودی" بر ضد توده های طبقه کارگر، اتحاد نوکران بورژوازی با بورژوازی بر ضد طبقه ای که توسط بورژوازی استثمار میشود. مضمون سیاسی ایدئولوژیک اپورتونسم و سوسیال شوینسم با یکدیگر همانند است: همکاری طبقات، استکفاف از دیکتاتوری پرولتاریا، استکفاف از عملیات انقلابی، شناسایی بدون قید و شرط قوانین بورژوازی، بی اعتمادی نسبت به پرولتاریا و اعتقاد به بورژوازی سوسیال شوینسم. ادامه مستقیم و تکمیل سیاست لیبرالی - کارگری انگلیسی، مبلرانیم و پرشتانیم است."

(اپورتونسم و ورثه گنگی انترناسیونال دوم)

المنه قشر اریستوکرات کارگری بعنوان با نگاه اجتماعی بورژوازی امپریالیستی درون جنبش کارگری لازم نیست که فقط حامل رویزیونیسم بدون این جنبش باشد و تواند بینا به موقعیت، اشکال دیگری از ایدئولوژی بورژوازی چون کاتولیسیم

با "سوسیال دمکراسی" و مانند آنرا بمیان کارگران بمسرد
 علت اینکه در یک کشور مشخص اریستوکراسی، کارگری حاصل
 رویزیونیسم میشود، نه اشکال دیگر ایدئولوژی بورژوازی،
 همانا ناشی از محبوبیت و نفوذ مارکسیسم در جنبش کارگری آن
 کشور مخصوص است که ایدئولوژی بورژوازی ناگزیر خود را در لباس
 "مارکسیسم" نمایش میدهد. در غیر این صورت این ایدئولوژی
 عموماً شکل رویزیونیستی نخواهد داشت و به اشکال دیگری از
 ایدئولوژی بورژوازی درخواهد آمد چنانچه این واقعیت را در
 نفوذ همه جا شبه بورژوازی آمریکا در جنبش کارگری این کشور
 امروزه میتوان مشاهده نمود. بقول لنین :

"هر جا که مارکسیسم بین کارگران محبوب است، این روند
 سیاسی این حزب کارگری بورژوازی، بنا بر ما رگس بگویند
 خواهد خورد. از آنجا ما این اثرمانعت نمی توان کرد ،
 همانطور که شرکت تجاری رانمی توان از استفاده آهزر
 بر چسب مخصوص، علامت ویا تبلیغی برخوردار داشت جلوی چنین
 نوع بر چسب مخصوص، علامت ویا تبلیغی برخوردار شدت
 جلوی چنین کاری رانمی توان گرفت. در طول تاریخ
 همواره جریان چنین بوده که بعد از مرگ رهبران انقلابی که
 در میان طبقات ستم دیده محبوب بوده اند دشمنان ستمی
 کرده اند از اسم آنان برای فریب دادن طبقات ستم دیده
 استفاده کنند."

(امپریالیسم و اشباح در سوسیالیسم)

حال این ایدئولوژی بورژوا امپریالیستی پس از غلبه بر
 حزب کمونیست شوروی چه اثراتی می تواند بر زندگی سیاسی و
 اقتصادی جامعه شوروی بگذارد، روشن است. راست است که پس از
 نابودی کولاکها در ۱۹۲۹ و کلهخوزی شدن کشاورزی در شوروی زمان
 استالین ستم استشاری فردا ز فرد و طبقات استشاری (که
 طبقات مختلف زحمتکش) از میان رفت، و دوره ای جدید در

ساختمان سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا گشوده شد
 و لسی بی گمان بقایای طبقات استثمارگر باقی
 ماندند، تفاوت طبقاتی میان کارگر و دهقانان
 و روشنفکران بجا ماند، تولید گالاتسی
 در بخش کشاورزی بجا ماند، فرهنگ و ایدئولوژی کهنه بجا
 ماند، محاصره دنیای امپریالیستی بجا ماند، آثار جنگ و م
 جهانی که میلیونها تن از حاکمان شوروی را نابود کرد و
 خرابیهای بیشمار در ساختار اقتصادی - اجتماعی کشور بوجود
 آورد، بجا ماند و همراه با اینها انحرافات در رهبری حزب نیز پدید
 آمد. زمینهای مهمی اضافه گشت، و چنان شد که با غلبه عناصر
 اپورتونیست بر حزب پس از مرگ استالین کمپوزی و لیاغه تزهیل
 رویزیونیستی که میان منافع بورژوازی، جدید (بوروکراتها)
 تکنوکراتها و نمایندگان فکری سیاسی آنها و... و انعکاسی از
 نفوذ بورژوازی امپریالیستی غرب و بقایای مناصبات کهنه
 سرمایه داری برای فشربوروکرات و تکنوکرات حاکم بردستگاه
 حزبی دولتی بود، آرام آرام زمینها زگشت و غلبه سرمایه داری
 فراهم گشت. واضح است که پس از بقدرت رسیدن خروشچف در ۱۹۵۶
 تا احیای سرمایه داری در شوروی که با فرسهای مختلف اقتصادی
 در اوایل دهه ۶۰ صورت گرفت، مدتی وقت لازم بود، حزب توسط
 رویزیونیستها بارها از هماغزیه گنبرو مادی تصفیه و دعوای آنرا
 مهره های ضد کمونیست گرفتند. بدین ترتیب رویزیونیسم که در
 شوروی اول بصورت اشخاص طبقاتی یک فشربوروکرات - تکنوکرات
 با بورژوازی امپریالیستی غرب و بقایای طبقات استثمارگر
 درون خود شوروی ظاهر شده بود، بتدریج با احیای کامل سرمایه -
 داری در شوروی، و تبدیل آن فشربوروکرات به یک طبقه بورژوازی
 دولتی منحرف شده روابط سرمایه داری امپریالیستی را بسود
 بورژوازی دولتی احیا و تحکیم می نماید. این همان پروسه ای
 است که احداث رویزیونیستها در مدرن، در بسق به شکل دیگسری

بهمی‌دند. هنگامیکه سوسیال دموکراسی اروپا شی که در آنترناسیونال
 دوم لانه کرده بود، توسط لنین از جنبش بین‌المللی کمونیستی
 طرد شد، این سوسیال دموکراسی (روپیونیسم) بیان اتحاد طبقه‌ای
 فشرده استوکرات‌کارگری کشورهای امپریالیستی با بورژوازی
 امپریالیستی آن کشورها بود. پس از اینکه این سوسیال دموکراتها
 به حاکمیت رسیدند، بصورت یک جناح معمولی از بورژوازی
 امپریالیستی در آمدند که کارشان فقط حفظ روابط سرمایه‌داری
 از گزند پرولتاریا بود. بهمین طریق، عناصر اپورتونیست در حزب
 کمونیست شوروی پرورده شدند و پس از مرگ استالین فرصت را،
 مفتنم شمرده و هم‌روز بر حزب غلبه کردند. سازشی میان این فشر
 با بورژوازی امپریالیستی غرب و بقایای طبقات استثمارگر
 کهنه شوروی صورت گرفت. روپیونیستها آرام آرام به تصفیه
 کامل حزب دست زده و سیستم تفکر بورژوا - امپریالیستی را بشکل
 روپیونیسم کامل بر حزب و دولت مسئولی کرده و با فرمهای
 اقتصادی طی پروسهای باحیای کامل سرمایه‌داری پرداخته و
 این فشر بصورت یک جناح عادی از بورژوازی امپریالیستی یعنی
 بورژوازی دولتی انعماری، درآمد.

احیای روابط تولیدی سرمایه‌داری در شوروی نه بصورت
 احیای مالکیت فردی کوچک ویا بصورت تشکیل اقشار مختلف
 بورژوازی غیردولتی (خصوصی)، بلکه برعکس بصورت تسلط یک فشر
 بورژوازی دولتی بر اقتصا دجلوه‌گر شد. آنچه که البته برحامه
 حاکم شد ما سند هر جا همه بورژواشی دیگر روابط سرمایه‌داری بود،
 گوا اینکه زهدان زایش آن و فشر حاکم بر آن ارجوامع عسادی
 بورژواشی متما یز بود. آنچه که ما هیت این روابط را تبیین می-
 کرد، فقدان تسلط پرولتاریا بر سیاست و اقتصا دحامه و مقصدان
 سرمایه‌داری سوسیالیستی بر یک تولیدکنندگان برای ارضای
 سارمندیهای نامالبراند حامه سوسیالیستی و برعکس -
 دیکتاتور بورژوازی سواحه و تسلط عمده - و دموکراسی بحاطر

منافع یک قشربورژوازی دولتی شامل روسای حزبی، مقامات دولتی، مدیران کارگاهها، سران کلهوزها و مانند آن، از طریق استثماری کارگران و دیگر صنعتگران می باشد. در شوروی نسه تنها به خصوصیت مهم امپریالیسم یعنی تسلط انحصاری - مطلق بر سرمایه داری و احتیاجات سرمایه داری و احتیاجات امپریالیسم تبدیل می شود، بلکه هر پنج مشخصه تمرکز انحصارات نیز بروشنی مشهود است. آفات جامعه سرمایه داری چون تورم، بیکاری، فقر و قحطی - بی بنیادی، ارتش، مسمومیت، مسمومیت، اعتیادات (الکلسم) و مانند آن نیز در شوروی امری آشکار و بدیهی است. پس از احیای سرمایه داری در شوروی، بورژوازی دولتی خواسته شوروی نسه تنها ارزش ناشی از استثماری صنعتگران این کشور، منابع طبیعی آن و همچنین سرمایه کار و منابع طبیعی سایر غلظتها را بسود خود غارت می کند، بلکه همکاران اروپائی، آمریکائی و آسیائی او نیز از این بهشت احیاء شده سرمایه داران خوان بهمناسبت ساخته اند. سرمایه گذاری های امپریالیستی غیر روسی در شوروی و اروپای شرقی امروزه این واقعیت را ثابت میکنند.

پس از تبدیل شوروی به یک قدرت سوسیال امپریالیستی، احزاب رویزیونیستی در کشورهای تحت سلطه نیز بصورت کارگزار و با ما هیت بورژواکمپرادوری درآمدند. از آنجا که در کشورهای تحت سلطه و وابسته بانظام تولیدی سرمایه داری، اقتصاد عقب مانده است و سیستم سرمایه داری زائیده سیستم امپریالیستی میباشد، طبیعتاً در غالب این کشورها یک قشر قوی اریستوکراسی کارگری نمیتواند بوجود آید. در نتیجه رویزیونیسم نمی تواند در جنبش کارگری این کشورها از پایه اجتماعی استواری برخوردار گردد. (۱)

لکن احزاب رویزیونیستی که دست نشانده سوسیال امپریالیسم روس هستند، می توانند بصورت احزاب بورژواکمپرادوری درآمدند و در مقابل انقلاب دمکراتیک و ضد امپریالیستی این کشورها قرار گیرند. رویزیونیسمی که در کشورهای سرمایه داری اروپائیها

سنگم بود. هر واقع پایگاه اجتماعي بورژوازي "جودی" فرسبایان
 کارگران و معترضین دهه پهلوی را با بورژوازی در انقلاب سوسیالیستی
 میانه می‌گذارد. آنکه احزاب رویزیونیست وابسته به سوسیال
 امپریالیستی شوروی در کشورهای تحت سلطه، احزاب "انقیاد ملی"
 احزاب بورژوازی کمپرا دورویا زش ده خلقهای این جوامع بسبب
 بورژوازی امپریالیستی روسیه می باشند. طبیعتاً این احزاب
 در میان طبقه کارگران این کشورها نمی توانند چندان نفوذی
 داشته باشند. در میان افشارکاران، روشنفکران و معارضین
 خرده بورژوازی، اقتدار بورژوازی، دارای پایگاه هستند. ما هیست
 طبقه ای بورژوازی کمپرا دوری آنها را به ضرورت وجود سرمایه داران
 و ترغیبی سرمایه داری روسی در کشور مفروض، بلکه ما هیست
 سیاسی - ایدئولوژیک کمپرا دور - رویزیونیستی آنها که خلیق
 را به وابستگی به سرمایه داری امپریالیستی روس فرا میخوانند
 تعیین می کنند. همین ترتیب، مثلاً حزب توده که در سالهای
 ۳۲ - ۱۳۳۵ یک حزب رفرمیست بود، پس از تحول رویزیونیستی
 خود در دهه ۶۰ بصورت یک حزب "انقیاد ملی" فدکا رگری و ضد ملی
 قرار داد. رویزیونیسم حزب توده فقط منادی همکاری طبقات و
 استیغاف از دیکتاتوری پرولتاریاست، بلکه ایدئولوژی او
 همکاری با بورژوازی امپریالیستی روسیه و بستگی ملی در مقابل
 آن است.

۵- قز سو سیال امپریالیسم هم یک معیار ایدئولوژیک و هم

یک معیار سیاسی است

به این ترتیب روشن می شود که احزابان نوظهوری که
 تحت پوشش دیکتاتوری سوسیال امپریالیسم قد علم کرده و در جنبش
 کمونیستی ایران منادی یک "راه جدید" شده اند، چه اندازه را لحاظ

حکومت می کند! ایدئولوژی است و هنگا میکه ایدئولوژی دچسار انحراف و فساد دگرده، طبیعی است که در سیاست هم دچار لپورتونیم شویم. عدم اعتقاد به "احیاء" سرمایه داری "در شوروی بی سروصدا از موضع گیری علیه رویزیونیم و سوسال امپریالیسم شوروی در رفتن، خود بخود ما را به تنزل در سیاست و به سمت عنصری در مقابل قدرت سیاسی حاکم می کشاند. چرا که تنزل در مقابل سوسال رویزیونیم، این دشمن آشتی ناپذیر ما ر کمین کمینیم و پرولتاریا را بصورت چیزی بی خطر برای کمونیستها و پرولتاریا در آورده و آرام آرام محتومات بورژوازی آن در کمونیستها آشکار می گذارد. و اپورتونیم را رشد میدهد. همین سرمایه ایدئولوژیک که خود را در سیاست رفیقان ناپیکر پرولتاریا نمیشد. این حقیقتی است که سیرتمولات جنبش کمونیستی در ۲ ساله اخیر به ما می آموزد و این تری است که رفقای چریکهای فدائی خلق (اقلیت) که کم و بیش به مرز بندی با اپورتونیم سیاسی اکثریت رسیده ولی در ایدئولوژی هنوز با آن مرز بندی انقلابی نگردانند و دیگر گروههای مشابه این رفقا و تما جنبش کمونیستی با بد پزای همیشه بخاطر بسیار د.

امروزه وحدت جنبش کمونیستی ایران نمی تواند بدون مرز بندی و مبارزه فعال با رویزیونیم در اشکال مختلف آن و جز با قبول شوروی سوسال امپریالیسم روس بعنوان یکی از معیارهای ایدئولوژیک - سیاسی آن صورت گیرد. بروترها می چون پذیرش نسبی "سوسال امپریالیسم" (یعنی قبول خملت تعاو و زگسری شوروی بدون قبول احیاء سرمایه داری در آنجا و ما هیست اگمادی - سیاسی امپریالیستی آن) برای وحدت، با قبول سوسال امپریالیسم بعنوان موضع سازمانی ولی رد آن بعنوان معیار عضوگیری و وحدت و ترها می از این دست که از سوی نیروهای سانسگری چون "رمدگان" مطرح گشته است، در واقع معضوم می وحدت نسبی برای اول وحدت ایدئولوژیک - سیاسی و

آنگاه تنگبلائی می باشد و دنبال مسئله میماند. سازمان اپوزیسیون
 "اشتلافی" و اصول فروشی و بی‌سبب ریزش نشان است. اساساً
 حاضرین و هم‌شده در درون یک تنگبلائی و اعدام‌سری و مردود
 خط منی و دوپلاتفرمی سیاسی قائل. نویم، به رده‌های آنکه در
 ایدئولوژی که بسزیه فرمات شده است قائل به درپلاتفرم
 گردیم. البته واضح است که قبول تزیسیال امپریالیم است
 معیار ایدئولوژیک - سیاسی وحدت جنبش کمونیستی با کسبی
 پذیرفته نخواهد شد و برای این امر باید مبارزه کرد، و با بحاطر
 پای بندی و عشق بی پایان به دفاع از اصول ما رگیم -
 لنینیسم و نیکل به وحدت واقعی در راه آن مبارزه خواهیم کرد .
 قبول این تزیسه تنها برای وحدت جنبش کمونیستی ما امری است
 ضروری، بلکه تا شیرات خود را در جنبش ضد امپریالیستی خلقهای ما
 نیز جای می گذارد. زیرا مبارزه ضد امپریالیستی خلقهای ما
 علیه کل سیستم جهانی امپریالیستی، علیه تمامی امپریالیستها
 و از جمله سوسیال امپریالیسم شوروی نیز هست و آن نیروهای
 دمکراتی که دارای تزلزلاتی از جمله در برابر امپریالیسم شوروی
 بوده و آنرا دوست خلقهای ما بحساب می آورند (مانند ما هدپس
 خلق). واضح است که به نفوذ و بزرگو نیست ها و سوسیال امپریالیسم
 در جنبش دمکراتیک و ضد امپریالیستی خلقهای ما مانده و
 مبارزات ضد امپریالیستی خلقهای ما ضربات جدی میزند.

قبول تزیسه کمونیستی لنینیستی سوسیال امپریالیسم روس
 تنها معیار وحدت جنبش کمونیستی ایران، بلکه معیار وحدت
 جنبش جهانی کمونیستی و جزو لازم استراتژی و تاکتیک پرولتاریاتی
 جهان علیه امپریالیسم می باشد.

غلبه رویزیونیسم و احیای سرمایه داری در بسیاری از کشور -
 های ما بقا سوسیالیستی و دمکراسیهای توده‌ای پیوستن آنها
 به ارتجاع جهانی موجب بحران شدید ایدئولوژیک جنبش جهانی
 کمونیستی گردیده و آنرا دچار ضعف و پراکندگی کرده است. این

و اعمیات را نمیتوان انکار کرد، نه با خیال پرداری های شیرین
 و نظرات روزنویمستی حول "اردوگاه سوسیالیسم با ۱۴ کشور
 سوسیالیستی" و نه با فریب و خودفریبی در مورد حزب پر قدرت لنین
 و استالین که اکنون تغییر ماهیت داده و به یک حزب سوسیالیزم
 امپریالیستی تبدیل شده است. با واقعیات باید بی پرده روبرو
 شد و بدون ترس از دشواریهای راه، برای تقویت انترناسیونالیسم
 پرولتری و اردوگاه سوسیالیسم، برای گسترش انقلاب جهانی و
 برای تحکیم و آمیخته شدن جنبش جهانی کمونیستی مصممانه پیش
 رفت. این اولین بار نیست که جنبش کمونیستی دچار ضعف و
 پراکندگی شده است، دوده ۴۰ و ۵۰ قرن گذشته را بخاطر آوریم
 که چگونه ماکس وانگلس در محاربه انواع ایدئولوژیهای
 بورژوازی و خرده بورژوازی برجسته کاری، مصممانه در راه طرد
 و افشای این ایدئولوژیها کوشیده و علیرغم تمام فشارهایی که
 دول ارتجاعی وقت به آنها وارد می نمود و علیرغم تمام مسموماتی
 که ایدئولوژیهای بورژوازی و خرده بورژوازی درون جنبش کاری
 پراکنده میکردند، عاقبت توانستند تشکیلات بین المللی کارگران
 را بوجود آورده و ایدئولوژی طبقه کارگران را تدوین نمایند.

بخاطر آوریم لنین و یاران بلشویک او را که در سالهای شصت
 ایدئولوژیک و خیانت سران انترناسیونال دوم به امر پرولتاریا
 و انقلاب، مصممانه در راه احیای پاکیزگی مارکسیسم و تکامل آن
 کوشیدند و در مقابل خیانت بیشتر اعضاء و عناصر حزب سوسیال
 دمکرات آلمان که جانب ارتداد بورژوازی را در پیش گرفته بودند
 از کارل لیبکنخت و روزالوگزا مورگ دفاع کرده و گفت که تاریخ
 جنبش کاری آلمان در وجود این دو تن تضمین شده است. کوچکی
 و کمیت عناصر کمونیست راستین و تعداد و گستردگی جریان سبب
 روبریو نیست و مد کمونیست و غلبه آنها بر جنبش جهانی کارگری
 حندان اهمیت ندارد. آنچه که مهم است حفظ پاکیزگی مارکسیسم -
 لنینیسم در سازمان بورژوازی و روبریو نیستی، گسترش انقلاب

و امر پرولتاریا است. شرایط عمیق بحران رای امپریالیسم
 جهانی چه در بلوک غرب و چه در بلوک روبروسیستی سما سوئسد
 می دهد که در صورت وفاداری خود به آرمان پرولتاریا، کمونیستها
 چشم انداز وسیعی برای رشد و گسترش جنبش جهانی کارگران دارند.
 آرمانگرایی کمونیستی آن قوه محرکه پرمدرنی است که سالاسر
 از هر توهم خرده بورژوازی و بورژوازی نسبت به احزاب
 رویزبونیست و پدید روبروسیسم جهانی، فرارداخته و بجای سلی
 و تسکین دروغین، به پرولتاریا شور انقلابی و شوق مبارزه داده
 و آینده تابناک را نوید می دهد.

باورقی :

(۱) - در روسیه نیز چنین مسئله ای با اندک تفاوتی وجود داشته
 است. لنین می نویسد :

"و صفت عمومی در کشور، برای شکوفاشدن هیچ نوع اپوریوسم
 "سوسیالیستی" پس بوده های کارگران ما عدم صفت، در
 روشنیه ما تا به هاشی از اپوریوسم و فریبیم روسی کاران
 خرده بورژوازی و غیره می بینیم. ولی با تیر آن سرافلس
 ما چیزی از بحثهای فعال سازی کارگران بوده است. هر
 کارگران کارخانه، و انراست کارگری در کشور، مبارک کوچک
 است. سرخشان سون گری در اینجا سبوا بدو خود آستند.
 قبل از جنگ انقلاب طلسم احزاب اپوریوسها و... هیچ
 کوب جماعت فاش ملاحظه ای پس بوده های کارگرند
 می آورند. اپوسالسم و جنگ

دیدگاه رویزیونیستهای نوپن درباره سرمایه‌داری انحصاری دولتی (۱)

اپوزیونیستها و رویزیونیستهای ریگاریگ که از بعضی
بندده‌های نوپن در مرحله آخر سرمایه‌داری امپریالیستی
محمول شده عقب‌گوش کرده و می‌کنند که تئوری مارکسیست
لیسنیستی انقلاب پرولتری را نفعی بدانند. آنها از انواع
تئوریهای مدعیان راهمی مانند تاسوسله‌آن پرولتاریا و سایر
نوده‌های زمینکن را سردرگم نموده و آنها را از مسرا انقلاب منحرف
کنند و به‌گروه کوررورها و سازمانهای بی‌ساخته بکشانند.

یکی از دلایلی که رویزیونیستها درباره گذار به سوسیالیسم بدون مبارزه طبقاتی و بدون انقلاب پرولتری مطرح می‌کنند، گستردگی وسیعی است که بنده سرمایه‌داری انحصاری دولتی در کشورهای امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی پیدا کرده‌است. رویزیونیستهای نوپن تئوری، بویگلاوی، حتی و کمونسم اروپائی، و غیره درست میل پیشگوسوتها نشان - سران اپوزیونیست سیم الملل دوم‌گوشش دارند که سرمایه‌داری انحصاری دولتی را بعنوان حوانه سوسیالیسم در سطح سرمایه‌داری، بمسئولان سوسیالیسم دولتی" عرضه نمایند. صرف نظر از تکلیهای متفاوت شرایط و سوره‌های گوناگون رویزیونیسم، تمام آنها در اساس گوشش دارند که ما "استدلال" ثابت کنند سوره ادعا لیسنی

* شود و ریز (Theodor BeJ) منحصر آموزش و پرورش در دانشگاه
سراسا.

سرما به داری دولتی بخصوص سوار جنگ جهانی دوم شرایطی
 برای گذار سرمایه ملی و سرمایه آفرین سرمایه داری هستند
 سوبالسم همراه آورده است و بدینسان مرود این سوسه، مرحله
 انقلاب میرا مصر سوبالسم را غیر ضروری ساخته است.
 ما برای سواحد درویش بودن نظرات اورو سوبالسم
 روبرو سوبالسمهای مدرن در مورد سرما به داری انحصاری دولتی و
 سی بودن به اهداف این خادمین و فساد زنی و زوری و افشا و
 مبارزه با آنها قوما سوا موزههای کلاسیکهای مارکسیسم لنینیسم،
 اساد حزب کارآلسانی و آثار رفیق اسور حود و بخصوص اثر مهم او
 "امیربالسم و انقلاب" نگه می نماشیم.

هما بطور که مارکسیسم لنینیسم با استدلال علمی ثابت کرده و
 جریان زندگی آن را نشان داده است. سرما به داری انحصاری
 دولتی چیزی جز یک کلی از سرما به داری امروز نیست بدیده ای است در
نگاشتی، تکامل و اصلاح مرحله نهایی سرما به داری یعنی
امیربالسم، دقیقاً از این حقیقت علمی، نتایج انقلابی برای
 فعالیت علمی پرولتاریا و حزب واقعی مارکسیست لنینیستی اش
 نشأت می گیرد. همس حقیقت است که روبرو سوبالسمهای نوین از
 هر آب و رنگ با آن مخالف می ورزد و مدعی است که توسعه
 سرما به داری دولتی سوازد جنگ جهانی دوم سوا سوا "مرحله خاص
 با خصوصیات کاملاً نوین می باشد که در آن سرما به داری ماهیت
 حوش را تغییر می دهد.

شیتوشیت ها و کمونیستهای اروپائی علناً از این سوا
 ایوروشنیستی دفاع میکنند. سوا سه هفتصن کنگره اتحادیه
 کمونیستهای سوکلاوی (۱۹۵۸) در این باره میگوید "نظام اجتماعی
 سرما به داری در سوا کلاسیک به گذشته سوا دارد در حالیکه سرما به
 داری امروزی خود را سوا صورت نظامی غیر سرما به داری طوه -
 گر سوا رد". بهمین صورت کسفر این سوا سوا علمی در

مورد "دیالکتیک اقتصاد دوستانه در دوران مبارزه برای تغییر انقلابی جامعه" که در پراگ برگزار شد (ژانویه ۱۹۷۸) خاطرنشان کردند "سرما به داری امروز کنونی یعنی سرما به داری انحصاری دولتی، دموکراسی اقتصادی، رأی با دموکراسی سیاسی، درهم می آمیزد و "مناسبات سرمایه داری را در زیر بنا و روشنا حمل میکند و به این ترتیب راهی برای جهش به سوسیالیسم بدون احتیاج به انقلاب پرولتری ایجاد مینماید." (رعوع کنید به همبسی در مساعیات مندرج در مجله "مثال" طرح و سوسیالیسم ۱۹۸۷ شماره - های ۴ و ۵ و ۶).

رویزونیستهای شوروی نیز بنوبه خود میکوشند این تفسیر علمی را به شیوه ای نسبتاً مشترک عرضه نمایند. آنها در ویژه نامه و مقالات گوناگون و همچنین تمام کتب درسی به سرمایسه داری انحصاری دولتی بعنوان پدیده یا اصطلاح دوران سوم، بحرانی عمومی سرما به داری که طبق گفته آنها تمام دوران بعد از جنگ دوم جهانی را در بر میگیرد و در رابطه با دوران گذار "سالمات آمیز" از سرما به داری به سوسیالیسم است، برخورد میکنند.

رویزونیستهای نوین شوروی با انکار جوهر سرما به داری انحصاری دولتی و دولت بورژوازی امروزه انواع مختلف سی - گوشتند آنها را بعنوان نیرویی مستقل از انحصارها و المیگراشی مالی و نیروی که میتواند در مخالفت با انحصارها با شدت گزین کنند. برنا مه حزب کمونیست شوروی بدین شیوه تاکید میکند که "سرما به انحصاری و دولت، نماینده دوی نیروی مستقل هستند که برای اهداف معین در شرایط سرما به داری انحصاری دولتی متحده میشوند. جان مطلب در تبعیت یکجا نه تبعیت بلکه در اتعا د و نیرو است که به درجه معینی استقلال خود را حفظ میکنند." از اینجا معلوم میشود آنها مدعیند که دولت بورژوازی و همراه با آن سرما به داری انحصاری دولتی بعنوان نیروهای مستقل تابع انحصار هان نیستند، بر فراز طبقات قرار میگیرند و هم به سوزواری وهم

به پرولتاریا و توده های نخستین خدمت میکنند. علاوه بر سرمایه داری
انحصاری دولتی بعنوان "وسيله ای موثر در مبارزه علیه انحصارها
و مدافع توده های زحمتکش" (۱) تلقی میشود.

رویزونیستهای چینی گرچه از اظهار علنی در مورد مرحله
نوبین و ویژه ای "که سرمایه داری بصورت سرمایه داری دولتی میگذراند
خودداری میکنند، اما در واقع این تز روژیونیستی را میپذیرند
و آنرا بمناسبت به مرحله ای که هر کشور با بدبیش از رسیدن بسرمایه
سویالیسم طی کند محبوب میکنند.

با بدگفت تمام دلی نیست که تمامی حزبهای روژیونیسم
مدرن در ترویج این تزارتجاری که گویا گسترش سرمایه داری
انحصاری دولتی در نیمه دوم قرن اخیر نمايشگر "مرحله نوبین
و ویژه ای" از سرمایه داری است متفقند. هدف آنها اینست که
سرمایه داری کنونی را نه تنها با الکل متفاوت با سرمایه داری
که ما رکی در "کاپیتال" تحلیل کرد جلوه گر کنند بلکه حتی آنرا
مطلقاً و تماماً از امپریالیسمی که لنین در کتابش "امپریالیسم
سنا به بالاترین مرحله سرمایه داری" تحلیل نمود نشان دهند. تمام
کوشش آنها در این است که "نابیت کنند" تزهای مارکسیسم لنینیسم
در مورد مبارزه طبقاتی، انقلاب سویالیستی و دیکتاتور
پرولتاریا را کهنه شده است و با بددراستها تحدید بطرکرد و با تزهای
"نوبین" گذار مساومت از سرمایه داری به سویالیسم که
منطبق با منافع بورژوازی انحصاری و ارتجاع است تمویحشان
نمود.

همانطور قبلاً توضیح داده شد تا کند میکند:

"روژیونیسمها هرگز قادر به سادهد کردن نشوری خود در مورد
سرمایه داری انحصاری دولتی، نبوده اند. آنها فقط بطور
خلاصه اروضگی و اسرارهای حدهدحالی که دولت در سنگ
مرحله ارتکامل امپدای جامعه خود میگذرد، سخن
رایده اند. دحالی که در واقع صلاح امپدای سرمایه داری

نوع جدید است. روبرو نسیبها میگویند که این صلاح (یعنی دخالت دولت در امور اقتصادی - مترجم) نه سرو هسای دمکراسی و اعتدالی امکان آن را میدهد که با اعمال کمترین برد دولت با سرمایه‌داری دولتی را علیه انحصارات بکار گیرند. اما این جواب وحالی نیست. (۲)

نشوری مارکسیسم نمی‌تواند ما می آموزد و بر آنست که با گذشت هر روز تا بی‌پایان می‌کند که سرمایه‌داری انحصاری دولتی هیچگاه از حد عبور نکرده و سرمایه‌داری فرا تر نمی‌رود. سرمایه‌داری دوپرونده تاریخی تنها ملش از دو مرحله می‌گذرد: مرحله سرمایه‌داری پیش از انحصار و مرحله سرمایه‌داری انحصاری یا امپریالیسم. مرحله دوم - امپریالیسم یا لائریس و آخرین مرحله سرمایه‌داری است که بناچار از طریق انقلاب بیرونی به سوسیالیسم می‌انجامد. مرحله امپریالیسم نه تنها مزججه‌ها نگرینی رفاهت آزادها بلطدگامل انحصارات غول بیکردن در اقتصاد می‌باشند بلکه مرحله نسیب سرمایه‌داری انحصاری به سرمایه‌داری انحصاری دولتی می‌باشد که ما بحکیم موی العاده در ما سن دولتی (۳) رسیده‌ای تا عده دستگاه نظامی سور و کراتیک و افزایش و افساد مسات سرکوبگرانه شدیدتری علیه بیرونی را همراه است. لیس در مبارزه با نظرات ایوریونیستی سردمداران خائن اشتراک‌سویال دوم اشاره میکند:

"متدا و لیرس اشتباه است و روز و افرم می‌نمایند که مدعیانند به اصطلاح سرمایه‌داری انحصاری یا سرمایه‌داری انحصاری دولتی دمکراسی به داری نیست و میتوان آنرا توسط لیس دولتی "تاسد" و عمیره (۳).

این مطلب که سرمایه‌داری انحصاری دولتی مرحله "سوزه سوسی" از سرمایه‌داری را تشکیل نمی‌دهد از خود تاریخ سرمایه‌داری انحصاری دولتی معلوم می‌شود. سرمایه‌داری انحصاری دولتی اولین تاریخ سوسی در آغاز قرن بیستم در فلسا در

دورانی که گذارنهای سرمایه‌داری به آخرین مرحله‌های آن
امپریالیسم صورت می‌گرفت پدیدار شد. در سالهای جنگ جهانی
اول شکل‌هایی را بخود گرفت و بعد از جنگ جهانی دوم به‌تدریج
تکامل پیدا کرد.

پیدایش و توسعه سرمایه‌داری انحصاری دولتی یک پروسه
معینی است. عواملی که پیدایش آنرا موجب شدند عموماً همان عواملی
هستند که تبدیل سرمایه‌داری به امپریالیسم را موجب گردیدند
تعمیق تضاد اساسی سرمایه‌داری یعنی تضاد بین دروغ‌شپید
خملت اجتماعی تولید سرمایه‌داری و تعاضب عمومی، نسبت‌رشد
پاینده تمرکز سرمایه و تولید، تشدید تضاد سرمایه‌داری از قبیل
بحران، میلینتاریزه شدن اقتصاد جنگ‌های امپریالیستی، تورم
مزمین و غیره... دخالت دولت سرمایه‌داری در اقتصاد و تحکیم سلطه
همه‌جانبه انحصارات و توسعه سرمایه‌داری انحصاری را ضروری
نمودند که بعد از جنگ دوم جهانی پدیده‌ای عمومی و صفت مشخصه
تمامی کشورهای امپریالیستی گردید.

عبانیت رویزیونیستهای نوین نیز موجب شد که اقتصاد
کشورهائی که قبلاً سوسیالیستی بودند به اقتصاد انحصاری دولتی
از نوع سرمایه‌داری تبدیل شود. اما در کشورهای سابقاً
سوسیالیستی برخلاف کشورهای کلاسیک امپریالیستی که
سرمایه‌داری انحصاری دولتی بر زمینای سرمایه‌داری انحصاری
و موازات آن پدیدار شد و تکامل پیدا کرده سرمایه‌داری
انحصاری دولتی بعنوان شمره ضد انقلاب رویزیونیستی کسبه
این کشورها را دربرگرفت پدیدار شد.

در اینجا انحطاط سیاسی وایدئولوژیک با انحطاط اقتصادی
همراه نشد و روابط سرمایه‌داری آن تولیدجا بگزین روایت
سوسیالیستی گردید. در این کشورها عوامل سیاسی، اقتصادی
ایدئولوژیک، تاریخی و روانشناختی موجب انحطاط مالکیت
سوسیالیستی در مسائل تولیدند و آنرا در سیرا انتقالی اثربسته

فرم مالکیت انحصاری سرمایه داری وارد ساخت. بدین معنا که مالکیت سوسیالیستی در این کشورها به مالکیت بسوزووازی نوینی تبدیل شد که پستهای رهبری را در حزب، دولت، ارتش و غیره نصب نمود.

در نتیجه تشدید تضادهای نظام سرمایه داری و به خصوص تضادهای درون امپریالیستی* و همچنین تعمیق بحران عام نظام سرمایه داری، سرمایه داری انحصاری درون دولتی به شکل گروههای امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی از قبیل "بازار مشترک اروپا" کمکون و غیره، بموازات سرمایه داری انحصاری دولتی پدیدار شدند.

ولادیمیر ایلیچ لنین از همان آغاز که سرمایه داری انحصاری دولتی حالت جنبینی داشت اصول اساسی ماهیت طبقاتی آنرا تشریح نمود. او در آثارش "امپریالیسم یعنی به بالاترین مرحله سرمایه داری،" "جنگ و انقلاب"، "دولت و انقلاب سوسیالیزم" آثارش خاطرنشان میگرداند که در آغاز امپریالیسم، حاکمیت انحصارات سرمایه مالی و بانکداری مالی در همان زمان ترکیب و پیغام قدرت عظیم انحصارات با قدرت عظیم دولت بسوزووازی در کمکونیم واحد متحقق می شود. او با بسط بیشتر این نتایج در این آثار و بخصوص در آثاری مثل "درباره شعار دولت متحد اروپا"، "تجزیه اصولی در مورد مسئله جنگ"، "چرخشهای در سیاست جهانی و دیگر آثارش تحلیل عمیقتری از عوامل سرمایه داری انحصاری دولتی بعمل می آورد. لنین با استدلال ثابت می کند که دولت بسوزووازی بنحوروز افزونی تسلیم انحصارات می شود و کمکونیم خدمت سرمایه مالی و بانکداری مالی درمی آید. اما دقیقاً این جنبه دوم که عمده است توسط روبیزون پستهای نوین عمدتاً از قلم می افتند.

ترجمینی جوهر طبقاتی سرمایه داری انحصاری دولتی به

*Inter-Imperialist

استدلالات نویسن علمی توسط امثالین مسورد
دفاع قرار گرفت و غنی شد. امثالین بعنوان شاگرد با وفای لنین
با عزیمت از واقعیت دنیای سرما به داری در کتابش "مسا شکل
اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی" سرما بسسه داری
انحصاری دولتی را بعنوان مرحله انقیاد کامل دستگاه دولتی
به انحصارات تشریح نمود.

رفیق انور خوجه در کتاب خود "امپریالیسم و انقلاب" در پرتو
نظری لنینی امپریالیسم تحلیلی علمی از تجلیات کنونی
امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم بعمل می آورد و بصورت
ترکیبی جوهر طبقاتی سرما به داری انحصاری دولتی را تشریح
می کند. فصل دوم کتاب او تحت عنوان نظری لنینی امپریالیسم
همیشه معتبر است "به تحلیل جدیدی رسیده سرما به داری
انحصاری دولتی بعنوان تکامل مستقیم خصوصیات اقتصادی
امپریالیسم و در مرحله اول خصوصیت اساسی اقتصادی آن یعنی
تمرکز و مابیل تولید و سرما به و همچنین سلطه انحصارات پرداخته
است. رفیق انور خوجه سرما به داری انحصاری دولتی را با تمام
پیچیدگی عملکرد آن در نظر میگیرد. او خاطر نشان می سازد
"سرما به داری انحصاری دولتی بمعنای انقیاد دستگاه
دولتی توسط انحصارات، برقراری حاکمیت کامل آنها در
عرصه زندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور است. دولتی
بدین طریق بمنفع الیکارشی مالی مستقیماً در اقتصاده حالت
میکند تا سود اکثر از طریق استثمار تمام مردم زمینکش و
حرفه گردان انقلاب و مبارزات آزاد بخش خلقها برای طبقه
حاکم تعیین نماید." (۴)

این تشریح ما اهمیت اقتصادی و سیاسی سرما بسسه داری
انحصاری دولتی، انگیزه ها و اهداف آن را هم در کشورهای
امپریالیستی و هم در کشورهای سوسیال امپریالیستی بر ماسلا
می سازد و بطور مختصر نشان می دهد که سرما به داری انحصاری

دولتی بهیچوجه ما هیت نه مکرانه، اشتهازگرا نه، غا زنگرانه و جنگ افروزانه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم را تفتیر نمی دهد. این خصوصیات حتی در آن اشکال ستمگری گنجه سرمایه داری. انحصاری دولتی بخدمت میگیرد آشکارتر میشود.

رویزبونیستهای نوین وانمود می کنند مالکیت انحصاری دولتی و دخالت دولت بورژوازی در اقتصاد از طریق اقدامات گوناگون "عنا سوسیالیستی" را در بطن سرمایه داری حمل می کند و از این طریق بدون نیاز به انقلاب قهراً امپریالیستی و برقراری دیکتاتوری پرولناریا گذار به سوسیالیسم میسر می گردد.

اما در واقع اشکال و جهت تحلی سرمایه داری انحصاری

دولتی که بیاتگری بالاترین میزان تمرکز تولید و سرمایه است

بهیچوجه ما هیت امپریالیسم را تفتیر نکرده و هیچ "عناصر

سوسیالیستی" را در بطن سرمایه داری را حمل نمیکنند. این مسئله

از نما می راهها و وسایلی که دولت بورژوازی برای مداخله در

زندگی اقتصادی کشور استفاده میکند چه در ناسیونالیسم انحصاری

دولتی وجه در استفاده از دولت بعنوان اهرم کمک به انحصارات

در ایحاد اتحادیه های انحصاری بین دولتی و غیره معلوم میشود.

تاریخ معاصر و واقعیت کنوسی نشان میدهد که هر دو لسیب

بورژوازی بر حسب وقایع و وضعیتهایی که اقتصاد سرمایه داری و

خرده بورژوازی بعنوان یک طبقه با آن مواجه میشوند طرق مخصوص

بعودی برای مداخله در اقتصاد دارد. از جمله آنها در این زمینه

سرمایه داری انحصاری دولتی است. معهدا خصوصیات کلی ایس

است که در کشورهای سرمایه داری پیشرفته، دولت با ایحاد و توسعه

سخت انحصاری دولتی و وجود آوردن یک دستگاه دولتی، ظاهرا

برای "تنظیم" جماعی "اقتصاد سرمایه داری در اقتصاد مداخله

میکند.

مالکیت انحصاری دولتی سرمایه داری در کشورهای امپریالیستی

و سوسیال امپریالیستی یک شکل با ربحاً آساخته دنده مالکیت عمومی سرمایه داری است. همانطور که رفیق ابورخوچه به ما می آموزد "سرمایه داری انحصاری دولتی ساختار مالکیت یک سرمایه دار صغیر با یک گروه از سرمایه داران نیست بلکه مالکیت دولت سرمایه داری مملکت طبقه سرمایه دار در قدرت است." (۵) بنابراین دولت است بورژوازی که سرمایه بنده مستقیم این مالکیت است چیزی جز هیئت مدیره امور مشترک کل بورژوازی نیست. و وسیله ای است در دست سرمایه داران برای تحت انقیاد نگه داشتن طبقه کارگر و دیگر توده های زحمتکش با بهر وسیله و هر طریق بود خدا کثرت سرمایه بورژوازی انحصاری را تضمین نماید. این امر از این حقیقت آشکار می شود که همانهایی که انحصارات را هدایت میکنند دولت را نیز هدایت میکنند. لنین میگوید: "امروز وزیر فردا با نیکدار امروز با نیکدار فردا وزیر" (۶)

جریان زندگی کاملاً نشان داده است که ما هیئت فعالیست اقتصادی واجتماعی دولت را نمیتوان از مافع طبقه ای که این دولت در خدمت آن است جدا نمود. انگلس میگوید:

"دولت نوین در هر شکلی که باشد، ماهیت ما شین سرمایه داری دولت سرمایه داران و مجتمع ایده آل سرمایه داران را دارد هر چه نیروهای تولیدی بیشتری را در اختیار بگیرد تبدیل این به مجتمع سرمایه داری کاملتر شده و تعداد بیشتری از شهروندان را تحت استثمار درمی آورد کارگران همان کارگران مزدور و بیرونی را باقی خواهند ماند. روابط سرمایه داری تا بدین حدی شود بلکه برعکس به آخرین درجه و به اوج خود تکامل پیدا میکنند" (۷)

در کشورهای مختلف امپریالیستی مالکیت انحصاری دولتی ۲۰ تا ۳۰ درصد کل تولید اجتماعی را شامل میشود. دولتهای مختلف امپریالیستی امروزه تا حدهای کاملاً از ضعف از مسلط صاحب جنگی، انسی، الکترونیک و حمل و نقل را کنترل میکنند.

در شورای سرمایه‌داری و دیگر کشورهای تحت حاکمیت رومیونیست - های نوین بخش دولتی رومیونیستی - سرمایه‌داری بیابگر شکل عمده مالکیت است. در اینجا بورژوازی نوین وسایل تولید را تحت کنترل کامل دارد و از آنها برای منافع خود استفاده میکند. و دلیل آن این است که قدرت سیاسی نیز در دست اربابان است. بوروکرات قرار گرفته است. همانطور که رفیق انور خوجه به ما می‌آموزد در این کشورها بورژوازی نوین ارزش اضافی را به نسبت عکس سرمایه‌کار انداخته "طبق موقعیتی که افسر اداری را بالای بورژوازی در سلسله مراتب دولتی، اقتصادی، علمی و فرهنگی دارند تماجب میکنند. حقوقهای بالا، با داشتهای معمولی و فوق العاده، جوایز و انگیزه‌های مادی، امتیازات و غیره بصورت یک نهاد کامل برای تملک ارزش اضافی حاصل از رنج زحمتکشان درآمده است." (A) در بوروکراسی و چین هم مالکیت سرمایه‌داری دولتی و هم مالکیت سوسیالیستی^۱ دوش بدوش و همراه با دیگر اشکال مالکیت سرمایه‌داری از قبیل مالکیت مشترک دولت و سرمایه - داری خصوصی، مالکیت سرمایه‌داری بزرگ و متوسط و همچنین مالکیت کوچک در شهر و بخصوص در روستا وجود دارد. در این کشورهای سرمایه‌داری هم بوروکراسی رومیونیست در قدرت و هم دیگر سرمایه‌دارانی که از امتیازات اقتصادی و سیاسی پیشین خود همچنان برخوردارند مالکین وسایل تولید هستند.

مالکیت انحصاری دولتی مثل خوددود، بورژوازی به اسطه ما هفتش خلعت مضمحل استثنای رگرا نه و ستم نه دارد. هدف تولید

* Socialist Property نظرمیرسد در ترجمه ایرانیائی که انگلیسی اشنا شده چون در حالتیکه سوسیالیسم حاکم نیست بالطبع از مالکیت سوسیالیستی هم خبری نمی‌تواند باشد ممکن است کلمه مورد استفاده مولف Social Property به معنی مالکیت انحصاری باشد.

است بخورده میماند و همچنان کس سود حداکثر است و همانطور که
 فرضی انور خوجه به ما می آموزد، به همین دلیل است که بخش
 سرمایه داری دولتی اقتصادها شکل ویژه ای از مالکیت عمومی
 است که نفاذ آن تنها در درجه اجتماعی بودن تولید سرمایه
 - داری است. بنا بر این در ایجاد، توسعه و تحکیم مالکیت
 انحصاری دولتی، کل بورژوازی بمثابه یک طبقه و خصوصاً
 بورژوازی انحصاری ذینفع است. این امر به سبب این واقعیت
 است که ارزش اضافی تولید شده بواسطه کارگرانی که در بخش
 انحصاری دولتی مشغول کارند، تنها به مصرف هزینه های هنگفت
 نگهداری دستگاه بورژوازی - ستم، قهر و فریب میرسد و بخانه هم به شکل
 سود حداکثر به حیط بورژوازی انحصاری میسرود. این امر بواسطه
 مکانیستهایی که دولت بورژوازی برای توزیع ارزش اضافی
 تولید شده بواسطه دستمزد بگیران مزدور بخش سرمایه داری دولتی
 کار میگیرد عملی میشود.

از این حقیقت که انحصارات سرمایه داری دولتی تنها در آن
 شاخه هایی از اقتصاد و تنها در زمانی بوجود می آید که بورژوازی
 انحصاری نسبی از آن میسرود نشان میدهد که سرمایه داری انحصاری
 بکلی در خدمت انحصارات عمومی و الیگارشالی برای مقاصد
 حداکثر سود میبایست. بنا بر این بحث سرمایه داری انحصاری نخست
 در صنایع جنگی و همچنین شاخه هایی که به سرمایه گذاری اولیه
 بیشتری برای ساختمان و تجهیزات و کار تحقیقی - عملی نیاز
 دارند و از نظر اقتصادی سودآوری موری ندارند، ایجاد میشوند.
 اما وقتی که این شاخه ها نسبتاً قوی میشوند و شروع به سود دادن
 میکنند در بسیاری موارد به انحصارات عمومی واگذار میشوند.
 تا آنجا که سرمایه داری انحصاری دولتی معمولاً در شاخه هایی از
 اقتصاد ایجاد میشود که انحصارات سرمایه داری عمومی در پیبرد
 آنها برای تضمین افزایش مداوم سود مبالغه منجر دارند. در این
 روش شاخه های عمومی تولید و مابیل تولید آن شاخه ها بی سود

که از بیسودر خدمت عرصه کردن نیروی سوزی و باور داد اعراض بر سنگ
 و با سرمایه عام و سطور خلاصه عرصه مواد به قیمت پایین هستند و آسوی
 دیگر برای انحصارات خصوصی با زارهای، تضمین شده فـسـروش
 محصولات آن، بخصوص وسائل تولید در شکل و با بل صنعتی به
 قیمت های بالا تضمین میکنند. ثالثا بخش سرمایه داری انحصاری
 دولتی همچنین در آن شاخه های از اقتمادا ایجاد میشود که
 نیاز مندیهای پیشرفت تکنیکی برای سرمایه گذاری سرمایه
 خصوصی چندان امیدوار کننده نیست. بنا بر این سـوزـوای
 انحصاری برای حفاظت خود از خطر نفوذ سرمایه خارجی در این
 شاخه ها به مداخله دولت و سرمایه گذاری هلاقمند است .
 ما هست: استثمای گرانه بخش سرمایه داری دولتی در حالتی
 که سوزوای بصورت یک طبقه آنرا از طریق ملی کردن ایجاد
 میسازد نیز تمسیر نمیکند. گام به گام دولت سوزوایی برای
 حفظ سرمایه خصوصی انحصاری از ورشکستگی و همچنین کند کردن
 لهه مبارزه پیرولسا ریا محصوره ملی کردن میشود. سوزوای سر
 و صدای زیادی در باره ملی کردن پیدا میکند و تبلیغات زیسادی
 برای عرصه کردن این اقدامات معنایه اقداماتی بی فایده های
 زحمتکش، بجهل می آورد. انگلس در این مورد تاکید میکند که در
 شرایط سرمایه داری ملی کردن "سبب جوهر گامی به سوی سوسیالیسم
 چه مستقیم چه غیر مستقیم وجه آگاهانه و جهنا آگاهانه نیست" (۹)
 ملی کردن سوزوایی هیچ چیز مشترکی با ملی کردن
 سوسیالیستی و با بل تولید ندارد. همانطور که تجربه کشور مسکا
 نشان میدهد ملی کردن سوسیالیستی تنها در شرایط سوزوایی
 دیکتاتوری پیرولسا صورت میگیرد و اموال سرمایه داری عمومی
 را در سوزوای ساد در سر میگرد و بدون عرامت اعراض میشود در حالتی
 که ملی کردن سوزوایی در شرایط دیکتاتوری سوزوایی صورت
 میگیرد. تمامی اموال خصوصی انحصاری و سرمایه داری را شامل
 میشوند و سبب بخشی از آنها را بطریق مابعد سرمایه داری

انحصاری دربرمیگیرد. تا ربح نشان میدهد که تنها آن شایسته‌هایی
 از صنایع کشورهای سرمایه‌داری ملی شده اند که با برآورده‌نگیهای
 امپریالیستی تخریب‌گرددند و اندک‌بخاطر عیب ما مدگیستی
 تکنولوژیک و رشکست شده یا از این گونه اند که در معرض خطر
 ورشکستگی بواسطه رقابت سرمایه‌عاری قرار دارند. ملی کردن
 در کشورهای سرمایه‌داری همیشه با نراسد کامل انجام میگردد
 و بورژوازی انحصاری را قادر میسازد که حتی از سرمایه‌نولسئون
 را که بواسطه پیشرفت تکنیک عقب مانده است به سرمایه‌پولسی
 تبدیل کند تا بتواند در معاملات پرسودتری در داخل و خارج کشور
 بکار ببرد. در نتیجه مالکیت دولتی سرمایه‌داری و ملی
 کردن بورژوازی به تحکیم بیشتر مالکیت سرمایه‌داری انحصاری
 و برقراری حاکمیت کامل الیگارشی مالی در تمام زمینه‌های
 فعالیت در کشورهای امپریالیستی و وسیعاً ل امپریالیستی
 می انجامد. به همین خاطر است که طبقه کارگر و عذاب ما رکیست
 لنینیستی نباید هیچگونه توهمی درباره مالکیت سرمایه‌داری
 دولتی و ملی کردن بورژوازی به خود را بدهد. آنها تنها به
 سرنگونی بورژوازی و نظام سرمایه‌داری بهرنگلی که متجلی شود
 منجمله سرمایه‌داری انحصاری دولتی علاقمندند.

در دوران امپریالیسم، بورژوازی انحصاری، الیگارشی مالی
 محسوس است علاوه بر بخش انحصاری دولتی، دستگاهی دولتی برای
 نظارت بر "تنظیم اجتماعی" اقتصاد سرمایه‌داری نیز تأسیس کند.
 در شرایط اقتصاد سرمایه‌داری این "تنظیم اجتماعی" تماماً
 اقداماتی که توسط دولت بورژوازی برای تضمین رشد دائمی
 اقتصاد انجام میگردد از طریق استیلا بر طبقه کارگر
 و دیگر طبقه‌های راجینکس وجه از طریق "تسبیست" اقتصاد دولتی
 هان - رده سرمایه‌داری را دربرمیگیرد.

تنظیم اجتماعی اقتصاد سرمایه‌داری از جانب دولت
 بورژوازی مقدم بر هر حرم مستقیم بر کربس روزافزوسی اردراست

ملی در دست دولت و توزیع آن بر طبق منافع انحصارات بورژوازی
میشود. در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری از قبیل ایالات متحده
بریتانیا، آلمان غربی و غیره انحصارات سرمایه‌داری امروزه
موفق شده‌اند. ۳۵ تا ۴۰ درصد درآمد ملی را در دست خود میگیرند
و توزیع آنرا کنترل نمایند. در این زمینه گذشته از بخش توسعه
یا بنده انحصار دولتی، نظام مالیاتی نیز وجود خود را محسوس
میکند. مالیاتها که عمدتاً بوسیله توده‌های زحمتکش پرداخت
میشوند منبع اصلی درآمد برای بودجه دولت در این کشورها
میکند.

سرمایه‌گذاری مستقیم دولت، میل تازمیزه کردن اقتصاد و
تقبل مخارج تحقیقات علمی که در تحلیل نهایی بوسیله
انحصارات خصوصی مورد استفاده قرار میگیرند، اعتبار رهساز
اعطایی برای تشویق سرمایه‌گذاری خصوصی و همچنین اعتبارات
دولتی که با شرایط آسان‌تری به کشورهای دیگر داده میشوند
جملگی بعضی از گام‌های عمده‌ای هستند که از طریق آنها دولت
سرمایه‌داری بخش قابل توجهی از درآمد ملی را توزیع مینماید
از این رو در ۱۹۷۷ سرمایه‌گذاری مستقیم دولتی در آمریکا ۷۲ درصد
کل سرمایه‌گذاریهای کشور را شامل میشد، در بریتانیا این رقم
۳۶ درصد بود، در ژاپن ۳۱ درصد، در فرانسه ۳۶ درصد و در جمهوری
فدرال آلمان ۱۶ درصد. دوایر قدرت آمریکا و شوروی سابقانه
حدود ۱۴ میلیارد دلار برای مفاصده نظامی صرف میکنند. بهمین
ترتیب در چین ۴۰ درصد مخارج بودجه دولتی برای تقویت
بنیه نظامی خرج میشود. حدود دو سوم وجوه بودجه آمریکا صرف
پایین هزینه‌های مهمتر تحقیقات علمی بخصوص برای تولید
صنایع جنگی میگردد.

شرکت فعال دولت سرمایه‌داری در توزیع درآمد ملی
در چارچوب اصطلاح "تنظیم اجتماعی" عرصه مناسبات بین کسار و
سرمایه، البته بر طبق منافع انحصارات را نیز در بر میگیرد.

دولت سرمایه‌داری قوانینی وضع میکند و اقداماتی برای ثابت نگه داشتن "دستمزدها، ممنوعیت اعتصابات، تنظیم قیمتها"، "کنترل" تورم و غیره انجام میدهد. کار برد این اقدامات به کسب سود اضافی برای انحصارات و بدتر شدن فقرتوده‌های زحمتکش منجر میشود. اقداماتی از این نوع به انحصارات آمریکایی کمک کرده‌اند که حتی - شرایط بحران عمیق و همه‌جانبه‌دهه ۳۰ سودهای افسانه‌ای پدید می‌آیند و قطعی شدن جامعه آمریکا را شدت بخشید برای مثال در سال ۱۹۷۸، ۵۰۰۰ بنگاه عمده آمریکایی سودی بالغ بر ۶۱/۵ میلیارد دلار یا تقریباً ۵ برابر بیشتر از سال ۱۹۷۰ به جیب زدند. در آمریکا درست مثل بقیه کشورهای سرمایه‌داری جهان سوزوایی و فرمیستی، ثروت ملی و درآمد ملی در دست اقلیتی متمرکز است. آری با آن سرمایه‌مالی که بیش از ۱/۶ درصد جمعیت می‌باشند حدود ۳۵ درصد اموال خصوصی سرمایه‌داران، ۸۰ درصد سهام ۱۰۰ درصد اوراق قرضه و غیره را در تملک دارند. ۲۰ درصد گروه ثروتمندترین خانواده‌های آمریکا ۴۱ درصد درآمد ملی آمریکا را تحت کنترل دارند در حالی که ۳۳ میلیون نفر از اهالی این کشور در سطحی پایین تر از مرز رسمی فقر زندگی میکنند.

بعد از جنگ دوم جهانی "برنامه ریوی" شکل جدیدی از تنظیم پروسه تولیدی با تولید سرمایه‌داری شده است. الیگارش جالبی گوش دارد ما "برنامه ریوی دولتی" تا اندازه‌ای مماثلت شدید شما دین خصلت اجتماعی تولید و شکل تعاضد سرمایه‌داری خصوصی و بین تولید و مصرف را تخفیف دهد. کل "برنامه ریوی" سرمایه‌داری - هاری عبارت است از اصطلاح "پهن‌گویی اقتصادی"، برای این مسأله دولت سوزوایی گوش میکند تنها بعضی از گرامات تولید و مصرف را پیش معنی کرده و سودها را کشور سوزوایی انحصاری و همچنین درآمد هنگفت نوکراتش - تکسواتها، تری‌دیوسونیت - ها، اوریونستها و غیره را تضمین نماید.

هیچ شکل با تعلیاتی از سرمایه‌داری انحصاری دولتی

نمی‌توانند ما هیت اقتصادی سرمایه‌داری بورژوازی بسا
روزیونیستی، روابط سرمایه‌دارانه‌ست و استعمار و قوانین
عینی تکامل سرمایه‌داری را تغییر دهد. ما هیت امپریالیسم و
سوسیال امپریالیسم با گرایش تبدیل سرمایه‌داری انحصاری
درون - دولتی که امروزه مشاهده می‌شود نیز تغییر نمی‌کند.

ایورتونیستهای اکثریت سوسیال دوم کائوتسکی مرتد و شرکا
در دوران خود موعظه می‌کردند که اتحادها و تفاهای امپریالیستی
می‌توانند تفاهت بین امپریالیستها را حل کرده و جنگها را حذف
کنند. روزیونیستهای نوین نیز امروز با درجای آنها می‌گذارند
آنها گوش‌های مذبوحانه‌ای برای جازدن با زار مشترک اروپا
اروپای متحد و نامتو بعنوان فاکتورهای موثر ثبات، امنیت و
حفظ صلح در اروپا بعمل می‌آورند. تبلیغات روزیونیستهای
چینی علنا پروتاریهای اروپای غربی را به اتحاد با بورژوازی
انحصاری، دیکتاتورهای فاشیستی و سایرترین ارتجاع‌ها
دعوت می‌کنند، زیرا که به اصطلاح این به نفع خود آنهاست و از نیاز
مقابله با تهدید جنگ جدیدی از جانب سوسیال امپریالیسم
شوروی نشأت می‌گیرد.

اسناد حزب کارآلبانی و آشار رفیق انور خوجه خاطر نشان
می‌کنند که ایجاد اتحادیه‌های انحصاری مختلف درون - دولتی
در نیمه دوم قرن بیستم و اتحادها و سوسیال امپریالیستی درون -
دولتی بعد از خیانت روزیونیستهای شوروی بیانگر تشدید
تفاهد و رقابت درون - امپریالیستی و مبارزه امپریالیستی
بنیاد تجدید تقسیم اقتصادی و ارضی جهان می‌باشد.

از نظر اقتصادی اتحادیه‌های انحصاری درون - دولتی
نتیجه تمرکز و تجمع عظیم تولید و سرمایه، رشد روزافزون نیروهای
تولید برای غلبه بر مرزهای نسبتا محدود اقتصادهای ملی
سرمایه‌داری می‌ماند. الگاری مالی از طریق مکانیسمهای انحصار دولتی
بین المللی و موافقتنامه‌های درو و جدا سبه درون - دولتی

کوشش میکنند راها و وسایل مشترکی برای بهره‌شدن بر عملیات
شناوبی با تولید سرمایه‌داری، کسب سود حداکثر در شرایط
بحران اقتصادی که از بحران عام نظام سرمایه‌داری ریشه میگیرد
تقسیم‌بازارها برای فروش اجناس و حوزه‌های نفوذ از طریق
اتحادی از سرمایه به مقیاس بین‌المللی، به‌پیدا کند.

از جنبه سیاسی، اتحادیه‌های انحصاری درون - دولتی
نتیجه توسعه عظیم جنبش انقلابی در سرتاسر جهان سرمایه‌داری و
رویزبونیستی می‌باشد. بورژوازی امپریالیستی از طریق این
توافق نامه‌های درون - دولتی کوشش میکند در مقیاس بین -
المللی دستگافه قهر و ترور خود را علیه جنبش‌های انقلابی و آزادی
بخش ملی و نیروهای انقلاب در سرتاسر جهان متحد نماید
به‌همین ترتیب امپریالیسم کوشش دارد در ایجاد اتحادیه‌های
عمیق و آشتی ناپذیر اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که سیستم
سرمایه‌داری رأی‌طورکلی و هر کشور سرمایه‌داری بورژوازی را
رویزبونیستی رأی‌طور اخص می‌فرماید، به‌پیدا کند. در واقع
انترناسیونال (ادغام) امپریالیستی، نه تنها این تضادها را
مرتفع نساخت بلکه برعکس آنها را عمیق‌تر کرد و آنها را در تمام
نظام‌جهانی اقتصاد سرمایه‌داری، بورژوازی با رویزبونیستی،
گسترده ساخت. گذشته از اینها، این اتحادیه‌ها نتیجه رقابت
وتضادهای درون - امپریالیستی و کوششهای بورژوازی در کشور
- هایی که از لحاظ اقتصادی عقب مانده‌ترند، اجتناب از خانه
خرابی در مبارزه رقابت‌ها، و همچنین کوششهای امپریالیست‌ها
برای سلطه‌فزون از حد برترگای خود در این اتحادیه‌ها نیز
می‌باشند.

بازار مشترک اروپا و کومکون بزرگترین اتحادیه‌های
امپریالیستی درون - دولتی امروز می‌باشد. آنها می‌توانند
ساخت‌ها و زکارانه، همگرا نه و استنمارگانه ابرقدرت‌ها

*Integration

تصدیق و معاینه انکال و امنی نواستعماری کشورهای مختلف
سرمانداری سورزواسی با روسزبونستی میباشد. همانطور
که در معنی اسر و حوجه اظهار میکند:

سازار صبرک اروپا اتحادوسی از انحصارات و تراستهای
امریالیستی است که هدف آن استعمار و حضانة برولتاریا
و سودهای زعمکش میباشد. سازار مشترک اروپا یک قدرت
سواستعماری بزرگ است که نه تنها با اسر قدرتها برای استعمار
کنورهای در حال توسعه رقابت میکند بلکه کوشش دارد امتیازات
استعماری گذشته در مستعمرات را دوباره بدست آورد و حفظ
کند. (۱۰)

امریالیسم آمریکا گرچه عضو سازار مشترک اروپا نیست اما از طریق
سرمانه گذارسیایی که در شاخه های اساسی اقتصاد این کشورها و
اتحادهای مختلف سیاسی و نظامی آنها عمل آورده کنترل خود
را بر آنها اعمال میکند. سوسیال امریالیسم شوروی نیز بنوبه
خود. میمانه "جامه یوسیالیستی"، "تقسیم کار بین المللی
سوسیالیستی"، "خودمختاری محدود" و دیگرسیانه کشورهای
کوچک را تا حد امکان را خودتقلیل داده و اقتصاد این کشورها را به
زوائد اقتصاد شوروی مدول کرده است.

به همین دلیل است که برولتاریا و احزاب مارکسیست
لیستی نمیتوانند در مورد موافقتنامه های درون - دولتی
امریالیستی و سوسیال امریالیستی که امروزه وجود دارند
ممکن است فردا ایجاد شوند توهمی به خود راه دهند و بمسوازات
سازار آشتی ناپذیر علیه امریالیسم، سوسیال امریالیسم،
ارتجاع جهانی و ایورنوسیم زهرریگ با بدتابه آخر علیه
سرمانداری استعماری بین دولتی بکنند.

سرمانداری انحصاری دولتی که نمره شدیدیادهای
آنها گویمسی امریالیسم است، این نمادها را احادتر کرده و آنها

را به نقطه اوج خود میرساند. از این لحاظ سرمایه‌داری انحصاری دولتی کامل‌ترین شرایط مادی را برای انقلاب پرولتری فراهم می‌کند.

سرمایه‌داری انحصاری دولتی که بالاترین درجه تمرکز تولید و سرمایه‌داری است پیش از هر چیز تضاد اساسی سرمایه‌داری، تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و شکل خصوصی تصاحب سرمایه‌داری را تشدید می‌کند، در حالیکه مداخله روزافزون دولت بورژوازی در مناسبات بین کار و سرمایه از طریق وضع قوانین ضدکارگری برای ثابت نگه داشتن یا پایین بردن دستمزدها، ممنوعیت اعتمادات و غیره و همچنین استثمار مستقیم کارگران، میلیتاریزه کردن اقتصاد، سیاست‌های تورمی و افزایش قیمت‌ها بنوبه خود منجر به تشدید مبارزه طبقاتی پرولتاریا گردیده است. در شرایط سرمایه‌داری انحصاری دولتی جدال بین کارفرمایان و کارگران به جدال بین پرولتاریا و دولت بورژوازی تبدیل می‌شود. در این شرایط مبارزه اقتصادی بنحوی عمیق‌تری با مبارزه سیاسی درهم می‌آمیزد. در نتیجه تشدید مبارزه طبقاتی سرمایه‌داری انحصاری دولتی با پدیده‌هایی چون فاشیستی کردن حیات کشور و تقویت گرایش به دیکتاتوری در کشورهای سرمایه‌داری — بورژوازی یا رویزیونیستی همراه است.

کشورهای امپریالیستی و مجتمع‌های مختلف آنان در متن سیاست نواستعماری از طریق صدور سرمایه دولتی به همراه سرمایه خصوصی، واردات و صادرات تبعیضی* اجناس، تجارت اسلحه، قراردادهای و موافقتنامه‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی در پی غارت، ستم و اسارت خلقهای مختلف جهان هستند. نامی اینها تضاد بین خلقها و ملل تحت ستم از یک سو و قدرت‌های امپریالیستی از سوی دیگر و همچنین تضاد بین خود قدرت‌های امپریالیستی را شدیدتر می‌کند.

*discriminatory

سراسر مصادرها در حقیقت، نشان میدهد که سرمایه داری
انحصاری دولتی کاملاً ناممکن است. شرایط مادی سیاسی و اجتماعی
انقلاب را فراهم میسازد. اما این بدان معنی نیست که برای
انجام انقلاب طبقه کارگر و حزب مارکسیست لنینیستی آن نایبند
تا وقتی که سرمایه داری به سرمایه داری انحصاری دولتی تبدیل
شود. منطبق بر این، کلاسهای مارکسیست لنینیست به ما می آموزند
که در دوران امپریالیسم شرایط عینی انقلاب در جاهایی که حلقه
رئیس سراسر سیستم از همه جا ضعیف تر است میتواند موفقیست
روبرو شود. تجربه بیروزی انقلاب توده ای در کشور ما منحوت دید
تا بدیری نشان میدهد که انقلاب پرولتری میتواند در هر کشور
سرمایه داری جهان صرف نظر از درجه توسعه سرمایه داری سرور شود.
سرمایه داری انحصاری دولتی همگانه نمیتواند سرمایه داری
را ارتکب و سقوط اجتناب ناپذیرش برهاند. راه خلهای حزبی
و موفقی که ممکنست پیدا شوند مملو از تضادات و تضادهای
هولناکتر و جدیدتر و بحرانهای عمیقتر و خردکننده تری از نظام
سرمایه داری جهانی هستند. همانستد بحران اقتصادی کیوسکی
که تمامی کشورهای سرمایه داری نوزوایی نارویزیونیستی را
بدون استثنا در سرگرمه است. سراسر سخنانش که میگوید
سها از طریق انقلاب و "در انقلاب سرمایه داری انحصاری دولتی
سرمایه داری سوسالیم تبدیل محدود" (۱۱۱) منسیر است. بنابراین
این وقتیکه حزب کارآلبانی تا کید میکند که در شرایط کنوسی
انقلاب مسئله ای است که در دستور روز قرار گرفته و پیاپی
عینی می طلبد و جهان سها از طریق انقلاب فایبل منسیر است به
این نتیجه لنینیستی پایبند است.

باورقی

۱- در مورد اس مقاله که در مجموع مقاله‌ای ارزنده در افشای روبروئسم و سوسال امیرالاسم است لازم است اس نکات را توضیح دهیم:

در مقاله از دولت کاسنی در شوروی صحبت میشود که اس درک موردنا سید ماسوده و سأل مررندی دارم. علاوه بر اس آنجا که از سوگلاوی در اسن مقاله صحبت میشود از مالکیت اجتماعسی (مالکیت سوسالستی) نام برده سنده که اس! ررمانی سزیبا در اشراشتباه مترجم انگلسی در سرگردانیدن مطلب به زبان انگلسی است و با اشتباه واحا ما درک نویسنده که در هر حال منظر ما در اقتما دیورژواشی سوگلاوی جاشی برای مالکیت اجتماعسی (سوسالستی) نعمتواند وجود داشته باشد. (ما زمان پیکار ۱۰۰۰)

۲- انورخوجه "اندیشه‌های در باره چین" جلد ۲ ص ۵۸۶ جاب

آلمانی

- ۳- لنین مجموعه آثار جلد ۲۵ ص ۲۵- ۵۲۴ جاب آلمانی
- ۴- انورخوجه "امیرالاسم و انقلاب" ص ۷۶ جاب آلمانی
- ۵- انورخوجه "امیرالاسم و انقلاب" ص ۷۶ جاب آلمانی
- ۶- لنین مجموعه آثار جلد ۲۴ ص ۱۱۶ جاب آلمانی
- ۷- انگلس "آنتی دورینگ" ص ۳۱۸ جاب آلمانی
- ۸- انورخوجه "امیرالاسم و انقلاب" ص ۱۰۶ جاب آلمانی
- ۹- انگلس "آنتی دورینگ" ص ۳۸۱ جاب آلمانی
- ۱۰- انورخوجه "گزارش به کنگره هفتم حزب کارآلمانی" ص ۲۰۰ جاب آلمانی

آلمانی

- ۱۱- لنین مجموعه آثار جلد ۲۶ ص ۱۸۰ جاب آلمانی

■ آلمانی امروز شماره ۴ (۵۳) ■ ۱۹۸۰